بنیاد مطالعات ایران

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

برنامه تاریخ شفاهی

مصاحبه شونده : جناب آقای عبدالرضا انصاری

مصاحبه کننده: آقای دکتر غلامرضا افخمی

واشنگتن، بتزدا

۲۷ فوریه، اول، دوم، چهارم، ششم مارس ۱۹۹۱

4343 Montgomery Avenue, Suite 200
Bethesda, MD 20814, U.S.A.
Telephone: (301) 657-1990
Fax: (301) 657-4381

فهرست مندرجات مصاحبه با آقای عبدالرضا انصاری

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران مصاحبه با جناب عبدالرضا انصاری ۲۷ فوریه ۱۹۹۱ بتزدا.

سؤال : جناب انصاری می توانیم شروع کنیم ممکن است که خواهش کنم که یک مقداری از سابقه زندگی خودتان از جوانی تحصیلات ، نحوه که وارد کارهای دولت شدید بعداً بفرمائید.

آقای انصاری : والله پدر من سرهنگ محمدحسین انصاری بوده که در سن ۲۶ سالگی در بجنورد در سال ۱۳۰۴ کُشته شد مادرم هم دختر سرتیپ احمد خان شیرلو بود که درآن زمان فرمانده ارتش در غرب ایران بود. پدرم افسر جوانی بود که درجوانی پدرش را از دست داده بود و بنابراین با سرپرستی دائیش که مرحوم سرلشگر محمود انصاری امیر اقتدار بوده بزرگ می‌شود و با بچه‌های آنها مدرسه میرود دوره نظام را می گذراند و وارد ارتش می‌شود بتدریج مقاماتی را طی می کند مأموریتش درآن زمان در خراسان بود ازدواج این به اصطلاح پسر و دختر جوان هم در تهران انجام می‌شود درحالی که دختر در تهران بوده و پدر من در مشهد بوده پدر دختر در کرمانشاه بوده و در تهران مقدمات ازدواج فراهم می‌شود و ازدواج صورت می‌گیرد و مادرم را با کالسکه و عده‌ای همراه تفنگچی می‌فرستند به مشهد این عروس و داماد آنجا هفت ماه زندگی می‌کنند و پدر من به مأموریت میرود و در آنجا توسط ترکمن‌ها در درگیری نظامی کُشته می‌شود. بنابراین، مادرم برمی‌گردد به تهران و بعد از یکی دو سال مراجعت می‌کند به خانه پدر خودش و سرپرستی مرا داشت و من درآن شرایط بزرگ شدم . نقطه قابل توجه اینکه تقریباً اغلب خانواده ما همه ارتشی بودند. پدرم، پدربزرگم، پدر او و تمام کسانی که می شناختیم و اینها علتش همین بود که اینها کسانی بودند که بعد از تسلیم هفده شهر ایران به روسها اینها سران ایلات مناطق قره باغ، قفقاز، ایروان، نخجوان اینها بودند که دستجمعی حرکت می‌کنند و می‌گویند که ما نمی‌خواهیم زیر پرچم روسها باشیم و می‌آیند به ایران می‌آیند به تهران چون آدم‌های خیلی باصطلاح جنگجوئی بودند کارهای نظامی می‌دانستند روسی بلد بودند ضمناً یادگرفته بودند در آن درگیری اینها . در ارتش آن زمان اینها خیلی رُشد می‌کنند و جزو در آن زمان هم که تمام مستشاران روسی در ایران بودند درحقیقت ارتش ایران تحت نظر آنها قزاقخانه سابق اداره می‌شد اینها همه جزء سران ارتش ایران بودند و در همین دوران هم بوده که اعلیحضرت رضا شاه کبیر مراحل ارتشی‌اش را طی می‌کرد و اینها را خوب می‌شناخت و با خانواده‌هایشان آشنا بود و بعد از اینکه اعلیحضرت رضا شاه به سلطنت میرسد حتی در دوران نخست وزیریش اینها بچه‌های اینها را زیر پر‌وبال خودش می‌گیرد و بعداً اینها در ارتش هرکدام مقامات خیلی بالائی را داشتند همه تقریباً توی یک منطقه زندگی می‌کردیم ما آن منطقه خیابان بازارچه آشیخ هادی خیابان شاپور، چهار راه حسن آباد در آن منطقه اینها همه خانه‌ها در آن

منطقه یک منطقه کوچکی بود که اینها همه آنجاها زندگی می‌کردند و درنتیجه خیلی باهم حشر و نشر اینها داشتند.

سؤال : یعنی شما وقتی‌که مادرتان آمد به تهران برگشت توی همین منزل .

آقای انصاری : کوچه بازارچه آشیخ هادی همانجا. درنتیجه این را از این جهت عرض می‌کنم که محیطی که در آن بچگی من و همبازیهایم بزرگ شدیم محیطی بود دو چیز خیلی مشخص داشت یکی اینکه همه اینها خیلی وطن پرست بودند خیلی ایران را دوست داشتند و بطور عجیبی حسّ خیلی ملّی بودند. دوم اینکه خیلی با قناعت زندگی می‌کردند اینها زندگانی خیلی ساده‌ای داشتند زندگانی سربازی داشتند و تشریفات خیلی زیادی نبود توی زندگیشان و شاید همین اثر گذاشته روی نحوه فکر خود من و قوم و خویشهای دیگر و افرادی که می‌شناسم که از تشریفات و اینها خیلی خوششان نیامده درحالی‌که من بعداً من کارهائی که پیدا کردم مقدار زیادی کارهای تشریفاتی تویش بود. امّا این سابقه بچگی خیلی اثر روی نحوه فکر من گذاشت . بعد در منزل پدربزرگم ما بزرگ شدیم و دوران دبستان و دبیرستان، دبستان شرف آن زمان شروع کردم از کسانی که شاید شما بشناسید همکلاسی من منوچهر نیکپور بود. ما دو نفر کوچکترین فرد کلاس و در آنجا جلوی صف می‌نشستیم .

سؤال : کلاس اول ابتدائی .

آقای انصاری : بله، کلاس اول ابتدائی

سؤال : این چه سالی است ـ

آقای انصاری : این سال باید ۱۳۰۹ باشد برای اینکه من پنجسالم بوده. دوران دبیرستان، مدارس فیروز بهرام و البرز میرفتم و درسال، سالی که دیپلم گرفتم که در رشته علمی دیپلم گرفتم از دبیرستان البرز سال جالبی بود که آن سال کلاس ما خیلی شاگردان خوبی داشت و از همکلاسی من در آن زمان دکتر کلالی که بعداً کارهای خیلی اساسی در یک دورانی داشت کار سیاسی .

سؤال : مثل حزب ایران نوین .

آقای انصاری : دبیرکل حزب ایران نوین و اینها ما همکلاس بودیم باهم درکلاس ۱۲ و وقتی که دیپلم گرفتیم معدل ما دو نفری عین هم شد. هردو نفر با معدل ۱۵/۱۷ دو نفری شاگرد دوم شدیم در تهران . در آن زمان . شاگرد اول کلاس آمد کلاس ما بود آن زمان.

سؤال : یادتان میآید کی بود.

آقای انصاری : پسر جوانی بود به اسم تقوی خیلی خوب درس می‌خواند شیرازی بود این درکلاس ما شاگرد اول شد. و برادرش در ششم طبیعی شاگرد اول شد. در تهران بودند پدر و مادرشان در شیراز بود هیچ کاری نداشتند غیر از درس خواندن . ما خوب ورزش می‌کردیم، بازی می‌کردیم اینها ولیکن آنها درس می‌خواندند شاگرد اول شدند.

سؤال : در این زمان که شما فارغ التحصیل شدید امتحان دادید مدرسه البرز رئیسش دکتر مجتهدی بود یا اینکه مجتهدی هنوز نیامده بود.

آقای انصاری : دکتر مجتهدی معلم جبر ما بود دکتر صورتگر رئیس مدرسه بود. دکتر مجتهدی بعداً رئیس دبیرستان البرز شد. بعد از دوره دبیرستان چون در آن زمان رشته‌های تحصیلی خیلی محدود بود در تهران. دانشکده‌های شمار نمی‌توانستیم رشته‌های مختلف مثل حالا نبود که بتوانیم انتخاب کنیم . چندین رشته بیشتر نبود هفت یا هشت رشته بیشتر نبود من خیال داشتم بروم رشته دانشکده فنی ولیکن بدلائلی این کار را دنبال نکردم بعداً می خواستم طب بخوانم مادرم مخالف بود و چون خانواده ما ملکی داشتند کارهای کشاورزی مثل تمام خانواده آن زمان ملک داشتند اینها من رفتم دانشکده کشاورزی .

سؤال : یک سؤال می‌توانم بکنم همه بیشتر خانواده شما بدلیلی بهرحال بنظرم رسید که نظامی بودند ولی شما هیچوقت احساس این را که بخواهید در ارتش وارد بشوید نداشتید.

آقای انصاری : بهیچوجه، نه تنها احساس داشتم که بروم بطور کلی از نوع کارهای نظامی اینها هیچوقت برای من چیزی نداشت، بیشتر دلم می‌خواست که کتاب می‌خواندم اینها از بچگی. درحالی‌که بچه‌های دیگری که با

من همدوره بودند اینها توی فامیل اغلب مدرسه نظام رفتند خوب اینها همه رفتند و بعداً اینها تمامشان بدرجات بالای ارتشی رسیدند ولی من هیچوقت برایم جاذبه‌ای نداشت رفتن به نظام و این دوران آن دوره بود که ـ

سؤال : یعنی تا لیسانس کشاورزی‌تان را در دانشگاه تهران گرفتید؟

آقای انصاری : بله، لیسانس کشاورزی‌ام را اول من در دانشگاه تهران گرفتم و در آن زمان لیسانس کشاورزی را عنوان مهندسی می‌دادند برای اینکه همین است که بعضی وقتها به بنده بعضی ها می‌گویند مهندس . و چون من بعد از اینکه دوران کشاورزی‌ام را تمام کردم دیدم آن چیزی نیست که برای من خیلی جاذبه داشته باشد وارد دانشکده حقوق شدم بعد از.

سؤال : بعد از اتمام کشاورزی

آقای انصاری : بعد از اتمام کشاورزی وارد دانشکده حقوق شدم درعین حال وارد خدمت دولت شدم در همان‌سال . مهندسین کشاورزی همکلاسی‌مان وارد کشاورزی شدند من چون زیاد خودم درعین حالی‌که خیلی شاگرد خوبی بودم در آنجا تقریباً شاگرد اول مدرسه بودم . از همکلاسی‌مان آنجا امیرحسین امیرپرویز بود. بله ما دو نفر باهم خیلی رقابت درسی داشتیم . آنها همه رفتند به وزارت کشاورزی . من رفتم به وزارت کار، وزارت کار تازه تأسیس شده بود در اداره تبلیغات کار گرفتم و اولین کار من خیلی کار جالبی نبود در اداره‌ای بود به اسم اداره اخبار، که رئیس اداره اخبار یک فردی بود که تا کلاس ۹ درس خوانده بود. یک اطاق بود و این اطاق ما تقریباً چسبیده به توآلت اداره بود ایشان رئیس بودند و بنده هم بعنوان کارمند آن اداره مشغول کار شدم . این رئیس طی روزها یک چیزهائی را از من پنهان می‌کرد چیزهای میآورد لای یک پوشه‌هائی می‌گذاشتند این پوشه را رویش می نوشت محرمانه. یکی از این روزها تصادفاً یک مقداری از این پرونده‌ها ریخت روی زمین من که جمع می کردم بعد متوجه شدم این بریده روزنامه‌ها را جمع می کرد تحت عنوان محرمانه اینجا ضبط می‌کرد.

سؤال : این چه سالی است آقای دکتر.

آقای انصاری : این سال الان درست خاطرم نیست .

سؤال : این باید درست درحوالی ۲۶، ۲۵.

آقای انصاری : بعد از اینکه بنده ۱۵ سال مدرسه رفتم ۵ ساله بودم می‌شود ۲۰ سال و ۱۳۰۴ تولد من است بله باید ۲۴، ۲۵ باشد در آنجا چند ماهی که گذشت کار من عوض شد کار من شد خبرنگار رادیو تهران شدم .

سؤال : یعنی از وزارت کار رفتید.

آقای انصاری : اداره تبلیغات جزو وزارت کار بود محلش در ارک بود در ساختمان رادیو که مربوط به ساختمان رادیو آنجا دفتر اداره تبلیغات آنجا بود چون وزارت کار اسمش بود وزارت کار و تبلیغات ما در قسمت تبلیغاتش بودیم . کارم را عوض کردند من شدم خبرنگار رادیو برای اداره اخبار برای جمع طی یک خبر برای رادیو محل کارم وزارت کشور، نخست وزیری و وزارت دادگستری که برای این کار باید هر روز میرفتم به این مقامات مراجعه می کردم که خبر تهیه کنم برای این مؤسسه دوران خیلی خیلی جالبی بود برای اینکه دورانی بود که قوام‌السلطنه نخست وزیر بود و وقایع آذربایجان اتفاق میافتاد و درآن شرایط محل نخست وزیری هم در وزارت خارجه بود و هر روز من بنابراین باید آنجا مراجعه می‌کردم شاهد وقایعی بودم که در آنجا اتفاق می‌افتاده بود تشکیل حزب دموکرات ایران، تظاهراتی که در شهر تهران می شد اعلامیه‌های هر روز دولت خوب برای یک جوانی که تازه از مدرسه آمده بود بیرون آن خیلی خیلی جالب بود یکی دیگر نخست وزیری وزارت کشور بود باید آنجا می‌رفتم برای گرفتن خبر باید به مقامات بالا مراجعه میشد و کسی که من معرفی شده بودم یکی از مدیرکلان با سابقه وزارت کشور بود که بدفتر او میرفتم و اطاق این یاتق سایر مدیرکل‌ها بود.

سؤال : کی ؟

آقای انصاری : آقای ملکزاده اسمش بود مدیرکل وزارت کشور بود و در آنجا من همش می خواستم چند خبر بگیرم برای رادیو اینها می گفتند بنشین حالا یک چائی بخور و یک دو سه ساعتی آنجا می نشستیم آخر سر

خبری که میدادند این بود که امروز کمیسیونی تشکیل شد با شرکت کی و کی و کی وعده‌ای اسم و تصمیمات لازم گرفته شد نه موضوع کمیسیون معلوم بود نه تصمیمات و این خبری بود که من به اداره رادیو ببرم بعنوان خبر روز پخش میشد و هر روز این تکرار میشد تقریباً علاقمندی آنها زیاد بودکه فقط اسمشان به آن برده بشود توی یک چیزی وزارت دادگستری هم درهمین حدود بود. از چیزهای جالبی که درآن زمان ا مثلاً اتفاق افتاد محاکمه تدین بود که باید من این را کاور می‌کردم . هر روز به دادگستری میرفتم و چیزهائی را که برای تدین برعلیه اش بود دفاعبات برای من خیلی آموزنده بود خبلی خیلی زیاد. این دوران کار من درحدود یکسال طول کشید بعد یکی از دوستهای ما وقتی می گویم ما برای اینکه یک عده رفقائی بودیم که همدیگر را می‌دیدیم دوره داشتیم یکی از اینها مهندس فزونی بود که مهندس شعراء که شعر می گفت باباش هم چیز می نوشت مهندس فزونی رئیس اداره کل دفتر وزارت اقتصاد شد درآن زمان که وزیر اقتصاد دکتر سجادی بود مهندس فزونی پیشنهاد کرد و من بعنوان معاون اداره کل دفتر وزارت اقتصاد رفتم به آن وزارت . این کار شاید برای من خیلی سرنوشت ساز بود برای اینکه اداره دفتر دو معاون داشت یک معاونی بود که در حدود ۲۰ سال آنجا بود به اسم آقای یزدانی بسیار مرد شریفی بود و کاملاً وارد به تمام امور وزارت اقتصاد که قبلاً وزارت پیشه و هنر بود و بعد تبدیل شد به اسم وزارت اقتصاد در آن زمان تمام واردات تمام امور بازرگانی و اقتصاد مملکت متمرکز بود در آنجا. یزدانی که خیلی خیلی وارد بود منهم جوانی بودم که خیلی علاقمند که چیز یاد بگیرم چون از آنجا از کار آن وزارت اطلاع نداشتم ضمناً دانشکده حقوق هم میرفتم درس می‌خواندم و آقای یزدانی تمام این گزارشاتی که لازم بود میآمد میداد من می‌خواندم و و برای من خیلی دوران جالبی بود از تمام گزارشاتی که نمایندگان اقتصاد ایران در خارج می‌فرستادند. مثلاً یکی از اینها که خیلی گزارشات جالبی بود مرحوم دکتر شهید نورائی بود که نماینده اقتصاد ایران در پاریس بود گزارشات این خیلی خیلی جالب بود که میآمد. گزارشاتی که از تمام شهرستانها میآمد گزارشاتی که از سفارتخانه‌های خارج میآمد گزارشاتی که مربوط به امور داخلی بود اینها میآمد به وزارت اقتصاد. کارکنان دیگر آنجا خیلی گزارش خوان نبودند خلاصه. اصلاً دوران آن زمان مقداری مسئولین مربوطه بیشتر ارتباط داشتند که کی پشت سر آنهاست پارتی‌شان کی بوده کدام اداره گذاشتندشان، بیشتر در کارشان حفظ خودشان بود تا اینکه مثلاً زیاد مطالعه کردن . امّا اشاگردهائی که تازه از مدرسه آمدند درس هم می‌خواندند برای آنها خیلی خیلی جالب بود.

سؤال : این یکسالی این آقای یزدانی این گزارشات را میداد به شما برای اینکه شما کار خاصی انجام بدهید رویشان یا اینکه فقط علاقمند بود به شما یک جوانی که آمده آگاه باشد و آشنا بشود.

آقای انصاری : تقریباً دومیش بود. برای اینکه ما دو نفر معاون، دوتا معاون دفتر بودیم باید این کاغذها را آنهم کاری نمی‌کرد کار ما فرستادن برای یا ارجاع به ادارات مختلف بود یا فرستادن به بایگانی کردن امّا این چون یک حالتی پیدا کرده بود که مثل برادر بزرگتر می‌دید که من آنجا هستم سمپاتی پیدا کرده بود هرچیز که میآمد می‌توانست اگر همه اینها را لای پوشه می‌گذاشت می‌فرستاد به بایگانی من نمی توانستم بگویم آقا چرا به من نشان ندادی ولیکن تمام اینها را هدایت می کرد اگر من یک سؤالی داشتم ازش می کردم که آقا این چه هست سؤال مرای چه هست تمام آنها را برای من توضیح میداد. خیلی مرد شریفی بود واقعاً من خیلی خودم را مدیون این آدم میدانم . یکی از آدم‌های بسیار فهمیده آن زمان که معاون وزارت اقتصاد بود دکتر کیان بود. دکتر غلامرضا کیان که بعداً هم در سالهای بعد ما در کابینه دکتر اقبال خیلی مرد واردی بود مرد با حُسن نیّت و دستوراتی که او میداد روی گزارش ما و دستوراتی که دکتر سجادی میداد روی این گزارشات تصمیماتی که اینها می‌گرفتند خیلی برای من آموزنده بود. اینها تمام اثر داشت که از خواندن هر کتابی. این جریان در حدود یکسال من آنجا بودم و مقدمات رفتنم به امریکا فراهم کردم و رفتم آنجا برای درس خواندن .

سؤال : حالا یک سؤال بکنم قبل از اینکه وارد مرحله آمریکا بشویم در این دوران خوب یک دوران خیلی پُر تلاطم سیاسی بوده در ایران خیلی زیاد بود احزاب مختلف مخصوصاً حزب توده یک نقش اساسی داشت . شما در اطرافتان و بخصوص از نظر حزب توده یا دیگران یا دوستانی که داشتید یا جوانهائی که با شما بودند احساس خاصی راجع به این دوران دارید چطور بود و خود شما چه جوری می‌دیدید مثلاً.

آقای انصاری : درآن سالهائی که من دانشکده کشاورزی می‌رفتم در دانشکده کشاورزی خیلی سمپاتی زیادی شاگردان روی حزب توده داشتند. حزب توده در آنجا خیلی قوی بود چند نفر از همکلاسی‌های ما بودند که بعداً حتی سمت‌های خیلی حساسی توی حزب توده پیدا کردند اینها و اینها خیلی دو آتشه بودند درکارهای در مرام اشتراکی چیزهای چپی تعداد خیلی محدودی از ما بودیم که شاید بعلت سوابق خانوادگی و یا هر دلیل دیگری بگیریم این مرام حزب توده و حرفهائی که اینها میزدند و کارهائی که می‌کردند به دل ما نمی نشست . چیزهائی که برای من خیلی زننده بود دیدن وضع خود ارتش روسیه بود. کنار دانشکده ما اینها کمپ روسها بود و ما هر روز هر هفته که می‌خواستیم برویم به دانشکده برای اینکه آنجا شبانه‌روزی بودیم ما هفته‌ای یکدفعه می آمدیم .

سؤال : امیرآباد بود.

آقای انصاری : نه در کرج بودیم . در کرج ما پنجشنبه‌ها می آمدیم به تهران حق داشتیم بیائیم که جمعه تهران باشیم جمعه شب یا شنبه صبح برمی‌گشتم به کرج با اتوبوس می آمدیم می رفتیم . اتوبوس ما در کاروانسرای سنگی که پُست روسها بود متوقف بعد میشد و سرباز روسی میآمد و تمام اتوبوس را نگاه می کردند بازرسی می‌کردند و اجازه میدادند ما برویم . درحقیقت مثل مرز بود در آنجا که این برای یک جوانی که دارد به دانشکده میرود برای من خیلی سنگین بود، که توی ایران یک پُست روسی وسط راه باشد باید از آنجا رد بشود و اجازه بگیریم برویم به کرج که در ۴۰ کیلومتر تهران بود. دوم اینکه در محل ساختمان ذوب آهن که از زمان اعلیحضرت رضا شاه ساخته بودند آنجا یک مقدار ساختمان‌های مخروبه بود یک مقدار ساختمان‌های نیمه تمام اینها را روسها گرفته بودند و این کمپ روسها آنجا بود. بنابراین روسها که می‌خواستند بروند باید از توی دانشکده رد می‌شدند عده زیادشان و می‌آمدند توی دانشکده و از سالن‌های دانشکده استفاده می‌کردند برای دیدن فیلم و نمایش اینها و تیم فوتبالی هم درست کرده بودند که با تیم فوتبال دانشکده ما که من توی این تیم بازی می‌کردم با ما هفته‌ای یکی دوبار بازی می‌کردند وضع اینها نحوه ارتباط سربازشان با افسرشان با اینها بقدری برای من زننده و خشن و ناراحت کننده بود که هیچ نوع چیزی برای من نداشت جاذبه‌ای نداشت و درمقابلش این همکلاسی‌های خودمان بودند که خیلی دوآتشه طرفدار چیز بودند طرفدار دولت شوروی بودند. عملاً طرفدار شورویها بودند پنهان نمی‌کردند این مسئله را خیلی برای من زننده بود. چند نفر از اینها بعداً چیز شدند خیلی باصطلاح حزب توده مقامهای بالا گرفتند مثل مثلاً علی منوچهری که همکلاس ما بود یکی آقای قریب بود، یکی آقای درویش بود این آخر خیلی اکتیو بودند تعداد ما که جزء آنها نبودیم خیلی وقت بود.

سؤال : یعنی اکثریت در واقع؟

آقای انصاری : اکثریت با آنها بود اکثریت در آن زمان یا بی‌طرف بودند، یا اکتیو، کسانی‌که اکتیو بودند توده‌ای بودند. دیگر عرض کنم چیز خاصی دیگر شما اگر سؤالی داشته باشید.

سؤال : نه، نه، همین این برای اینکه خیلی جالب است که در این زمان بخصوص برای کسانی که همسن شما

بودند این محیط یک محیط خیلی پُرتلاطمی بود برای اینکه بخصوص ازطرف چپ فشارهای هم باصطلاح فکری و هم فشارهای سازمانی انواع و اقسام اینها بود که حالا این جالب است برای اینکه بیشتر آدمها در یک زمانی از زندگیشان یک گرایش به اینطرف ممکن است داشته‌اند ولی فکر می‌کنید که این سابقه خانوادگی و نظامی خانواده در این زمینه که شما یک مقدار فاصله داشتید با این جریان این مؤثر بود یا فقط از . . .

آقای انصاری : بدون شک میدانید آن سابقه‌ای که خانواده ما در گذشته همین صحبتی که می‌کردم راجع به گذشته که از قفقاز آمده‌اند و با روسها درگیر بودند همیشه . بعد این چیزهائی‌که در دانشکده تبلیغات خیلی زننده حزب توده در شهر تهران بودن حزب توده و تظاهراتی که می‌کردند بنفع شوروی و این را درنظر بگیریم در آن زمان یک حس بسیار عجیب ضد خارجی وجود داشت در ایران برای اینکه ایران بالاخره از طرف متفقین بهش حمله شده بود. روسها و انگلیسها، انگلیسها که همیشه سابقه مردم از انگلیسها خوششان نمیآمد بواسطه دخالتهائی که در ایران داشتند. آنوقت وقتی که در شهر تهران عده‌ای راه می‌افتند طرفدار دولت شوروی هستند آمدند کاف تاراتزه به تهران گرفتن امتیاز نفت این صحبت‌ها و ایدی است آنطور سنگ روسها را به سینه میزدند یک حالت رجکشنی در یک کسانی که مملکتشان را دوست داشتند ایجاد می‌کرد و خوب ما که جزء آنها نبودیم همیشه در مورد این مطالب صحبت می‌کردیم .

سؤال : آنوقت شما چه سالی رفتید آمریکا؟

آقای انصاری : در سال ۱۹۴۸ که رفتم به آمریکا و بعد از اینکه رفتم امریکا البته دیگر دوره اقتصادم را دنبال کردم و با سابقه‌ای که در دانشکده حقوق داشتم اینها، کشاورزی داشتم تعدادی از کردیت‌هایم را قبول کردند و مجبور شدم دوره درحقیقت وارد گراجوئت اسکول شدم برای دوره اقتصاد ولی کورسهای دوره اول گراجوئت که مال اقتصاد بود باید آنها را طی می‌کردم که (ام اس)M S را در آنجا گرفتم و بعد رفتم به کالیفرنیا و لوس انجلس .

سؤال : MS را در کجا گرفتید؟

آقای انصاری : در یوتا . یوتان سیتی یونیورسیتی و بعد رفتم به چیز به لوس انجلس برای رفتن برای دنبال کردن دورهP H T آنجا درحدود یکسال آنجا بودم یکسال و خورده‌ای که مقدمات دوره گرفتن اقتصاد گوئرنت

PHT را شروع بکنم مشکلات خیلی زیادی داشتیم در آنجا برای اینکه دوران دکتر مصدق بود و ارز نمیرسید و پولهای ما خیلی خیلی دیر میآمد بعضی وقتها یادم میآمد در دوران مدرسه دو ماه و سه ماه میشد که نمیآمد بطوری بود. که بچه‌ها پول یکی که میرسید جمع می‌کردند تقسیم می‌کردند تا پول بعدی برسد. از کسانی‌که در آن دوره با ما بودند و بعداً خوب در ایران ترقی کردند یکی اردشیر بود که البته اردشیر دوران رشته چیز را می‌گذراند. اندرگراجوئت را می‌گذرانید. دکتر احمدی آنجا بود اندرگراجوئت را می‌گذراند.

سؤال : احمد احمدی؟

آقای انصاری : بله، که بعد وزیر کشاورزی شد. عرض کنم در لوس انجلس در حدود یکسال آنجا بودم من که دوره‌های مقدمات کار Ph.D. ام را شروع بکنم ولی دراین زمان به اصرار زیاد خانواده که مادرم را خیلی فشار میآورد که برگرد به تهران. بعد سوژه تز Ph.D. ام را روی نفت گرفتم و موافقت دانشکده‌ها را گرفتم که برگردم بروم به ایران گفتم میروم برای دیدن هم خانواده هم جمع کردن مدارکی که برای موضوع ملی شدن (nationalization) نفت که آن زمان ، زمان دکتر مصدق می‌شد بود. به تهران که آمدم هدف اولم این بود که بعد از یک مدتی برگردم ولی بعددیگر جریاناتی پیش آمد که حالا بعد خدمتتان عرض خواهم کرد که دیگر چطور وارد اصل ۴ شدم این دنباله .

سؤال : وقتی شما آمدید به تهران هنوز دکتر مصدق نخست وزیر بود سال ۱۹۵۱.

آقای انصاری : بله، بله، اواخر سال ۱۹۵۱ همانطور که گفتم وقتی من آمدم تهران هدف اولم تهیه مدارک بود برای تز دکترایم بود ماندن چند ماه و مراجعت و دیدن شرایط تهران و وضعی که بود در آن زمان با دوستانی که در آمریکا داشتیم بعضی هایشان برگشته بودند به تهران و مشغول کار بودند. از جمله اردشیر زاهدی ، امیر ارجمند، فرهاد گنجی اینها در آن زمان در یک اداره‌ای کار می کردند به اسم اداره‌ای مربوط به امریکائیها بود به سرپرستی دکتر هریست که رئیس دانشکاه یوتا بود که رئیس مدرسه ما بود که بعنوان ادوایزر دولت ایران مشغول کار شده بود و اداره بود برای درست کرده بودند به اسم ، اسمش الان خاطرم نیست آنرا بعداً به قسمت چی‌ها بود برای کارهای برنامه کشاورزی داشتند. یکی ازکارهائی که من باید می‌کردم یکی از هم اطاقیم در امریکا هوشنگ عامری پدرش در سازمان برنامه عضو هیئت نظارت سازمان برنامه بود باید می‌رفتم و ازطرف پسرش باهاش صحبت می‌کردم چون پدر را می‌شناختم خانواده‌ام اینها را

قبلاً خیلی مرد به من محبت داشت اینها به دیدن او رفتم بگویم که وضع پسرش چطور است چون در آن زمان مثال حالا تلفن و اینها ارتباط زیادی نبود البته در آن زمان خیلی مهّم بود یک مسافر بیاید بگوید از وضع خانواده خبر بیاورد. رفتم پهلوی آقای عامری، آقای عامری به من گفت که اینجا یک بورسهای تحصیلی به اسم بورس Fulbright درست شده در ایران که می شود برای ایرانیها استفاده کرد و من می‌خواهم برای هوشنگ در آنجا هست یک بورس Fulbright بگیرم . چون از سؤالاتی که در اینجا هست من نمیدانم جواب اینها را چه جور تهیه کنم می‌شود شما این آپلی کیشن را شما پُرکنید برای هوشنگ که واشنگتن است گفتم با کمال میل آپلی کیشن را گرفتم پُر کردم بردم به آقای عامری بدهم به من گفت که من برای شما وقت گرفتم که برویم والاحضرت عبدالرضا را ببینید. دراین موقع والاحضرت عبدالرضا رئیس افتخاری سازمان برنامه بود. گفتم من با والاحضرت عبدالرضا که ارتباطی ندارم . کاری ندارم . به من گفت شما مثل پسرم میمانید و بالاخره می‌خواهید در ایران کار کنید بایست که با یک افرادی که در اینجا مقاماتی دارند مثل والاحضرت عبدالرضا که در امریکا درس خوانده حالا رئیس سازمان برنامه هم هست آشنائی با این برای شما خیلی خیلی خوب است باید این کار را بکنید. گفتم چشم گفت من با رئیس دفتر ایشان صحبت کردم و شما باید بروید پهلویش و وقت ملاقات بگیرید. من از سازمان برنامه آمدم پائین رفتم که اول خیابان استخر بود رفتم بطرف سردار سنگی که کاخ والاحضرت عبدالرضا در آنجا بود. طول این خیابان را که طی کردم تردید برایم پیدا شد که من بروم به والاحضرت عبدالرضا چه بگویم خیلی دو دل برگشتم بروم پهلوی عامری بگویم که آقا این را شما لغو کنید. دم سازمان برنامه که رسیدم دیدم که خوب مردی مسنی است کمک و محبتی کرده این صحبتها را کرده من بروم بگویم شاید خوب نباشد دومرتبه برگشتم، دردسر ندهم یکی دوبار این کار تکرار شد تا بالاخره رفتم بدفتر خبیر.

سؤال : که رئیس دفتر والاحضرت عبدالرضا.

آقای انصاری : رئیس دفتر والاحضرت عبدالرضا برای اینکه وقت ملاقات تعیین کرده بود جمشید خبیر. رفتم به پیشخدمت گفتم پیشخدمت خبر داد گفت بگوئید دیدم یک آقای خیلی محترم ومؤدب بلند شد با من سلام و علیک کرد نشستیم گفتش چائی برای من آوردند شما کجا بودید شما از کدام انصاریها هستید گفتم که قوم و خویشهای ما کی است . گفت اینها را می‌شناسم مشغول این نوع صحبتها بودیم که پیشخدمت دومرتبه آمد به جمشید گفت آن آقا تشریف بیاورند. گفت بگو بفرمایند تو درب باز شد یک آقائی خیلی خوش لباس امریکائی وارد شد جمشید خبیر بلند شد رفت جلویشان سلام و علیک کرد من خوب طبیعی است منتظر

بودم که جمشید که بلند شده بود منهم بلند شدم. جمشید معرفی کرد گفتش که این آقا هم تازه از امریکا آمدند به شما معرفیش می کنم یعنی مرا به آن آقا معرفی کردند گفتند آقای انصاری هستند گفت آقای وال تازه آمدند به ایران که قرار است اداره اصل ۴ را تشکیل بدهند. از من پرسید که شما کجا درس می‌خواندید گفتم من در دانشگاه کالیفرنیا درس می‌خواندم آنجا بودم و گفت منهم همین کالیفرنیا هستم چند وقت است که آمدید به تهران. گفتم من یکهفته است که آمدم گفت منهم سه چهار روزی است که آمدم . شما وقت دارید که فردا بعد ازظهر بیائید دفتر من که شما را ببینم هم یک چائی بخوریم گفتم با کمال میل . ایشان رفت که والاحضرت عبدالرضا را ببینند. جمشید خبیر هم به من گفتش که من وقت ملاقات را بعداً به شما خبر می‌کنم . فردا بعد از ظهر ساعت ۲ و ۳ بود که قرار من بود من رفتم دفتر این آقا که توی همان اداره‌ای بود که رفقاء من آنجا کار می‌کردند اردشیر، ارجمند، غیره غیره که من می‌دانستم کجاست توی خیابان سپه رفتم آقای وال بنده را پذیرفت و یکساعتی با من صحبت کرد از اینور و آنور کجا بودی خانواده‌تان چه هست سؤالات مختلف. بعد از یکساعت تلفن کرد یک کس دیگر گفتش پای تلفن که یکدقیقه بیا اینجا یک آقای امریکائی وارد شد مرا معرفی کرد گفت این آقای گولدر مسئول امور اداری جیمز گولدن اسمش بود جی او یو ال دی ای ان (GOULDEN) معرفی کرد گفتش که می خواهم این آقا را بعنوان آدمینیستر آسیستان من استخدام کنید که فارسی اش می‌شود دستیار اداری یا معاون اداری به من گفت که خوب شما که ایرادی ندارید به این کار.

سؤال : قبلاً از شما نپرسید به این کار که من می‌خواهم معرفی می‌کنم .

آقای انصاری : ضمناً پرسید که شما چکار می‌کنید گفتم من برای این کار آمده ام خوب برنامه من این است گفت که حالا شما هم پرسید مثلاً می‌خواهی که حالا کاری بکنی منهم گفتم مثلاً بله . ولی الان جزئیاتش آنطوری خوب یاد میآید سؤال و جواب چطوری است ولی در هرحال مرده گفتش که شما بروید، ایشان را استخدام کنید ما خیلی خوش و خندان آمدیم بیرون و از فردا بنده در اصل ۴ مشغول شدم این شروع کار من در اصل ۴ و خوب این دوران خیلی خیلی جالبی بود برای من همانطور که میدانید آنوقت اصل ۴ یک حالتی داشت که تنها مؤسسه‌ای بود در ایران یک امکان مالی داشت که بعلت شرایطی که در دوران ملی شدن پیش آمده بود وزارتخانه‌ها هیچگونه امکانی برای هیچ برنامه‌ای نداشتند تنها کاری که می‌توانستند بکنند به اشکال در آخر ماه حقوق کارمندانشان را می توانند بپردازند که آنهم بعضی وقتها چندین ماه عقب میافتاد. مؤسسه‌ای که امکانی داشت که یک کاری را انجام بدهد اصل ۴ بود و خوب تبلیغاتی که در توی روزنامه‌ها

در این مورد میشد که امریکائیها وارد شدند برنامه‌های کمک اقتصادی هست و اینها تمام سازمانهای دولتی به اصل ۴ مراجعه می‌کردند برای گرفتن کمک . این وضع کار بود درآن موقع خوب حالا چه جور اینها شروع شد این جریان خیلی جالبی دارد که چه ماشینی برای دادن این کمک ایجاد شد الگوئی برایش بریده نشده بود درآن موقع چه جور این کمکها انجام بشود.

سؤال : یک سؤال کنم وقتی که شما وارد این جریان شدید استخدام شدید تا آنجائی که الان من می‌بینم آقای ورن بود و آقای گولدن بود و شما بودید دیگر چند نفر دیگر بودند آنجا، خیلی بودند خیلی ها را استخدام کرده بودند تا آن زمان یا اینکه .

آقای انصاری : نه، این زمان برای اینکه همانطور که عرض کردم آن اداره‌ای که قبلاً بود و اسمش را گفتم درست الان یادم نیست آن اداره وجود داشت که فعالیتهایش محدود بود به کارهای کشاورزی ، بهداشتی و یک مقداری کارهای ساختمانی محدود بود خیلی، فرهنگی . (پایان نوار یک آ)

شروع نوار ۱ ب

سؤال : تعداد کسانی که در اصل ۴ بودند و این اداره اولیه‌ای که ایجاد شده بود.

آقای انصاری : این اداره اولیه‌ای که بود به اسم اصل ۴ نبود به اسم آن اداره کمکهای کشاورزی، بهداشتی و فرهنگی اینها بود که در آن عده‌ای کار می‌کردند از این دوستهای ما که قبلاً از امریکا آمده بودند و یا در محل استخدام کرده بودند یک اداره کوچکی وجود داشت و یک رئیسی هم داشت که رئیس اولش همان آقای دکتر هریس بود که دیگر کارش تمام شده بود داشت برمی‌گشت امریکا یک آقای دیگری به اسم ایونس گذاشته بودند که آن رئیس آن اداره بود و اردشیر هم معاون این آقای اونس بود. اردشیر زاهدی معاون اونس بود ورن که آمد این اداره در حقیقت برنامه باید گسترش پیدا می‌کرد و درحقیقت اولین آدمی که ایرانی که در این کار مشغول به کار شد من بودم که مرا گرفتند یک منشی امریکائی داشت یک دو سه نفر امریکائی دیگر بودند که کارهای مشترکی با آن اداره کوچک داشتند ولی خود او که آمده بود استعداد زیادی نداشت این تازه از اینجا شروع شده بود. این اداره بود که از آن ببعد به اسم اصل ۴ شناخته شده بود علتش همین است که قانونی دولت امریکا داده بود برای کارهای دیگری ماده ۴ آن قانون کمکهای فنی به ممالک درحال

توسعه بود به اینجهت اینها که آمدند اصل ۴ بود. اولین کاری که در آن زمان خوب برای ایجاد این تشکیلات کرده بودند کار انداختن این کار یک ملاقاتی کردند با هندرسن به همراهی هندرسن اینطوری که خودش برای من تعریف کرد .

سؤال : هندرسن سفیر وقت امریکا در ایران .

آقای انصاری : بله، با دکتر مصدق ملاقات می‌کنند به آقای دکتر مصدق می‌گویند که برنامه ما کمکهای چه نوع کمکهائی است . اولین کمکها پیشنهاد بیست و سه میلیون دلار بود که در آن زمان خیلی مبلغ بزرگی بود چون اگر درنظر بگیریم که مثلاً دولت ایران می‌خواست بیست و پنج میلیون دلار از بانک بین الملل وام بگیرد و بانک بین الملل بعد از چندین سال مذاکره بألاخره آن وام را ندادند بیست و سه میلیون دلار یک پول خیلی قابل ملاحظه‌ای بود در آن زمان . برای پیاده کردن این برنامه از طرف آقای دکتر مصدق یک کمیته خاصی تعیین شد. یک کمیته طرح شد با عضویت شش نفر که در سازمان برنامه تشکیل بشود. شش نفر عضو این کمیسیون بودند. وزیر کشاورزی، وزیر بهداری، وزیر فرهنگ، رئیس سازمان برنامه، فکر می‌کنم وزیر شاید وزیر دارائی نخیر وزیردارائی نبودند درکمیته شش نفری اینهم باید فکر کنم بگویم من چون متأسفانه چیز نکردم نت ندارم سابقه اینجا رفرنسی هم ندارم بهش رجوع بکنم ولی پیدا کردن اینجا، شش نفر می‌کرد در سازمان برنامه تشکیل می‌شد و هفته‌ای یکبار در ساعت معین این تشکیل می‌شد رئیس سازمان برنامه هم آن موقع آقای مهندس زنگنه بود. وزیر کشاورزی آقای عدل بود، احمدحسین عدل، اول وزیر بهداری آقای دکتر ملکی بود، وزیر فرهنگ آقای دکتر محمود حسابی بود. اینها را من خوب یادم است بعلت اینکه اینها کارهای خیلی برخوردهای جالبی بعداً پیدا شد چیزهایشان خوب یادم است الان کی‌ها بودند ولی آن دونفر دیگر الان خوب خاطرم نیست یادم بیاید. دبیر این کمیته هم آقای مهندس راجی معاون سازمان برنامه بود.

سؤال : مهندس راجی .

آقای انصاری : بله، مهندس راجی درست است آنوقت وزیر کشور یک عضو این کمیته بود. عرض کنم که قرار اینکه اینها گذاشتند این بود که هر برنامه‌ای که امریکائی‌ها دارند در اصل ۴ باید دراین کمیته مطرح بشود و کمیته تصویب بکنند ازطرف دولت ایران و بعد دستگاه اجرائیش معین بشود طرح به مرحله اجراء دربیاید.

سؤال : یعنی ورن هم جزو این کمیته بود یعنی در این کمیسیون از طرف امریکائی‌ها بودند.

آقای انصاری : آن شش نفر از طرف دولت ایران بودند ورن و اگر کسانی را بخواهد با خودش ببرد. اینها می‌رفتند آنجا. قرارداد اولی که تهیه کردند این قرارداد بین دولت ایران و دولت امریکاست برای دادن این کمکها در کمیته مطرح شد، کمیته رسیدگی کرد تصویب کردند که این قرارداد امضاء بشود کسی که با این قرارداد تردید داشت امضاء نمی‌کرد دکتر حسابی بود. دکتر حسابی تمام این را چیز می‌کرد به اینکه باید حتماً آقای دکتر مصدق شخصاً این را تصویب بکنند. حالا دراین زمان خوب دکتر مصدق گرفتار درگیریهای نفت و مبارزات اینها وقت زیادی واقعاً برای این کارها نداشت ولی درهرحال با اصرار دکتر حسابی درحالی‌که کمیته تشکیل بود یک عده بلند شدند رفتند به دیدن آقای دکتر مصدق منزلشان که این نشان دادند و به آقای دکتر مصدق گفته بودند که این چیزی که خوب از آن زمان یادم است دکتر مصدق گفته بود اشکال شما به این کار چه هست گفته بودند مثلاً اینجا چنین چیزی نوشته ما قبول کنیم یا نه . گفته بود که آقا امریکائی‌ها مگر چیزی هم می‌خواهند از ایران بردارند ببرند اینها گفته بودند نه اینها دارند چیز دارند میآورند گفته بود حالا خاطرم میآید گفته بودند که امریکائی‌ها چیزهائی که میآورند اینجا آخر خر قبرسی میآورند گاو میآورند بذر میآورند ما که این چیزها را الان لازم نداریم، پول لازم داریم برای کار مان چون وزارتخانه‌ها کمک مالی بیشتر می‌خواستند تا اینکه حقوق بدهند و اینها، دکتر مصدق گفته بود که اینها مگر چیزی هم دارند می‌برند آنها گفته بودند که نه چیزی نمی برند گفته بود خوب بگذارید بیاورند خر بیاورند، گاو بیاورند، سگ بیاورند، چیزی که نمی برند تا وقتی میآورند اشکال ندارد امضاء می‌کنید قرارداد را امضاء می‌کنید قرارداد اصلی امضاء شد. دراین جلسات همیشه من تنها ایرانی بودم که همراه وارن میرفتم چون هم ترجمه می‌کردم هم نت برمی‌داشتم برای تهیه صورتجلسات اینها که مطالبی که صحبت شده و دستوری که باید به واحدهای مربوطه خودش میدادند خوب خواهی نخواهی به این مذاکرات اینها تمامش وارد بودم گزارشاتی که میآمد خیلی برای من آموزنده بود باز اینها و کارهای چیز به اینصورت تقریباً شروع شد ولی همیشه مسئله همین بود که اینها منتظر بودند وزارتخانه مختلف که بعد از اینکه این قراردادها امضاء شد پول راه بیفتد وارد این دستگاه بشود به وزارتخانه‌ها داده بشود. امریکائی‌ها اصلاً این برنامه، برنامه کمک فنی بود کمک مالی نبود برنامه کمک فنی این بود که اول مشکلات آن سازمان را بررسی بکنند برای حل آن مشکلات بررسی کردن این باید متخصص بیاورند که آن مشکلات بررسی بشود، طرح تهیه بشود که برای رفع آن مشکل فنی آن سازمان چه کاری باید انجام بشود و این طرح اول درکمیته وزراء تصویب بشود بعد به

واشنگتن گزارش بشود امریکائی‌ها تصویب بکنند در واشنگتن بعد از اینکه تصویب شد برای اجراء آن متخصص پیدا بکنند این متخصص موجبات حرکتش را به ایران فراهم بکنند اینها بیایند ایران اینها مستقر بشوند که بروند شروع به کار بکنند. این جریان خوب طول می‌کشید وهر روز باعث باصطلاح گله‌گزاری شکایت وزارتخانه‌ها بود که آقا ما قرارداد امضاء کردیم پس پولش کجاست پولی وجود نداشت بیشتر کمک متخصص بود و بعد اینها که می‌آمدند بگویند چه چیزهائی لازم است که برای آن چیزی که لازم است پول مصرف بشود و جنس بیاید به اینجهت بود که حقیقتاً آن یکسال اول دوره خیلی مشکلی را اصل ۴ با تمام این وزارتخانه‌ها داشت تا این کارها این مراحل تصویب این کمکها و راه افتادن پروژه‌ها انجام بشود.

سؤال : آقای انصاری قبل از اینکه از این ادامه بدهیم بغیر از این مسائل مالی و این وقفه‌ای که بعلت کیفیت کار در زمینه‌های کمک فنی و رسیدن کمک فنی اتفاق میافتاد که گاهگاهی باعث این کشور اجراء میشد از نظر سیاسی واکنشهای در این دوران که داریم صحبت می‌کنیم با توجه به شرایط زمان از نظر سیاسی چه جوری بود یعنی آیا اصل ۴ را این سازمانهای مختلف دولتی و دیگران آسان قبول می‌کردند یا فکر می‌کردند که زیر کاسه نیم کاسه‌ای هست.

آقای انصاری : عیناً بطور کلی تمام کسانی که با طرف دولت ایران بودند از خارجی‌ها خیلی چیزی که فکری که میآئیم یکی خارجی‌ها برای یک کار سیاسی آمدند آنها همان تصویری را داشتند از اینها که مثلاً درگذشته از دخالت دولتهای استعماری توی این ممالک دیگر داشتند که آمدنشان ظاهرشان یک چیزی هست ولی پشت سر این یک چیز دیگر و اینها درکارهای سیاسی دخالت داشتند. آن طرف که من می‌دیدم و و این تیپ آدمهائی که در آنجا بودند از خود وارن گرفته به بقیه کسانی که کار می‌کردند اینها یک مقدار آدمهای تکنیکی بودند اینها آمده بودند آنجا یک میسیون فنی انجام بدهند. اینها حتی وارد کار سیاسی نمی‌خواستند بشوند یعنی برایشان خیلی عجیب بود وقتی که می‌دیدند یک کسی این کار اگر مثلاً طرح اصلاح بذر را در وزارت کشاورزی دنبال می‌کند و دنباله یک کارهای سیاسی دیگر نیست چرا خیال می‌کردند که یک چیز دیگری هست که این ظاهر کار است و شاید درآن زمان یک عده‌ای فکر می‌کردند که این کمیته شش نفری که از وزراء معین شده این خیلی اهمیت سیاسی دارد و خیلی از وزراء دیگر بودند که دلخور بودند که چرا دراین کمیته نیستند برای اینکه یک وزن سیاسی فکر می‌کردند این داشته باشد حالا اگر که در دولت امریکا در یک سطح دیگری یک نظرات دیگری بود آن ارتباطی به این آدمهائی که برای انجام کار بودند نداشت . چون کار سیاسی از طریق سفارت انجام می شد. وارن یک دستگاه مستقلی بود که مربوط به مستقیماً زیر

نظر سفیر نبود. درعین حال که جزء به اصطلاح در داخل آن چهارچوب یک میسیون خارجی کار می‌کرد و باید که کارهایش همیشه قبلاً سفیر را در جریان گذاشته باشد ولی وارن از هندرسن دستور نمی گرفت که باید شما امروز این کار را بکنید فردا آن کار را بکنید. کارهایش را گزارش می‌داد اینطوری که خودش می‌گفت و اینطوری که درطی این سالها من می‌دیدم مأمورین سفارت رقابت داشتند با مأمورین اصل ۴ اینها چیزی که می‌دیدند میسیونشان اجراء این کارهائی است گفته شده که باید انجام بدهند برای بهبود کشاورزی، فرهنگ، بهداشت، راهسازی، صنایع و غیره غیره که این طرحهائی که پیش آمده بود. صحبت اینها بیشتر تمام در اطراف این کار چیز دور میزد کار فنی کار دور میزد برای میسیون سیاسی بهیچوجه این نبود درعین حال که خوب باید قبول کرد چون مؤسسه مؤسسه خارجی است خارجی‌ها میآیند تویش میروند بقیه تصور می‌کردند که اینها یک کار سیاسی دارند این یک دوگانگی هستش که درآن زمان وجود داشت . هرجا تصور می‌کردند که خوب این یک کار سیاسی است بدون شک نمی شود گفتش که فارغ از تمام کارهای سیاسی بوده ولی میسیونی که این افراد داشتند کاری که می‌کردند کاری نیستش که فقط بگویم آن کار، کارسیاسی است .

سؤال : در بحث‌هائی که بین خود امریکائی‌هائی که در اصل ۴ بودند درمی‌گرفت آیا مسائل سیاسی مربوط به ایران در داخل خود ایران از آن جمله مثلاً دولت، دولت مصدق در مقابل بقیه آلترناتیوها و یا روابط بین ایران و امریکا و یا روابط بین ایران و غرب این نوع مسائل هم مطرح می‌شد یا و اگر می‌شد به چه طریقی در می‌گرفت .

آقای انصاری : اصل ۴ خوب شما ببینید دورانی که در آن طول کشید درحدود شش سال هفت سال بود در آن مؤسسه هم یک تحولاتی تویش پیدا شد برای اینکه در همینطور که در دولت ایران تحول پیدا شد آن کسانی که در زمان دکتر مصدق شروع به کار می‌کردند و طرحهائی که بود آدم‌ها، آدم‌های اغلب فنی بودند. عده زیادی از اینها کسانی بودند که از دانشگاهی که ما درس خوانده بودیم آمده بودند مثلاً یادم میآید رئیس دیویژن کشاورزی اصل ۴ رئیس دانشکده کشاورزی دانشگاه یوتا بود. آدم‌های فنی بودند دکتر بودند، مهندس بودند، متخصصین مختلف بودند اینها اصلاً آدم‌های خیلی عادی امریکائی بودند که از یوتا قسمت مثلاً کالیفرنیا، کانزاس، میدل وست آمده بودند که خودش شرایطش با شرایط ایران جوّیش چیز بود اینها آدم‌هائی راجع به سیاست خود امریکا هم زیاد چیزی دخالتی نداشتند آدم‌های خیلی خیلی ساده‌ای بودند. بعداً بتدریج وقتی که این کار پیشرفت از این صورت درآمد البته به این خواهیم رسید که بعداز ۲۸ مرداد و آمدن

سپهبد زاهدی کار جنبه دیگری پیدا کرد چون صحبت دیگر از طرحهای فنی کشاورزی، بهداشتی، فرهنگی اینها جلوتر رفت رسید کمک مالی به دولت . درآنجاست که خواهی نخواهی مسائل سیاسی مطرح می‌شد مثلاً اگر که یکماه حقوق کارمندان دولت دیگر نمی‌رسید ممکن بود دولت بکلی متزلزل بشود ولی در آن دوران دکتر مصدق قسمتی که مربوط به اصل ۴ بود تقریباً تمامش قسمتهای فنی بود و کار سیاسی اینها نداشتند در آن زمان .

سؤال : شما دراین دورانی که برای تا دوران آخر دولت دکتر مصدق و بعد از آن در همین موضعی بودید که با وارن کار می کردید.

آقای انصاری : حالا عرض می‌کنم کار من چند تغییر پیدا کرد برای اینکه من با وارن همکار وارن بودم تا تقریباً حدود یکسال .

سؤال : یعنی تا آخر ۵۲ یا اول ۵۳.

آقای انصاری : تا اواسط ۵۲ که کارم حالا چه تغییری بود در آن زمان در همان زمانی که با وارن کار می‌کردم یک کمیته‌ای تشکیل شد درخود اصل ۴ به اسم کمیته برنامه ریزی، درآن کمیته برنامه‌ریزی من دبیر کمیته بودم که چیزهائی که تمام طرحهائی که از سازمانهای مختلف میآمد به اصل ۴ میآمد که بعد بررسی بشود در رشته‌های مختلف کشاورزی، فرهنگی، بهداشتی و غیره غیره. اینها یک فرم‌هائی بود که تقاضاها باید مطابق آن فرم‌ها بیاید چون آن تیپی که قابل قبول از طرف امریکائی‌ها بود باید سابقه آن پروژه‌ای که پیشنهاد شده تمام سابقه‌اش را داده باشند اشکالات چه هستش پیشنهاد دولت برای رفع آن اشکالات چه هست یعنی یک پروژه کامل باید فرستاده می‌شد که این تازه قابل طرح می‌شد. اینها را وظیفه من این بود که اینها را که میآید تمام مطالعه بکنم درآن قالب بریزند و درکمیته برنامه ریزی که در داخل خود اصل ۴ بود این را مطرح بکنم که مورد بحث قرار بگیرد که این پروژه قابل این هستش که در داخل کمکهای امریکا باشد یا نباشد. از طرف دیگر این طرحها در خود کمیته در سازمان برنامه در آن کمیته وزراء مطرح می‌شد که یک رابطه دائمی در اینجا قرار داشت که این طرحها پخته بشود این جریان در حدود یکسال من این نوع کارها را داشتم آنجا و در فاصله این البته مسافرت هم می‌کردیم زیاد برای اینکه وارن از ایران می‌خواست اطلاع پیدایش بکند آن جائی که میآید اصلاً می بایست این مملکت که کار بکند چه هست . فرصتی بود که ما تقریباً خیلی

اغلب نقاط ایران با اتومبیل مسافرت کردیم و اینها تمام برای من آموزنده بود. جائی‌که هرجا که می‌رفتیم خوب مقامات محلی می‌آمدند گزارش می‌دادند که چه چیزهائی باید مشکلاتشان چه هست وضعشان چه هست چه کارهائی باید بشود خیلی .

سؤال : این شما مسافرت می‌رفتید با وارن و شما بودید وارن مثلاً چه کسانی بودند دولت هم کسی را می‌فرستاد همراهش .

آقای انصاری : مقامات محلی بودند آنجا خبر می‌دادند فرماندار مربوطه، رئیس کشاورزی بود ترتیب این کار از طرف همان کمیته وزراء وزیر مربوطه می‌گفت که مثلاً آقای وارن دارد میرود در فلانجا رئیس اداره کشاورزی آنجا یا رئیس فرهنگ می‌آمدند تماس می‌گرفتند می گفتند مشکلاتشان چه هستش .

سؤال : ولی اینطور نبود که یک نماینده‌ای ازطرف دائماً آنجا باشد بجائی برود یا۔

آقای انصاری : نه، نه، اصلاً یک چیز آن حالت‌ها را نداشت حالت یک چیز بررسی فنی کامل داشت که خیلی خوب مقامات امنیتی البته خوب دولت شاید خودش دستور میداد چون رئیس ژاندارمری، رئیس شهربانی اینها وقتی‌که یک خارجی وارد می‌شد درآن زمان وارد بودند بدلائل امنیتی . بعد دراین مدت یواش یواش همینطور که گفتم کار تشکیلات اصل ۴ گسترش پیدا کرد مثلاً یکی از کارهائی‌که در آن زمان اضافه شد به کار اصل ۴ پرداخت ارز محصلین بود یکی از پیشنهاداتی که دولت کرد این بود که برای محصلین دولت ارز نداشت بفرستد و قرار شدش که مطابق همان ارزی که دولت به شاگردها می‌داده معرفی کند ارزها را اصل ۴ بپردازد. اصل ۴ این را قبول کرد برای اینکه برای کارهای خود داخلی که طرحهائی که می‌خواستند اجرا بکنند احتیاج به ریال داشتند. یک دستگاه اجرائی درست کردند به اسم Near East Foundation باهاش قرارداد بستند که Near East Foundatio مأمور پرداختها بشود از طریق سیستم خودش به محصلین در امریکا ولی تقاضاهای محصلین که از طریق وزارت فرهنگ میآمد، میآمد به اصل ۴ و یک واحدی درست شد که این واحد هم تحت مسئولیت من بود. بنابراین برای تمام محصلین ما پرونده درست کردیم که پدر و مادرشان که تقاضا می‌کردند باید بدانیم که این محصل کجاست چه درس می‌خواند چی‌ها هستش اینها و تأئید بکنیم که این ارز داده بشود. وقتی ما تأئید می‌کردیم Near East Foundation این پرداختها را انجام میداد. این یک واحدی بود که از سه نفر تشکیل می‌شد من بودم خانم ایران علاء که منشی من بود و یک

خانم دیگری که کارهای ماشین نویسی را تایپ می‌کرد و این کار، کار خیلی سنگینی بود و این تعداد محصلین زیاد بودند و درحقیقت اضافه بر کارهای روزانه بود که باید من مثلاً روزی سه و چهار ساعت هم بعد از ساعت اداری صرف این کار بکنم دیدن پرونده‌ها ولی خوب حُسنش این بود که آشنا می‌شدم با محصلینی که دارند در امریکا درس می‌خوانند و چه می‌خوانند و وضعشان خیلی برایم جالب بود. صحبت با پدر و مادرشان که می‌آمدند اینها این کار هم جزء کارم بود. بتدریج که خوب این کار توی غلطک افتاد دیگر کارRoutine شد و پرونده‌ها اول که تشکیل شده بود دیگر فقط پرداخت ماهیانه بود که از وزارت آموزش و پرورش و وزارت فرهنگ آن زمان یک گواهی می‌دادند میآمد بطور فرمول یکنفر بود که می‌فرستاد به Near East Foundation و پرداخت می‌شد. یک کار چیز اداری زیادی نداشت . دراین موقع یک چیزی تشکیل شد یکی از دیویژن‌هائی که اصل ۴ بزرگ شده بود دیویژن economic developme بود.

سؤال : این حالا هنوز چه وقت است که داریم صحبت می‌کنیم .

آقای انصاری : این در سال ۱۳۵۳ بود.

سؤال : ۱۳۵۳ هنوز دوران مصدق بود.

آقای انصاری : در این دوران دیویژنی که درست شد طرحهائی که کشاورزی نبود، فرهنگی نبود، بهداشتی نبود و خلاصه هر طرحی که به این کار اینها نمی‌خواند ریخته می‌شد توی دیویژن اکونومیک دولوپمنت

سؤال : توسعه اقتصادی .

آقای انصاری : اینجا چند نفر همکار ما داشتیم که بعداً آدم‌ها سمتهائی گرفتند دردولت یکیشان منوچهر کاظمی بود. آن موقع منوچهر کاظمی و من ما دو نفر معاون این دیویژن بودیم دو تا ایرانی رئیس مان امریکائی بود ما دو نفر ایرانی بودیم . منوچهر نیکپور، احمد مینائی و چند نفر بودند که بعداً در ایران کارهای خصوصی خیلی کارهای بزرگ کردند آقای جالینوس که شرکتهای مال سماق صدف اینها را درست کردند اینها آنجا کار می‌کردند خیلی جوانهای فهمیده تحصیلکرده خیلی لایق تقریباً ده دوازده نفر ایرانی خیلی خوب آنجا کار می‌کردند. و آن موقع دیگر آن دیویژن اکونومیک دولوپمنت [economic development]تشکیل

شد طرحهائی که در آنجا خیلی مهم بود کمک به کارخانجات بود. کارخانجات سیمان، کارخانجات نساجی، تمام طرحهای مربوط به کارخانجات ، تمام طرحها مربوط به شیلات، کمک به شیلات ایران که اصلاً بعداً دولوپمنت شیلات جنوب طرحهایش از آنجا شروع شد که تا آنوقت فقط شیلات شمال بود و هیچ چیز نبود. طرحهائی برای ایجاد سردخانه‌ها، طرحهای صادرات پشم، ایجاد کارخانه پشم‌شوئی در ایران که درهمین دیویژیون ما طرحش درست شد. طرحهای آمار که بعد سازمان آمار ایران براساس آن درست شد، همان کسانی بودند، طرحهائی بودند که با دیویژیون توسعه اقتصادی ارتباط داشتند. آقای بوکسلاور بروئر متخصص این کار بود که در آنجا کار می‌کرد. عرض کنم که طرحهای کارخانه قند، توسعه صنایع قند، در آنجا پایه‌گزاری شد، طرحهای شرکتهای تعاونی، طرحهای صنایع دستی.

سؤال : بارک الله همه اینها.

آقای انصاری : تمام اینها پایه‌اش درآنجا گذاشته شد و من خیلی متأسفم که الان رفرانس‌هائی ندارم که بهش مراجعه کنم یک وقت زیادی پیدا کنم اینها هرکدامشان که چه جور شروع شد و بعداً هرکدام از اینها در ۲۰ سال بعد رشته فعالیتهای خیلی عظیمی در ایران درست شده بود. بطورکلی این را می توانم بگویم که اغلب طرحهای عمرانی، توسعه اقتصادی که بعداً درا یران در برنامه‌های دولت راه افتاد اگردنباله گرفته بشود برگهای اولیه‌اش توی این پرونده‌های آن مطالعات آن زمان پیدا می‌شود و همین جوانهائی بودند که کار می‌کردند روی این طرحها با همکاری یک طرح خیلی خیلی مهّم یک طرح چیز بود طرح امور اداری که ایجاد مؤسسه علوم اداری در دانشگاه تهران مذاکره‌اش درآن زمان شروع شد و قرارداد با دانشگاه تهران و دانشگاه سات کالیفرنیا بسته شد. طی آن طرح بود که اولین ایرانیها فرستاده شدند برای گذراندن دوره دکترای علوم اداری که بعد آدمهایشان منوچهر گودرزی، عبدالمجید مجیدی، کریم پاشا بهادری، هوشنگ رام، اینها کسانی بودند بعد عده دیگری داخل این طرح رفتند. اینها طرحهائی بودش که درآن زمان مورد بحث بود پایه‌گزاری شد درحقیقت هسته اولیه‌اش کاشته شد.

سؤال : یک سؤال دیگر بکنم قبل از اینکه از اینجا رد بشویم یک سؤال تکنیکی را بکنم . این طرحها که الان دارید صحبتش را می‌کنید در وزارتخانه‌های مختلف رویشان عمل می‌شد یعنی میرفت به سازمان برنامه میرفت به وزارتخانه‌ها روی اینها آنوقت دولت می‌بایست تصویبنامه قانونی بگذراند یا چه جوری عمل می‌شد.

آقای انصاری : این طرحها به این صورت بود که خیلی از این مطالب را چونکه ماها ایرانی بودیم و مشکلات ایران را ما بهتر حس می‌کردیم خیلی از اینها بین همین همکارهای من صحبت‌های اولیه‌اش شروع می‌شد که یک همچین کارهائی باید انجام بشود، مثلاً کارهای تعاونی کارهای پشم شوئی مثلاً چون روی صادرات ایران کار می‌کرد بگوئیم صادرات ایران پشم‌های ایران را که می‌برند به خارج بقدری کوآلیته‌اش پائین است و اینقدر تویش کثافت می‌ریزند و استاندارد نشده اینها پولی که برمی‌گردد به ایران تقریباً هیچ چیز نیست . خوب برای حلّ این مشکل باید یک کارهائی انجام بشود این حرفها یواش یواش توی این بحثها می‌کشید که با مأمورینی که توی سازمان برنامه بودند صحبت می‌شد یا با وزارتخانه مربوطه‌اش صحبت می‌شد. آنوقت اساس پایه این می‌گفتند خوب باید یک کاری کرد این کار چه بود یک طرح باید درست بشود. این طرح فرمش نوشته می‌شد یک دستگاه اجرائی در دولت بایستی همکاری می‌کرد دراین کار آن باید همکاری می‌کرد این پایه این ریخته می‌شد پول اینها را اجرائش را اصل ۴ میداد که درحقیقت این سیدمانی هسته پولهای اولیه اصل ۴ گذاشته می‌شد. دولت درجاهای مختلف اگر لازم بود زمین میداد یا مثلاً مأمورینی می‌فرستاد که آن مأمورین اضافه حقوقشان را اصل ۴ میداد حقوق مأمورین دولت خیلی پائین بود آنوقت این طرح یواش یواش وسائلش فراهم میشد آدمهایش فراهم میشد اگر دوره آموزشی بعد پول آموزش را اصل ۴ میداد فرض بفرمائید کارخانه پشم‌شوئی یکی از این طرحها بعنوان مثال معلوم شد که آن دستگاهی که مصرف می‌کند بیشترین پشم در ایران شرکت فرش است چون کارخانه‌های فرشبافی داشت واحد اجرای این کار شرکت فرش معین شد. آنوقت ما با شرکت فرش همکاری می‌کردیم . شرکت فرش کمک کرد یک زمینی در کرج شرکت فرش گرفت اصل ۴ متخصصی برای شستن پشم از امریکا. این متخصص طرح را ریختند که چه جور پشم جمع‌آوری بشود و در آنجا شسته بشود و چه جور بسته بندی بشود و چه جور صادر بشود یا چه جور در داخل فروش برود. طرف مقابل دراین طرح ، طرح ایرانی شرکت فرش بود، پول و تخصص را اصل ۴ می گذاشت. خوب این طرح شروع شد بعد از دو سه سال راه افتاد و بعد الان دیگر پشم‌های ایران خارج می‌شود پشم‌هائی است که استاندارد شده است و در بازار دنیا خرید و فروش می‌شود. دراین مورد مسئله یکی اداره استانداردها است . در ایران اداره استانداردها وجود نداشت همین ما ایرانی‌ها که آنجا صحبت می‌کردیم به این مسئله برخورده بودیم که خوب اینجا چرا جنس‌های ایران که به خارج میرود کسی نمی‌داند این جنس‌ها چه هست . شما می‌دانید هرجنسی که در بازار دنیا می‌فروشید مثلاً پنبه می‌فروشید پنبه گرید دارد که می‌گویند در بازار هامبورک پنبه معلوم است که می‌گویند پنبه فلان گرید همه می‌دانند که چه هست قیمتش در روز معلوم است خریدار میداند و فروشنده هم میداند. جنس‌های ایران هیچ استاندارد نداشت اصل ۴ کمک کرد که اداره استانداردها درست بشود. اتفاقاً کسی که مذاکره می‌کرد با وزارت اقتصاد دراین مورد من بودم با

یکنفر از متخصصین امریکائی که برای این کار آورده بودند. برای تشکیل اداره استانداردها و درمرحله اول استاندارد کردن پنبه، پنبه را انتخاب شد برای اینکه رئیس این واحد دیویژن ما خودش متخصص امور پنبه بود و این می‌دانست که پنبه‌های ایران مشکلش چه هست . با وزارت اقتصاد صحبت شد آنها بالأخره قبول کردند هم اداره استانداردها درست شد یک زمینی در مهرآباد خریداری شد اداره استاندارد آنجا بوجود آمد رئیس اولش آقای دکتر خرسند یک ایرانی بود که در اصل ۴ کار می‌کرد وزارت اقتصاد قبول کرد که این رئیس اداره استاندارد باشد و بعداً دیگر میدانید الان خیلی از جنس‌های ایران استاندارد شده است یعنی مهر استاندارد که می‌خورد درجاهای دیگر قبول دارند یعنی این وجود نداشت تا آنوقت در ایران .

سؤال : یعنی من درست فهمیده باشم حرف شما را این جوانان ایرانی که درآنجا کار می‌کردند تحصیلکرده آمده بودند بخش قابل ملاحظه‌ای از ایده‌هائی را که از اصل ۴ به سازمانهای مختلف برای توسعه اقتصادی مطرح میشد اینها بین خودشان حل و فصل می کردند این نبود که امریکائی از خارج یا از آنجا بیاید و بگوید غالباً این کار را کرد این کار را کرد.

آقای انصاری : هیچ خیلی چون ایرانیها با ایرانیهائی که توی سازمانهای دولتی بودند ارتباط داشتند مسائل را می دانسند مشکلاتی هست شروع این کارها اغلب از داخل ایرانی‌ها پیش می‌آمد نه اینکه امریکائی‌ها یک قالب حساب شده‌ای داشته باشند بخواهند بیایند آنجا را معین کنند. طرحهائی بودش که مثلاً فرض کنید طرح مبارزه با مالاریا، سازمان بهداشت جهانی راجع به این کار علاقمندی داشت . دولت ایران هم علاقمندی داشت این طرح یک طرح دنیائی بود برای مبارزه با مالاریا خوب امریکائی‌ها که آمدند ریختن طرح را در ایران را و ایجاد تشکیلات مبارزه با مالاریا و تمام اینها را با همکاری ایرانیها ریختند ولی اینها را آورده بودند یا مبارزه با ملخ که باز سازمانهای جهانی می‌دانستند پرابلم چه هستش. دولت ایران هم می‌دانست. سجست پیشنهاد می‌شد به دولت ایران که یک همچین کاری را می‌خواهیم بکنیم طرحش ایجاد می‌شد ولی خیلی از طرحهائی که به شما عرض بکنم مثلاً فرض کنیم که اداره استاندارد مثل پشم خیلی طرحها، طرح‌های صنایع دستی، طرح‌های شرکت تعاونی، طرح های الان چه جور عرض کنم درست نمی‌توانم الان مشخص بگویم خیلی از این طرح‌ها بود که اینها را از توی همین ایرانی‌هائی که آنجا کار می‌کردند اینها عنوان می‌کردند بحث می‌شد مشکل رسیدگی می‌شد و طرح اجرائیش درست می‌شد یک همچین حالتی داشت برای من چیزی نبود که بصورت یک قالب درست شده از امریکا آورده باشند آنجا می‌خواهند پیاده بکنند.

سؤال : آنوقت این جریان ادامه پیدا کرد تا دوران طلا ما داریم می‌رسیم به آخر این نوار این پایان رویه دوم از نوار یکم مصاحبه با جناب عبدالرضا انصاری (پایان نوار۱ ب)

شروع نوار ۲ آ

سؤال : جناب انصاری حالا ادامه بفرمائید.

آقای انصاری : تا کجا رسیده بودیم .

سؤال : ما داشتیم راجع به این برنامه‌های اصل ۴ و مشارکت ایرانی‌هائی دراین برنامه‌ها بودند در تهیه و اجرای این برنامه‌ها صحبت بکنیم .

آقای انصاری : این همینطوری که عرض کردم ایرانیهائی که درآن زمان در اصل ۴ کار می‌کردند اینها بقدری حّس وطن پرستی داشتند و اینقدر علاقمند بودند که ازجان و دل اینها روی این کارها کار می‌کردند یعنی این کارها را کار خودشان می‌دانستند این یک کار اداری تنها نبود مثلاً من از یک کسی که واقعاً باید اینجا یادآوری بکنم مثلاً دکتر آموزگار بود چون دکتر آموزگار.

سؤال : جمشید آموزگار.

آقای انصاری : دکتر جمشید آموزگار همان وقتی که من شروع به کار کردم دکتر جمشید آموزگار هم در همان زمانها تقریباً شروع به کار کرده بود در قسمت مهندسی اصل ۴ و معاون قسمت مهندسی بود و کار دکتر آموزگار چونکه تخصصی درامور بهداشت داشت و یکی از چیزهائی که در آن زمان تشخیص داده شده بود که بیش از هرچیزی باعث مریض شدن مردم و وضع بد بهداشتی آن زمان بود موضوع آب بود که آب‌ها آلوده بود در همه جا بخصوص در دهات در شهرها و این آلودگی باعث هزارها گرفتاری برای مردم بود کار آموزگار بررسی نقاطی بود که می توانستند چاه بزنند و آب تمیز برای آشامیدنی آن منطقه فراهم کنند و دکتر آموزگار با یک علاقه‌ای این کار را دنبال می‌کرد که خاطرم هست ما هرشب تقریباً تا چند ساعت بعد از کار اداری اداره ساعت ۵ تعطیل می‌شد ما کمتر شبی می‌شد که زودتر از ساعت ۹ از اداره باهم نرویم به

شمیران منزل هردوی ما در شمیران بود بعد ما می‌رفتیم اول خیابان پهلوی و ۲ ریال می‌دادیم سوار اتوبوس عدل می‌شدیم و می‌رفتیم شمیران به ما نه اضافه‌کار می‌دادند برای چیزی نه به اصطلاح امتیاز خاصی داشت چون این کار مثل کار شخصی خودمان می‌دانستیم خیلی با میل با لذت این کار را انجام می‌دادیم و دکتر آموزگار بدترین نقاط ایران را رفت و حتی در قست بندرعباس پیوکی گرفته بود که خیلی خطرناک بود می‌گفت دست من از بین برود و سایر کسان . آقای زال که توی کار اجتماعی کار می‌کرد سایر ایرانی‌هائی که کار می‌کردند تعدادشان خیلی زیاد شده بود در این زمان دراصل ۴ درحدود شش هزار نفر ایرانی کار می‌کردند در تمام ایران و درهرجائی که شما می‌رفتید می‌دیدیدکه این جوانها با چه علاقه‌ای حالا در هر سمتی هستند آنهائی که مثلاً کار می‌کردند توی قسمت‌هائی که می‌رفتند فیلم دردهات نشان میدادند کارشان فقط این بود که بروند فیلم‌های بهداشتی دردهات نشان بدهند که به مردم نشان بدهند که چه جور اینها با پشه مالاریا یا سایر چیزها مبارزه کنند چه جور وضع بهداشت آنجا را درست بکنند تیم هائی بودند تیم های چند نفری می‌رفتند فیلم نشان می‌دادند کارشان این بود یکی از آنها که خیلی آدم معروفی شد بعداً شاهرخ گلستان بود. شاهرخ گلستان در شیراز کارش نشان دادن فیلم با ماشین‌هائی که ازطرف اداره بهداشت می‌رفت توی دهات برای کشاورزان بود و هزارها نفر ایرانی دیگر درجاهای مختلف هرجا ما مسافرت می‌کردیم که یعنی من با وارن می‌رفتم یا بعداً با سایر کسان می‌رفتیم دیدن این ایرانی‌ها که اغلب جوان بودند با چه فداکاری و با چه عشقی کار می‌کردند و از توی همین مجموعه بود که پیشنهادهای خوب و کارهای خوب چیز اینها می‌آمد و یواش یواش بصورت طرح درمی‌آمد و این طرح‌ها در اصل ۴ اجرا می‌شد.

سؤال : تعداد قابل ملاحظه‌ای از کسانی که بعداً ده‌سال، پانزده سال بعد مدیران عمده مملکت شدند در سازمانهای مختلف در وزارتخانه‌های مختلف بنظر میآید کسانی بودند که ابتداء از همین جا شروع کردند نه از .

آقای انصاری : خیلی از اینها چون اصل ۴ بتدریج که پیشرفت یک برنامه همه جانبه داشت که تقریباً درتمام رشته‌ها، رشته‌های توسعه اقتصادی برنامه وجود داشت حتی برای تشکیلات ادارات بعداً برنامه‌ها گسترش پیدا کرد که بهش خواهیم رسید. و در داخل این برنامه‌ها این جوانها می‌آمدند در آن زمان اگر خاطرتان باشد دولت ایران قانون منع استخدام داشت چون در طول زمان جنگ و بعد از جنگ اینقدر دستگاههای اداری پُرشده بود از کارمندانی که هیچ کاری نداشتند و بعلت تغییر دولتها هرچند وقت یکدفعه دولتهائی دو سه ماهه بودند و هرکسی که میآمد عده‌ای از آشناهایش را کارمند دولت می‌کرد اینها اول میآمدند و کارمند

رسمی دولت می‌شدند و وقتی که کسی کارمند رسمی دولت می‌شد دیگر هیچوقت نمی‌توانستند این را بیرون بکنند کار بجائی رسید که آمدند قانون منع استخدام را گذراندند که دیگر هیچکسی استخدام نشود درکنار آن راههای فراری پیدا شده بود که آمدند گفتند خوب دستگاههای دولت که احتیاجی به خیلی کارهای فصلی دارد یا کارهائی که پیش میآید بطور غیرمنظم برای اینها می‌تواند کارمند روزمزد بگیرد که بعد از اینکه آن کار تمام شد آن افراد را بیرون کند این اجازه را دولت گرفت بعد هرکسی را به اسم کارمند روزمزد می‌گرفتند که دیگر هیچوقت این را بیرون نمی توانستند بکنند برای اینکه آنها یک پرشرگروهی تشکیل می‌دادند یا افرادی از جاهای مختلف فشار میآوردند و مجبور می‌شدند این روزمزدها ادامه پیدا می‌کردند. شهرداریها گرفتار این کار بودند که بعد هم در آن مورد بهشان خواهیم رسید که ببینید شهرداریها چقدر کارمند اضافه پیدا کرده بودند و بعد بتدریج عده زیادی از اینها سُرخوردند آمدند به دستگاه دولت. کسانی بودند که به اصطلاح شرایط کاری لازم را نداشتند با فشار سیاسی وارد دستگاهها شده بودند خود این باعث دلسردی کسانی بود که توی دستگاه دولت تحصیلاتی داشتند تجربیاتی داشتند وقتی که می‌دیدند که این قدر فشار سیاسی است دلسرد می‌شدند خیلی ها می‌گذاشتند از دستگاه دولت حقوقی می‌گرفتند می‌رفتند این عده جدید برگشته بودند جوانها تحصیلکرده بودند از اروپا آمده بودند بیشتر از امریکا آمده بودند اینها نمی‌توانستند وارد دستگاه دولت بشوند برای اینکه قانون منع استخدام وجود داشت و حاضر هم نبودند که از آن طریق روزمزدی بعنوان پیشخدم یا غیره وارد بشوند بروند به دستگاه. تنها جائی که می‌توانستند استخدام بشوند و یک کاری وجود داشته باشد اصل ۴ بود به اینجهت اولین جائی که اینها مراجعه می‌کردند اصل ۴ بود. اصل ۴ هم که این طرحها درحال گسترش بود کسانی را می‌خواست که یک تحصیلاتی داشته باشند یک زبانی بلد باشند یک کتابی بتوانند بخوانند یک مطالعه‌ای بکنند اینها را استخدام می‌کرد. تعداد کارکنان اصل ۴ خیلی زیاد شده بود چون همانطور که عرض کردم در حدود شش هزار نفر رسیده بود و اینها چه با متخصصین امریکائی کار می‌کردند بهمین به اصطلاح جریانی که درمورد شخص من عرض کردم پیش آمد که بالاخره گزارشها را از پائین می‌خواندیم و آدم وارد می‌شد خوب اینها هرکدام در رشته‌های مختلف همین حالت را داشتند

سؤال : وارد و آگاه می‌شدند.

آقای انصاری : آگاه می شدند در رشته‌های بهداشت، کشاورزی، ساختمانی ، اداری همه چیز چیزهای مختلف. و آن زمانی که احتیاج به متخصص بود تنها کسانی که خوب می‌توانستند مورد قبول باشند همین هائی بودند

که در اصل ۴ کار کردند که شما می دیدید در تمام وزارتخانه‌ها اینها بعداً مقامات ترقی را طی کردند.

سؤال : گفته می‌شود غالباً که اصل ۴ در واقع حالا اگر فقط نه ولی خیلی بیشتر کسانی را می گرفت که در امریکا تحصیل کرده بودند آیا تجربه شما نشان میدهد که همین را تأئید می‌کند که از تحصیلکرده‌های جاهای دیگر هم می‌آمدند

آقای انصاری : تحصیلکرده‌های جاهای دیگر هم بودند کما اینکه تعدادی از ایشان می توانم بگویم حتی بعضی هایشان خیلی مقامات خوبی داشتند الان خاطرم هست چیزی که لازم بود در آنجا دانستن زبان انگلیسی بود برای اینکه خواهی نخواهی تمام گزارشات داخلی اداری به انگلیسی بود و اگر کسی انگلیسی نمی‌دانست خیلی مشکل محیط برایش زیاد مناسب نبود. چون بالاخره در کمیسیونهای اداری که تشکیل میشد همه به زبان انگلیسی صحبت می‌کردند اگر کسی انگلیسی اصلاً نمی‌دانست پیشرفتی نمی‌توانست داشته باشد ولی کسانی که در انگلیس درس خوانده بودند خیلی راحت در اصل ۴ کار می گرفتند و پیشرفت زیاد می‌کردند کسانی که در آلمان بودند یا فرانسه بودند اگر انگلیسی می‌دانستند آنجا جا پیدا می‌کردند اگر انگلیسی نمی‌دانستند خودشان حتی مراجعه نمی‌کردند این نبود که اصل ۴ برای این کسانی که در امریکا درس خوانده باشند یک چیز خاص داشته باشد کما اینکه مثلاً آقای الآن بنظر آمد دکتر مصاحب مثلاً معاون قسمت اجوکیشن انگلیس مثل اینکه درس خوانده بود حالا یا اگر امریکا هم درس خوانده بود ولی کسانی‌که درجاهای دیگر درس خوانده باشند الآن میدانم که این هم باز حافظه‌ام یک خورده فشار بیاورم یادم خواهد آمد که کسانی بودند ولی شرط استخدام تأثیری در امریکا نبود بهیچوجه. کما اینکه خیلی‌ها بودند که اصلاً امریکا درس نخوانده بودند ایران درس خوانده بودند و انگلیسی می‌دانستند توی اداره جا داشتند.

سؤال : باز یک سؤال دیگر بکنم اینجا برای اینکه اینها جالب است برای تاریخ ایران . نظر امریکائی‌هائی که آنجا بودند و نحوه نگرششان به ایرانیهائی که آنجا کار می‌کردند چطور بود چه ارتباطی بین این دو تا وجود داشت .

آقای انصاری : این خودش یک نوع به شما بگویم تحولی در سیستم اداری ایران اصلاً بوجود آورد بودن یک همچین تشکیلاتی درآنجا برای اینکه قبل از اصل ۴ در سازمانهای دولتی یک هیراشه خیلی ایستریکتی وجود داشت که مثلاً فرض بفرمائید که هیچکسی راننده مقامی در سازمان اداری نداشت. راننده راننده‌ای بودش که

شاید رئیس هم بهش نگاه نمی‌کرد شاید اسمش را هم نمی‌دانست برایش یک راننده بود یا پیشخدمت یا قهوه چی یا ماشین نویس اینها سمتها خیلی سمتهای پائین بود سمتهای ریاست معاونت اینها درسازمانهای اداری احترام داشت . در داخل اصل ۴ بودن امریکائی‌ها و این حالتی که دارد بکلی سیستم را بهم زده بوده وقتی که رئیس اصل ۴ با راننده‌اش میآمد اول سلام می‌کرد و دست میداد و یا اگر مسافرت می‌رفتند همه می‌نشستند با هم نهار می‌خوردند همه با هم بطور تیم کار می‌کردند توی اداره از تلفنچی تا ماشین نویس تا معاون تا رئیس هیچ نوع فرق اجتماعی نداشتند همه باهم توی یک رستوران غذا می‌خوردیم کما اینکه من یادم میآید چون در آنجا یک رستوران بود که همه کارمندان می توانستند نهار بخورند خیلی از ایرانیها اول اینهائی که از سازمانهای دولتی آمده بودند توی اصل ۴ کار می‌کردند خیلی برایشان ثقیل بود که در میزی که نشسته‌اندمیز پهلویش مثلاً دو تا راننده یا یک ماشین نویس هم بتواند همان غذا را بردارد و سرهمان میز بنشیند و خیلی برای اینها ناراحت کننده بود و به امریکائی‌ها اعتراض می‌کردند که آقا اینجا ایران است باید مقررات ایرانی باشد اصول ایرانی تویش رعایت بشود که راننده یک اطاق دیگر باشد کارمند توی یک اطاق دیگر باشد توی اصل ۴ اینها همه شکسته شد همه با هم باید همکاری می‌کردند و یواش یواش این بعد توی تمام سیستم ایران اثر گذاشت برای اینکه همین گسترش فعالیت‌ها و رفتن این آدمها توی این وزارتخانه‌ها و نداشتن این نوع به اصطلاح قیود در آنجاها هم اثر گذاشت. من یادم میآید مثلاً خود من وقتی که اولین دفعه وقتی که وزیر کار شدم ظهر که آمدم به راننده گفتم که من خودم ماشین می‌برم تمام کسانی که آنجا ایستاده بودند برایشان خیلی عجیب بود که چطور خود آقای وزیر می خواهد رانندگی کند ماشین را ببرد. درحالی که من فکر می‌کردم که من دارم میروم خانه و اینهم باید برود پهلوی زن و بچه‌اش بعداز ظهر هم من کاری ندارم این همانجا در خانه ما که توی آپارتمانی زندگی می‌کردیم خوب این کجا بیاید اصلاً خیلی معمولی بود که این کار را بکنم ولی برای بقیه خیلی خیلی عجیب بود ولی خوب بعداً تمام همکاران و دوستان ما توی سیستمهائی بودند همین کارها را می‌کردند و این قیدها همه شکسته شد و خیلی اثر داشت اصلاً. امریکائیها که بهیچوجهی با ایرانی‌ها دوگانگی نداشتند توی یک اداره بود همه باهم کار می‌کردند همه باهم غذا می خوردند همه با هم اسم اول همدیگر را صدا می‌کردند کارمندان با رئیسشان مثل سایر مؤسسات امریکائی. شاید حالا فقط رئیس آنها باید یک چند نفر بودند یک مستر هم می گفتند ولی بقیه خیلی خیلی .

سؤال : حالا در این دورانی که دوران خیلی جوانی شما است که هنوز هم در دوران مصدق هستیم آدمهائی که در دولت ایران درمحیطی که شما تویش کار می‌کردید آدمهای جالبی بنظرتان آمد آدمهائی که مؤثر بودند آدمهائی که بنحوی تأثیر گذاشتند یا اینکه خودشان آدمهای جالبی بودند اینها یادتان میآید کی‌ها بودند.

آقای انصاری : درمرحله اول وزرائی که توی آن کمیته وزراء بودند که برای من که یک جوان آن موقع ۲۶ ساله بودم و قبلاً توی دستگاه دولت کار می‌کردم و وزیر برایم خیلی فاصله بود با سمتی که من داشتم وزیر و معاون و اینها و چون این زمانی که دارم صحبت می‌کنم ۴ سال قبلش من معاون دفتر وزارت اقتصاد بودم و فاصله خودم را با وزیر خیلی فاصله می دانستم و بعد از ۴ سال در یک جائی قرار می‌گیرم که سر همان میز با آن وزراء می‌نشینم این وزراء هرکدام برای من خیلی خیلی جالب بود یکی از افراد خیلی برجسته دکتر محمود حسابی بود که خیلی مرد فهمیده‌ای بود وزیر فرهنگ بود در آن زمان و آن یک کاری کرد که آنهم برای من خیلی خیلی جالب بود، بعد ازمدتی که وزیر فرهنگ بود با دکتر مصدق اختلاف پیدا کرد یا با همکارانش درهرحال می‌خواستند که دکتر محمود حسابی استعفاء بدهد دکتر حسابی استعفاء نمی‌داد و درخانه‌اش قایم شده بود. درحالی که وزیر فرهنگ بود هیچکسی نمی‌دانست که این کجاست چون به اداره نمیرفت فقط رئیس دفترش می‌دانست در کدام خانه است با آن درتماس بود علت اینکه من متوجه این کار شدم برای اینکه باید یکی از قراردادهائی‌که اصل ۴ با وزارت فرهنگ داشت به امضاء دکتر حسابی برساند و هیچکسی دکتر حسابی را پیدا نمی‌کرد بالاخره در یک خانه‌ای در خیابان کاخ قرار گذاشتند بنده رفتم محرمانه دادم به آقای دکتر حسابی آن قرارداد را امضاء کرد در حالی‌که وزیر کابینه دکتر مصدق بود وگفته بود من استعفاء نمی‌دهم مگر اینکه دولت برود. من بعنوان وزیر استعفاء نمی‌دهم و دولت دکتر مصدق چون خیلی مراعات می‌کرد هیچ فشاری به او نمی‌آورد هیچ کاری نکرد ولی این خودش را آنجا توی آن وزارتخانه نشان نمی‌داد وزیر فرهنگ بود تمام دستورات میداد ولیکن توی هیئت دولت نمی‌رفت درهرحال پنهان بود ولی وزیر فرهنگ بود یک آدم بسیار باحُسن نیّت احمد زنگنه بود که رئیس سازمان برنامه بود بسیار مرد فهمیده و خیلی مدیر لایق رئیس سازمان برنامه دکترمصدق بود. در آن زمان از وزراء دکتر ملکی وزیر بهداری خیلی مرد خوب با حُسن نیتی بود خیلی آدم خوبی بود خیلی اگرسیو نبود ولی خیلی آدم خوبی بود. این در آن دوران است و بعد مهندس طالقانی که وزیر کشاورزی کابینه دکتر مصدق بود و بهمان جهت درکمیته وزراء هم شرکت می‌کرد خیلی مرد وطن پرست، خیلی با حُسن نیّت، خیلی انسان، خیلی مؤدب، خیلی آدم‌های خوبی بودند.

سؤال : حالا من این سؤال را می خواهم بعد بکنم ولی شاید همین الان که داریم راجع به این حرف می‌زنیم خود این ورن چه جور آدمی بود.

آقای انصاری : وارن یک مردی بود درآن زمانی که به ایران آمد ۴۶ سالش بود و آخرین سمتش در امریکا معاون وزارت داخله امریکا بود. مرد خیلی یک امریکائی بیکار با حُسن نیّت خیلی لیبرال خیلی مؤدب و خیلی انسان دوست بود سمت خودش را بهیچوجه سمت سیاسی نمی‌دانست خیلی مدیر از لحاظ دادن تشکیلات فوق‌العاده قوی بطوریکه برنامه ایران در زمان او خیلی خیلی بطوری جا افتاد که یکی از بهترین برنامه‌های اصل ۴ در دنیا بود و بهمین‌جهت بعداً ورن را یک مأموریت به برزیل رفت رئیس برنامه‌های امریکا در برزیل شد و بعد رئیس تمام برنامه‌های سازندگی بعد از جنگ کره در کره شد به ایران خیلی علاقمند بود برای دکتر مصدق خیلی احترام زیادی قائل بود خیلی خیلی زیاد هردفعه صحبت می‌شد هیچوقت من درتمام مدت ندیدم یکبار حتی یک اشاره‌ای بکند که مثلاً دولت ایران چرا درمورد ملی شدن فشار میآورد یا حق ندارد بهیچوجه خیلی طرفدار تز ایران بود و دراین‌مورد حالا یک موردی هم پیش‌آمد که من بعد برای شما خواهم گفت که برای من خیلی عجیب بود شاید همین حالا بگویم که این سؤال را کردید یا بهتر است برگردم به آن زمان به آن وقایعی که ۲۸ مرداد اتفاق افتاد روز ۲۵ مرداد. درآن زمان در بانک ملی یک جلساتی تشکیل می‌شد به اسم کمیته دریفوس که این از زمان جنگ خانم دریفوس که سفیر امریکا بوده یک انجمن خیریه درست کرده بود که در این انجمن خیریه تعدادی از خانمهای دیپلماتهای امریکائی و خیلی خانمهای اشخاص که علاقمند به کارهای اجتماعی بودند از طرف ایران یک کمیته مشترک تشکیل دادند به اسم کمیته دریفوس . شب نشینی می‌دادند پولی جمع می‌کردند برای کارهای خیریه برای فقراء در تهران روز ۲۸ مرداد این کمیته در بانک ملی تشکیل شد و نزدیک ظهر بود جلسه کمیته تشکیل شد و مسائل مربوط به خیریه مطرح شد حدود ساعت ۱۱/۳۰ جلسه تمام شد من با خانم وارن برگشتیم اداره. اداره که آمدیم وضع خیلی ناجور بود گفتند که امروز اداره تعطیل خواهد بودکارمندان بروند. خوب خیلی عجیب نبود خیلی نورمال بود ما رفتیم بعدازظهر هم که دولت سقوط کرد وقایع ۲۸ مرداد پیش آمد سالها گذشت من تقریباً سه سال پیش برای اولین مرتبه کتاب روزولت را بهش برخورد کردم .

سؤال : کرمت روزولت .

آقای انصاری : کرمت روزولت کانترکورن توی جریان ۲۸ مرداد نوشته بود. وقتی که این را خواندم خوب برای من این مسئله پیش آمد که درآن زمان که این وقایع درآنجا اتفاق میافتد این وقایع خیلی که در تاریخ ایران اثر گذاشت و امریکائی‌هامؤثر بودند دراین کار و کرمت روزولت چندماه در تهران بوده مقدمات را فراهم می‌کرده چطور می‌شود که درآن روز ۲۸ مرداد خانم وارن که باید آن وقایع اتفاق بیفتد خانم وارن میآید توی شهر

درآن کمیته خیریه شرکت می‌کند روزی که باید شهر انقلاب بشود شلوغ بشود حداقل این خانه‌شان در بالای قلهک بود آنروز دیگر به شهر نمیآمد. یک کاغذی برای وارن نوشتم که آقا من یک همچین چیزی را خواندم و آنطور که یادم میآید آن زمانها هیچ خبری در داخل اصل ۴ راجع به این حرفها نبود و شما آیا وارد بودید به این مسائل و یک ظاهر دیگری به ما نشان می‌دادید و در پشتش یک چیز دیگر بود یا شما هم نمی‌دانستید برای من یک کاغذی نوشت که من درآن زمان بهیچ وجهی از کار روزولت اطلاع نداشتم ، بهیچوجه روزولت را نمی شناختم یکبار من به دفتر هندرسن می‌رفتم که یک جلسه‌ای داشتیم دیدم یک جوانی از دفتر سفیر آمد بیرون و خیلی عصبانی و با یک لحن تندی هم با سفیر صحبت می‌کرد که وقتی من وارد می‌شدم دیدم دارد صحبت می‌کند بعداً خارج شد و رفت. پرسیدم که این کی هست گفتند این آقای روزولتی هستش که اینجا یک کارهای مخصوصی دارد انجام میدهد دیگر من وارد جزئیاتش نکرد بعد که این جریانات اتفاق افتاد فهمیدم که این آقا کسی بوده که در وقایع ۲۸ مرداد دستی داشته این کاغذ وارن را من دارم کپی‌اش را که بعدا اگر خواستید عین مطالبش را در پاریس است منتهی می‌توانیم که جزو نوشته‌ها اضافه بکنیم. چون فکر می‌کنم این از نظر تاریخ آن زمان تا اندازه از این دیدی که حداقل من دیدم قابل جالب باشد. عرض کنم که .

سؤال : خود وارنی که می‌گوئید خود آدمی بود که به ایران همین جور که می‌گوئید خیلی علاقمند بود.

آقای انصاری : خیلی زیاد یعنی این را اگر شاید آن زمان من و امثال من سن ما کم بود و خوب نمی‌توانستیم شاید تشخیص بدهیم تمام این مطالب را از همه جوانب ببینیم ولی بعداً معلوم شد چون الان از آن زمان نزدیک حدود ۴۰ سال می‌گذرد و در طول این ۴۰ سال این مرد علاقه‌اش را به ایران حفظ کرده بود، راجع به جریانات ایران جریاناتی که اتفاق می‌افتد دنبال می‌کند. من چند بار به خانه‌اش رفتم تمام چیزهائی که توی خانه این هستش چیزهای ایرانی است. و ارتباطش را با کسانی که در آن زمان می‌شناخت و همکار بوده درمورد ایران حفظ کرده حتی امریکائی‌هائی که در ایران کار می‌کردند هنوز با آنها بیشتر رابطه دارد تا با امریکائی‌هائی که مثلاً در برزیل یا کره یا جاهای دیگر کار می‌کردند با اینها بطور منظم یعنی راجع به مسائل ایران علاقمند است.

سؤال: تا چه سالی وارن در ایران بود.

آقای انصاری : وارن تقریباً ۴ سال در ایران بود.

سؤال : درحدود ۵۵ و۵۶.

آقای انصاری : سة سال و نیم یا چهارسال بود که در ایران بوده که بعد رفته آنهم تاریخ صحیحش را می‌توانیم

سؤال : خوب بعدش چه شد بعد از دوران مصدق هنوز شما دراصل ۴ بودید.

آقای انصاری : بله این هنوز من دراصل ۴ بودم سایر دوستان من هم بودند تا یکروز واقعه ۲۸ مرداد یک اتفاقی افتاد ولی این واقعه تغییر دولت دراصل ۴ اثری نشد که برنامه‌های دیگری پیش آمد. بعد از

سؤال : حالا باز یک سؤال دیگر بکنم این وسط می‌دانم آن رشته فکری شما گاهی آدمهائی ممکن است دچارش بشوند شما اردشیر زاهدی هم دراصل ۴ بود.

آقای انصاری : اردشیر زاهدی یک مدتی دراصل ۴ بود در زمانی که دکتر مصدق سرکار بود بعد اردشیر از اصل ۴ رفت .

سؤال : یعنی بعد از دوران مصدق .

آقای انصاری : درزمان دوران مصدق .

سؤال : برای اینکه دراصل این اتفاق وقایعی که در۲۸ مرداد در مرداد ماه آن سال اتفاق افتاد خوب اردشیر دراصل ۴ نبود.

آقای انصاری : اردشیر دراصل ۴ نبود اردشیر از اصل ۴ رفته بود در آن زمان اردشیر چندین ماه قبل از آن بود که رفته بود الان درست خاطرم نیست ولی ماهها قبل از ۲۸ مرداد اردشیر از اصل ۴ رفته بود. ولی خوب ارتباطش را با تمام دوستانش اینها داشت و شاید خوب رُل بسیار مهمی را دراین مورد بازی کرد از نظر

آشنائی که بامقامات اصل ۴ اینها داشت با امریکائی‌ها داشت ولی دراصل ۴ نبود بعد ازاینکه وقایع ۲۸ مرداد اتفاق افتاد ضمناً این را هم عرض کنم که دراین زمان در این حالی که من دیویژن توسعه اقتصادی کار می‌کردمی‌کردم ولی اگر مسافرت‌هائی می‌خواست بکند و اینها خیلی از مسافرتهایش می‌گفت من باهاش می‌رفتم . چون همیشه ارتباط کاری را داشتیم. بعد ازاینکه چیز وقایع ۲۸ مرداد اتفاق افتاد سپهبدزاهدی نخست وزیر شد اولین جلسه‌ای که وارن با سپهبد زاهدی داشت از من خواست که باهاش بروم که در وزارت خارجه تشکیل شد توی این جلسه سپهبد زاهدی بودند، آقای عبدالله انتظام که وزیرخارجه بود، وارن بود که توی آن جلسه سپهبد زاهدی که انگلیسی نمی دانست بنابراین من برایش ترجمه می‌کردم خیلی جلسه جالبی بود که سپهبد زاهدی خوب کسی بود که درمبارزه موفق شده بود و خیلی تمام چشمها بطرف او بود. مرحوم عبدالله انتظام هم که در آن زمان خیلی مورد احترام همه بود بخصوص در وزارت امورخارجه. مذاکرات بیشتر راجع به یک قسمتش در مورد این بود که اصل۴ چه می‌تواند بکند برای حّل مشکلاتی که دولت دارد .

سؤال : مشکلات اقتصادی دارد.

آقای انصاری : مشکلات اقتصادی دولت دارد چون درآن زمان تعداد بیکارها خیلی خیلی زیاد بود در ایران . دولت هیچ امکاناتی نداشت مسئله نفت هنوز حّل نشده بود قیمتها بالا بود بیکارها خیلی زیاد و یکی از جاهائی که سپهبد زاهدی متوجه بود می‌خواست که کمک بشود اصل ۴ بود و این بود که فوری یک طرحی اگر اصل ۴ بتواند کمک بکند که حداقل یک مقداری از تعداد بیکاران را جذب بکند و آنجا بود که وارن هم قول داد که هرکاری بتواند برایشان انجام بدهد و بدنبال آن یک طرحی درست کردند طرح راهسازی درست کردند در نزدیک تهران برای سدکرج و اینها توانستند که یک پول فوری بریزند توی کار که مقداری کارگر اینها مشغول کار بشوند تا اندازه‌ای کمک بشود.

سؤال : این هم این جان مولم .

آقای انصاری : نه جان مولم یک شرکت انگلیسی بود که بعداً آقای ابتهاج در سازمان برنامه آنها را آورد ولی آن موقع اصل ۴ همین تشکیلات را داشتش که درآن زمان برقرار شده بود و سپهبد زاهدی هم گفت من چون پسرم در آنجا کار می‌کرده از جریان کارهای شما اطلاع دارم می‌دانم کارهای خیلی مفیدی درتمام مملکت انجام می‌دهید و تأئید می‌کنم که کارهایتان را با شدت بیشتر هم دنبال می‌کنید و هرچه می‌توانید گسترش

بدهید که این کارهای عمرانی که امروز بزرگترین مسئله ما است حل بشود. خیلی جلسه خوبی بود که بعد از آن خوب وارن هم خیلی خوشحال برگشت بعدش استف میتینگی تشکیل داد رؤسای مختلف را دعوت کرد شروع مرحله بعدی گسترش کارها را طرح ریزی کردند که انجام بشود. دراین زمان بود که دیگر بعد از این طرح‌ها سرعت بیشتری پیدا کرد. چون حل مسئله نفت پیش آمد و مذاکرات با کنسرسیوم و یواش یواش دیگر دولت صاحب یک پولی شد و کارش راه افتاد. ولی دراین فاصله بود که باید دولت امریکا کمک می‌کرد که پرداخت‌های دولتی انجام بشود این مذاکرات، مذاکرات سیاسی دیگر بود که دیگر من از آن مذاکرات اطلاعی ندارم چون درسطح هندرسن و نخست وزیر و دولت امریکا باید چه نوع کمکهائی بشود ولی نتیجه‌اش این بود که موافقت کردند کمکهای اقتصادی انجام بشود.

سؤال : یعنی منظور از کمکهای اقتصادی کمکهای مالی .

آقای انصاری : بله کمکهای مالی چون دولت پرداخت‌هائی داشت نمی‌توانست انجام بدهد و بانک ملی در حالت ورشکستگی. ارز خارجی اصلاً نداشت و قبول کردند اینها دلار به بانک ملی بدهند و بانک ملی ریالش را هم از ارزش استفاده بکند و هم بتواند براساس آن ریال را دراختیار وزارت دارائی قرار بدهد که بتوانند حقوق‌ها را بپردازند و این بصورت ماهیانه انجام می‌شد. نکته قابل توجه‌ای که درآن زمان من خاطرم هست این بود که کمکهای ماهیانه را که اصل ۴ می‌کرد بطور آن نبود که قبلاً معلوم کرده باشند که بعد ماهی چقدر بدهند که مثلاً بگویند تا یکسال ماهی ۲۰ میلیون دلار بده . این کمکها بتدریج داده می‌شد یکی از این ماهها که اینها فقط ۵ میلیون دلار داده بودند آقای دکتر امینی به من گفتند که . . .

سؤال : آقای دکتر امینی آن وقت وزیر دارائی بودند.

آقای انصاری : بله، گفتند که دولت این کمک را رد می‌کند چک را پس دادند و قبول نکردند قبول نکردن اینها خیلی برای امریکائی‌ها عجیب بود که چطور دولت ایران ۵ میلیون دلار اینها دادند و دولت رد می‌کند چون نظر نخست وزیر این بود که باید این را ذکر بکنم واقعاً بعنوان ایرانی من خیلی حالت غروری پیدا کرده بودم نخست وزیر گفته بود که ما از شما صدقه نمی‌گیریم شما اگر می‌خواهید کمک بکنید باید کمکی بکنید که کار ما راه بیفتد ما بصورت صدقه پول نمی گیریم و باید کمک بکنید و این کمک براساس به اصطلاح مذاکراتی که کردیم برای یک هدفهائی نیست که شما به ما هی ماهیانه می‌خواهید چیز بکنید کمکهای ریزه

ریزه بکنید و بعد اینها خیلی برای امریکائی ها اینها را سر جایشان نشاند کارها یک خورده مرتب تر شد می‌گویند دولت ایران دولتی است که فقط حالت التماس داشته باشد دولت حسابی است که با آنها براساس برابر می‌خواهد رفتار بکند و این نقطه است رقم چیز مهم نیست این پوزیسیون دولت خیلی خیلی مهّم بود. یک چیز دیگر که از آن زمان یادم است و خیلی بنظر من درآن زمان جالب بود این بود که دولت سپهبد زاهدی برای بعد از دولت دکتر مصدق بزرگترین مسئله اش مسئله حل نفت بود ولی طرح خیلی مشخصی در داخل دولت برای این کار تصویب نشده بود چون یک روز بعد از ظهر بود که به من خبر دادند بروم دفتر وارن وقتی که رفتم در آنجا یک رئیس قسمت امور اداری هم آنجا بود که متخصص امور اداری بود. آقای وارن گفت که آقای دکتر امینی از من خواسته اند که یک طرحی ما برای تشکیلات صنعت نفت و نحوه ارتباط با کنسرسیوم. گفتم هنوز تشکیل نشده کنسرسیوم درارتباط با شرکتهای نفتی به ایشان بدهیم و گفت که من خودم از این کار اطلاعی ندارم از آن رئیس قسمت اداری خواست که آن طرح را تهیه بکند و تا فردا آماده بکند و این طرح را من ترجمه بکنم و به دکتر امینی بدهم و این کار انجام شد تا فردا بعداز ظهر و من این را رفتم به الهیه منزل آقای دکتر امینی و به ایشان دادم که خیلی طرح مقدماتی بود چون آن امریکائی هم نمی‌دانست که چه باید تهیه بکند یک چیز شماتیکی تهیه کرده بود و که درحقیقت خیلی هم شباهت به این فرمی که آخر سر از کنسرسیوم درآمد نداشت ولی مسئله مهّم برای من این بود که نه اصل ۴ در این کار قبلا وارد بود که چیز تهیه کند و نه دولت ایران یک طرح حساب شده‌ای دراین مورد داشت چون اگر داشت که ممکن بود به اینها بگوید که آقا ما این طرح را داریم شما اظهارنظر بکنید چیزی نداشتند اینهم یکی از آن چیزهای جالبی است (پایان نوار ۲ آ)

<u>شروع نوار ۲ ب</u>

سؤال : جناب انصاری در ادامه بحثتان راجع به فعالیت اصل ۴ و تحولی که دراصل ۴ بوجود آمده خواهش می‌کنم آن مطالبی که مربوط به این مسئله است بفرمائید.

آقای انصاری : با تغییر دولت و حّل مسئله نفت بکلی وضع برنامه‌ها تغییر پیدا کرد برای اینکه دولت که تا آن زمان هیچ امکان مالی نداشت و برای یک میلیون دلار خیلی دست تنگ بود مشکل نفت حّل شد و سرازیر شدن درآمدهای نفت که بتدریج رو به بالا میرفت درآمدها خیلی برای دولت مسائلی پیش آورد که باید اصلاً در کل برنامه تغییر داده می‌شد. دیگر درآن زمان کمک‌های مختصر فنی و دادن تعدادی متخصص و آن سیستمی که درحقیقت قطب تمام کارهای توسعه اقتصادی مملکت بود بکلی عوض می‌شد دیگر اهمیتی

نداشت. سازمان برنامه تمام درآمدهای نفت به آنجا می‌رفت یعنی هشتاد و پنج درصد درآمدهای نفت به سازمان برنامه میرفت دراین زمان بود که آقای مهندس شریف امامی رئیس سازمان برنامه نخیر ابول پناهی رئیس سازمان برنامه شد اولین رئیس سازمان برنامه زمان دکتر مصدق نه زمان سپهبد زاهدی پناهی بود می‌شد پیش بینی کرد که برنامه‌های اصل ۴ باید از آن فرمی که هستش که تصمیمات دراصل ۴ گرفته می‌شد تصویب برنامه و غیره غیره اینها تغییر پیدا بکند و دولت امریکا هم دیگر کمکهایش را بتدریج کم بکند چون اهمیتی نداشت. کل برنامه‌های اقتصادی ایران نمی توانست رُل خیلی مهمی را بازی بکند. این بود که امریکائی‌ها یک پیشنهاد جدیدی به دولت دادند و تشکیل یک صندوق مشترک و فلسفه پشت سر این صندوق این بود که صندوق مشترک تشکیل بشود تمام برنامه‌هائی که تا آن زمان امریکائی‌ها شروع کردند با کمک دولت در داخل آن صندوق مشترک قرار بگیرد و با دو رئیس ایرانی و امریکائی. چون تا آن زمان برنامه‌ها چون بیشتر پول‌هایشان را آنها می‌دادند پول متخصصین و پول وسائل را همه را امریکائی‌ها می‌دادند. دولت ایران درحقیقت کمک‌های سیاسی می‌کرد به آن برنامه‌ها خیلی کمک‌های قابل توجهی نداشت. بالنتیجه خوب تصمیماتی که گرفته می‌شد از لحاظ استخدام و غیره و غیره مربوط به اصل ۴ می‌شد. دراین مرحله‌ای که می‌خواستند فیز آت (phase out) بکنند صندوق مشترک درست شد که یک رئیس اصل ۴ یکنفر نماینده از طرف دولت حقوق مساوی داشته باشند در ادامه این برنامه‌ها و اجرائیش و هرکاری که باید باهاش بکنند.

سؤال : این پیشنهاد از طرف امریکائی‌ها داده شد.

آقای انصاری : امریکائی‌ها داده شد. خوب چون می‌خواستند گفتند که ما می‌خواهیم برنامه‌ها را به دولت ایران تمام واگذار کنیم دولت ایران هم استقبال کرد. اولین وزیری که ازطرف دولت معین شد دکتر شادمان بود که وزیر اقتصاد بود. دکتر سید فخرالدین شادمان. طرح این بود که دو شخصیت یک ایرانی یک امریکائی بعنوان کُودیرکتوری این صندوق مشترک باشند هر کودیرکتوری(co- Director) یکنفر را معین بکند که کارهای جاری روزانه این طرح را انجام بدهد. آقای وارن که دراین موقع فکر می‌کرد که کارش تقریباً تمام شده دیگر باید به کارهای جمع کردن کار خودش برسد و برود یک امریکائی را معین کرده بود. آقای دکتر شادمان که در وزارت اقتصاد آدمی که با این طرحها آشنائی داشته باشد نداشت و منهم کارمند وزارت اقتصاد بودم سوابقش را و در طی این سالها هم نحوه کارم را دیده بود گفت شما هم بعنوان کُودیرکتوری ایرانی باشید. بنابراین این طرح مجموع طرحهای صندوق مشترک زیر نظر این کُدیکتوری ایرانی و کُودیرکتوری امریکائی قرار بگیرد که کار ما درحقیقت دنبال کردن این طرحها بود تا زمانی که این طرحها بتدریج واگذار به

دستگاههای دولت بشود و امریکائی‌ها خارج بشوند این نحوه عمل بود که خوب اینهم اول رئیس آقای دکتر شادمان بود بعد از مدتی آقای دکتر امینی رئیس صندوق مشترک شد چون دکتر شادمان از دولت خارج شد دکتر امینی بعنوان وزیر دارائی بودکه کوُدیرکتورصندوق مشترک شد و حتی بعداً که از وزارت دارائی به وزارت دادگستری رفت این سمت را داشت آقای دکتر امینی که کوُدیرکتورصندوق مشترک شد و بعداً مهندس طالقانی کوُدیرکتور صندوق مشترک شد چند تائی رئیس عوض کرد این تشکیلات . عرض کنم که این جریان برای مدتی ادامه پیدا کرد و هدف این بود که بتدریج این طرحهائی که بیشتر سوابقش دراصل ۴ بود و درحقیقت مجرای طرح بطرف امریکائی‌ها نگاه می‌کردند برای ادامه یا گسترش این طرحها از این ببعد دیگر باید بتدریج دانه به دانه واگذار به وزارتخانه‌های مربوطه می‌شود که این مرحله خیلی راحت انجام شد برای اینکه وزارتخانه‌ها کاملاً درجریان طرحها بودند در هروزارتخانه‌ای سازمان خاصی ایجاد شد برای آن طرح‌ها مثلاً اداره کل بهداشت در وزارت بهداری درست شد که همان واحدی که قبلاً طرحهای مبارزه با مالاریا و کارهای بهداشتی را انجام می‌دادند یک پارچه به وزارت بهداری منتقل شد. کارهای فرهنگی، طرح ساختمان مدارس، تهیه کتاب‌های بهتر، تمام امور مربوط به آموزشی، تهیه فیلم، کارهای آدی ویژوئر تمام اینها درست شده بود این واحدها به وزارتخانه‌ها مربوطه رفت . وزارت فرهنگ و هنر، وزارت کشاورزی، وزارت راه تمام اینها به تدریج این واحدها یکی بیکی به وزارتخانه‌های مربوطه رفت و اصل ۴ درحقیقت همینطور کوچک شد تعداد متخصصینش اگر که کار می‌کردند پولش را از امریکائی‌ها می‌گرفتند دفاتر اینها حتی تا یک مدت کوتاهی در وزارتخانه مربوطه برایشان دفتری پیش بینی کردند و بعد هم که کارشان تمام شد از ایران خارج شدند دیگر قراردادهایشان را تجدید نکردند اینها بتدریج کار اصل ۴ به اینصورت تمام شد و تغییر فرم پیدا کرد. درمدتی که مهندس طالقانی از طرف دولت رئیس صندوق مشترک آن طرحها خارج شده بود یکی از کارهائی که دولت به مهندس طالقانی واگذار کرده بود سرپرستی وام‌های خارجی بود. درآن موقع بود که دولت برای انجام کارها تا درآمد نفت زیاد بشود کارها انجام بشود دولت از مؤسسات خارجی مقداری وام گرفت از آلمان از فرانسه از انگلیس از امریکا برای کارهای مختلف توسعه اقتصادی مقدار کاری که مربوط به این وام‌ها بود خیلی خیلی زیاد بودکه نام کارهای اداری که داشت دنبال کردن از لحاظ چه مذاکره برای گرفتن وام‌ها چه پرداخت وام‌ها و درحقیقت یک نظارتی برای این وام‌های خارجی. کار دیگری که مهندس طالقانی داشت هروقت هر ثانیه‌ای چیزی اتفاق میافتاد درمملکت چون وزیرمشاور بود وزارتخانه خاصی نداشت که کار روزانه خیلی زیادی داشته باشد تمام این کارهائی که مثلاً سانحه‌ای پیدا می‌شد دریک جائی سیل پیدا می‌شد در یکجا یک زلزله‌ای پیش می‌آمد هرکاری از این جور که بود هیئت دولت به مهندس طالقانی مراجعه می‌کرد.

سؤال : بنده حساب نمی‌کنم من استنباطم می‌شودکه قبلاً مهندس طالقانی وقتی که رئیس صندوق مشترک بود وزیر اقتصاد نبود.

آقای انصاری : نه، مهندس طالقانی وزیرمشاور بود.

سؤال : از همان ابتداء وزیرمشاور بود.

آقای انصاری : اصلاً در کابینه سپهبد زاهدی وزیرمشاور بود. در زمان دکتر مصدق بعنوان وزیر کشاورزی کار می‌کرد ولی بعد در زمان سپهبد زاهدی چون سپهبد زاهدی می‌شناخت مهندس طالقانی را بعنوان وزیرمشاور درکابینه سپهبد زاهدی هم بود و بعد هم که سپهبد زاهدی رفت و مرحوم علاء نخست وزیر شد در کابینه علاء مهندس طالقانی وزیرمشاور بود بازهم. این کارهای مربوط به روابط خارجی و کمکهای مختلفی که می‌شد تحت نظر مهندس طالقانی بود. این موقعی بود که مهندس طالقانی پیشنهاد کرد به آقای علاء که من که این کارها را می‌کردم بعنوان معاون وزیرمشاور این کارها را باید انجام بدهم برای اینکه آن موقع من سمتی نداشتم از لحاظ اصل ۴ که تمام شده بود. صندوق مشترک که درحال تمام شدن بود و مهندس طالقانی هم تشکیلاتی نداشت. بنابراین من که همکارش بودم پیشنهاد کرد که من بعنوان معاون وزیرمشاور این کارها را انجام بدهم یک همچین سمتی تا آن وقت در دولت وجود نداشت که وزیرمشاور معاون داشته باشد این خیلی برای بعضی از وزراء که می‌شنیدند یک خورده نامأنوس بود ولی بعد مهندس طالقانی خودش توضیح داده بود به نخست وزیر که خوب من این کارهائی که می‌کنم باید یک کسی انجام بدهد و بعد در یک مقامی باشد که بتواند این را با مقامات مربوطه این کارها را دنبال بکند و الا اگر بنا باشد یک کارمند معمولی وزارتخانه باشد که خوب دنبال کردن این امور حرف جدی نمی‌گیرند. بنابراین سمت معاون وزیرمشاور برای من پیشنهاد کردند و من را اعلیحضرت فرمان صادر کردند برای اولین مرتبه وزیرمشاور معاون پیدا کرد که بعداً این سمت ادامه پیدا کرد و عده زیادی سمت معاون وزیرمشاورگرفتند. دراین موقع .

سؤال : آقای انصاری شما چند نفر را نام بردید که در مواضع خیلی مهّم سیاسی اداری بودند و نقش قابل ملاحظه‌ای دراین زمینه ایفا کردند از جمله فخرالدین شادمان هست و مهندس طالقانی و بعد علی امینی که در زمینه مختلف راجع بهش صحبت خواهیم کرد. ولی فخرالدین شادمان، طالقانی اینها چه جور شما از

نزدیک باهاشان کار می‌کردید دیگر.

آقای انصاری : کار بنده در حدود امور اداری که داشتیم.

سؤال : درحدود امور اداری که داشته باشد چه تیپ‌هائی بودند بنظر شما.

آقای انصاری : دکتر شادمان مردی بود بسیار نیک نفس، بسیار باسواد، بسیار انگلیسی خوب می‌دانست ، خیلی اهل مطالعه، خیلی مبادی آداب ، خیلی خوش برخورد، خیلی آدم اگرسیوی در کارها نبود خیلی آدم متینی بود و درخیلی از کارها به طرز نوشتن و نحوه گزارش نویسی بیشتر توجه می‌کرد تا خود ماهیت کار و زیاد وزیر درحقیقت مؤثری درکابینه آن زمان نبود. چون وزارت اقتصاد زیاد رُل بزرگی نداشت. مهندس طالقانی همانطور که قبلاً عرض کردم خیلی آدم با حُسن نیت ، خیلی وطن پرست ، خیلی آدم درست شما این توجه را بکنید که درآن زمان‌ها مثلاً کسانی که در این مقامات بودند و با این مؤسساتی کار می‌کردند که مقررات دولتی و غیره غیره تویش نبود می‌توانستند درخیلی کارهای اعمال نفوذ بکنند. مثلاً فرض بکنید کارهائی که انجام می‌شد اگر که اینها اظهار نظری می‌کردند به چه کسی کمک بشود به کسی نشود هیچکسی نبود بگوید چرا ولی درتمام این مدت یک مورد حتی من خدا را گواه می‌گیرم حتی یک مورد کوچک یاد نمی‌آید که اینها یک اعمال نفوذ ساده‌ای کرده باشند از استخدام یکنفر گرفته تا کمک کردن مثلاً به یک مقاطعه‌کاری به یک شرکتی خیلی آدم‌های پاک و درستی بودند که یک افتخاری بنظر من برای کسانی که با اینها کار می‌کردند. این برخوردی است که من داشتم با اینها کار می‌کردم .

سؤال : علی امینی هست آن یکی که باز دراین زمان که شما دارید صحبتش را می‌کنید یکی از کسانی بودش که . . .

آقای انصاری : دکتر امینی خوب مرد سیاسی است دکتر امینی را من بهیچوجه نمی‌توانم عرض کنم کاملاً می شناسیم برای اینکه ارتباط کاری درآن حدودی که عرض کردم دارم ولی همیشه با من خیلی رابطه بسیار انسانانسانی درکارها خیلی فهمیده و خیلی وارد دکتر امینی چون مقامات دولتی را طی کرده بود برعکس مهندس طالقانی که هیچوقت کارمند دولت نبود و از نحوه کار اداری هیچ اطلاعی نداشت. دکتر امینی از وزارت دارائی شروع کرده بود و راجع به امور مالی، راجع به تمام کارهائی که مربوط به اداره مملکت هست

خیلی صاحبنظر ، دکتر امینی دوست داشت و دشمن داشت . مهندس طالقانی و دکتر شادمان دوست داشتند. باکسی درگیری نداشتند دکتر امینی باعده‌ای درگیری داشت با عده‌ای دوست ، دوستیش مؤثر بود دشمنی‌اش هم مؤثر بود. و خیلی علاقمند، خیلی جاه طلب بود دکتر امینی خودش همیشه می‌گفت من آرزو دارم یکروز روی صندلی نخست وزیری بنشینم و این را می گفت درهمان زمانی که نخست وزیر هم نشده بود و از آن طرف اینها ارتباطی که با امریکائی‌ها داشتند می‌توانم بگویم که امریکائی‌ها برای دکتر امینی بسیار احترام زیادی قائل بودند چون با اینها واقعاً مثل یک ایرانی باسواد فهمیده و مدیر طرف بودند با یک آدم بی تجربه بی چیزی نبودند خیلی برای هم دکتر امینی هم طالقانی خیلی احترام قائل بودند.

سؤال : یعنی این نبود که من این جوری می‌گویم بخاطر اینکه عده زیادی راجع به این مسئله حرف زدند که رابطه بین دکتر امینی و امریکائی‌ها که در واقع از اینجا گفته می‌شود از نوع این مطلبی که شما الآن بیانش دارید می‌کنید فکرمی‌کنم دارید بیان می‌کنید تا نحوه‌ای که کسانی که می‌گویند دکتر امینی نوکر امریکائی‌ها بود این آشکارا .

آقای انصاری : هیچوقت من حِس نکردم که دکتر امینی نوکر هیچکسی است دکتر امینی می‌خواست ایران باشد دکتر امینی ایرانی بود می‌خواست نخست وزیر ایران باشد دکتر امینی تشخیص داده بود درآن زمان همکاری امریکائی‌ها را برای پیشرفت مملکت لازم دارد. ولی هیچوقت نه درصحبتهایش نه در برخوردهای کاری که داشتند هیچوقت دست پائین را نمی‌گرفت که آنها چون امریکائی‌هستند پس هرچه می‌گویند من باید قبول کنم به هیچ وجهی-

سؤال : حالا دراین مطالبی که تابحال گفتید به اعلیحضرت اشاره‌ای نداشتید اصلاً ایشان در این جریانات وارد بود یا اگر به اصطلاح دخالت داشت در چه زمینه‌ای در چه شرایطی.

آقای انصاری : من هیچوقت برخوردی درآن زمان با اعلیحضرت نداشتم. هیچوقت این کارها در سطحی نبود که ارتباط با اعلیحضرت داشته باشد. اعلیحضرت بودند و این کارها کارهائی بود که در سطح خیلی پائین انجام می‌شد حداقل درآن زمان من هیچگونه ارتباطی نداشتم. اعلیحضرت را از یکبار قبل از اینکه بروند به امریکا چون پدرم کُشته شده بود من نشان جاوید داشتم حضور اعلیحضرت شرفیاب شده بودم نشان جاوید گرفته بودم اولین باری بود که ایشان را دیده بودم مثل خیلی خانواده بقیه شهدا ارتش. برخورد دیگری هم نداشتم

اعلیحضرت هم از وجود من اصلاً اطلاعی نداشت بهیچوجه.

سؤال : و اول این طرح‌هائی هم که شما الان راجع بهش صحبت می‌کنید که درواقع پایه‌گزار بسیاری از فعالیتهای بعدی بودند اینها هم درهمین گفت و شنودها درهمین روندی که مطرح کردید انجام شد.

آقای انصاری : همین برای اینکه در زمان دکترمصدق که اعلیحضرت بکلی از کارهای دولتی کنار بودند و درکارهای سیاسی شاید با دولت ارتباط داشتند کارهای جزئی اداری. کاری که نداشتند بعد هم که سپهبد زاهدی آمد اینهاکارهای در سطح پائین بود که هیچوقت به اعلیحضرت نمی‌رسید سیاست‌های کلی فقط نخست وزیر با اعلیحضرت صحبت می‌کرد و دراین موارد من هیچوقت مورد آنوقت برنمی‌خوردم که مثلاً گفته بشود که اعلیحضرت اینطور فرمودند و یا باید بعرض برسد تا تصویب بکنند بهیچوجه. .

سؤال : آنوقت تا زمانی که هنوز این صندوق مشترک وجود داشت شما معاون وزیرمشاور بودید که این عملیات انجام می‌گرفت که بعد آنوقت چه شد.

آقای انصاری : بعد صندوق مشترک کارش دیگر تمام شد و کار من با مهندس طالقانی بعنوان معاون وزیر مشاور کارهای صندوق مشترک یک قسمتش بود کارهای وام‌های خارجی بود کارهای مختلفی که پیش می‌آمد مثلاً کارهای سیل و زلزله و غیره غیره تقسیم گندم برای کمک به نقاط زلزله زده باید گندم از امریکا گرفته بشود به آنها داده بشود یک مدتی کار من دراین بود. دراین فاصله درکارهائی که با وزارت دارائی داشتیم با باقر پیرنیا که آنوقت خزانه‌دار کل بود ارتباط زیادی ما داشتیم چه از بابت کمکهای مالی که به دولت می‌شد که من درجریانش بودم چه از بابت کمکهای جنسی گندم و غیره و غیره که برای مناطق زلزله زده و غیره می شد که در وزارت دارائی اداره غله در آنجا بود و باید ارتباط داشتیم برای تقسیم این بین نقاط که آسیب دیده بود و اینها این ارتباط ما با باقر پیرنیا خیلی زیاد بود چند ماه در حدود تقریباً ۶ ماه باقر پیرنیا اصرار داشت که شما بیائید به وزارت دارائی و سمت خزانه داری را بگیرید برای اینکه باقر پیرنیا درآن موقع دوسمت داشت یکی معاون وزارت دارائی بود، یکی خزانه دارکل بود که در وزارت دارائی این دوسمت هست این شاغل هردوسمت بود. می‌گفت که من باید یک کس دیگری را آنجا پیشنهاد بکنم که چون وقتم اجازه نمی‌دهد هر دو سمت را داشته باشم و پیشنهادش به من این بود که چون این کارهای مالی که هنوز که خیلی به کار امریکائی‌ها ارتباط داشت و در مسیر انجام این کارها همینطور که قبلاً گفتم برای هر کمکی که به دولت ایران

می‌شد باید از اول بسم الله در دولت ایران شروع بشود که چرا باید این کمک بشود وضع مالی آن قسمت چه هستش درآمدهای ایران چه هستش چرا احتیاج به کمک هست اینها موجب می‌شد که باید شما به تمام مسائل مالی وارد باشید تا بتوانید که پیشنهاد نهائی را تهیه بکنید خوب من که دراین مسیر بودم خواهی نخواهی از تمام جریانات اطلاع پیدا می‌کردم . باقر پیرنیا عقیده‌اش این بود که هرکس دیگر بیاید اینجا مقدار زیادی حداقل تا مدتی یک رکودی توی کارها پیدا می‌شود و شما بیائید در وزارت دارائی . من نمی‌خواستم بروم به وزارت دارائی و همانطور که یک وقت به شما گفتم ، گفتم ۵۰۰ تومان حقوق من کم میشود.

سؤال : آها از اینجهت .

آقای انصاری : گفتم شما اولاً من اینجا سمت معاون وزیرمشاور دارم که هم مقام معاون هستم درصورتی که خزانه دار درتشکیلات وزارت دارائی مقام مدیرکلی است برای من هم تنزل مقام است و هم تنزل پول. دلیل ندارد که من قبول کنم بیایم آنجا. بالاخره باقر پیرنیا بعد از ۶ ماه صحبت کردن با ناصر وزیر دارائی طرحی را آنها پیدا کردند گفتند که برای من فرمانی با مقام معاونت وزارت دارائی تشکیل بشود درست می‌شود که خزانه دار با مقام معاونت وزارت دارائی برای حقوق من از محل بودجه مخصوصی که در اختیار وزیر دارائی بود بعنوان پاداش درطی سال این کسری حقوق من را آنها تأمین خواهند کرد. چون حقوقی که من می‌گرفتم از صندوق مشترک و تقاضایم این بود که این را باید به من بدهند. این بود که من هم قبول کنم رفتم به وزارت دارائی بعنوان خزانه دارکل .

سؤال : این چه سالی بود.

آقای انصاری : این درسالی است که به شما عرض کنم ۱۹۵۸ به فرنگی .

سؤال : یعنی ۱۳۳۷. که در دوران نخست وزیری آقای دکتر اقبال

آقای انصاری : در دوران نخست وزیری آقای دکتر اقبال بود که رفتم من به وزارت دارائی و خزانه دار کل شدم . این برای من البته از نظر کاری از نظرکل کار خیلی شاید آن زمان من از هرکسی واردتر بودم به امور مالی دولت. امّا از نظر اداری یک کار خیلی مشکلی برای اینها بود برای اینکه وزارت دارائی اصولاً این

مقامات بالایش توسط آدم‌های خیلی با سابقه از داخل خود وزارت دارائی باید می‌آمدند بالا من یک آدم غریبه بودم درآنجا. هم سنم کم بود هم از خارج آمده بودم. بنابراین باید خیلی بیشتر از معمول کار کنم که بتوانم درآنجا جا بیفتم خوب دراین دوران که تقریباً دوسال طول کشید خیلی دوران جالبی از نظر زندگی خصوصی و کاری من هست همان سالی است که ازدواج کردم در ۱۹۵۸ و چیزهای خیلی وقایع قابل توجهی هم پیش آمد که اینها اگر بخواهم یکی یکی برایتان عرض کنم. مهمترین چیزی که درآن زمان مسئله دولتی بود این بود که حقوقهای کارمندان دولت را هیچوقت سرماه نمی‌پرداختند شما شاید الآن تعجب کنید که خوب این حق کارمندان است که آخرماه حقوق بگیرند ولی اینطور نیست. درتهران همیشه از اول ماه شروع می‌کردند بتدریج حقوق وزارتخانه‌ها را می پرداختند. یک وزارتخانه مثلاً پنجم داده می‌شد یک وزارتخانه دهم داده می‌شد یک وزارتخانه ششم داده می‌شد بتدریج که پول بدست وزارت دارائی می‌آمد توزیع می‌شد و شهرستانها همیشه یک ماه و دوماه و سه ماه و چهارماه بعضی وقتها عقب بودند و کارمندان دولت که خیلی حقوق کمی هم داشتند چونکه اصولاً اشل حقوق دولتی پائین بود اینها همیشه در سراسر مملکت مشکل داشتند . به قصاب ، نانوا، بقال اینها بدهکار بودند و شما فکر می‌کنید کارمند دولتی که مثلاً درملایر هستش پهلوی قصاب و نانوا و بقال بدهکار باشد چه آبروئی می‌تواند پهلوی آنها داشته باشد. خیلی این مشکل بزرگی برمی‌دارد. خوب یکی از کارهائی که مورد علاقه وزیر دارائی وقت بوده اولین چیزی که از من خواست گفت شما یک کاری کنید حقوق‌ها در اول ماه پرداخت شود.

سؤال : ناصر.

آقای انصاری : ناصر چون خودش قبلاً رئیس بانک ملی بود آدمی بود بسیار سلیم النفس، خیلی آدم فهمیده، خیلی دقیق و خیلی علاقمند بود که اقلاً این کار درست انجام بشود خوب کاری که من کردم این بود که با بانک ملی که هیچ رابطه خوبی با خزانه نداشت آن موقع آقای کاشانی رئیس بانک ملی بود بعد دراین طی چند سال گذشته راجع به کارهای امور مالی من با او ارتباط داشتم خیلی محبت داشت به من رفتم پهلویش گفتم که شما فقط کاری را ما تمام درآمد دولت که همه میآید به بانک ملی برای اینکه خود وزارت دارائی که صندوقی نداشت صندوق حسابداری دولت پولش در بانک ملی بود برای اینکه تمام درآمدهای دولت که میآید پهلوی شما از گمرک و تمام منابع دیگری که میآید آن میزانی است که مربوط به هزینه‌های حقوق هستش که یک قسمتی از این است شما سوابق چند سال گذشته را ببینید هرجور بگیرید این از کل درآمدی که دست شما میآید قسمت حقوق کمتر است . قرار گذاشتیم که اول هرماه بانک ملی درتمام مملکت طبق دستور خزانه

داریکل حقوق تمام ادارات را بپردازد حالا چه ما درحساب‌مان پول داشته باشیم چه نداشته باشیم هرچقدر که ما نداریم درآن ماه کم داریم بانک ملی به ما قرض بدهد بعنوان وام به دولت حساب کند بهره بگیرد بهره‌ای که توافق کرده بودیم در حدود سه درصد ولی هروقت که ما پول‌مان توی بانک ماند بانک ملی هم به ما بهره بدهد سه درصد هم به ما بدهد. آخرسال این را حساب کنید اگر ما بدهکاریم ما به بانک ملی بدهی پیدا کنیم در بودجه سال بعد بگذاریم اگر بانک ملی بدهی پیدا کرد به ما بعنوان درآمد بدهد. این را قبول کرد و از آخر آن ماه ما درتمام مملکت حقوقها را یکدفعه به همه سر اول ماه پرداختیم و این یک رولوسیونی در زمان خودش در سیستم پرداختها بود در ایران . اصل اهمیت کار، کار خیلی مهمّی نبود الآن بصورت خیلی ساده همه به این کار نگاه می‌کنند ولی با این توافق کوچک یک مسئله بسیار بزرگی برای کارمندان دولت حّل شد . یک کار دیگری که آنوقت انجام شد این بود که بعد از آمدن مرحوم سپهبد زاهدی وزارتخانه‌ها که بعد از دوران دکتر مصدق بود خیلی از سازمانهای دولتی اینها درطی قوانین مختلف اجازاتی گرفته بودند که می‌توانستند از خارج یا داخل وام بگیرند و مقداری از این مؤسسات با مؤسسات خارجی بطور مستقیم قراردادهائی بسته بودند براساس آن مجوز قانونی از خارج وام گرفته بودند بدون اینکه دولت اطلاع داشته باشد و برای پرداختهای ارزی اینها دولت تعهدی کرده باشد چون فرضشان براین بود که اگر مثلاً فلان مؤسسه از یک شرکت خارجی وامی می‌گیرد در موقع پرداختش بانک ملی می‌نویسد بانک ملی هم ارز را حواله می‌کند بدون اینکه توجه بشود یک روز مقداری این ارزها که می‌خواهد پرداخته بشود ممکن است متناسب با درآمد ارزی دولت نباشد. کاری که ما کردیم درآن زمان یک بررسی کردیم از تمام مؤسسات دولتی که معلوم بشود چقدر اینها تعهد به خارج از ایران دارند و تعجب می‌کنید درآن زمان بعضی از مؤسسات حاضر نبودند بهیچوجهی اینها بگویندکه چه قراردادهائی بستند و پرداختهایشان چه هست. مؤسساتی فرض کنید بانک کشاورزی قرارداد بسته بود، سازمانی بود به اسم ، بانک ساختمانی بود به اسم بانک ساختمانی زمینهای دولتی در اختیار آنها بود و قراردادساختمانی بسته بودند که جنس وارد کنند که اجناس ساختمانی تعهدات بسیار زیادی کرده بودند واحدهای ارتش تعهدات زیادی کرده بودند.

سؤال : بالای ارتش مستقیماً پس این مجوز قانونی فقط شامل آنچه که بعنوان به انگلیسی بهش می‌گویند گاورمنت کورپوریشن ولی حتی از اینها آنها چیزهائی بود که به پای خودشان ایستاده بودند و یک هیئت مدیره دارند از لحاظ بانک و اینها ولی حتی سازمانهای ارتشی .

آقای انصاری : ارتشی هم داشتند که اینها برای چون سازمانهای ارتشی طبق مجوزی که داشتندتوانسته بودند

که یک مقداری از مؤسسات خارجی برای خرید وسائلی که برای تأسیسات ارتشی جزئش بود وام بگیرند بدون اینکه اینها انعکاسی درخزانه باشد که دولت بداند درمثلاً در فلان سال باید چه مبلغی به خارج بپردازد. دراول خوب بنظر هرکدام بنظر میرسید که اینها رقمی نیست در مقابل ایران که منابع نفتی دارد چه دارد و چه دارد مشکلی ایجاد نمی کند.

سؤال : ببخشید شما می‌دانید که سابقه این نوع مجوز به کجا برمی‌گردد.

آقای انصاری: قوانینی که گذشته بود از مجلس در بعضی از قوانین یک ماده‌ای گذرانده بودند.

سؤال : ولی درچه دورانی بود.

آقای انصاری : این دوران بعد از دوران دکتر مصدق .

سؤال : بعد از دوران دکتر مصدق است و در دوران سپهبد زاهدی .

آقای انصاری : بله دوران سپهبد زاهدی بود اینها به آنجا برمی‌گشت آن زمانی بود که مملکت درحال رشد بود و تمام مؤسسات که سالیان سال درتمام دوران ملی شدن نفت اینها کاری نتوانستند بکنند چون درآمدی نداشت موفق شده بودند که با بعضی از مؤسسات قراردادهائی ببندند که اتوبوس وارد کنند وسائل ساختمانی وارد کنند وسائل صنعتی وارد کنند و آن مؤسسات گفته بودند که ما قسطی به شما چیز می‌فروشیم . تعهد آن مؤسسه را قبول کرده بودند. و آن مؤسسه هم بنا به آن مجوزی که در قانون داشت خرید کرده بودند وقتی که اینها همه را ما جمع کردیم رقمها که از همه جا بالاخره چند ماه طول کشید که جمع کردیم به رقمی رسیدیم که رقم خیلی وحشتناک بود یعنی نشان میداد که اگر اینها بخواهد پرداخت بشود اصلاً دولت ارزی برای کارهای دیگری نخواهد داشت. فقط باید که پرداخت اقساط قروض صادر را بکند اینقدر این گزارش بد بود که من مجبور شدم فقط برای هیئت دولت و نخست وزیر کپی خواست تهیه کردیم و رویش یک نوار بزرگ قرمز نوشتیم محرمانه نوشتیم که اینها را هیچکسی به این توجه هم اهمیتش را توجه کنند ولیکن هنوز محرمانه نگهدارند برای اینکه بدست خیلی کسان میافتاد یک اثر خیلی نامطلوبی داشت برای دستگاه دولت اینکه رفته همه متوجه شدند و باعث شد که برای گرفتن وام خارج و تعهدات خارج چون بعضی از این وام‌ها

بصورت یک جوری کلمات قراردادها را نوشته بودند که می توانستند بگویند وام خارج نیست چون برای گرفتن وام خارجی باید مجلس قانون خاص بگذراند ولی اینها یک جوری آن مواد را جمله بندی کرده بودند که می توانستند بگویند این وام دولت نیست .

سؤال : خرید قسطی است از یک سازمان خصوصی .

آقای انصاری : خرید قسطی است از یک سازمان خصوصی ولی این خریدهای قسطی گرفتاری عظیمی درست می‌کرد. این یکی از آن چیزهائی بود که جلویش را گرفتیم . دولت تصمیم گرفت که دیگر هیچ مؤسسه‌ای قبل از اینکه جدول پرداخت‌هایش به تصویب دولت نرسد و کنترل نشود به خارج نرود. از نظر تشکیلات خود وزارت دارائی درآن زمان یک وضعی بود که اینهم بنظر من قابل ملاحظه است که گفته بشود درطی سالیان متمادی که وزارت دارائی وزراء مختلف داشت با دستور اداری واحدهای مختلف وزارتخانه را

تحت نظر معاونین معینی گذاشته بود. بدون اینکه یک تشکیلات خاصی برای وزارت دارائی تصویب شده باشد و این یک روش کار همیشگی تویش پیش بینی شده باشد مثلاً اداره بودجه که خیلی مشخص است کار و تهیه بودجه بندی و به اصطلاح کارهائی که با وزارتخانه‌های مختلف وزارت دارائی درمورد بودجه باید انجام بدهد.

سؤال : تخصیص منابع و اینها.

آقای انصاری : تخصیص منابع و اینها این واحد تحت نظر معاون پارلمانی وزارت دارائی در حالیکه اداره خزانه که ارتباط پرداخت با بودجه دارد تحت نظر معاون دیگر وزارت دارائی و سایر ادارات هم بهمین صورت که چنان تداخل وظایف شده بود وقتی که برای اولین دفعه اینها را همکاران من روی نقشه آوردند که نشان داده بشود که چه جور این وظایف ادارات مختلف برای انجام کارشان به چه مراجعی باید مراجعه کنند یک نقشه عجیب و غریبی درست شد که اصلاً قابل فهم برای هیچکسی نبود یک مشت اداره بود که اینها به افراد مختلفی ریپورت می‌کردند و کارهائی بعضی وقتها خیلی تصمیمات ضد و نقیص می توانستند بگیرند.

سؤال : شما بعنوان خزانه دارکل چطور شد که وارد این مقوله سازمان بندی وزارت دارائی .
آقای انصاری : آها این یک سابقه‌ای دارد که من باید یک خورده برگردم به عقب شاید آنرا فراموش کردم که بگویم باید برای شما این را اصلش را از اول بگویم . (پایان نوار۲ ب)

شروع نوار ۳ آ

سؤال ـ برنامه تاریخ شفاهی باجناب عبدالرضا انصاری از برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران ۱ مارس ۱۹۹۱ بتزدا نوار سوم روی یکم .

سؤال : جناب انصاری دفعه که داشتیم باهم صحبت می‌کردیم به اینجا گفتگومان خاتمه پیدا کرد که شما در مقام ایجاد یک سلسله تغییرات و تحولات درسازمان وزارت دارائی برآمدید مسئله که جالب هست این است که درمقام خزانه دار کل کشور چطور شد که شما به این فکر افتادید و چه ارتباطی وجود داشت در اینجا.

آقای انصاری : این یک سابقه‌ای داشت همینطور که قبلاً من عرض کردم از ابتداء حکومت سپهبد زاهدی که

فعالیت‌های اصل ۴ گسترش پیدا کرد بنا به تقاضای دولت. وزراء مختلف دولت تقاضا می‌کردند که برای کارهای تشکیلاتیشان یک متخصصین امورداداری از طرف اصل ۴ به آنها معرفی بشود. خوب این تقاضا خیلی تقاضای منطقی بود برای اینکه انجام هربرنامه‌ای که دولت بخواهد انجام بدهد باید اول ماشین دولتی خوب آماده برای حرکت باشد. این تقاضا را امریکائی‌ها قبول کردند و یکنفر متخصص امور اداری آوردند به یک قسمت امور اداری در اصل ۴ بوجود آمد مثل پابلیک آدمینستریشن (public administration) این قسمت چند برنامه داشت یکی اینکه اولاً چند نفر متخصص تشکیلات به ایران آوردند که جزء staff خودشان بودند و اینها با وزارتخانه‌ها درتماس بودند که تقاضای رسیدگی به امور تشکیلاتی داشتند یک کاری که کردند ایجاد مؤسسه علوم اداری دردانشگاه بودکه قراردادی بستند با دانشگاه کالیفرنیای جنوبی که این کار را آنها سرپرستی بکنند یک دانشگاه بودند با دانشگاه تهران ارتباط برقرار شد که هزینه این کار را اصل ۴ میداد و دوتا برنامه اصلی داشتند یکی اینکه درخود دانشگاه کلاسهای امور اداری تشکیل بدهند که بعد هم مؤسسه علوم اداری در دانشگاه تشکیل شد یکی هم که چند نفر ایرانیهای واجد شرایط را انتخاب کردند که اینها برای دیدن دوره عالی امورداداری بروند به دانشگاه کالیفرنیای جنوبی.که حتماً اطلاع دارید مثلاً دکتر گودرزی کریم پاشا بهادری ، دکتر مجیدی جزء اینها بودند، دکتر رام، اینها رفتند به دانشگاه کالیفرنیای جنوبی. در ادامه این برنامه وقتی که این متخصصین به وزارتخانه‌های مراجعه کردند مسئله‌ای که خیلی جالب به چشم هر آدم بی‌طرفی می خورد این بود تشکیلات وزارتخانه‌ها دراثر تغییرات پشت سرهم دولتها که دولتهای دوماهه، سه ماهه، دولتهای ششماهه یعنی بعد از رفتن اعلیحضرت رضا شاه آن دوران قبل از دوران دکتر مصدق، ملی شدن نفت، دولتها مرتب عوض می‌شدند و آمدن هرکابینه جدید هروزیر جدید یک مقداری تغییرات اداری را بدنبال داشت چه از بابت آوردن آدم‌های تازه چه از بابت تغییر وظائف ادارات مختلف، . بنابراین توی این وزارتخانه‌ها سازمانهائی بوجود آمده بود که بعلت مسائل خاصی که در یک زمانی پیش آمده بود بعد آن مسئله از بین رفته بود سازمان سرجایش مانده بود یا تداخل وظائفی که بین قسمتهای مختلف بود مثلاً یک معاونی عوض شده بود یک معاون دیگری آمده بود و این معاون میل داشت که سرپرستی فلان اداره را هم بعهده داشته باشد بنابراین، آن اداره را تحت نظر آن می‌گذاشتند بدون اینکه این در داخل یک چهارچوب سازمانی خاصی بهش توجه بشود بنابراین تمام وزارتخانه‌ها می‌شود گفت که اغلب دچار چنین مشکلی بودند برای حلّ این مسئله در اوائل حکومت آقای دکتر اقبال قرار شد که یک کمیته معین کردند تحت سرپرستی آقای مهندس طالقانی عضویت آن کمیته آقای دکتر آموزگار که آن موقع معاون وزارت بهداری بود

سؤال : جمشید آموزگار.

آقای انصاری : جمشید آموزگار بله . بنده هم معاون مهندس طالقانی بودم . یک متخصص آمریکائی با همکار ایرانیش که آقای داریوش اسکوئی بود. وظیفه این کمیته این بود که تمام تشکیلات تمام وزارتخانه‌ها را یکی به یکی بررسی بکند، اشکالاتش را دربیاورد و برای واحدهای مختلف این وزارتخانه‌ها که مشترک بودند درسازمانهای مختلف، فرض کنیم واحد خرید، واحد کارگزینی، واحد اداری، سرویسهای مختلف اینها که در حقیقت توی تمام تشکیلات باید یک طور باشد ولی عملاً نبود برای اینها شرح وظائف نوشته بشود و این شرح وظائف کلی بصورت قانون دربیاید وطرح قانونی باشد که به مجلس داده بشود و بعد ازاینکه تصویب شد درسازمانهای دولتی بمرحله اجرا دربیاید. انجام این کار خیلی خیلی مسائل جالبی را پیش آورد. چون این کمیسیون باید درنخست وزیری تشکیل می‌شد تقریباً یا هرروز و وزارتخانه‌های مختلف، معاونین اداریشان می‌آمدند با تشکیلاتشان، خوب توضیحاتی که اینها می‌دادند این مسئله را به یک صورتی نشان میداد که اغلب اینها اولاً تشکیلات نداشتند. تشکیلات مصوبه‌ای که روی کاغذ باشد به آنصورتی که نقشه تشکیلاتیشان امروز همه باهاش آشنا هستند آنروز اصلاً وجود نداشت. بعضی‌ها یک چیزهائی داشتند یکی از آن مواردی که خیلی از این بابت خنده دار بود و خوب یادم است یکی از وزارتخانه‌ها هی فشارمیآوردیم که آقا چرا نقشه تشکیلاتی تان را نمی‌آوردید معلوم شد که آخرسر این نقشه تشکیلاتی این وزارتخانه یک دانه هستش و دراطاق آقای وزیر بود.

سؤال : کدام وزارتخانه بود این .

آقای انصاری : فکر می‌کنم وزارت دارائی بود و هیچکسی جرأت نمی‌کرد برود از اطاق آقای وزیر این نقشه را که قاب شده بود بردارد بیاورد و هیچکس دیگر هم اطلاع نداشت یک وزارتخانه‌ای که تازه تشکیل شده بود وخیلی سابقه زیادی نداشت وزارت گمرکات و انحصارات بود که وزیرش سرلشکرضرغام بود. یادم میآید وقتی‌که آقای خطاطان آنجا معاون وزیر انحصارات و گمرکات بود. نقشه را که آوردند این نقشه حقیقتاً خیلی متأسفم چطورنماندودست من نیست که الآن به شما نشان بدهم این نقشه را یک هنرمند کشیده بود نقشه تشکیلاتی را بصورت یک درخت که این تنه اصلیش وزارتخانه است وشاخ و برگهائی دارد و درآن بالا یک چیزی کشیده بود مثل یک پرنده‌ای که آن سر نشسته باشد و آن آقای وزیر بود. این تشکیلات وزارت گمرکات و انحصارات این چنین چیزی بودکه یک هنرمندکشیده بود یعنی کسی درآن وزارتخانه که وزارتخانه جدیدالتأسیسی بود. کارهای چای وقندوشکر و سیلو اینها را انجام میدادند کسی نبود که از اموراداری جزئی

ترین notion داشته باشد که اقلاً حتی بطور شباهتی یک چیزی کشیده باشد خوب کار این کمیته خیلی مورد توجه دولت قرار گرفت و درنتیجه یک شرح وظائفی برای تمام وزارتخانه نوشته شد.

سؤال : ببخشید یک سؤال بکنم این کمیته یک عده‌ای داشت که برایش کار می‌کردندstaff داشت یا اینکه فقط خود شما می‌نشستید و خود شما این کار را کردید.

آقای انصاری : این کمیته درنخست وزیری تشکیل می‌شد کار نوشتن شرح وظائف را که چه باید انجام بشود همین کمیته انجام میداد با مشورت آن متخصص اموراداری که امریکائی بود آورده بودیم و اگر احیاناً توضیحاتی لازم بود از جاهای مختلف، نخست وزیری دعوت می‌کرد افراد مختلفی شرکت می‌کردند با همکاری همه این شرح وظائف نوشته می‌شد .

سؤال : اسم این متخصص امریکائی یادتان هست که چه هست الآن .

آقای انصاری : اسمش را متأسفانه یادم نیست می‌توانید از اسکوئی بپرسید برای اینکه او همکار اسکوئی بود. خیلی مرد خوبی بود، خیلی مرد افتاده‌ای ، خیلی مرد دانشمندی بود.

سؤال : اسکوئی خودش درکار اموراداری .

آقای انصاری : اسکوئی همکار این آقای آمریکائی دراصل ۴ بود.

سؤال : به این دلیل با شما.

آقای انصاری : به این دلیل توی این کمیته شرکت می‌کرد.

سؤال : ولی خودش متخصص اموراداری

آقای انصاری : نه انگلیس درس خوانده بود تخصص البته سوابقی داشت برای اینکه برای انتخاب همکارهای

امریکائی دراصل ۴ لازم بود که آن آدمی که انتخاب می‌شود یک مقداری background آن کار را داشته باشد امّا بگویم که مثلاً آنرا اسکوئی مثلاً فوق لیسانس در اموراداری داشت مطمئن نیستم. بهرحال این تهیه شد و این را به مجلس داده شود به تصویب یعنی پیشنهاد این کمیته باید به هیئت دولت میرفت که مهندس طالقانی این را برد و این را دولت تصویب کردند.

سؤال : این در دولت دکتر اقبال بود.

آقای انصاری : در دولت دکتر اقبال، دادند به مجلس و آنجا هم خیلی زمان طولانی طول کشید که این را بررسی کردند بصورت قانون تشکیلات کشوری برای اولین دفعه بطور خیلی روشنی تصویب شد. و بعد از آن این مبنای تغییرات توی وزارتخانه‌ها قرار گرفت .

سؤال : این معاونت ثابت اداری هم ازهمین جا درآمد.

آقای انصاری : ارتباط بهمین طرح داشت که رسیدگی این متخصصینی که توی وزارتخانه‌ها بودند پیشنهادهایشان این بود که آقا این یکی از دلائلی که دراین سازمانها دائماً تغییر و تحول انجام می‌شود این است که با رفتن وزیر و آمدن وزیر جدید معاونین عوض می‌شوند ومعاونین جدید که می‌آیند انتصابات جدید انجام می‌شود شرح وظائف ادارات عوض می‌شود. محل تشکیلاتی واحدهای مختلف درسازمان عوض می‌شود و این باعث درهم ریختن تمام امور می‌شود. بنابراین باید یکنفر معاون ثابت اداری درهر وزارتخانه‌ای باشد که درآن حقیقت watch dog این تشکیلات باشد که هر روز عوض نکنند و وزراء نتوانند این معاونین را عوض بکنند به این جهت کردند معاون ثابت اداری که برایش یک دوره ۵ ساله هم پیش بینی کردند.

سؤال : این جالب است که حالا یک سؤال دیگر اینجا بکنم بخاطر اینکه از داداش اسکوئی صحبت کردید که درعین‌حال درانگلیس تحصیل کرده بود و درانگلیس این باصطلاح مقام معاونت ثابت که بالاترین افسر administrative انگلیس هست یک نقش خیلی عمده‌ای را درکل نظام حکومتی انگلیس بازی می‌کند این هیچ ارتباطی ازنظر انگلیس هیچ چیز نیست .

آقای انصاری : هیچ بعید نیست اسکوئی درصحبت‌هائی که با آن شخص داشته تجربیات خودش را گفته باشد

برای اینکه چنین چیزی در امریکا نیست و احتمالاً آنهم دیده باشد حرف صحیح و این position را قبول کرده باشد همینطوری که برای من قبلاً به شما عرض کردم یک عده‌ای فکر می‌کردند که هرچه از اصل ۴ میآید این مال امریکائی‌هاست هیچ اینطور نیست آدم‌های ایرانی که درآنجا بودند همه آدم‌های تحصیلکرده‌ای بودند آدم‌هائی بودند خودشان صاحبنظر بودند وبا شرائط ایران بهتر آشنا بودند حرفهایشان اگرمنطقی بود آنها هم قبول می‌کردند وتائید اصل ۴ آن متخصصین خارجی که آمده بودند کمک می‌کرد که آن ایده‌ها زودتر به نتیجه برسد. چه بسا این حالا ممکن است از خود اسکوئی بپرسید چون آن درآن زمان درآنجا کار می‌کرده وحتماً سوابق و اطلاعات بیشتری دارد می‌تواند بگوید آیا با آنها صحبت کرده بود یا اینکه این ایده از جای دیگر آمده بود ولی بهرحال تمام این درچهارچوب همین اصلاحات اداری بود که درآن زمان انجام شد.

سؤال : آقای انصاری قبل از اینکه وارد این مرحله بعدی بشویم دراین مدت زمانی که تابحال صحبت کردیم راجع بهش راجع به چندنفر شما صحبت کردید از آنجا بگوئید راجع به فخرالدین شادمان، طالقانی، علی امینی و غیره. دراین مدت شما با یکی دو نفر دیگر کارکردید که یکی از آنها که فوق العاده مهّم هست یعنی هردوی آنها که الآن اسمهایشان آنجا هست یکی مرحوم علاء است و یکی باقر پیرنیا و قبل از اینکه ما از این مرحله خارج بشویم راجع به این دو اگر صحبتی دارید بکنید. راجع به علاء اول بعد راجع به پیرنیا.

آقای انصاری : راجع به مرحوم علاء من خیلی خاطره جالبی دارم از ایشان برمی‌گردد به شروع خدمتم دراصل ۴ برای اینکه همانطور که به شما عرض کردم وقتی من که وارد اصل ۴ شدم خیلی جوان بودم و خیلی ایده آلیست بعلت اینکه خانواده‌ام مقدار زیادی املاک داشتند دهات اطراف تهران و اینها و ما وقتی بچه بودیم تابستانها همیشه می‌رفتیم به دهات تحصیلاتم رشته کشاورزی بودبه نحوه تقسیم درآمد دهات و اینها تا اندازه‌ای آشنا بودم خوب می‌دانید درآن زمان اصل این تقسیم درآمد دراملاک این بود که محصولی که بدست میآمد دراغلب جاها به ۵ قسمت تقسیم می‌شد برای زمین ، بذر ، آب ،گاو ، و کار. این ۵ عامل اصلی بود اگر زارع فقط کار می‌کرد فقط یک پنجم، اگر احیاناً گاو هم داشت دو پنجم، ولی درهرحال زمین و بذر و آب را که مال مالک بود. وقتی من توی اصل ۴ شروع به کار کردم این پروژه‌های اولیه‌ام که بیشتر روی کشاورزی دور میزد این مسئله برای من همیشه مطرح بود که خوب اگر این حرفهائی که امریکائیها میزنند می‌خواهند در دهات یک کارهائی بکنند این دهات مال مالکین است هرچه در آنجا اتفاق بیفتد درحقیقت کمک می‌شود به مالکین و اگر زارعین چیزی گیرشان میآید بیشتر از یک پنجم نخواهد بود.

سؤال : برای اینکه اغلب زارعین بهرحال از کارشان چیزی نداشتند که بدهند.

آقای انصاری : نخیر، چیزی نداشتند که بدهند راجع به این مسئله من چندین بار با وارن صحبت کردم همان اوائلی که شروع به کار کردم که آقا شما که این کار را دارید می‌کنید چیزتان کمک شما به زارعین نمی‌رسد بیشترش صرف مالکین می‌شود. مالکین را خوب من بعضی‌هایشان را می شناختم که اینها پایشان را توی ده‌شان نمی‌گذاشتندو آخرسال فقط درآمد می‌گرفتند. جواب او این بود ما اصولاً که دراینجا کار می‌کنیم یک سازمانی هستیم دولتی که با دولت ایران کار می‌کنیم ما با فرد فرد ایرانیها نمی‌توانیم قرارداد ببندیم و کار کنیم ما باید با دولت طرف هستیم دولت هربرنامه‌ای که می‌خواهد باید آنرا اجرا بکند کمکی که ازما می‌گیرد این وظیفه دولت است که چه جور این کمک به اصطلاح مصرف بشود. درمورد کشاورزی ما با وزارت کشاورزی طرف هستیم طرحهائی که مورد علاقه وزارت کشاورزی باشد ما آنها را کمک می کنیم ولی به نفر نفر زارعین ما نمی توانیم برویم برنامه اصلاً خارج از حوزه عملیات ما است وظیفه ما است خوب این مسئله برای من می‌دانستم مشکل آنها چه است ولی آن قسمت قضیه هم وجود داشت. درآن زمان اگر شما خاطرتان باشد برنامه اصلاحات ارضی املاک پهلوی را اعلیحضرت اعلام کرده بودند و یک بانکی هم درست کرده بودند به اسم بانک عمران و مجری این کار تمام درداخل تشکیلات وزارت دربار بود. من یکروز تلفن کردم به دفتر آقای علاء .

سؤال : وزیر دربار بود.

آقای انصاری : بله وزیر دربار بود تلفن کردم به منشی شان گفتم اسمم را معرفی کردم گفتم من یک وقتی می‌خواهم بیایم پهلوی آقای علاء ایشان هم یکی دو روز بعد به من خبر داد یک وقتی گذاشت بنده رفتم آقای علاء را ببینم خدمتشان رسیدم خوب مردی بود بسیارمؤدب، خیلی مبادی آداب، خیلی خوش برخورد، اولین سؤالش از من پرسید که شما از چه خانواده‌ای هستید وقتی من گفتم من منسوب به چه فامیلی هستم معلوم شد بعضی از فامیل‌های ما را می‌شناخت. گفت چکار دارید گفتم خدمتشان کار من این است در اصل ۴ با آقای وارن رئیس اصل ۴ کار می‌کنم و شنیدم که این برنامه تقسیم املاک اعلیحضرت تصویب شده . این کمکهائی که امریکائیها می توانند بکنند اگر دراین رشته‌ها هستش چون من وارد بودم چه کمکهائی می توانند بکنند برای اصلاح دام، برای اصلاح بذر، برای انواع چاه زدن، انواع و اقسام کارها که توی دهات می‌شود انجام داد گفتم شما اگر که با اصل ۴ تماس بگیرید و یک قراردادی بین شما وتشکیلات اصل ۴برای انجام این کمکها

به این برنامه تقسیم املاک بشود این کمکها بدست مستحقینش خواهد رسید. حداقل یک قسمتش را شما می توانید که ازش استفاده بکنید. آقای علاء خیلی علاقمند شد گفت می‌شود من از شما خواهش بکنم فردا شب ما شورا داریم، یک شورائی داشتند برای تقسیم املاک پهلوی که تحت نظر وزیر دربار بود وعده‌ای از اشخاص سرشناس آنجا بودند. گفتم چشم، فردا غروبی بود من رفتم به وزارت دربار به پیشخدمت گفتم که من آمدم فوری فرمودند رفتم تو شورا تشکیل بود. آقای علاء درسرمیز نشسته بود خوب خاطرم هست دست راستشان آقای حبیب‌الله آموزگار بود. که پدرجمشید آموزگار. آقای حکیمی نامی بود این دونفر عضو هیئت مدیره بانک عمران بودند وچند نفر اشخاص دیگری که من نمی‌شناختمشان .

سؤال : یعنی اعضاء دولت نبودند.

آقای انصاری : نه، نه خارج از، وزراء سابق بودند بعضی‌هایشان الآن درست خاطرم نیست آنها فقط آموزگار و حکیمی را. آقای علاء مرا معرفی کردند وگفتند که فلانکس دیروز یک مطالبی را برای من گفتند که من فکر می‌کنم جالب باشدحالا می‌خواهم که خودشان برای شما توضیح بدهند. منهم عین حرفهائی را که دیروز زده بودم تکرار کردم که شما دارید این کار را می‌خواهید بکنید اگر که تماس بگیرید با این دستگاهی که من تویش کار می‌کنم مسلماً خیلی شانس گرفتن کمک برای شما زیادترخواهد بود. چون وابسته به دستگاه اعلیحضرت هستید وبالاخره کار هم کاری است که درست درچارچوب هدفهای آن برنامه قرار می‌گیرد. خیلی همه اعضاء شورا استقبال کردند، خیلی زیاد ومی‌دانم که آقای آموزگار تا وقتی که حیات داشت به من خیلی مرحمت داشت وهمیشه این یادش بود که من آنروز رفتم این کار را کردم. گفتند که بسیار خوب ما اقدامی خواهیم کرد. چند روزی از این موضوع گذشت آقای علم تلفن کردند.

سؤال : آقای علم .

آقای انصاری : آقای علم رئیس تقسیم املاک پهلوی . آقای علم تلفن کردند که من باید بیایم آقای وارن را ببینم و می خواهم ایشان را ببرم به یکی از این دهاتی که ما تقسیم کردیم و عملاً ببینند که ما چکار داریم می کنیم. منهم به وارن اطلاع دادم که آقای علم یک همچین تقاضائی کردند فوری ایشان هم قبول کردند یک تاریخی قرار شد که آقای علم بیایند و ما برویم در ورامین یکی از این دهات را عملاً آقای وارن ببینند.

سؤال : ببخشید یک سؤال بکنم . شما وقتی که رفتید با آقای علاء صحبت بکنید وارن می دانست که شما رفتید.

آقای انصاری : آنوقت نه، برای اینکه من به ایشان هم گفتم من حامل پیامی نیستم من بعنوان یک ایرانی که اینجا دارند کار می‌کنند این اطلاعات را میدانم که امریکائی‌ها می‌خواهند به همه بدهند که آقا ما اینجا هستیم چکارمی‌خواهیم بکنیم. بنابراین هیچ اگرچیزی نشد به من ارتباطی ندارد. ولی آقای علم چیز کردند آنروزی که قرار بود که بیایند وارن هم موافقت کرد یکروز آقای علم بیایند برویم به ورامین نزدیک ظهر که شد آقای علم آمدند، آمدند بالا گفتند که آقا آنجا باران میآید امروز من فکر کردم بجای اینکه ما برویم در ورامین همین جا این غذائی که تهیه کردیم همین جا می‌خوریم و من توضیحات را همین جا میدهم به شما. وارن هم گفت بسیار خوب. دنباله حرف دیدیم نوکرو یکی دو تا نوکرهای آقای علم مقدار زیادی قابلمه‌های متعدد آوردند توی اطاق وارن یک میزی چیدندکه به اندازه ۴۰ نفر غذا و خود این اصلاً این مسئله و دیدنش برای وارن این کسانی که توی راهرو می‌دیدند قابلمه‌های غذا را دارند می‌برند بالا خیلی جالب بود. هیچ چیز آنجا نهار خوردند و بعد نقشه‌های تقسیم املاک را آورده بودند که چه می‌خواهند بکنند و همانجا خیلی وارن علاقمند شد و دنبال این دیگر جلسات متعددی شروع شد متخصصینی فرستادند با آقای علم تماس گرفتند به بانک عمران متخصصین فرستادند این کار کمک به املاک پهلوی را از آنجا اینها دنبال کردند و هیچ بعید نمی‌دانم که رفتن این متخصصین امریکائی به این املاکی که تقسیم شده بود و ارتباط با زارعین با مسائلی که دراین دهات وجود داشت خیلی اثر گذاشت روی نحوه فکر امریکائیهائی که می‌رفتند توی دهات که درجاهائی که می‌رفتند که اراضی دهات مال مالکین بود و درجائی بود که اراضی را تقسیم می‌کردند و به زارعین می‌رسید تا چه حدّ البته مؤثر بود نمی‌توانم چیزی بگویم ولیکن چونکه اصلاحات ارضی بعد از چند سال پیش آمد ولی می‌توانم بگویم که مسلماً بی‌اثر نبود.

سؤال : چند سال مثلاً اینکه ۱۹۶۰ یا ۱۹۵۹ که دولت دکتر اقبال بود دیگر.

آقای انصاری : نه، نه مال دولت اقبال نیست اینکه به شما عرض می‌کنم دولت دکتر مصدق بود این داستان .

سؤال : آها اول کار است . ببخشید من حواسم نیست

آقای انصاری : این اول کار است این مثلاً سال ۱۹۵۲ یا آخر ۱۹۵۲ یا اوائل ۱۹۵۳ درآن زمان است این کار ولیکن رفتن امریکائیها توی دهات و تماس گرفتن با به اصطلاح دهاتیها و دیدن شرایط زندگی اینها و نحوه تقسیم بهره مالکانه اینها خیلی روی همه اثر می‌گذاشت بدون شک .

سؤال : بعد هم با آقای علاء شما ارتباط داشتید.

آقای انصاری : بله راجع به این کار چیز راجع به کار طرح کمک به املاک پهلوی مدتها طول کشید به بانک عمران هروقت مسئله‌ای بود خوب من درجریانش بودم . ادامه پیدا کرد تا زمانی که بعد قبلاً عرض کردم که دیگرمن با آقای طالقانی کار می‌کردم و قائم مقام رئیس صندوق مشترک بودم . یک برخورد دیگر با آقای علاء پیدا کردم برخورد کاری که این هم جالب بود برای اینکه در اواخر زمانی که من قائم مقام رئیس صندوق مشترک بودم یک بورس باصطلاح آموزشی درامریکا برای من درست شد که بیایم و یک دوری در امریکا بزنم برای دیدن مؤسسات مختلف که درکار توسعه اقتصادی کار می‌کردند. وقتی که در امریکا بودم یک کاغذی به من رسید از آقای پرودُم .

سؤال : از آقای پرودُم ؟

آقای انصاری : پرودُم رئیس دفتر فنی سازمان برنامه بود که با آقای ابتهاج کار می‌کرد. آقای پرودُم نوشته بود که ما دنبال ایجاد یک دفتری هستیم در سازمان برنامه برای جلب کمکهای خارجی یعنی کمکهای خارجی منظور معذرت می خواهم کمکهای خارجی برای جلب سرمایه‌های خارجی درایران که سازمان برنامه دنبال این کار بود که مؤسسات مختلف امریکائی را تشویق بکند که در ایران سرمایه‌گزاری بکند و نوشته بود من به آقای ابتهاج می‌خواهم که اسم شما را معرفی کنیم. قبلاً می‌خواستم شما موافقت خودتان را برای من بنویسید. خوب یادم است آن موقع اتفاقاً من دردانشگاه نورت وسترن بودم این کاغذ بدستم رسید آنجا چیزی که برای من خیلی مطرح بود اول اینکه من با آقای طالقانی دارم کار می‌کنم . آقای طالقانی با آقای ابتهاج باهم درگیر بودند سرمسائل سدکرج، مسائل دیگری درحقیقت باهم رقیب بودند و خیلی اختلاف داشتند رفتن از آقای طالقانی پهلوی آقای ابتهاج برای من خیلی کار مشکلی بود. یک نامه ای به آقای پرودُم نوشتم که من متأسفانه بعلت کاری که دارم ومسئولیتی که دارم الآن از کارم هم خیلی راضی هستم و علاقمند نیستم که کارم را عوض بکنم یک کس دیگری را معرفی کنید امّا اگر نظر خود من راجع به اصل این مطلب می‌خواهید مشکلاتی که

در ایران برای جلب سرمایه‌های خارجی هست عبارت از این مسائل است که باید این کارها انجام بشود که گزارشی تقریباً ۱۱صفحه‌ای بود که برایش نوشتم و فرستادم. بدنبال این مسئله برایم این فکر پیش آمد که خوب حالا من برگشتم در ایران اگر خود آقای طالقانی به من گفتش که آقای باید بروی سازمان برنامه این کار را بکنید من یک کمی اطلاع بیشتری داشته باشم. باکسانی که می شناختم این جور شروع کردن مذاکره کردن که خوب مشکل امریکائیها آمدن سرمایه امریکائی به ایران چه هست ؟ یکی از مسائل را که توی وزارت بازرگانی امریکا که آن زمان جزء برنامه بازدید من بود آنجا مطرح کردم آنها گفتند که یک مشکل اصلی این است که سرمایه‌های امریکائی سرمایه داران امریکائی می‌ترسند که بیایند ایران ازنظر ملی شدن چون آن زمان تازه دو سه سالی از زمان ملّی شدن نفت گذشته بود گفتند اینها همه می‌ترسیدند که اگر بیایند آنجا یک تأسیساتی راه بیندازند یک روزی بازدولت ایران اینها را ملی می‌کند دچار مشکلات شرکتهای نفتی بشود. برای حَل این مسئله درسایرممالک گفتند یک قانونی درامریکا گذشته که دولت امریکا می‌تواند با ممالک که آنها یک قوانینی ازشان گذشته باشد قراردادی ببندد که این سرمایه‌ها را تضمین بکند . اگر آن قرارداد بسته شده باشد دولت آمریکا سرمایه‌هائی که درسرمایه امریکائی که برود به آن ممالک درمقابل ملی شدن و جنگ چیز خواهدکرد بیمه خواهد کرد ولی شما در ایران چنین قانونی ندارید اگر یک همچین چیزی بشود ما ممکن است دولت امریکا با دولت ایران یک همچین قراردادی ببندد. برای من خیلی جالب بود و گفتم خوب ممکن است که شما این نوع قوانینی که توی آن ممالک گذشته که بعضی‌هایشان مال ممالک امریکای جنوبی بود فرمهایش را بگیرم فوری روز بعدش را برای من تهیه کردند اینها را من خودم برداشتم وقتی برگشتم به ایران با مهندس طالقانی صحبت کردم که آقا یک همچین جریانی اتفاق افتاد آقای پرودُم به من یک همچین کاغذی نوشت و من یک همچین جوابی دادم و این کار را من رفتم کردم این مشکل ایران این است. آقای طالقانی گفت مسئله خیلی جالب است یکی دو روز بعدش به من گفتش که آقای علاء می خواهد خود ترا ببیند من رفتم آقای علاء پرسید جریان چه هست بهشان عرض کردم .

سؤال : حالا آقای علاء نخست وزیراست .

آقای انصاری : بله نخست وزیر است عرض کردم یک همچین جریانی است و من مدارک چیزش را آورده‌ام گفتند با آقای دکتر مقبل که وزیرمشاور بود آن زمان با ایشان صحبت بکنید این اطلاعات را دراختیار ایشان را بگذارید که قانون لازم را تهیه بکند من با دکتر مقبل صحبت کردم چیز را دکتر مقبل که وزیرمشاور بودوخودش هم مشاورحقوقی بود. حالا دیگر در داخل دولت کی‌ها را خواستند قانون تهیه کردند من درآنجا

شرکت نداشتم ولی فقط من این اطلاعات را دادم و قانونی تهیه کردند به مجلس دادند.

سؤال : برمبنای آن .

آقای انصاری : برمبنای این چیزی که اطلاعاتی بود و قانون گذشت دنبال این موجبات آمدن سرمایه‌های امریکائی به ایران که بعداً خیلی خیلی زیاد شد این مشکل برداشته شد هرکسی که هرمؤسسه خارجی امریکائی که میآمد بیمه می‌شد و بنابراین دیگر ترسی از ملی شدن اینها نداشتند و توانستند بیایند. آن رشد صنعتی که پیدا شد خیلی کمک بکنند بهش .

سؤال : باقر پیرنیا چه گفت باقر پیرنیا شما.

آقای انصاری : باقر پیرنیا، همانطور که به شما عرض کردم درآن کمیسیونی که مربوط به صندوق مشترک بود یک نماینده‌ای از وزارت دارائی میآمد که باقر پیرنیا از طرف وزیردارائی معروف شده بود. آشنائی کاریمان از آنجا بودودر زمانی‌که کمکهای امریکائیها دیگر اصل ۴ تمام شده بود. درحقیقت پایان این برنامه بود. باقر پیرنیا هفته‌ای یکدفعه میآمد و بعنوان نماینده وزارت دارائی توی این کمیسیونهای ما شرکت می‌کرد آنجا بودش که این ارتباط ما زیادترشد البته یک ارتباط فامیلی خیلی دوری هم داشتیم با باقرپیرنیا که آن زیاد مطرح نبود. آدم بسیار بقول ایرانیها خوش‌مشرب بود خیلی آدم با حُسن نیّتی بود تمام کاریرش را دروزارت دارائی طی کرده بود از عضو حسابداری و بعد رئیس حسابداری به امورمالی خیلی‌خیلی وارد بود وسالها هم خزانه دارکل بود دیگرکه بعداً هم همانطور که قبلاً عرض کردم به اصرار مرا برد به وزارت دارائی که خزانه دار بشوم و خودش معاون درآمد بود. درآن زمان درآمدها زیرنظر باقر پیرنیا بود که بعداً هم آمد به امریکا بعنوان نماینده اقتصادی ایران در سفارت ایران درامریکا کار می‌کرد. خوب البته بعداً ما هم ارتباط کاری زیاد داشتیم چون وقتی که من وزیر کشور بودم باقر پیرنیا استاندار فارس بود. همانوقت وقتی که استاندار فارس بود منهم استاندار خوزستان بودم بعد من که وزیر کشور شدم باقر پیرنیا را علاقمند بود که دیگر مدت زیادی آنجاست برود به خراسان که به عرض اعلیحضرت رساندم تصویب فرمودند و رفت آنجا استاندار نایب التولیه شد.

سؤال : خوب حالا جلو برویم از آنجائیکه شما وزارت دارائی هستید و سازمان وزارت دارائی مطرح است و

ببینم که بعد به کجا میرسد داستان .

آقای انصاری : عرض کنم که درمورد خزانه که داشتیم صحبت می‌کردیم شاید بد نباشد من یک خورده توضیح بیشتری بدهم که شما بهتر وارد بشوید که اصلاً وضع خزانه داریکل که یک قسمت مهم وزارت دارائی بود و تمام درآمدهای مملکت میآمد به آنجا اصلاً چه بود. چون از بیرون مردم یک به اصطلاح تصویر دیگری از آن تشکیلات دارند خوب روزی‌که من رفتم آنجا دریک طبقه‌ای از ساختمان وزارت دارائی در یکی ازآن وینگ‌های آنجا این خزانه داریکل هست اول می‌خواستم ببینم ادارات چه هست رفتیم برای بازدید تمام تقریباً صندلیهائی که در آنجا بود همه صندلیهای شکسته، شیشه‌ها اغلبشان را با نوار چسب چسبانده بودند و بعضی جاها با پارچه، روزنامه پنجره‌ها را، بوی کثیف توآلت که توی تمام راهروها بود وخیلی جالب اینکه آفتابه‌ها را با زنجیر بدیوار مهارکرده بودند پرسیدم برای چه با زنجیر بستند گفتند خیلی‌ها میآیند آفتابه‌ها را می‌دزدند باور بفرمائید این قصه نیست چیزی هست که من با چشم خودم دیدم یعنی نشان می‌دهد آنجائی که مرکز تمام پولهای مملکت باید باشد درچنین شرایطی بود و رئیس اداره پرداختهای خزانه که تمام پرداختهای دولت را باید با امضای این انجام می شد به من گفتش که آقای خزانه دار من تنها تقاضایم این است که یک صندلی به من بدهیدکه من بتوانم روی این، این چندساعتی که هستم درست بتوانم بنشینم یعنی صندلی هائی که نمی دانم چندین سال آنجا بود کسی اصلاً به اینها تعمیر نکرده بود یک وضع فلاکت باری این آدمها بودند که نمی‌توانیم فکرش را بکنیم چون تمام تشکیلات دولت با فقر وکم پولی مواجه بود توی این سالیان سال این چیز وزارت دارائی .

سؤال : این چند سالی است دوباره برای .

آقای انصاری : این درست سال ۱۳۳۷.

سؤال : یعنی ۱۹۵۸.

آقای انصاری : درست ۱۹۵۸ بله عرض کنم بقدری برای من ناراحت کننده بود اینکه دربودجه وزارت دارائی هیچ چیزی مبلغی برای کمک به تعمیر این جورچیزها وجود نداشت اگرهم وزیردارائی می خواست بکندباید برای همه انجام بدهد. نمی توانستند فقط یک اداره را انجام بدهند بقیه جاها را انجام ندهند و نتیجه این شد

دارند خیلی چیز قابل توجه نخواهد بود. راهی که بنظرم رسید این بودکه ما چند تا chart تهیه بکنیم که به آسانی ببینند مشکلات مالی دولت چه هست یک chart تهیه کردیم با کمک همان آقای رجالی که گفتند درآن واحد بررسی‌ها آمده بود از منابع درآمد دولت ایران که این بودحه کل دولت ایران از کجا و از چه منابعی تأمین می‌شود یک chart دوم این بودجه صرف چه کارهائی می‌شود .

سؤال : هزینه ها.

آقای انصاری : هزینه‌ها chart سوم درآمد ایران از نفت چون منبع اصلی درآمد ایران از نفت است در طی سالهائی که صنعت نفت درایران وجود داشته درآمد ایران چقدر بوده .

سؤال : از ابتداء یعنی از زمان دارسی به این طرف .

آقای انصاری : فکر نمی‌کنم در زمان دارسی رفتیم ولی مثلاً فرض کنید ده‌سال، پانزده سال قبلش مثلاً چقدر بوده چون سالهای اعلیحضرت رضا شاه که ثابت بوده اصلاً سالی پنج میلیون لیره مثل اینکه میدادند سالها ثابت بوده بعد تغییر پیدا کرده بود آنها در طی آن سالهای گذشته چقدر بوده chart چهارم این بود که درآمد سرانه ۴ مملکتی که درآمد نفتی اصلی بشوند یکی عربستان سعودی ، عراق ، کویت و ایران اینها چه جور باهم می‌شود مقایسه کرد چون مقایسه کردیم خیلی ارقامش جالب بود با رجالی که صحبت کردم که ما چه جور این chart را درست بکنیم گفت یک پسری هست ارمنی و توی اصل ۴ کار می‌کند توی قسمت اینجینرینگ اصل ۴ این مسئول کشیدن نقشه است این آقا را ما دعوت کردیم آمد گفتیم این اطلاعات را ما می‌خواهیم که تو توی نقشه بکشی این نقشه ها را، اولین طرحی که آورد دیدیم خیلی طرح جالبی بود و قرار شد این را بطور قشنگ تهیه بکند بیاورد. روزی‌که این ایزنهاور میآمد این صبحش این نقشه‌ها را حاضر کرد آورد این چهارتا طرح را خیلی قشنگ کشیده بود صفحه‌های بزرگی بود دو تا قسمت اول را بصورت دایره کشیده بود که نشان میداد درآمدها از چه راه تقسیم بندی درآمدها چه هست، تقسیم هزینه چه هست، سومیش هم با chart بود چهارمی که جالبترین نقشه بود این کشیده بود یک عرب را کشیده بود که دستش یک کیسه که تویش پُراز دلار است این عربستان سعودی بود که چهل وپنج دلار درآن زمان درآمد داشت و این عرب قیافه خندانی داشت که این کیسه پول به دستش هست. دومی را کشیده بود که یک عرب دیگر است که عراق بود که آن ۴۳ دلار گیرش آمده و خیلی‌خیلی خوشحال بود. سومی را کشیده بود ایرانی است یکنفر مثل قیافه

دهاتی کشیده بود وکلاه نمدی سرش بود وکف دستش ۱۳ تا یک دلاری گذاشته شده بود که ۱۳ دلار بود درآن زمان و چهارمی یک عرب را کشیده بود که دوتا شتر که روی هر شتری دوتا خورجین پانصد دلاری هستش بارکرده و دارد میرود

سؤال : گفتی چی .

آقای انصاری : این کویتی اینهم تمام رنگی و خیلی قشنگ نشان میداد که چقدر اختلاف هست بین درآمد ایران که ۱۳ دلار است سرانه و کویت که ۲۰۰۰ دلار است خوب چون صبح زود بوده، ایزنهاور هم همانروز میآمد ما این را توی ماشین گذاشتیم فرستادیم به کاخ مرمر وانتظار داشتیم که ایزنهاور که میرود این را برگردانند بعد ازش عکس بگیریم بالاخره جای دیگر استفاده بکنیم توی خزانه بماند. بعد که فرستادیم معلوم شد که توی تمام گزارشهائی که رفته بود آنجا اعلیحضرت از این خوشش آمده بود و این چهار تا را که به ایزنهاور نشان میدهند ایزنهاور می‌گوید اجازه می‌دهید که من اینها را ببرم باخودم ایزنهاور اینها را برد. و دیگر ما این چارتر را ندیدیم، ولی خیلی خیلی جالب بود و بعد از آن خوب دیگر اعلیحضرت می‌دانستند که این در ناصرگفته بود که درکجا تهیه شده برای من هم یک کردیت خیلی خوبی پهلوی اعلیحضرت بودش .

سؤال : شما تا این زمان اعلیحضرت را دیده بودید یعنی باهم ارتباطی درکاری یا غیره از این داشتید.

آقای انصاری : تا آن زمان فکر نمی کنم .

سؤال : یعنی درواقع تمام این اتفاقاتی که ازنظر کاری و غیره برای شما افتاده بود قدم بقدم . . . .

آقای انصاری : همان که مال زمان طالقانی عرض کردم که من معاون وزیرمشاور شدم که معرفی شدم برای شرفیابی، ولیکن باصطلاح برخورد دو بدو یا چیزخاصی غیر از همانی که از طریق مهندس طالقانی بود نه هیچ چیز دیگر نبود.

سؤال : یعنی درواقع تابحال آن چیزی بوده که مثلاً افرادی مثل مهندس طالقانی مثلاً به اعلیحضرت درباره شما گفتند یا اینکه همین چارت هائی که کشیده شده .

آقای انصاری : یک مورد دیگر هم بود که الان یادم میآید به شما عرض کنم در زمان آقای علاء من یک گزارش تهیه کردم برای رفع کسر بودجه دولت ایران آن موقع همان وقتی بود که با آقای طالقانی توی صندوق مشترک کار می‌کردم پیشنهاد کرده بودند که کسر بودجه یک گزارش ۱۰ صفحه‌ای بود این گزارش را آقای طالقانی به‌عرض اعلیحضرت رسانده بود و اعلیحضرت این گزارش را قبول کرده بودند یعنی پیشنهادات را و همان شب هم فرموده بودند درهیئت دولت بررسی کند واقدام بکند. مهندس طالقانی گفت که بعرضشان سانده بودند که این گزارش را من تهیه کردم جالب است که وقتی که من رفتم پهلوی آقای دکتر مقبل زمانی که آقای علاء وزیرمشاور بود برای چیز رفتم پهلویشان که آن قوانین جلب سرمایه خارجی را تعیین کنند ایشان به من گفت بله آن گزارشی که آمد پهلوی ما درمورد کسر بودجه من فکر می‌کردم که این باید انگشت امریکائی‌ها توی این کار باشد و فکر کرده بوده این را امریکائی‌ها تهیه کرده بودند درحالی‌که اصلاً مسئله امریکائی‌ها از این جریان تا آن زمان اطلاع نداشتند و درهرحال چیز عجیبی نبود ازنظر من چون مسائل را خیلی هرکی آدم بی‌طرفی می توانست ببیند مشکلات کجاست و این تنها چیزی است که فکر می‌کنم قبلاً حضور اعلیحضرت داده بودند که گزارش من بوده غیر از آن دیگر حدس نمی‌زنم .

سؤال : آقای انصاری یک سؤال اینجا بکنم تا این زمان که شما دروزارت دارائی بودید و خزانه دار کل بودید و این تغییرات را در زمینه هم سازمانی و هم درزمینه مشخص کردن تصویبنامه‌ها ومقررات اینها انجام داید بودجه کشور و تخصیص بودجه در وزارت دارائی انجام می‌گرفت ولی بعد این متحول شد بطریق دیگری درآمد شما دراین زمینه اگر برای اینکه بنظر میآید درست خیلی نزدیک است بهمین زمانهائی است که شما الان دارید راجع بهش صحبت می‌کنید.

اقای انصاری : عیناً همین است عرض کنم همانطوریکه قبلاً گفتم آقای ناصر وزیر دارائی خیلی مردمتُد و منظمی بودو از این بی نظمی کارها از این عقب افتادن پرداختها جنجالی که همیشه بین وزارتخانه‌ها ووزارت و وزارت دارائی بود برای گرفتن پول تصفیه بود خیلی ناراحت بود با لطفی که به من داشت و می‌دید که من و همکارانمان اصلاً روشمان با مأمورین به اصطلاح سنتی وزارت دارائی یک خورده فرق دارد خیلی کارها را خارج از این به اصطلاح سنت اداری به خزانه مراجعه می‌کرد ازجمله تهیه بودجه بود چون قبلاً تهیه بودجه دروزارت دارائی تحت نظر آقای انواری بود مثل سایرچیزها وبودجه‌ای که به مجلس داده می‌شد درحقیقت یک صفحه‌ای بود که یک ستون درآمد داشت یک ستون هزینه این تصویب می‌شد و بعد طی سال بودجه‌های

آدم‌ها چه جوری هست یک briefing کامل حقیقت این است که الان می توانم عرض کنم یکی از دلائلی که من میل نداشتم بروم آنجا این بودکه این وزارتخانه را خود سرلشگر ضرغام درحقیقت پایه‌گزارش بود و می‌دانستم که آنجا که اگر من بروم از فردا دست به ترکیب هیچکدام از این افرادی که ایشان آنجا گذاشتند نمی توانم عملاً یا اگر بخواهم بدهم باید با وزیر دارائی در بیفتم . من یک جوان کم تجربه تازه وارد سرلشگر ضرغام یک مرد بسیار لایق دهن دار کسی حریفش نمی‌شد درآن زمان و ترجیح می‌دادم که نروم آنجا.

سؤال : چند سالتان بود آن وقت .

آقای انصاری : آن موقع درست ۱۳۳۹ میشد در سال ۱۳۳۹ من آن موقع ۳۴ سالم بود.

سؤال : ۳۴ سالتان بود.

آقای انصاری : بله، عرض کنم که بهرحال نه کار گمرکات وچای ، غله ونان این چیزها را اصلاً بهش علاقمند بودم نه محیطی که وجود داشت وضمناً سرلشگر ضرغام گفت شما اگر بخواهید اینجا بمانید من خیلی خوشحال می‌شوم و به من گفت شما خودتان اقدام بکن که نروید من به ایشان گفتم چرا خود آقای خطاطان که آنجا معاون شما هست ایشان را بگذارید بیشتر وارد هستند تا من که اصلاً وارد نیستم به کارها بعد از ظهر آنروز رفتم به حزب میلیون که آقای دکتر کاسمی دبیرکل حزب بود درحقیقت خیلی نزدیک با دکتر اقبال و به ایشان مسئله را گفتم خیلی تعجب کرد گفت همه سردست می‌شکنند که یک کاری بگیرند تو چرا حاضر نیستی گفتم خوب به دلائلی من ترجیح می‌دهم اینطور باشد وخود سرلشگر ضرغام راضی . ایشان هم با آقای دکتر اقبال صحبت کردند دکتر اقبال هم قبول کردند من ماندم دروزارت دارائی چون حقیقتاً درآن زمان این کارهای بودجه خیلی مرا درگیرکرده بودو یکی از مسائلی که آن زمان خیلی موردبحث بود این بود که درآمد نفت سرازیر شده بود وطبق قانون ۸۵ درصد درآمد نفت دراختیار سازمان برنامه بود ۱۵درصد به دستگاه دولت بود. دستگاه دولت پُر از کارمندان زیادی و حقوق‌های بسیار کم و مأمورین دولت درآمدهایشان حقوقشان بسیار کم سازمان برنامه برای انجام کارهایش طرحهائی که می‌خواست اجرا بکند بناچار با مأمورین دولت طرف بود بخصوص درسطح مملکت یعنی آنجائی‌که ازمحیط کار مقاطعه‌کارها، مهندسین مشاور می‌گذشت وکار اجرائی می‌رسید با مأمورین دولت ارتباط داشت . مأمورین دولت برای همکاری دراین طرحها از سازمان برنامه یک فوق‌العاده می‌گرفتند ودرنتیجه توی دستگاههای دولتی یک دوگانگی پیدا شده بود ، کسانی بودند

تفصیلی دانه به دانه بعضی هایش تا آخر سال طول می‌کشید که می بردند به کمیسیونهای مجلس و تصویب میکردند بهمین جهت هیچوقت وزارتخانه هرکدام از این وزارتخانه‌ها نمی‌دانستند که چقدر بودجه دارند و براساس چه چیزی باید برنامه شان را درست کنند.

سؤال : یک سؤالی می خواستم بکنم بودجه تصویبش درمجلس دراین وقت که شما بودید یک دوازدهمی بود یا اینکه در واقع همه بودجه را یکدفعه تصویب می‌کردند بعد زمان به زمان تخصیص می‌کردند.

آقای انصاری : بودجه تا وقتی که دکتر اقبال بیاید حتی آخر سال به مجلس داده نمی‌شد بعضی وقتها بودجه سال تا وقتیکه بودجه به مجلس داده بشود براساس یک دوازهم سال قبل مجلس تصویب می‌کرد و پرداختهای حقوقها را انجام میدادند یکی از مطالبی که دکتر اقبال همیشه درباره‌اش خیلی مفتخر بود این بود که از وقتی که من آمدم بودجه را قبل از پایان سال به‌مجلس می‌دهیم ولی این بودجه‌ای که به مجلس داده می‌شد بودجه درحقیقت یک صفحه‌ای بود یعنی هر وزارتخانه‌ای یک ردیف داشت وزارت دارائی اینقدر وزارت جنگ اینقدر وزارت بهداری اینقدر واین داده می‌شد به مجلس و براساس این صحبت می‌شد در مجلس کشمکش‌های سیاسی انجام می‌شد و این بودجه یک صفحه‌ای بدون هیچگونه جزئیاتی به تصویب می‌رسید وقتی که می‌رسید آنوقت دولت تصویبنامه هائی می‌گذشت که حقوق‌ها را براساس یک دوازدهم حقوق‌ها را بپردازند و همیشه صحبت پرداخت حقوق‌ها بود برای اینکه سایر ارقام دولت برنامه‌های عمرانی نداشت، خریدها را عقب می‌انداختند بهمین جهت که عرض کردم که مثلاً میز و صندلی خود خزانه شاید که ده‌سال بودش یک میخ هم بهش کوبیده نشده بود این دادن بودجه به این صورت تا زمانی‌که بنده رفتم آنجا بهمین صورت بود که این تقریباً سال دوم کابینه آقای دکتر اقبال بود. بعداً آقای ناصر که خیلی از این موضوع ناراحت بود تهیه بودجه سال بعد را که سال ۱۳۳۸ بود به خزانه‌داریکل واگذار کرد که برای اولین بار درخزانه کمیسیونهائی تشکیل شد و رؤسای حسابداریها که در وزارتخانه‌ها بودند و اینها تمام ذیحساب خزانه داریکل بودند با معاونین مربوطه وزارتخانه موظف بودند که چند ماه قبل از پایان سال بیایند و بودجه خودشان را مطرح بکنند.

سؤال : یعنی برمبنای این رژیم تازه .

آقای انصاری : برمبنای رژیم تازه که هر وزارتخانه باید بیاید بودجه تفصیلی‌اش را از اول بیاورد و این بودجه تفصیلی از اول رسیدگی بشود که دربودجه کل گذاشته بشود به مجلس داده بشود برای اولین دفعه سال

۱۳۳۸ بود که تمام معاونین وزارتخانه‌ها با کارکنان مربوطه‌شان می‌آمدند معیار رسیدگی ما البته خیلی خیلی محدود بود چونکه چیزی که می‌توانستیم به آنها بدهیم خیلی خیلی محدود بود یکی حقوق‌ها بود که مثل سال گذشته بود ولی سایرچیزهایشان را هزینه‌های سال قبلشان را می‌دیدیم که چقدر هزینه واقعی پرداختند اگر همان بود که امسال هم می‌خواستندکه خوب بنابراین مهم نبود اگر ارقام جدیدی بودکه برای یک کارهائی بود که تکرار نمی‌شد ومثل کارهای تازه‌ای بود اون با آنها با مذاکره می‌شد که دراین مذاکره خودشان یا رقمشان را می‌گفتند قطعی است یا اینکه می‌توانید اینقدر کم بکنید چون ما محدود بودیم که نمی توانستیم هر رقمی آنها می‌خواهند بهشان بدهیم درآمدها محدود بود صحبتم این بود که بودجه را طوری بکنیم که متناسب با درآمدها باشد که بتوانیم بودجه متعادل بگوئیم مثل بودجه‌های فرض کنیم دولت آمریکا نیست که بودجه هزینه جدا تصویب بشود بودجه درآمد جدا و کسری را دولت برود قرض بگیرد. تصمیم دولت این بود هرچقدر درآمد هست معادل آن براساس آن هزینه انجام بشود.

سؤال : یک سؤال دیگر در این زمان تفکیک بودجه عادی و بودجه عمرانی شده بود هنوز یا نه .

آقای انصاری : بله، آن زمان اصلاً طبق قانون هشتادو پنج درصد درآمد نفت برای امور عمرانی اختصاص داده شده بود پانزده درصد بود که بحساب خزانه دولت میآمد بنابراین رقم‌هایش که کنسرسیوم داده بود معلوم بود که چقدر هست . براساس آن درآمدها تخصیص اعتبار به وزارتخانه‌ها داده می‌شد اگر درمواردی بودش که خزانه نمی توانست تصمیم بگیردخوب نظر وزیر دارائی میرسید که تصمیم بگیرند آیا مثلاً به وزارت کشاورزی باید این بیست میلیون داده بشود یا اینکه مثلاً ده میلیون باید داده بشود ولی مهم این بود که برای اولین بار هروزارتخانه‌ای درآمدهایش معلوم بود که چه درآمدهائی دارد از منابع مختلف خیلی از وزارتخانه‌ها نمی دادند این را می گفتند این درآمدها درآمدهای اختصاصی ما است چون قوانینی گذشته بود که بعضی‌هایشان می گفتند این را درماه خودمان می‌گیریم و خودمان خرج می‌کنیم برای اول دفعه بود که ما می‌گفتیم شما ممکن است بگیرید و خودتان خرج کنید ولی باید توی بودجه کل بیایدکه تمام درآمدها بیاید تمام هزینه‌ها بیاید خوب اولش یک کمی مشکل بود برای اینها قبول کنند ولی وقتی دیدند که روال کار این است و باید قبول کنند چاره‌ای نداشتند وما درحقیقت سه ماه قبل از پایان سال این رسیدگی‌ها را تمام کردیم و بودجه به هیئت دولت رفت آقای ناصر هم برای اینکه با وزراء درگیر نشود از من خواستند که من خودم بروم به هیئت دولت و آنجا می‌رفتم توضیحاتی که لازم بود می‌دادم و اغلب توضیحات من چون وقتی همه می‌دیدند طوری تهیه شده که هیچ نظرخاصی نبوده اینکه کار درست انجام بشود اغلبش را قبول می‌کردند و برای اولین بار

بودجه تمام دستگاه دولت بطور واحد یکبار با بودجه‌های تفصیلی به مجلس داده شد. عرض کنم درهمین دوران بودکه بررسی بودجه‌ها وبیشتر وارد شدن من به تشکیلات وزارت دارائی و آوردن این ارتباط این واحدهای مختلف روی کاغذ نشان میداد که باید حتماً دروزارت دارائی یک تفکیک وظائف انجام بشود. مثلاً اداره بودجه و تطبیق اسناد دلیلی نداشت که تحت نظر معاون پارلمانی باشد و اداره خزانه زیر نظر معاونت درآمدها باشدوسایر ادارات هم بهمین صورت تقسیم شده بود بین معاونین وزارت دارائی ، پس از مشاوره با تمام کسانی که توی این کار بودند مدیرکل‌های مربوطه متخصصین بودند کارشناسانی بودند که می‌رفتند همه به این نتیجه رسیدند که باید دروزارت دارائی یک قسمت هزینه باشد که تمام اداراتی که مربوط به هزینه هست درآن قسمت باشد تمام اداراتی که مربوط به درآمد یک قسمت باشد یک قسمت هم معاون اداری معاون پارلمانی هم که درحقیقت مثل قائم مقام وزیر هست در دفتر خودش را داشته باشد چون وزارتخانه چهار تا معاون دارد. این طرح روی کاغذ آمد آقای ناصر دیدند ولی محظوری که آقای ناصر داشت این بود که رویشان نمی‌شد که به آقای انواری بگویند که شما این کاری را که تابحال انجام میدادید این قسمت را از شما باید جدا بشود چون چندبارگفتند که اگر این را بگیریم دیگر آقای انواری خلاصه خیلی ناراحت می‌شود این صحبت‌ها در جریان بود یک روز صبح خبر دادند که آقای وزیر دارائی عوض شد البته یک مدت قبلش آقای ناصر سکته قلبی کرده بود درحدود یکماه قبلش و وزارتخانه میآمد یکروز صبح معلوم شد که تیمسار ضرغام وزیر انحصارات وگمرکات وزیردارائی شد. خوب ساعت ۱۱ بود که وزیر جدید آمدند از دفترشان خبر دادند که تمام معاونین ومدیران کل برای آشنائی با وزیر جدید بعد ازاینکه مراسم معارفه انجام شد ما که داشتیم می‌رفتیم آقای سرلشگر ضرغام به من اشاره کردند که شما باشید من که ماندم به من گفتند که دیروز که من شرفیاب شدم شرفیاب حضور اعلیحضرت بود درآنجا قرار شد که شما به جای من بروید و وزیرگمرکات و انحصارات بشوید بهمین جهت است اولاً تبریک می‌گویم بهتان و بعد هم می خواهم که قسمتهای مختلف را برای شما توضیح بدهم که وقتی که میروید آنجا دیگر کاملاً آشنا باشید. من به ایشان عرض کردم که خیلی متشکرم که این رامی‌گوئید و برای من یک افتخاری است که اگر از اینجا بروم، بروم یک سمت بالاتری اما اگر شما ایرادی نداشته باشید من چون مشغول یک کارهای خیلی اساسی هستم دراینجا کارهای بودجه کارهای تشکیلاتی و تازه اینها دارد کارها بیک فرمی می‌گیرد اگر شما ایرادی نداشته باشید من ترجیح میدهم همین جا بمانم حالا که اعلیحضرت هم به من مرحمت دارند خوب حالا به من مقام بالاتری ندهند یک بعدازمدتی خواهند داد. گفت نه من خیلی هم خوشحال می‌شوم شما اینجا باشید. و امّا درهرحال چون تصمیمش با من نیست من این توضیحات را برای شما بهرحال می‌دهم که آشنا بشوید با مسائل و در حدود یکساعت برای من گفتند که آقا اداره چای چه هست ، اداره غله ونان چه هست ، اداره گمرکات چه هست

پیش میآمد کارهائی دراین مورد. ولی چون واقعاً کار اساسی بود من با وزیردارائی که عرض کردم آقای ناصر بسیار مرد واقعاً شریفی بود مشکل را به ایشان گفتم که آقا این یک چنین مسئله است. آقای ناصر قبول کردند شصت هزار تومان گذاشتند برای اینکه ما سه نفر از رؤسا سابق بودجه که بازنشسته شده بودند و اینها همه معتقدند اینها خیلی خوب واردند به‌کارها اینها را دعوت کردیم آمدند وظیفه‌شان فقط بررسی مقررات و قوانین تصویبنامه‌های گذشته بود. که تمام تصویبنامه‌هائی که ضدونقیص هم هستند اینها را باهم تطبیق کنند

سؤال : حسابهای مالی را.

آقای انصاری : تمام حسابهای مالی را اینها را انجام بدهند و پاک بکنند و اگر اصلاحی باید بشود پیشنهاد بکنند و یک کتابی تهیه بشود که قوانینی مورد اجرا هست قوانین و مقررات تصویبنامه‌هائی که مورد اجرا هست درآن باشد این در هر سازمانی باشد که آنها براساس آن از وزارت دارائی بگویند به استناد این مواد شما باید که این پرداخت‌ها را انجام بدهید و این کار درحدود یکسال و نیم طول کشید و این سه نفر آدم متأسفانه اسمهایشان الان خاطرم نیست ولی آدمهای خیلی باسابقه، خیلی آدم‌های فهمیده، و واردی بودند، و این کار را کردند و وقتی که کارشان تمام شد متأسفانه آنوقت آقای ناصر رفته بودند و تیمسار ضرغام وزیر دارائی شدند ولی سرلشگر ضرغام خیلی از این کار استقبال کرد و پاداش اینها را پرداخت و شصت هزار تومان را به اینها داد که سه نفر تقسیم کردند برای آن زمان پول زیادی بود. اینها هم خیلی خوشحال شدند که یک خدمتی برای مملکت انجام دادند و این کار انجام شد. این یکی از آن چیزهائی بود که یادم هست خیلی چیز بود خیلی مؤثر بود برای کار مأمورین حسابداری. یکی از وقایع که آنهم خوب بخاطرم هست مربوط به زمانی می‌شود که همانوقتی که من خزانه دار بودم و آقای ناصر وزیر دارائی بود، ایزنهاور پرزیدنت امریکا مسافرت می‌کرد و قرار بود که چهارساعت درایران توقف بکند فقط درفرودگاه مهرآباد و نهار را حضور اعلیحضرت صرف بکندوبعدازظهر برگردد. آقای ناصر به من گفتند که اعلیحضرت فرمودند که تمام وزارتخانه‌ها برای ایزنهاور برای گزارشی که باید اعلیحضرت وارد باشند درحقیقت briefing که لازم هست تهیه بکنند که اعلیحضرت اطلاع داشته باشند که مذاکراتی که با ایزنهاور می‌کنند آخرین اطلاعات مربوط به وزارتخانه‌ها را داشته باشند و اگر پیشنهادی وچیزی هست بیاورند. به من فرمودند که گزارش وزارت دارائی را شما تهیه بکنید که ما چه باید بگوئیم. من خیلی فکر کردم که گزارش تهیه کردن برای پرزیدنت امریکا که میآید چهارساعت تمام مجموع سفرش هست فرستادن این به اعلیحضرت برای آن زمانی که اینقدر گرفتاری

این مطالب را دانه به دانه ایشان تصویب بکند خوب آقای انواری هم staff زیادی نداشتند شخصاً بودند که می‌کردند. اداره بودجه و اداره تطبیق اسناد تحت نظر آقای انواری بود هرخرجی را که آقای انواری میل داشتند انجام بشود انجام می‌شد اگر نمی خواستند یک قانون یا مقررات یا تصویبنامه علیهش پیدا می‌کردند و می‌نوشتندکه طبق بندفلان تصویبنامه فلان قابل اجرا نیست. هیچکسی هم نبود که بگوید آقا این بند مثلاً ۶ سال پیش بکلی ملغی شده و ازبین رفته. برای اینکه کسی نمی‌دانست توی خود وزارت دارائی کسی نمی‌دانست خوب این مشکل خیلی خیلی زیادی درست کرده بود باتوجه به اینکه فلسفه کار درآن زمان آقای افخمی این بود که هر رئیس حسابداری که آخر سال از آن بودجه‌ای که مال آن وزارتخانه هست تصویب شده کمتر خرج بکند ازوزارت دارائی پاداش می‌گرفت و موجب ترفیعش می‌شد دروزارت دارائی. پس مأمورین حسابداری مأمورین جلوگیری از هزینه بودند نه اینکه مأمورین تسهیل درانجام کارها. این فلسفه کار این بودش و همه می‌دانستند این چیز محرمانه‌ای نیست از هرکسی که با وزارت دارائی کار داشت شما سؤال کنید این جواب را خواهید گرفت. دریک همچین شرائطی خوب تصدیق می‌کنید که اگر بنا بشود آنهائی‌که باید پول را بگیرند هیچگونه زوری نداشته باشندکارشان انجام نمی‌شد. من خاطرم هست که دراول دفعه‌ای که به این بودجه وزارتخانه‌ها رسیدگی کردیم دیدم که مثلاً ماه سوم سال است و بودجه وزارتخانه مربوطه مثلاً دو دوازدهم بودجه‌اش را خرج کرده این مقدار بودجه ومقداری‌که تاحالا پرداخته شده به وزراء مربوطه من گزارش برایشان می‌فرستادم که بدانند که چقدر از خزانه طلبکار هستند این چیزی‌که خیلی ساده فکر می‌کردم انجام بشود و این چیزی بود که توی اصل ۴ که ما کار می‌کردیم آخر هرماهی اداره حسابداری به مجرای طرح می‌گفت که شما چقدر خرج کردید و چقدر پولتان مانده چون خرج کردن یک ارتباط مستقیمی با انجام کار داشت اگر یک کسی تا آخر سال پولش را خرج نکرده بود معلوم بود که کارش هم انجام نشده من که از آن سابقه اطلاع نداشتم که اینجا چرا جلوی خرج‌ها را می‌گیرند حسابداری‌ها چکار می‌کنند یک همچین گزارشی برداشتم خیلی بی‌گناهانه برای وزراء فرستادم .

سؤال : بدون اطلاع آقای انواری .

آقای انصاری : بدون اطلاع آقای انواری که فقط گزارش دادم که آقای مثلاًجناب آقای وزیر کشاورزی از مقدار اعتبار تصویب شده برای وزارت کشاورزی تا بحال اینقدر خرج شده همین هیچ چیز دیگری نبود. این غوغائی آنجا بپا کرد توی وزارت دارائی که این آقا که تازه آمده نمی‌داند باید چکار بکند و اینها و تمام تشکیلات را بهم زده و تمام وزارتخانه را بسر وزارت دارائی می‌خواهد بریزد. خوب از این چیزها خیلی زیاد داشتیم هر روز

که من یک طرحی را به اصل ۴ دادم که هنوز آن بقایای صندوق مشترک مانده بود. برای اصلاح تأسیسات اداری ۳۵ هزار تومان یک همچین چیزی که یک طرح تصویب شد درصندوق مشترک این ۳۵ هزارتومان را ما از آنجا گرفتیم ومیز وصندلیهای خزانه داریکل را تعمیرکردیم که این اولین کاری بود که توی آنجا انجام شد و بعد یک اداره کوچکی یکنفر از همکارانم که ازصندوق مشترک سابق خواهش کردم آقای کورس رجائی آمد آنجا جوان تحصیلکرده بود درانگلیس درس خوانده بود آمد آنجا یک اداره طرح و بررسی در خزانه درست کرد که مسائل مختلفی که هستش بررسی بشود که ما چه کاری باید بکنیم که وضع خزانه و بالنتیجه وضع سایر ادارات بهتر بشود این چیز. خوب دراین دورانی که بنده آنجا بودم یک چیزهائی اتفاق افتاد کارهائی شد که جالب هست و عرض کنم خدمتتان. مثلاً یکی از اینها رسیدگی به قوانین و مقررات مالی بود.

سؤال : جناب انصاری باتوجه به اینکه این نوار این رویش تقریباً به آخر رسیده و این خیلی جالب است اجازه بدهید که از ابتدای روی دیگرش به این مسئله بپردازیم.(پایان نوار ۳ آ)

شروع نوار ۳ ب

آقای انصاری : درآن زمان همانطورکه عرض کردم بعلت تغییرمتداوم دولت‌ها وقوانین ومقررات مختلفی که درطی این سالها بعد از رفتن اعلیحضرت رضا شاه از مجلس گذشته بود هیچ مرکزی این قوانین و مقررات را به اصطلاح نظارت نکرده بود که کدام اینها ضدو نقیص هم هستند برای اینکه یک مسئله پیش آمده بود یک قانونی لایحه‌ای دولت تهیه می‌کرد به مجلس میداد قانون می‌گذشت بعداً متوجه می‌شدند که یک قانونی مثلاً چهارسال قبلش گذشته و بکلی با این مغایرت دارد یا وزراء مختلف به استناد مجوزهای قانونی که داشتند دستورات داخلی صادر کرده بودند که این دستورات اغلب با هم مغایرت داشت تفاوت داشت بکلی هیچ فردی در وزارت دارائی و یا هیچ تشکیلاتی نبود که کارش رسیدگی و بررسی این قوانین و مقررات تصویبنامه‌ها ستورات وزارتی باشد تنها کسی که همه می‌گفتند که این کار را خوب می‌داند ومتخصص این امور هست آقائی بودندبسیارمردمحترمی بود از مأمورین سابق وزارت دارائی به اسم آقای انواری که ایشان معاون پارلمانی وزارت دارائی بودند البته درآن زمان معاون پارلمانی بودند ولی قبلاً معاون کل وزارت دارائی بودند همیشه سمت‌های معاونت را داشتنددروزارت دارائی و این دستورات و مقررات اینها ایشان متخصص این کار بودند و اجرای بودجه دولت هم از طرف وزارت دارائی مسئولش آقای انواری بود. بنابراین، وزارتخانه‌ها اگر که خرجی داشتند باید آقای انواری تصویب کند. این هیچ نوع شوخی تویش نیست عین واقعیت است. باید شخص آقای انواری تمام

دولت و نخست وزیر بامجلس بصورت جدیدی درآمدن در ارتباط با مجلس از یک طرف در ارتباط با اعلیحضرت از یک طرف دیگر.(پایان نوار۳ ب)

شروع نوار ۴ آ

برنامه تاریخ شفاهی بنیاد ممطالعات ایران مصاحبه با جناب عبدالرضا انصاری ۲ مارس ۱۹۹۱ دربتزدا نوارچهارم روی یکم .

سؤال : جناب آقای انصاری درگذشته‌صحبت ما به اینجا رسیدکه شما وارد وزارت کار شدید به عنوان وزیرکار درکابینه دکتر اقبال. حالا دکتر اقبال هم دراین زمان هم نخست وزیر بود وهم رهبر حزب میلیون حالا رابطه شما با دکتراقبال در ارتباط این دو هردوموردبخصوص درموردحزب و درموردجنبه‌های سیاسی این مطلب چطور بود.

آقای انصاری : این یک سابقه خیلی طولانی دارد آقای دکتر افخمی یعنی برمی گردد درحقیقت به زمانی که من از امریکا برگشته بودم سال ۱۳۳۰ یا ۱۳۳۱ که درآن زمان که اصل ۴ درست شد وما دراصل ۴ مشغول کارشده بودیم بنده ودوستانمان یک گروهی وجود داشت به اسم امرسون کلاب(Emerson Club) که رفقایمان گفتند که ما یک امرسون کلابی درست کردیم و یک شب از من دعوت کردند که رفتیم به جلسه اینها. دراین امرسون کلاپ که بالای خیابان لاله زارنو یک آپارتمان کوچک دواطاقه گرفته بودند که اولین مرتبه من با چند نفر آشنا شدم ازجمله آقای دکترمحمدمقدم استاد دانشگاه، دکترجلالی استاد دانشگاه، دکتر آهی که در سازمان برنامه کارمی‌کرد و عده‌ای دیگری که اینها تحصیلکرده های امریکا بودند وصحبتشان این بود که ما که در امریکا درس خواندیم وآمدیم به ایران دراینجا هنوزمقامات مختلفه ایران نه با آمریکا آشنائی زیادی دارند نه درجات علمی آمریکا را می‌دانند وآمپرسیونی که از آمریکا دارند بطورعموم یک مشت فیلم‌های کابوئی است که جان وین وامثال آن بازی می‌کنند یا فیلم‌های مافیائی است مثل هامفری بوگارت، غیره وغیره و تصور می‌کنم هرکسی که از آمریکا آمده باید از همین قماش باشد مؤسسات علمی هم دانشگاه و یا مؤسسات آموزشی عالی اینهاهم اغلب استادانشان و رؤسایشان تحصیلکرده‌های فرانسه واروپا هستندو بهیچوجهی به تحصیلکرده‌های آمریکا راه نمی‌دهند حتی یک اسمی هم برای اینها گذاشته اند وبه اینها می‌گویند ماساچوستی و این دیگر مُهرباطله‌ای است که می‌شود بهرکسی زد. بنابراین، ماجمع شدیم دورهم و هفته ای

دارائی، تجدید نظر تشکیلات وزارت دارائی که آقای ناصرمحظوراتی داشت تصویب نمی‌کرد وقتی من برای اسرلشگر ضرغام توضیح دادم به این دلائل این تغییرات را ما دادیم و این پیشنهاد این هست فوری قبول کرد یعنی همانروز روزی که وارد شده بود یک دو سه روز بعدش تمام تشکیلات را تصویب کرد سرلشگر ضرغام پولی و پاداشی که باید به آن کسانی که طرح بودجه را تهیه کرده بودند آن سه نفر را پولهای آنها را پرداخت همه را و تمام این کارهائی که باید انجام می‌شد خیلی سریع بلافاصله بعد از تغییر و تشکیلات دیگر کارها از آقای انواری گرفته شد تطبیق اسناد، تصویب پرداخت و اینها بکلی از دفتر آقای انواری خارج شد جزء کار معاون هزینه شد که معاون هزینه درآن موقع خود من بودم و معاون درآمدها آقای حسن زاهدی بود درآن زمان .

سؤال : یعنی شما هم خزانه دارکل و معاون هزینه

آقای انصاری : بله بله به این صورت یک معاون اداری هم آقای وثوق بودند آن زمان حدس می‌زنم ، شاید آقای وثوق بودند. بهرحال این جریان درحدود سه ماه طول کشید ازتاریخ سرلشگر ضرغام به وزارت دارائی یک روز صبح بدون اینکه من اطلاع قبلی داشته باشم آقای دکتر اقبال تلفن کردند ساعت تقریباً ۷ صبح بود که شما ساعت ۹ ژاکت بپوشید وبیائید به کاخ مرمر. من اول حدس زدم چون مسئول تهیه بودجه بودم برای گزارش بودجه باید حضور اعلیحضرت برسم وقتی که رفتم کاخ مرمر آنجا دیدم حسنعلی منصور هم آنجا است و آقای دکتر اقبال . حسنعلی منصور جلوی من آمد گفت تبریک می‌گویم به شما گفتم تبریک چه ، گفت شما وزیر کار شدید، گفتم پس شما چه شدید چون ایشان وزیر کار بود گفت منهم وزیر بازرگانی شدم .

سؤال : حسنعلی منصور آنوقت هم وزیر کار بود وهم دبیر شورایعالی اقتصاد.

آقای انصاری : حسنعلی منصور دراین زمان وزیر کار بود، شاید دبیرکل شورایعالی اقتصاد هم بود. چون این سمت را نگهداشت بعد بله، و این کار انجام شد منتهی یک چیزی در یک واقعه‌ای درآنروز اتفاق افتاد که من باید این را حتماً ذکر بکنم برای اینکه یک سنتی گذاشته شد و این سنت بعداً یک عواقبی ببار آورد طبق قانون اساسی وزراء یا خودشان باید استعفا بدهند یا باید دولت استعفا بدهد در موقعی که حسنعلی منصور را بعنوان وزیربازرگانی حضوراعلیحضرت معرفی می‌کردند وزیر بازرگانی وقت که دکتر اعتبار بود درمجلس

روی طرحهای سازمان برنامه کار می‌کردند درحقیقت مثلاً ۳۰، ۴۰ درصد از درآمدشان بیشتر از کسانی بود که روی طرحهای سازمان برنامه کار نمی‌کردند و خود این یک ناراحتی زیادی بوجود آورد. این زمزمه پیدا شده بود که بهتر است بجای اینکه یک قسمتی از درآمد نفت درسازمان برنامه بگذارند یک قسمتی برود به وزارت دارائی اصلاً خود این تشکیلات تجدیدنظر بشود وقسمت بودجه از وزارت دارائی جدا بشود برود به نخست وزیری و اداره بودجه نخست وزیری تمام درآمدهای مملکت را اعم ازعمرانی و غیره رسیدگی بکند و اختصاص بدهد به واحدهای مختلف دولتی که دیگر این نباشد که از اول ۸۵ درصد به سازمان برنامه و ۱۵ درصد به دولت باشد تمام توی یک کاسه ریخته بشود و تمام درآمدهای دولت آنوقت برای کارهای مختلفی که اعم از اداری یا عمرانی تقسیم بشود. این صحبت‌ها هم درآن زمان مطرح بود و یک جلساتی هم توی وزارت دارائی تشکیل می‌شد که دکتر رضا مقدم خاطرم هست درآن زمان می‌آمد الان یادم نیست بچه سمت شاید به نام مشاور شورایعالی اقتصاد شرکت می‌کرد که این مطالب را

سؤال : مشاور شورایعالی اقتصاد.

آقای انصاری : بله بله

سؤال : ولی خودش درسازمان برنامه بود.

آقای انصاری : بعد ازاینکه قرارشد من وزارت دارائی بمانم .

سؤال : یعنی به بخشید پس رضا مقدم درسازمان برنامه نبود.

آقای انصاری : آنوقت نبود آنوقت آنطور که خاطرم هست رضا مقدم مشاورشورایعالی اقتصاد بود با آقای منصور کار می‌کرد. آن طرح‌هائی که ما برای ـ

سؤال : به بخشید منصور دبیر شورایعالی اقتصاد بود.

آقای انصاری : دبیرکل شورایعالی اقتصاد بود بله، آن طرحها ئی که تهیه شده بود برای تشکیلات وزارت

پشت تریبون مشغول دادن جواب وسؤالات نمایندگان بود بعنوان وزیر مسئول و پیشخدمت بهش یک کسی از وکلاء یادداشتی می‌فرستد که وزیر بازرگانی جدید را معرفی کرده بودند و دکتر اعتبار صحبتش را قطع می‌کند و از مجلس میآید بیرون . این البته آقای دکتر اقبال خیلی مورد اعتراض دوستهایش قرار گرفت اینطور که میدانم وجوابش این بود شب قبلش خیلی سعی کرده بودند که دکتر اعتبار را پیدا بکنند و بگویند که این تغییر باید انجام بشود و استعفای ایشان را بگیرند و پیدایشان نکردند. ولی درهرحال این کار یک خورده .

سؤال : یعنی دکتر اعتبار مورد غضب بود بدلیلی .

آقای انصاری : بود یا نبود من آنرا نمی‌دانم ولی می‌دانم که بالاخره وزیری بود که باید عوض می‌شد.

سؤال : این حالت ولی حالتی یعنی حرفی می خواهم ببینم حرفی که دکتر اقبال میزند آیا موجه هست یانه برای اینکه این یک مسئله اضطراری که نبود یعنی درواقع دلیل مثلاً اگر یکروز هم عقب میافتاد این تحول .

آقای انصاری : همان صبح بهش خبر می‌دادند چون دکتر اعتبار آدمی نبود که اگر بهش بگویند که آقا تو استعفا بده بگوید من استعفا نمیدهم ولی این غفلت شده بود که دکتر اقبال شاید ندانسته فکر کرده بود به دکتر اعتبار خبرمی‌دهند و این کار انجام می‌شود درحالی که این کار انجام نشده بودو وزیر جدید معرفی شد تعبیر دیگران این بود که دکتر اقبال عمداً این کار را کرده که خواسته این سنت را بشکنند اما آقای دکتر اقبال همیشه می‌گفت که این کار غفلت شده و ندانسته یعنی نمی‌دانستند که هنوز وزیر بازرگانی استعفایش را نگرفته و توی مجلس هست و این یک طوری شد که دیگران نتیجه گرفتند که خوب وزراء را در هرلحظه می‌شود دستشان را گرفت و بیرونشان کرد ولی با قانون اساسی مغایرت پیدا می‌کند. این اتفاق آنروز افتاد که بعد جریاناتی است که بعد توی وزارت کار پیش آمد که برای شما بنده جداگانه عرض خواهم کرد.

سؤال : جناب آقای انصاری رسیدیم به آخر این نوار یادمان باشد من می‌خواهم درنوار بعدی از شما هم راجع به دومسئله واقعاً سؤال بکنم درحقیقت یکی راجع به مسائل سیاسی هست که باید برگردیم به مسئله حزب میلیون دکتر اقبال، یکی دیگر راجع به اینکه بسیاری از آدم‌ها می‌گویندکه دردوران دکتر اقبال بود که این نوع مسائل از قبیل همین مطلب مربوط به دکتراعتبارکه شما صحبتش را کردید شروع شد اتفاق افتادن و یا رابطه‌ای بین

دوهفته‌ای یکبار همدیگر را می‌بینیم جلساتی داریم صحبت می‌کنیم ومطالبمان را دروسط می‌گذاریم که درحقیقت یک صدای آشنائی بشنویم. تعدادشان هم درحدود ۲۵، ۳۰ نفر بیشتر نبود. این جلسات امرسون کلاپ یک مدتی ادامه پیدا کرد چیز بدی نبود درحقیقت یک سوشال کلاپی بودما دور هم جمع می‌شدیم هرچند وقت یکبار و شاید مثلا یک شب نشینی میدادند یا یک شامی باهم می‌خوردند دراین حدودولی هیچوقت مسئله جدید سیاسی یا چیز مهّمی درآنجا مطرح نمیشد. حتی خاطرم هست یک روز آقائی بود که رئیس اداره اطلاعات سفارت آمریکا بود توی یکی از این چیزهای دعوت های چائی عصر به من گفت شنیدم شما یک کلوپی دارید و خیلی وضع جایتان ناجور است چون اینهائی که جمع می‌شدند آنجا باپولی که۵ تومان میدادند این اجاره اینجا را می‌پرداختند. گفت اگر شما جا ندارید‌ما خیلی خوشحال می‌شویم در انجمن ایران و امریکا که آنها درسرسه راه شاه ساختمان بزرگ و قشنگی گرفته بودند تشکیلاتی داشتند گفت اگر می‌خواهید شما بیائید کلوپتان را دراینجا تشکیل بدهیدجلساتتان را من بهش گفتم که والله فکرنمی‌کنم که دوستهای ما اصلاً به چنین چیزی علاقه مندباشند ولی باهاشان صحبت می‌کنم چون ما نمی خواهیم بهیچوجهی ارتباط آنطوری با دستگاه شما داشته باشید برای اینکه این یک چیز فقط خیلی دوستانه است هیچ مهمنتی نیستش که با شما بخواهند بیاییم درآنجا به ما یک مهری زده می‌شود از این بابت . با رفقای دیگر هم صحبت کردم همه نظرشان همین بود و این امرسون کلاپ برای یک مدتی ادامه پیدا کرد چون درحقیقت اجاره‌اش نمیرسید پرداخت بشود یواش یواش بعضی‌ها می‌آمدند بعضی‌ها نمی آمدند این بتدریج تحلیل رفت . مدتی که گذشت یک روزی دکتر جمشید آموزگار بامن صحبت کردکه دکتر مقدم وهوشنگ رام صحبت کردند با آن ومطلبی دروسط هستش که ما بالاخره خودمان همینطور که پراکنده هستیم چه عیبی دارد که ما یک کمی دور هم جمع بشویم مشکلاتی که داریم دروسط بگذاریم با هم چون درحقیقت درشرائط آن روز که هرروز مبارزات سیاسی دستجات مختلف بود درطی ملّی شدن نفت بودودرحقیقت ما هیچ جائی نبودکه دورهم جمع بشویم باهم صحبت بکنیم جوانهائی بودیم درس خوانده بودیم برگشته بودیم می‌خواستیم مملکتمان ترقی بکند دلمان می خواست که با یک کسانی صحبت بکنیم قرار شدکه اولین جلسه را ما خانه دکتر رام دور هم جمع بشویم چهارنفری وببینیم که چه می‌شودکرد همین کار را کردیم . دکتر رام بود، دکتر مقدم، دکتر آموزگار و بنده .

سؤال : این دکتر مقدم محمد مقدم بود استاد دانشگاه .

آقای انصاری : بله دکتر محمد مقدم که استاد دانشگاه بود. بسیار مرد دانشمند، وطن پرست و درحقیقت

دکتر مقدم بود که خیلی به این کار علاقمند بود. دکتراش را هم از دانشگاه کلمبیا گرفته بود.

سؤال : از شما سنش خیلی زیادتر بود.

آقای انصاری : خیلی زیادتر بود اقلاً ۲۰ سال از ما سنش بیشتربود و آن بودکه خیلی علاقمند بودکه این کار یک نُضجی بگیردو فُرمی بگیرد. جلسه اولیه ما به این منتهی شد که درجلسات بعد یک چندنفردیگر هم اضافه شدند بتدریج . پیشنهاد مقدم این بودکه حالا که ما اینطور جمع شدیم باید یک اساسنامه‌ای داشته باشیم براساس آن کار بکنیم و بگوئیم که ما اصلاًچه می‌گوئیم . افراد دیگری که به ما پیوستند اکبر زاد بود، منوچهر نیکپور بود، از بخش خصوصی علی اصغرمحلوجی بود، آقای دکترجلالی بود استاد دانشگاه دکتر جلالی استاد دانشگاه که روانشناسی خوانده بود فکر می‌کنم عرض کنم یک آقائی بود که محضر داشت به اسم آقای خلیلی بسیار جوان فهمیده و تحصیلکرده‌ای بودکه شرکت می‌کرد توی جلسات ما، آقای دکترحافظ فرمانفرمائیان بود، جلسات اولیه تبدیل شد به تهیه یک اساسنامه یعنی درحقیقت هدفهای این جمع و دکتر مقدم انشاء می‌کرد این کار را یک اساسنامه‌ای درست شد ۱۰،۱۲ ماده داشت که هدفهای این گروه چه هست. صحبتش هم پیش آمدکه باید بالاخره این یک اسمی داشته باشد اسمش را گذاشته شد. «گروه ایران نو» گروه ایران نو وقتی که این اساسنامه حاضر شد برای اینکه درآن زمان دائماً حکومت نظامی بود درتهران و اینها بله درهمین زمانها بودکه دیگرحکومت دکترمصدق رفته بود وسپهبد زاهدی سرکار بود. درهمان هفته‌های اول بود درحقیقت برای اینکه این مسئله پیش آمد در زمانی که حکومت نظامی هست و ما می‌خواهیم دور هم جمع بشویم بایستی که به شهربانی اطلاع بدهیم و این به ثبت برسد این گروه ما . آقای دکتر مقدم و بنده رفتیم به شهربانی ودرآن موقع آقای ابوالحسن غفاری رئیس اداره اطلاعات شهربانی بود. چون ارتباط فامیلی با سپهبد زاهدی داشت در شهربانی کار میکرد و بعد به آنجا ما مراجعه می‌کردیم وقتی رفتیم گفتیم ما می‌خواهیم یک گروه سیاسی ثبت بکنیم خیلی برای همه خنده دار بود که چون آن زمان کسی جرأت نمی‌کرد راجع به سیاست صحبت بکند وآنهم بشوخی گفتیم نکند ما را اینجا بگیرید شما حبس بکنید گفت هیچ بعید نیست ولی درهرحال خیلی کمک کرد این گروه سیاسی گفت درباره همه‌تان یک تحقیقاتی خواهیم کرد وکردند دیدند که ما برای آنها مسئله‌ای ایجاد نخواهیم کرد. اجازه دادند اولین گروه سیاسی درآن زمان به اسم «گروه ایران نو» ثبت شد. ما جلسات هفتگی داشتیم تقریباً اول خانه افراد جمع می‌شدیم چون منزل اصغرمحلوجی بزرگتر از خانه دیگران بود تعداد زیادی جلسات ما آنجا بود بتدریج آدمهای دیگری به ما پیوستندمثل دکترعلینقی فرمانفرمائیان یادم میآید آمد و آقائی به اسم تاج بخش یواش یواش گروه درتعداد ما

نزدیک ۴۰ نفر شدوخیلی جلسات حادی داشتیم صحبت گروه هم بیشترفقط درمورد این بود که چه بایدکرد مملکت از آن وضعی که هست بهتر بشود توسعه وترقی و رفاه مردم. این جورچیزها . این جمع شدن ما و چونکه عده‌ای از ماها نه همه عده‌ای بودندکه اصلاً درخارج ازاصل ۴ بودند ولی خیلی از ما تحصیلکرده امریکا بودیم و دراصل ۴ هم کار می‌کردیم . درخارج یک هاله سیاسی بدور این باصطلاح بوجودآمد و می‌شنیدیم که عده‌ای از آدم‌هائی که ما اصلاً خودمان را نه درسطح آنها می‌دانستیم و نه با آنها ارتباطی داشتیم اینها خیلی اظهارعلاقه می‌کنندکه وارد گروه ما بشوندوتصورمی‌کنند که اینجا یک زورسیاسی پشت سرش هست که مربوط به آمریکائیها باشد. خوب خیلی ما دراین مورد مراقب بودیم که از آن مسیری که داشتیم خارج نشویم . از جمله کسانی که خیلی اظهار علاقه کرده بودند وارد این گروه بشوند آقای دکتر محمد سجادی بود که ایشان وزیر راه زمان اعلیحضرت رضا شاه یکی از سرکردگان دستگاه دولتی و همینطور که من عرض کردم زمانی که بنده کارمند اداره وزارت اقتصاد بودم ایشان وزیراقتصاد بود، ایشان خیلی اظهار علاقه کرده بودکه وارد گروه ما بشود. یکی دیگر آقای دکتر اقبال خیلی علاقمند بود اظهار علاقه کرده بود که وارد گروه بشود. رسم هم این بود هرکسی که می‌خواست وارد بشود باید همه رأی بدهندومخالفی نباشد ودرحقیقت اکثریت قبول بشود. بحث‌هائی که ما آنجا داشتیم بیشتر روی این بودکه بودن این آقایان ما را از برنامه اصلی خودمان منحرف خواهد کرد برای اینکه اینها فقط جنبه سیاسی دارند درحالی‌که ما جنبه دوستی وتبادل اطلاعات یک همبستگی داریم باهم وبا آن اشخاص ما نمی‌توانیم این همبستگی را اصلاً حّس بکنیم بهمین جهت عضویت دکتر سجادی لغو شد قبول نشد.

سؤال : یعنی قبول نشد.

آقای انصاری : ودراین زمان آقای دکتراقبال رئیس دانشگاه بود دوستهای ما که در دانشگاه کار می‌کردند فکر می‌کردند که دکتر اقبال یک مردخیلی روشنفکری است و بودنش برای گروه یک وزنی ایجاد خواهد کرد هیچ دلیلی ندارد که ایشان را رد کنیم نباید از ایشان انتظار داشت مثل بقیه هرروز درجلسات شرکت کنند ولیکن بودنشان وضع را بهم میزند. عده دیگر عقیده داشتند که نه این اشکالی ندارد وآقای دکتراقبال علاقمند هست که درجلسه حتی هم شرکت بکند چون ایشان خیلی طرفدارجوانها است وخیلی‌علاقمند است که به این موومانها کمک زیادی بکند. بالاخره عضویت دکتراقبال تصویب شد و آقای دکتراقبال درچند جلسه شرکت کرد آمدند با یکی یکی آشنا شدند خوب ایشان دکتراقبالی بودند مقاماتی را گذرانده بودند چندبار وزیر شده بودند ما همه کارمندان جزء سازمانها بودیم . چند جلسه آقای دکتر اقبال شرکت کرد و بعد نیامد.

کسی که خیلی به این کاراصرار می‌کرد آقای دکترمقدم می‌گفت اگر آقای دکتراقبال نمیآید باید عضویتش را لغو بکنیم . بعضی نگران بودند که لغو کردن عضویت دکتراقبال ممکن است عواقب بدی داشته باشد ولی این بحث چندین جلسه طول کشید وبالاخره عضویت دکتراقبال لغوشد ومستمسک این کار هم این بود گفتیم که شما حق عضویتتان را پرداخت نکردید. حق عضویت ماهی ۵ تومان بود وچون شما سه ماه پرداخت نکردید حق عضویت شما لغو شد. خوب دکتراقبال مسلماً خیلی ناراحت شده بودو یکروز مرا خواستند رفتم بدفترشان گفتند خوب شما چرا عضویت مرا لغو کردید‌گفتم به این علت گفتند خوب شما کی آمدید پول بخواهید که من ندادم . به ایشان عرض کردیم بطورکلی موقعیت شما با این اعضای ما تناسب زیادی ندارد وبرای شما اهمیت زیادی ندارد بگذریم از این مرحله ایشان هم خیلی با بزرگواری از این مرحله گذشتند. مدت دیگری که گذشت پیغام آمد که آقای علم که درهمان زمانها حزب مردم را اعلام کرده بودند با عضویت ۱۴ نفر در روزنامه‌ها منتشر شده بود. آقای علم علاقمند هستند که به گروه ایران نو به پیوندند.

سؤال : علاقمند هستند که به پیوندند ببخشید این هنوز دردوران سپهبد زاهدی است .

آقای انصاری : و یک فعالیت مشترک گروه وحزب مردم داشته باشیم اینهم توی جلسات گروه جنجالی بپا کرد که این آقای علم با این افرادی که انتخاب کردند این افراد با افراد گروه ما که دانه دانه انتخاب شده بودند و ما شرایط عضویت خیلی سنگینی داشتیم تحصیلات، سوابق ، بطور کلی مقبولیت درآن اجتماع آن روز در حدود ما افرادی که ایشان انتخاب کردند با این ضوابط ما خیلی نمی خورد. کسانی که خیلی علاقمند بودند به این کار یکی آقای دکتر رام بود یکی آقای دکتر معارفی که این کار انجام بشود. پیشنهادی که درگروه تصویب شد این بودکه آقای علم چون جوان هستند، تحصیلکرده هستند می‌توانند تحت شرایط ما به گروه ایران نو به پیوندند ولی سایر افرادشان آن ۱۴ نفر باید دانه دانه تصویب بشوند نه بطور دستجمعی . همکارانشان البته کسانی بودند مثل آقای رسول پرویزی، مثل پروفسور جمشید اعلم، مثل آقای دکتر بینا، که بعضی از اینها ازعلتی که دوستهای ما خیلی علاقمند نبودند با همکاری با آنها این بود که آنها از مخالفین سرسخت دکتر مصدق بودند درزمانی که درزمان حکومت دکتر مصدق ومقبولیتی نداشتند بین دوستهای ما . این پیشنهادی بودکه به آقای علم داده شد. آقای علم گفتند نه ما باید همه باهم یا باهم میآئیم یا باهم نمیآئیم نمی‌توانیم ولی خیلی جالب بود که آن کسانی که از طرف ما مأمور شده بودند که با آقای علم مذاکره بکنند که یکی آقای دکتر معارفی بود ایشان برگشت و گزارش داد که در آن جلسه خودش به حزب آقای علم پیوسته و از ما جدا شد و گفتند که ایشان یک دستی بطرف من دراز کردند و من آن دست را فشردم و دیگر آقای

دکترمعارفی درجلسات ما نیامد. دراین زمانها بود که آقای دکتر اقبال حالا نخست وزیر شده ومی‌خواستندکه حزب میلیون را یک حزب درست کنند. آقای نخست وزیردرصدد تشکیل حزب هستند. یک روزی خبر آوردند که آقای دکتراقبال خواستند.

سؤال : این حالا پس دو سه سال گذشته است دیگر.

آقای انصاری : این از زمانی که «گروه ایران نو» شروع شد تا حالا بله دوسه سال گذشته . دراین زمان زمانی که دیگر دکتراقبال نخست وزیر است و آقای علم هم رئیس حزب مردم . پیشنهاد آقای دکتراقبال که آمد درگروه مطرح شد عده زیادی مخالف بودند و گفتند که ما ترجیح می‌دهیم که بطور مستقل کارمان را ادامه بدهیم ما که کار سیاسی نداریم آنها می‌خواهند حزب‌های سیاسی خیلی به اصطلاح تندرو درست بکنند ما خیلی محدودی حوزه فعالیت ما بهترمان خودمان باهم باشیم و جدا نشویم . این بحث هم چندین جلسه طول کشید از کسانی که مخالف بودند دکترمحمدمقدم بود خیلی مخالف بود وپافشاری می‌کرد تا یک روزی سپهبد بختیار پیغامی برای من فرستاد که با او ملاقات بکنم .

سؤال : ببخشید بگذاریدیک سؤالی دارم شما دراین گروه چونکه اساسنامه‌ای داشتید تمام اینها انتخاب شده بود بعنوان یک موضعی داشته یا مخفی داشته یا چه جوری بود.

آقای انصاری : درآن گروه بله رئیس، نایب رئیس، خزانه دار، دبیر، و این سمتها را داشته بنده خاطرم شاید نایب رئیس بودم، رئیس را اغلب ما دکترآموزگار را انتخاب می‌کردیم . چون دکتر آموزگار را همه بهش خیلی احترام داشتند همیشه رئیس را دکتر آموزگار انتخاب می‌کردیم . من فکر می‌کنم نایب رئیس بودم . آقای سپهبد بختیار که یک جای دیگرعرض کردم یک ارتباط خانوادگی با ما داشت تلفن کرده بودند که من بروم دفتر ایشان .

سؤال : رئیس ساواک .

آقای انصاری : رئیس ساواک بودند برای اولین دفعه بود که رفتم به ساواک و دفتر ایشان و آخرین دفعه . گفتند که بله شنیدم شما یک عده جوانهائی هستید که فعالیتهائی دارید دور هم جمع می‌شوید ما سوابق شما

را خوب همه را درآوردیم وهمه رامی‌دانیم که شما همه آدم‌های با حُسن نیّتی هستید اینها ولی امروز درمملکت یک شرایط دیگری پیدا شده و تصمیم گرفته شده که دوحزب بیشتر نباشد. بنابراین شما یا باید بروید توی حزب مردم یا بروید درحزبی که آقای دکتراقبال دارند درست می‌کنند. خارج از این دیگر این چائی خوردنتان را متوقف کنید یعنی خلاصه بعد هم آمدم مسئله را با دوستانمان دروسط گذاشتم تصمیم گرفته شد که افراد آزاد گذاشته بشود بدون اینکه ما «گروه ایران نو» را منحل بکنیم گفتیم فعلاً باشد تا ببینیم شرایط بعداً چه پیش می‌آید ولی افراد آزاد باشند بهرگروهی که می‌خواهند به پیوندند. یک عده‌ای که بادربار با اداره املاک و آقای علم ارتباط داشتند مثل آقای دکتر رام و دکترمعارفی و یکی دوسه نفر دیگری که آقای خلیلی کارهائی داشتند اینها به حزب مردم رفتندپیوستند. آقای دکتراقبال بنده را خواستندگفتند که بله من درعین حالی که شما مرا ازگروهتان بیرون کردید ولیکن من همان مدتی که آنجا بودم شماها را شناختم ومی‌دانم آدم‌های ترو تمیزی هستیدخیلی خوشحال می‌شوم که شما بیائید درحزبی که من می‌خواهم درست کنم و دراینجا کمک بکنیدراه بیفتداین کار. گفتم چشم برگشتم با رفقایم که صحبت کردم عده زیادی استقبال نکردند از جمله دکترآموزگار استقبال نکردوگفت من خیلی چیز ندارم علاقه ندارم یک عده‌ای هم که الان خاطرم نیست اصولاً فعالیتشان زیاد نبودمجموعاً حدود ۱۶ نفر ازکسانی که درآنجا بودند قرار شدکه به حزب آقای دکتراقبال به پیوندند. آقای دکتر اقبال برای ابراز حُسن نیت خودش هم من و قاسم رضائی را که از جوانهای تحصیلکرده آمریکا بودوکیل مجلس بود ما را درشورای عالی حزبی گذاشت که باید اسمش حالا معلوم بشود.

سؤال : شما اسامی این ۱۵، ۱۶ نفر هیچکدام یادتان می‌آید که با هم یعنی به حزب میلیون پیوستید.

آقای انصاری : اسامی ۱۶،۱۵ نفر الان فکر می‌کنم که منوچهرنیکپوربود باید فکرکنم الان زیاد خاطرم درست نیست ولی درحدود ۱۶،۱۵نفری بودند که رفتند با رفقایمان صحبت بکنیم می‌شود اسامیشان را پیدا کرد . بعضی ها بودند که اصلاًمثل دکتر حافظ فرمانفرمائیان درآن موقع رفت مثلاً به آمریکا دیگر نماندکه دنبال بکند این فعالیت را. به اینصورت بود که ما رفتیم به حزب میلیون ، میلیون هم نبود اسمش .

سؤال : هنوز با دکتر اقبال .

آقای انصاری : درآنجا اسم مطرح بود که حتی ما پیشنهاد کردیم اسم حزب جدید را بگذارند «حزب ایران نو» چونکه ما گروه ایران نو بودیم گفتیم اسمش را بگذارند ایران نو مذاکراتی کردند دکترکاسمی، آقای دکتراقبال

بقیه‌ای که مسئول این کارها بودند بالاخره دو اسم را مورد توجه قراردادند یکی «ایران نو» یکی «میلیون» ولی میلیون بُرد. بنابراین اسم آنجا شد حزب میلیون . حزب میلیون در این موقع هست که من چون سمت خزانه‌داری داشتم . بنابراین به من گفتند که خزانه دارحزب من باشم . چون درحزب این سمت را هم داشتم . خوب جریانات زیادی اتفاق افتاد که حتماً باکسان دیگری که مصاحبه کردید درآن موردگفتند که چه وقایعی اتفاق افتاد. بطور کلی دبیر کل حزب میلیون آقای دکتر کاسمی بودکه خیلی فعالیت داشت هر روز، هرهفته جلسات سخنرانی تشکیل میداد عده‌ای راجمع می‌کردندواینها. تظاهرات این حزب خیلی به دل مردم نمی نشست . برای اینکه تیپ آدم‌هائی که به‌حزب میلیون پیوسته بودند آدم‌هائی بودند که خیلی مقبولیت زیادی نداشتند از کسبه، ازسندیکاهای مختلف، نوع تظاهراتی‌که و وابستگی شان به دولت دراین موقع است که حالا دکتر اقبال نخست وزیر است واینها. تظاهراتی که می‌شد معلوم بود که تظاهراتی است که برای کسب مقام عده‌ای آمده‌اند نه برای واقعاً یک ایدئولوژی به حزب آمده باشند. خاطرم هست یک روز درجلسه شورای حزب، آقای دکتر اقبال این مسئله را عنوان کردند وگفتندکه خیلی عجیب است که با تمام این تسهیلاتی که حزب برای افراد فراهم می‌کند دولت به دست حزب است، مجلس به دست حزب است تمام امکانات فراهم است چرا مردم به این حزب نمی‌آیند، چرا اینقدر تعداد اعضاء آنطورکه می‌خواهیم نیستش . تیمسارصفاری که همیشه خیلی با لهجه خاص رشتی‌اش خیلی خوب حرف میزد وهمه را تحت تأثیر قرار میداد گفتش قربان عده زیادی می‌خواهند بیایند ولی میآیند از آن اول که واردمی‌شوند می بینندچه نوع اشخاصی دراطاق اول نشسته‌اند اینها دیگربه اطاق دوم نمی‌آیند خوب این چیز آن زمان بود.

سؤال : آقای انصاری شما خزانه دار حزب هم بودید. همان زمان که خزانه دارکل بودید خزانه دار حزب هم بودید . حزب میلیون برای انجام فعالیتهایش بودجه اش را از کجا تأمین می‌کرد.

آقای انصاری : والله بودجه‌حزب ازسه محل درحقیقت تأمین میشد. یکی یک مقداری کمکهائی بودکه این افردی که دوستان دکتراقبال بودندبه‌حزب پیوسته بودند برای اینکه نشان بدهند که یک علاقه‌ای دارند یک کمکهای یک دفعه‌ای به‌حزب می‌کردند رقمهایش زیاد نبود پنجهزارتومان، چهارهزارتومان، دوهزارتومان که میدادند ورسیدمی‌گرفتند. یک مقداری حق عضویت بود که بنا بود افراد بدهند که این را خیلی پرداخت نمی‌شد چون وصولش بسیارکارمشکلی بود. بعضی‌ها میدادند، یعضی ها نمی‌دادند عضویت مختصری بود. یک پرداختهای ماهیانه بودکه آقای دکتراقبال دستور داده بودندماهی پانزده هزارتومان یک آقائی بود ازسازمان امنیت میآمد واین پانزده هزارتومان را به ما میداد. البته یه حزب مردم هم اطلاع داشتم ده هزارتومان به حزب

مردم میداد. این پانزده هزارتومان بیشتر برای ـ . . .

سؤال : یعنی درواقع از بودجه محرمانه نخست وزیری بود.

آقای انصاری : فکر می‌کنم از بودجه محرمانه نخست وزیری یک ۱۵ هزارتومان بله دیگر چون مأمور سازمان امنیت بود، سازمان امنیت هم جزو بودجه نخست وزیری بود. این صرف پرداخت محل منزل می‌شد که از تصادف محل منزل دکترمصدق را اجاره کرده بودو یادم میآید حدود سه هزارتومان اجاره شده بود که ماهیانه می پرداختیم .

سؤال : خیابان کاخ .

آقای انصاری : بله، خیابان کاخ و بقیه اش هم صرف دادن پول به ماشین نویس، رفتگر، مأمورین نظافت خرج پول آب وبرق وتلفن چیزی نبودکه قابل توجه باشد ولی معذلک برای اینکه این کار همه اش من نگران بودم که بعداً این کارهای مالی همیشه تویش یک سروصدائی درمیآید عده‌ای بهمدیگر تهمت میزنند میگویند پولها را بُردندوخوردندچکارکردند واینها. از روز اول یکنفر از رؤساء حسابداری خزانه را که بسیارمرد شریف تقریباً درمظان بازنشستگی بودو۳۰ سال توی وزارت دارائی کار کرده بود این را خواهش کردم آمد که به صورت اضافه کار بیاید درحزب و یکنفر از کسانی که از دبستان بنده باهاش آشنا بودم وتوی صندوق پس اندازبانک ملی کارمی‌کردآنهم یکی از افسران خیلی به‌اصطلاح مورداعتمادبانک بود این دونفر را خواهش کردم آمدندوماهیانه یک فوق‌العاده‌ای از همان پول حزب من بهشان میدادم . اینها سیستم صندوق حزب را این دونفراداره بکنند. فرم‌هائی درست کردند مثل فرم‌های بانک ملی پول ازکجا میآیدبه کجا پرداخت می‌شود،کی ها باید امضاء بکنند یک رکورد کاملی باشد که اگر هرروز هرکسی آمد بگوید آقا پولهای حزب چطور شده آنهائی که آمده معلوم باشد حسابش هم توی بانک ملی است به کجا هم پرداخته شده و این عمل خیلی بعداً برای ما اهمیت پیدا کرد. برای آنکه آن روزی که حزب میلیون کارش تمام شدوآقای دکتر امینی آمدند سرکار و خیلی با دکتراقبال درگیری داشتند ومی‌خواستندکه زمانی بود برای همه پرونده درست می‌کردند یکی از چیزهائی که دنبالش بودند این بود پولهائی که رفته درحزب میلیون چطور شده که بنده را خواستند رفتم خدمتشان پرسیدندکه شما خزانه دار بودید وضع چطور بوده برایشان توضیح دادم که اینها این پولهائی که آمده تمامش وضعش روشن است اسنادش هست گفتند این اسناد است گفتم این اسناد را هروقت که محکمه

تشکیل شد این اسناد را دریک جائی قایم کرده بودیم که هنوز هم قایم است درآن محکمه داده خواهدشد وقتی که دیدند که نه کار درست شده الحمدالله برای حزب میلیون آن زمان پرونده‌ای آقای الموتی درست نکردند. این داستان پولش از این جریان . آن وقت اگر تظاهراتی مثلاً دربیرون می‌کردند یکی چندبار اتفاق افتاد از افرادی بودندکه علاقمند بودند مثلاً چه جورعرض کنم مثل اصناف و کسبه واینها خودشان یک پپسی کولائی تقسیم بکنند یا یک پرچمی درست کنند اینها چیزی نبود که توی حزب پولی ما ازش برایش پرداخت شده باشد این کسانی بودند که خودشان راه میانداختند ارتباطی به کار مالی حزب نداشت .

سؤال : حالا دوتا سؤال دارم از حضورتان . یکی اینکه شما جزء هیئت مدیره حزب میلیون بودید یعنی شورای رهبری حزب . این حزب میلیون درواقع یک برنامه‌ای داشت یک ایدئولوژی داشت می‌خواست یک چیزی را پیاده بکنند یا اینکه دکتر اقبال بود. دکتر اقبال هم نخست وزیر بود و بعد یک عده آدم‌هائی بودند که عملاً آنچه که دکتر اقبال مطرح می‌کرد و پیاده می‌کرد.

آقای انصاری : حزب میلیون همانطور که درست شده بود این براساس یک ایدئولوژی خاص درست نشده بود که عدای جمع بشوند براساس ایدئولوژی حزبی را از پائین درست بکنند این حزبی بود که از بالا درست شده بود. دستور داده شده بودکه حزبی درست بشود بنابراین یک فرمی پیدا کرده بود بعد یک اساسنامه‌ای داشت آئین نامه‌ای داشت تمام این چیزها را داشت ولی معتقدینی که برای رسیدن به ایدئولوژی خاصی دور هم جمع شده باشند درآنجا وجود نداشت. کسانی که بودند هدف برنامه حزب میلیون، ترقیخواهی، توسعه اقتصادی، همین چیزهائی است که توی تمام چیزها می بینیم اساسنامه و مرامنامه حزب‌های مختلف دیده می‌شود چون دکتراقبال نخست وزیربود، موردمرحمت اعلیحضرت بود انتخابات می‌توانست بگذراند هرکسی می خواست وکیل بشود هرکسی می‌خواست به یک مقامی برسد به آنجا می‌آمدند عین سایرحزب‌هائی که درگذشته هم درست شده بود حزبی که مرحوم قوام السلطنه درست کرده بود حزب دموکرات ایران و امثال آن عین همان بود که هیچ فرقی با اینها نداشت . بهمین جهت بود که دوستهای ما که ما به اصطلاح یک کمی ایدآلیست بودیم به اساس این زیاد اعتقاد نداشتیم وازجمله مثلاً دکتر آموزگار تقریباً شاید پایش را توی حزب هم نگذاشت .

سؤال : ولی وزیر شد درهمان زمان دکتراقبال

آقای انصاری : بله وزیر دکتراقبال بود ولی دلش توی حزب میلیون نبود. سایر دوستانمان درهمینطور. بهمین جهت بود که درکنار این ما باهم صحبت می‌کردیم که آقا بالاخره این نمایشی که دارد انجام می‌شود این آن چیزی نیستش که ما خودمان را بتوانیم با آن خیلی تطبیق بدهیم . دراین زمانها بود یکروز آموزگار به من گفت که حسنعلی‌منصور با آن صحبت کرده که ما باید یک فکری برای طبقه خودمان بکنیم این نمایشاتی تحت عنوان حزب میلیون و حزب مردم هست این دردی از طبقه ما و از مملکت دوا نخواهد کرد.

سؤال : با اجازه شما قبل از اینکه وارد این مسئله حسنعلی منصور بشویم که یک فصل تازه است و خیلی هم مهم است یک سؤال دیگر راجع به حزب میلیون ودکتر اقبال دارم که مربوط به انتخابات این زمان است فکر می‌کنم سال ۱۹۶۰ بود (۱۳۳۸) انتخاباتی است که خیلی رویش حرف بود بعد هم درواقع نتایجش را ملغی کرده بودند. شما می توانیدچی چی راجع به این انتخابات بگوئیدچه تشکیلاتی بود.

آقای انصاری : من از این انتخابات چندخاطره خیلی غم‌انگیزی دارم بعلت اینکه درموقع انتخابات من وزیرکار بودم چون درطول تابستان معمولاً سنتی هست که وزیرکاربرای شرکت به ژنو میرود برای کنفرانس سازمان بین المللی کار. طبق تصویبنامه دولت بنده رفتم به ژنو برای آن شرکت درکنفرانس . وقتی که برگشتم دیدم که منزل تلفن‌های متعددی است که فوری به منزل آقای دولت آبادی شما تلفن بکنید . تلفن کردم گفتند بله ما اینجا جلسه ای داریم و منتظریم که شما شرکت کنید.

سؤال : آقای دولت آبادی کی بود.

آقای انصاری : آقای دولت آبادی وکیل مجلس بود ویکی از باصطلاح حسام الدین دولت آبادی یکی از کوملین قوم آن زمان بود درحزب هم جزء شورایعالی بودبه آنجا که من رفتم دیدم که آقای مجمدعلی خان مسعودی آنجا بودند ودکترکاسمی و آقای دولت آبادی و یک دوسه نفر دیگر. گفتند که انتخابات درپیش است و ما منتظر بودیم که شما بیائید برای اینکه وزارت کارموقع انتخابات خیلی رُل بزرگی را دارد. گفتم خوب من نمیدانم چه رُلی من می‌توانم داشته باشم ووزارت کار چه رُلی را باید داشته باشد. چون حقیقتاً خیلی باید عرض کنم آدم خامی بودم درآن موقع وگفتند خوب شما بایستی برای حزب خیلی فعالیت بکنید که ما انتخابات را بتوانیم ببریم . گفتم درحوزه کارگران خوب ما خیلی کارها شده که می‌شود به استناد کارهائی که این دولت برای کارگرها کرده اینها را مبنا قرار بدهیم و تبلیغ بکنیم درباره اینها ورأی کارگران را بطورطبیعی بطرف حزب

جلب کنیم . ازجمله درهمین دولت بهترین قانون کارگذاشتیم که قانون کار را آموزگار گذرانده بود. بهترین قانون بیمه اجتماعی که بسیار مترقی است خودمن گذراندم البته عرض می‌کنم ما گذراندیم یک سابقه‌ای دارد میدانید درزمان دکترمصدق یک مقداری قوانین را باتصویبنامه گذراندیم . بعد از رفتن دکتر مصدق به کمیسیونهای مجلس کمیسیون مشترک مجلس و سنا اختیارقانونی داده شده بود که این قوانین را بررسی بکنند و هرقانونی را که تصویب می‌کردند این بصورت قانون نهائی درمیآمد. دراین کمیسیون های مشترک درحقیقت قوانین جدید لزومی نداشت که فقط قوانین دکتر مصدق را تصویب بکنند می توانستند تمامش را یا قسمتهایش را عوض بکنند درحقیقت گذراندن یک قانون جدید. دکتر آموزگار قانون کار را گذرانده بود. در زمان من قانون بیمه اجتماعی گذشت که بعد درموقع توضیح خواهم داد که چنانچه مواد بسیار جالبی برای گروه کارگران داشت بموقعش عرض خواهم کرد. گفتند یک همچین کاری ما کردیم و چند قانون دیگری که دردست تهیه است و پیشنهادهائی که به هیئت دولت داده شده وکارهائی که برای کارگران شده اینها را ما می‌توانیم رویش خیلی بهره برداری سیاسی بکنیم . درچشم اینها یک تبسم خیلی خاصی من دیدم که می‌گویند ببین ما داریم با کی صحبت می کنیم که اصلاً وارد قضیه نیست . دیگر به من چیزی نگفتند جلسه تمام شد. بنده که متوجه شدم این جریان انتخابات بالاخره درحال پیشرفت هست . مسلماً با بودن (پایان نوار ۴ آ)

شروع نوار ۴ ب .

آقای انصاری : آقای دکتر اقبال و این جریان را برایشان عرض کردم وخواهش کردم الان شما اگر ممکن است یک کار انقلابی بکنید گفتندچی گفتم توی این ۱۲ نفری کاندیدی که از حزب میلیون می‌گذارید دونفر هم کارگر بگذارید دوتا از کارگرها را اسمش را بگذارید این بزرگترین آتوئی می‌شود برای حزب میلیون گفتند فکر خیلی خوبی است و قبول کردند وبرای اولین بار اسم دوتا کارگر را توی لیست کاندیدهای حزب میلیون گذاشتند. منهم خیلی خیلی خوشحال شدم و باعث سربلندی وزارت کاربود که یک همچین کاری را کرده و کارگران همه مراجعه می‌کردندچقدر اظهارخوشحالی می‌کردند که یک همچین چیزی توجهی به کارگرها شده. این جریان بیشتر ازدوسه هفته طول نکشیدکه یک شب وبنده هم خیلی‌خسته شده بودم خیلی واقعاً خسته شده بودم دیگر دراین کارهای مختلفی که بود شب توی روزنامه خواندم نخیرخدایار بود توی حزب اول به من خبر دادند شب اسم دوتا کارگر را حذف کردند. و بجای آن دوکارگر آقای فرود و آقای رشیدیان را بجای اینها گذاشتندکه برای من درست مثل این بود که یک عمارت ۱۰۰ طبقه را توی سرمن کوبیده باشند وفکر کردم که من دیگرچه روئی دارم که برگردم به وزارتخانه اصلاً چه جور جوابی دارم بدهم خیلی خیلی

ناراحت شدم از این کار، ودیدم تنها راهش اینست که یک چندروزی بروم به مرخصی. البته این فکر برای من پیش آمد آن زمانی که شاید استعفا بدهم. بعد دیدم که استعفای من دوحالت دارد یا باید به ایستم بگویم برای این کار استعفا دادم که این شجاعت را درخودم نمی‌دیدم که به ایستم به دکتر اقبالی که اینقدر به من محبت کرده دست مراگرفته آورده بالا و درطی این سالها این همه کمک کرده درحقیقت درآن موقعی که دشمنانش خیلی قوی بودند از پشت یک خنجر هم من بزنم دیدم این کار را نمی‌توانم بکنم . اگر که نگویم برای چه استعفا دادم که اثری ندارد. چه بسا ممکن است مخالفین با رفتن من و بدانندکه برای این کار رفتم یک پاپوش دوزی هم که خیلی عادی بود درآن زمان برای من هم یک پاپوشی درست کنندکه دیگر نفسم بعد درنیاید نتوانم بگویم برای چه کاری بود. ولی خیلی ناراحت بودم تصمیم گرفتم که چند روز بروم مرخصی . به آقای دکتر والا عرض کردم و چهار روز اجازه دادند درهمان زمانی که واقعاً زمان حساسی هم بود بنده رفتم شمال با دوسه تا ازدوستانمان . منوچهرنیکپور، پرویزمافی، رفتیم به چالوس چهار روز آنجا بودیم وقتی که برگشتیم شب توی روزنامه خواندم که فردا صبح دولت استعفا میدهد و این باور بکنید درست مثل آن که عمارت ۱۰۰ طبقه‌ای گفتم روی سرمن خورده بودبرداشته شدواین چیزی بود که از آن خاطره ای است از آن انتخابات داشتم ولی خوب بعداً آن انتخابات همینطورکه میدانید بهم خورد ووقایعی بدنبالش آمد که استعفا دکتراقبال بعد جریاناتی که ایشان رئیس دانشگاه شده بود اتومبیلش را آتش زدند تمام این چیزها پیش آمد.

سؤال : حالا پس برگردیم به آن مطلبی که دکتر آموزگار گفته بود راجع به حسنعلی منصور.

آقای انصاری : بله. عرض کنم که دکترآموزگار آمدند گفتندکه حسنعلی منصور با من صحبت کرده که این نمایشات حزبی این کارهائی که دارد می‌شود اینها آن چیزی نیست که بدرد مملکت یا بدرد طبقه ما بخورد و ما باید یک فکر دیگری بکنیم و من فکر کردم که درمرحله اول شما یکنفر از دوستانتان را شما انتخاب کنید و یکنفر را من با من هست .

سؤال : شما بمعنای یعنی به جمشید آموزگار گفتید و شما بمعنای کسی است که ازاین ایران نو دارد حرف میزند یا اینکه خود جمشیدآموزگارمی‌گوید.

آقای انصاری : خود جمشید آموزگار بعنوان یک فرد برای اینکه دراین موقع دیگر ایران نو وجود نداشت اگر ثبت شده بود و ازبین نرفته بود ولی دیگر کسی به اسم گروه ایران نو دور هم جمع نمی‌شدند. گفته بود شما

یکی از دوستان خودتان را معین کنید من که حسنعلی منصور هستم منهم یکنفر از دوستان خودم امیرعباس هویدا هستش که درشرکت نفت کار می‌کند وبا این سالهاست من دوست هستم ما چهارنفری باهم بشینیم صحبت کنیم .

سؤال : حالا حسنعلی منصور هم بعنوان حسنعلی منصور است نه بعنوان .

آقای انصاری : حسنعلی منصور دبیرکل شورایعالی اقتصاداست درآن مورد.

سؤال : آن کار اداریش است البته ولی کار دیگر حزبی نداردیعنی گروه خاصی مثلاً چیزی هنوز ندارد.

آقای انصاری : نخیر هیچ چیز . دکتر آموزگار با من صحبت کردوگفت من ترا معرفی کردم وما آنرا هم که هویدا را خواست وقرار است باهم یک نهار بخوریم برای اولین بار من امیرعباس هویدا را درآنجا دیدم خوب خیلی باید بگویم با آن پرسنالتی خیلی خوبی که داشت وهمه را خیلی جالب کرد. این نهار خوردن ما قرار شد که این دو بصورت دوره باشد و ادامه بدهیم هرهفته یکدفعه دور هم جمع بشویم .

سؤال : برای اینکه دقیقاً روشن باشد، این حالا چه سالی است دقیقاکه شما دارید صحبتش را می‌کنید.

آقای انصاری : این سالی را که دارم صحبت می‌کنم .

سؤال : یعنی شما حالا وزیرکار بودید.

آقای انصاری : نخیرمن خزانه دارهستم .

سؤال : قبل از وزارت کار بود. خزانه دار

آقای انصاری : باید مثلاً خدمت شما عرض کنم حدود یکسال قبل ازآنکه من وزیر کار بشوم .

سؤال : ۵۸ یا ۵۹

آقای انصاری : ۵۹ فرنگیش را می گویم .

سؤال : ۵۹ فرنگیش را می‌گویم یعنی ۳۷ یا ۳۸.

آقای انصاری : بله، درآن سالهاست تقریباً، ما دور هم درست الان تاریخش را بشما عرض کنم بله همان توی اواخر ۱۳۵۸ مثلاً باید باشد اوائل ۵۹ دراین حدود. ما چهارنفر دورهم جمع شدیم و صحبت کردیم و بعد.

سؤال : منزل یکنفر جمع شدید یا توی رستوران .

آقای انصاری : مثل اینکه توی رستوران جمع شدیم بله یک نهاری خوردیم . بعد بتدریج دور این دوره عده دیگری هم زیاد شدندکه افرادشان که الان خاطرم هست . تقی سرلک، رضا رزم آراء، رضا مقدم، دکتراعتبار، مهدی سمیعی، درهمین حدود بودیم و صحبت این بود که ما. . .

سؤال : منوچهر گودرزی اینها نبودند.

آقای انصاری : نه، درآن زمان منوچهرگودرزی اینها نبودند صحبت این بود که خوب ما که دورهم جمع می‌شویم یکی از کارهائی که می توانیم بکنیم راجع به تخصص‌هائی که داریم وراجع به مطالبی که می‌بینیم اینها را باهم تبادل اطلاعات بکنیم اگر طرحهائی بنظرمان میرسد برای رفاه و توسعه اقتصادی اینها را مشخص بکنیم مرحوم منصور که آن زمان رئیس دبیرکل شورایعالی اقتصاد بود بعنوان طرحهائی که بررسی شده ازطریق شورایعالی اقتصاد دردولت مطرح بکند واینها بمرحله اجرا درآید. خوب چیزی درحقیقت یک کار داوطلبانه‌ای بودکه همه علاقمند بودیم چندین جلسه اینهم درخود دفتر حسنعلی منصور درنخست وزیری تشکیل جلسه دادیم .

سؤال : بیشتر کسانی هم که دراینجا شرکت می‌کردند خودشان عضو یا عضو دولت بودند.

آقای انصاری : عضو دولت بودند یا کار می‌کردند بله، یک کار جنبی می‌کردیم کارهای علمی و کارهائی که برای پیشرفت مملکت بود. دراین جلسات چندتا طرح جالب شروع شد که من الان بعضی‌هایش یادم است . اولیش طرح رفع مشکل مسکن بودبرای اینکه درآن زمان خیلی وضع مسکن درتهران بخصوص بد بود کارمندان دولت درنهایت مضیقه بودند ساختمانها خراب خیلی وضعیت مسکن واقعاً اقتصاح آمیز بود اولین گزارش راجع به این کار دکتررضا مقدم تهیه کرد. اطلاعاتی که جمع کرده بود یک گزارشی مطرح کرد و درجلسه مفصل بحث شدچندجلسه بحث شدونتیجه گرفته شد. چون درآن زمان درهیچ مرجعی دردولت به موضوع مسکن توجه نمی‌شد بطورخاص . وزارتخانهائی بودند که هرکدام میسیونهای دیگری داشتند تنها جائی که اسمش ارتباط با مسکن داشت بانک ساختمانی بود که بانک ساختمانی هم درست شد برای گرفتن اراضی موات وتقسیم آن بین مردم وکارمندان دولت ودرآنجا جریاناتی وجود داشت که مورداعتراض همه مردم بود برای گرفتن زمین‌هاخودش مشکلاتی داشت اعتراضات زیادی روی این زمین‌ها بود واینها تمام دردادگستری مطرح بود تا اینها می‌خواستند که یک قطعه زمینی را پیدا بکنند و تقسیم بکنند به کسی بدهند مدتها طول می‌کشید و آنوقت درموقع تقسیمش بهرکسی که میدادند صدای زیادی درمیآمد خیلی بطورکلی دنبال بانک ساختمانی حرفهائی زده میشد. هیچ مؤسسه دیگری هم نبود که راجع به امر مسکن اصلاً بحث بکند وزارت خارجه، وزارت دارائی، وزارت کشاورزی، وزارت بهداری، وزارت راه، وزارت جنگ اینها هرکدام کارهای خودشان را داشتند. وزارت مسکن یا اداره مسکن یا یک حق مسکن وجود نداشت . بنابراین پیشنهاد این گروه این بود که بهتراست درتشکیلات دولتی یک تشکیلاتی بنام سازمان مسکن بوجود بیاید که میسیونش بررسی مسائل مسکن و پیشنهاد راه حلهائی باشد حالا چه بطور مستقیم چه بطور غیرمستقیم .

سؤال : رضا مقدم دراین زمان درسازمان برنامه بود.

آقای انصاری : نه، رضا مقدم کارشناس شورایعالی اقتصادبود. این پیشنهاد را همه تائیدکردندوبودن مثلاً دکتر اعتبار دراین جلسه، دکتر اعتبار آن موقع رئیس بانک رهنی بود، بانک رهنی تنها مؤسسه‌ای بود که به کسانی که می‌خواستند مسکن بسازند یک چیزی قرض میداد. دیگرکار دیگری نمی‌کرد. این طرح تهیه شد وبرای اینکه توی دستگاه دولتی یک چیزی پیدا بکند یک جائی پیدا بکندباید به یک وزارتخانه‌ای این باصطلاح گره زده می‌شد. ما فکر کردیم اگرکه بهروزارتخانه بدهیم چون به این چیزعقیده ندارند دنبال این نخواهند بود دنبال کارهای خودشان خواهند بود به یک جائی بدهیم که اقلا وزیرش به این موضوع علاقمندباشد این آدم هم دکتر آموزگار بود دراین موقع وزیرکاربود ودراین جلسات هم شرکت می‌کرد. بنابراین تصویبنامه وقتی که

گذشت سازمان مسکن را دروزارت کار گذاشتند علتش این بود. طرح دیگری که دراین جمع مطرح شد یعنی موضوع پیشرفت صنایع بود. که درآن موقع درایران صنعتی وجود نداشت . کارخانجات فقط یک چندتا کارخانه نساجی زمان قدیم که تمام کهنه و هرروز کارگرهایش درحال اعتصاب پارچه‌ای که درست می‌کردند به اندازه چند برابرقیمت پارچه‌ای بودکه از خارج واردمیشد. یک تعداد کارخانجات قندبود که مال دولت بود که آنها هم تمام کهنه ازکار افتاده خیلی کارخانجاتی که زمان اعلیحضرت رضا شاه واردکرده بودند، صنعت اساسی دیگری درایران اصلاً وجودنداشت . صنعت نفت هم که داستان ماجرای دیگری داشت که ارتباطی با کارعادی دولت نداشت خوب این خیلی خیلی روشن بود برای همه ما که راه افتادن صنعت احتیاجی به یک برنامه ریزی صحیح، احتیاج به اعتبارات کافی، احتیاج به حمایت دولت ، تمام این مسائل باید بهش توجه بشود. درآن زمان حتی وزارت صنایع هم وجود نداشت . وزارت اقتصادی بود، ولی وزارت صنایع که کارش فقط صنعت باشد درآن زمان نبود. بله یا تازه شروع شده بودوزارت صنایع مثل اینکه وزارت صنایع هنوز هم نبود دراینجا ترتیب پیدا کرده بود. بهرحال اگر وزارت صنایع هم بود کار امورمالی این کار جزء کار عادی دولت نمی‌توانست باشد روی این اصل بود که این موضوع گزارشش را یادم نیست گزارش اولیه را که تهیه کرد ولی موضوع ایجاد یک بانکی برای توسعه صنعتی ومعدنی ایران مورد لزوم است و دراین مورد بحث خیلی زیادی توی آن جلسات ما شد و مآلاً رسید به تهیه طرح که مورد قبول دولت قرار گرفت و بعد هم بانک توسعه صنعتی ومعدنی ایجاد شد که آقای مهدی سمیعی هم معاونش بود و بعداً همینطور که اطلاع دارید بزرگترین منبعی شد برای تأمین گسترش صنایع کشور. اینهم یکی از آن طرحهائی بودکه درآن زمان پایه ریزی شد دنبال شد. این جلسات ما تقریباً درحدود یکسال وخورده‌ای ادامه پیدا کرد ولی بتدریج درحال تحلیل رفتن بود برای اینکه بعضی از جلساتش منصور شرکت نمی کرد، از این جلسه به آن جلسه میافتاد. بعداً من متوجه شدم که منظورمنصور ازتشکیل این جلسات این بود که این گروه را بدنبال خودش بگیرد و درحقیقت دررأس این گروه باشد و این را مبنای یک حرکت سیاسی قراربدهد. همانطوری که کانون مترقی را بعداً انجام داد. چون دید کسانی که دراینجا هستند حالا بهر دلیلی نظر آنرا تأمین نمی‌کنند آنطور.

سؤال : یعنی اورا به رهبری قبول ندارند.

آقای انصاری : به رهبری قبول ندارند، این را حس کرد اینهائی که اینجا هستند منصور را بعنوان رهبر نمی‌توانند قبول کنند. یواش یواش بدون اینکه بگویدکه دیگرما با شما کاری نداریم یواش یواش از این کار کنار کشید ودیگر این نهارها تشکیل نمیشد منصور جدا شد و آنهای دیگرهم همینطور احیانا گاه وگداری باهم

چیز داشتند باصطلاح ملاقات می‌کردند. بعد ازتقریباً یکسال شد که خبرآمدکه کانون مترقی تشکیل شده والبته دراین کانون درآن زمان منصور از چندنفرهم دعوت کرده بود که اینها شرکت نکردند نمی‌خواستند به خود من پیشنهادکردبه دکترآموزگار پیشنهاد کرده بود یعنی به من گفت که علاقمند بود که یکروز با آموزگار مذاکره کند وآموزگار حاضر نشد.

سؤال : بدلیل همین نحوه‌ای که منصوردرآن گروهی که شما بودید عمل کرده بوده یا.

آقای انصاری : معتقد نبودکه بعنوان رهبری آنرا قبول نداشت و بعد منصوربا عده دیگری .

سؤال : شما هم نرفتید .

آقای انصاری : من هم نرفتم با عده دیگری این فعالیت را شروع کرد وکسانی هم بودندکه درحقیقت عده‌شان همکارهایش بودند درشورایعالی اقتصاد وعده‌ای هم بودند که فقط ارتباط آشنائی ظاهری داشتند و فقط بعنوان اینکه یک عنوان دکتری یا مهندسی داشتند دعوت کرده بود که یک ظاهر آبرومندی برای آن کانون درست بکند واز آن طریق کانون مترقی را درست کرد به فعالیتهای سیاسی اش را همانطور که اطلاع داریدادامه بدهد.

سؤال : آقای انصاری شما حالا این باصطلاح رده کار را طی کردیم تا برسد به جریان کانون مترقی ولی از آن طرف یک خط دیگر را وسط راه او را کنارگذاشتید حالا برگردیم بهش . دروزارت کار یعنی دورانی که وزارت کار هست تا بجائی میرسد کابینه دکتراقبال سقوط میکند این دوران از دیدگاه اداری چطور بودند.

آقای انصاری : همانطوری که قبلاً گفتم خدمتتان شما نحوه انتصاب من به وزارت کار که بدون مقدمه انجام شد و بعد آقای دکتراقبال به من گفتند بطورخصوصی چون از ایشان سؤال کردم که چرا مرا انتخاب کردید فرمودند که نظراعلیحضرت هست که جوانها را خلاصه بیاورند بالا. بعلت اینکه اعلیحضرت خسته شدند ازاینکه تمام این کارهائی که می‌خواهند برای مملکت انجام بشود طرحهای مترقی که دارند وقتی که در دولت مطرح می‌شود وبا وزراء صحبت می‌کنند تمام این وزراء سنشان ازاعلیحضرت چون بیشتر است بعضی وقتها فکرمی‌کنند که خوب اعلیحضرت به اندازه کافی تجربه ندارد و این حالت خیلی اعلیحضرت را ناراحت می‌کند.

خواهیم دید که بتدریج وزراء کسانی خواهند بودکه سنشان از اعلیحضرت بیشتر نباشد وحالا بطور آزمایشی دارند این کار را انجام میدهند. درست هم بود برای اینکه اول آموزگار را انتخاب کرده بودند بعد منصور را آموزگار یکسال وخورده‌ای وزیرکار بود، بعد منصور سه ماه وزیرکار بود و بعد بنده را انتخاب کردند.

سؤال : وزارت کار از قرارمعلوم وزارتخانه ای بودکه برای باصطلاح جوانها درنظرگرفته شده بود.

آقای انصاری : حقیقتش این است که وزارت کاررا درآن زمان اصلاًجزء وزارتخانه نمی‌دانستند یعنی یکی وزارت دارائی بود که همه قبول داشتند یکی هم وزارت کار بود بوجودآمده و کسی نمی‌خواست درش را ببندد درحقیقت . وزیرکار رُل زیادی نداشت . امکاناتی هم که به وزارتخانه داده بودند بسیار بسیارمحدود بود. کادر وزارتخانه بسیارجوان بود جائی نداشت جایش یک عمارت اجاره‌ای در چهارراه سیدعلی دریکطرف خیابان یک عمارت اجاره‌ای دریکطرف دیگرخیابان بود. خیلی مفلوک . مجموع بودجه وزارت کار بعداز تمام این سالها که اضافه شده بود شده بود۱۲ میلیون تومان درمقابل بودجه‌های ۲۰۰میلیون تومانی وزارتخانه‌های دیگر. ۱۲ میلیون تومان تمام بودجه وزارت کار بود و وزیرکاردرحقیقت درهیئت دولت رُل زیادی نداشت و به اینصورت هم که حالا ماکه جوان بودیم که دیگرخیلی وضعمان هم محقرتربود. پهلوی وزراء سینیور کار زیادی نمی توانستیم بکنیم ولی محبت آقای دکتراقبال به من و یک مقداری اطلاع من از بابت نحوه کارهای مالی کمک کرد که وزارت کار یک تکانی حداقل از لحاظ فرم بهش داده بشود. چون همانطور که عرض کردم بودجه وزارت کار ۱۲ میلیون تومان بود. بنده فکر کردم که بالاخره یک وزارتخانه‌ای که مرجع تمام کارگران کشور هست باید یک جای ثابتی اقلاً داشته باشد نه اینکه دریک عمارت اجاره‌ای باشد که هرروز اگراجاره را نپردازند بتوانند اینها را بساطشان را جمع کنند بریزند توی خیابان . به آقای دکتر اقبال عرض کردم که باید یک جائی برای اینجا درست بکنیم جای ثابت باشد وزارتخانه مثل سایر وزارتخانه‌های مملکت. وموافقت کردند که ۱۲میلیون تومان درحقیقت برابر بودجه وزارت کار من بتوانم از بانک ملی با ضمانت وزارت دارائی قرض بگیرم وساختمان جدید وزارت کار را بنا بکنیم . خوشبختانه درآن زمان سرلشکر ضرغام یک تشکیلاتی دروزارت دارائی درست کرده بود که اعلام کرده بود که تمام هرکدام ازوزارتخانه‌ها بخواهند ساختمانهایشان کارهای ساختمانیش را وزارت دارائی برایشان انجام بدهند. با تیمسار ضرغام من صحبت کردم که شما این ضمانت را بکنید ساختمان را خودتان انجام بدهید و ایشان هم قبول کردند پایه ساختمان محل وزارت کار و بیمه اجتماعی به این ترتیب گذاشته شد. از بابت کارهای دیگر مهمتراز همه قانون بیمه‌های اجتماعی بود همانطور که عرض کردم باید می‌گذشت . چون یک زمانی داشت که اگر تا آن زمان قانون نمی گذشت دیگر

از آن اجازه قانونی نمیشد استفاده کرد. همکارهای من توی این کار کسانی بودند آقای منوچهر آریانا، عطاءالله خسروانی، دکتر کلالی، آقای مهندس مجد، پرتواعظم اینها کارکنان وزارت کار بودند که خوب وارد بودند به امورقانون بیمه‌های اجتماعی، ودکتر سرداری که رئیس سازمان بیمه‌های اجتماعی بود. برای این کار خیلی مطالعات زیادی شد یک کمیسیونی بنده فرستادم به ژنو که رفتند درسازمان بین‌المللی کار برای جمع آوری اطلاعات از لحاظ مقایسه قوانین بیمه‌های اجتماعی درممالک مختلف و چه چیزهائی را ما باید بهتر است که درایران رعایت کنیم که از ممالک دیگر عقب نیفتیم . نتیجه‌اش هم البته این شدکه قانون بیمه اجتماعی تهیه شد که درآنروزش بسیار مترقی بود و هنوز هم یکی از مترقی‌ترین قوانینی هستش که ممالک مثل ممالک ایران دارد . درطی این تهیه این قانون یک مسئله خاصی مورد توجه بود درآن زمان شرکت نفت حدود ۷۰ هزارنفر کارگر داشت که ادعا می‌کرد که اینها کارگرها زیادی هستند چون کنسرسیوم پروداکشن (Production) ایران را بالا نمی‌برد بعلت اینکه که می‌گفت هزینه تولید نفت درایران بالاتراز هزینه تولید نفت در عربستان وکویت هست . علت این زیادی هزینه هم بودن تعداد زیادی کارگران هستند که شرکت لازم ندارد برای اینکه وسایل جدید که آمده با آتومیشن (Automation) اینهازیادی هستند بیرون کردن ۷۰ هزار نفر درخوزستان شما حساب بفرمائید در آن زمان چه مشکلی بود برای دولت فراهم بکند. خوب چیزی که درقانون باید پیش بینی میشد این بود که درحالی که به خدمت یک کارگری خاتمه داده بشود کارفرما چه باصطلاح پاداشی باید درموقع خاتمه کار به آنها بپردازد. درمورد کارگرهای معمولی که فرض بفرمائید یک کارخانه‌ای که اگر یک کسی سه سال کارکرده اگر گفته میشد که آقا برای هرسالی یک ماه بهش بدهید خیلی بنظر عجیب نمی‌آمد یا دوماه بدهید یا سه ماه بدهید چون رقم کم بود ولی برای کارگران نفت این رقم مجموعش خیلی خیلی زیاد میشد. دروزارت کار هرچه ما مطالعه کردیم دیدیم کمتر از سه ماه واقعاً انصاف نیست که به کارگرها نفت داده بشود برای اینکه یک کارگری که اگر ۳۰ سال درصنعت نفت کار کرده بود وقتی‌که می‌خواستند بیرونش بکنند حداکثرحدود مثلاً ۴۰ هزارتومان اگر سه ماه برای هرسال خدمت سه ماه بهش میدادند حدود ۴۰ هزارتومان میشد. مجموع اینها برای کنسرسیوم یک رقم خیلی زیادی بود بهمین جهت بود که کنسرسیوم با این رقم مخالف بود و می‌گفتند که این سه ماه نیست شما باید حداکثر یکماه گذاشته بشود.

سؤال : یکماه برای هرسال خدمت .

آقای انصاری : برای هرسال خدمت . خوب این تنها راهی بودکه میشدحقوق کارگرها را که درآنجا هستند حفظ کرد. بامقامات کنسرسیوم که به وزارت کار مراجعه می‌کردند ودائماً درتماس بودند گفته میشدکه آقا

خوب شما که اینها رابیرون می‌کنید اگر اینها یک مشت آدم بیکار و فقیری باشند درآنجا برای شما بالاخره زحمت ایجاد می‌کنند. صنعت نفت را ناسالم می‌کنند. شما باید این پول را بدهید. اینها دنبال این بودند که خیلی خوب ما حاضریم این پولهائی که به اینها داده میشود کمک بکنیم دریک صنایع جنبی صنعت نفت اینها بکار بیندازندکه شایدخودشان درآنجا هم کار بکنند وهم اینکه یک منفعتی از آن سرمایه شان بدست بیاورند که حرفشان منطقی بود ولی حرف ما این بود که این رقمی که گیر اینها میآید باید اینقدر باشد کفاف هزینه زندگی اینها را بدهد وکمتراز سه ماه را ما نمی‌توانیم قبول کنیم . بالاخره اینها راضی نبودند . یکروز آقای انتظام بنده را خواست آقای عبدالله انتظام .

سؤال : که آقای عبدالله انتظام الان رئیس شرکت نفت بود درآن وقت .

آقای انصاری : خواستند وگفتند بله یک همچین مشکلی پیش آمده از آن طرف هم آقای دکتراقبال به من گفتند که شما یک همچین پرابلمی (Problem) دارید و این را آقای انتظام بعرض رساندند که وزارت کار قانونی دارد می‌گذراند و این گرفتاری برای صنعت نفت ایجاد می‌کند. گفتم خوب آقای انتظام به من تلفن کردند قرار شدکه من بروم پهلوی آقای انتظام و این مطلب را توضیح بدهم برای ایشان . رفتم دفتر شان وقتی تمام مسائل را گفتم خوب این مرد محترم که حقیقتاً خدا روحش را شاد بکندوهمیشه هم فهمیده بود هم خیر وصلاح مملکت را می‌خواست قانع شد ولی می‌دانستم طرح از طرف کنسرسیوم هم تحت فشاراست . گفت بله اینطوری هست حالا ببینیم چکار می‌توانیم بکنیم . گفتم همینطور کاری ما نمیتوانیم بکنیم الان باید قانون بگذرانیم بجای سه باید بنویسیم مثلاً یک که این کار درست نیست بنابراین این سه دیگر مینی مومی (minimum) است که ما می‌توانیم بگذاریم و شرایط بازنشستگی که درچه سنی باز بشوند زنها درچه سنّی بازنشسته بشوند مردها درچه سنی بازنشسته بشوند اینها را تمام توی این قانون باید رعایت بکنند. این قانون به اینصورت تهیه. شد نکته‌ای که خیلی برای من جالب بود آن زمان و بچشم می‌خورد این بود که وزارت کارفقط یک قانون بدست داشت که باید این قانون را اجرا بکند. قانون کار که می‌گوید مثلاً کارگرها کمتر از ۱۲ سال نباید درکارخانه کارکنند. کارفرما نباید بچه‌های مثلاً ۵ ، ۶ ساله را کار بدهند. درحالی که خبر میرسدکه درخیلی ازکارخانجات این کار را می‌کنند بچه‌های ۱۰ ساله ۸ ساله زیر ۱۲ سال توی کارخانه‌ها کار می‌کنند. خوب این علتش فقرخانواده‌ها بود و یک مقداری کمبودحقوق ، دستمزد. دستمزدرا هم نمی‌شد زیاد کرد زیادتر از آنی است برای اینکه آن ته‌مانده صنایع کوچک هم که مانده بود آنها هم ورشکست می‌شدند از بین می‌رفتند ولی بهرحال وزارت کار برای اجرای قانون دوراه درپیش نداشت یا چشمش را هم بگذارد قانون

را اجرانکند یا اگر بخواهد اجرا بکند باید ازطریق دادگستری با زور ژاندارم یا مأمور پلیس برود این کارگاهها را ببندد یا کارخانه را مُهر بکند زور وزارت کار زور قانونی بود. همش من درفکرم که باید ما یک فکری بکنیم که یک راه دیگری پیدا بکنیم برای اجرای قانون کار راهی که بنظرم رسید این بود که ما دربیمه اجتماعی که چیزهای به اصطلاح حق بیمه می‌گرفتند اینها مقداری ذخیره داشتند خیلی برایتان شاید جالب باشد درآن زمان ذخیره‌ای که بیمه اجتماعی داشت درحدود بیست وچندمیلیون تومان بود درحالی که روی کاغذدویست وپنجاه میلیون تومان از کارخانجات طلبکار بودم بعنوان حق بیمه ۲۵۰ میلیون و اینها هیچگونه وسیله وصول این پول را هم نداشتند یعنی برای اولا دفاتر حسابداری روشنی نداشتند ادعائی داشتند نسبت به کارخانجات که مثلاً شما درطی این سال اینقدر کارگر داشتید، این کارگرها متوسط حقوشان اینقدر است پس باید اینقدرحق بیمه بپردازید. کارخانه هم یک قاز نمی پرداخت می‌گفتش تمام حسابهای شما بیخود است برای اینکه من اینقدر کارگر نداشتم و اینقدر مزدهم نبوده وهرکارخانه هم چندین دفترهای متعدد داشتند و این ماجرائی بودکه بایدبرود به دادگستری و دادگستری روشن بکند که کی راست می‌گویدوکی دروغ می‌گوید و اینها همینطور بدهی‌ها رویهم انباشته می‌شد. فقط ازدستگاه کارخانجات دولتی اینها مقداری اینها می‌توانستند پول بگیرند ولی از بخش خصوصی تقریباً هیچ چیز. درخود سازمان بیمه اجتماعی یک رئیس کل امورمالیشان یک فردی بود از بانک ملی سابقه کار دربانک ملی داشت و در تمام (staff) شان یکنفر کارمند دیپلمه داشتنددرتمام این دستگاه امورمالی خوب می توانیم تشخیص بدهیم درچنین تشکیلاتی چقدر بی انضباطی مالی می‌تواند وجود داشته باشد. این ذخیره مختصری هم که اینها داشتند این ذخیره را در چند بانک خصوصی بعنوان سپرده ثابت سپردند. داستان هم از این قراربود درآن زمان که این خارج از بحث امروز ما است ولیکن این یک واقعیت درآن موقع وجود داشت که درآن زمان تازه قانون بانکداری درایران گذشته بود یعنی بخش خصوصی می‌توانست بانک تشکیل بدهد. تشکیل این بانک شرایطی که داشت این بود که شما بروید دربانک ملی یک مقداری پول بگذارید حدود یک میلیون تومان مثلاً بگذارید و آن برگ زرد deposit را بگیرید این برگ زرد مبنای تقاضای شما برای تشکیل بانک میشد که می‌دادیم به ادارت مربوطه و اجازه تشکیل بانک را می‌گرفتیم .

سؤال : از وزارت دارائی .

آقای انصاری : از وزارت دارائی یا. . . . بنده الان درست نمی‌دانم ولی درهرحال یعنی خاطرم نیست ولی اجازه تأسیس بانک را می‌گرفتیم . ضمناً می توانستیم آن یک میلیون تومان را که داشتیم توی بانک فردا برویم

حسابتان را بکشید چون آن برگ زرد را گرفته بودیدو کارتان انجام شده بود. تعداد زیادی بانکها به اینصورت بوجود آمد بعد از اینکه بانک درست می‌شد صاحبان این بانکها اجازه تأسیس بانک را می‌گرفتندو به مؤسسات مختلفی که مؤسسات دولتی که پولی داشتند مراجعه می‌کردند که آقا ما بانکیم و بنابراین پولتان را توی بانک ما بگذاریدو اغلب آنها علاقمندیشان باحسابهای ثابت بودکه مثلاً بگذارید ۴ ساله یا ۵ ساله در اینجا deposit هائی بگذارید . براساس مقرراتی که آنروز وجود داشت هرچقدر بانکdeposit گرفته بود می توانست چهار تا پنج برابر این را وام بدهد. پولی که به صاحب deposit می‌دادند درآن زمان ۴ درصد بود براساس این ۴ درصد و ۴ درصد به صاحب پول میدادند ولی فرض کنید اگر که شما ۵ میلیون تومان داشتید می‌توانستید ۲۵ میلیون تومان قرض بدهید و این ۲۵ میلیون تومان را با بهره‌های ۱۵ درصد،۱۶ درصد ،۲۰ درصد میدادند بانکها. حساب کنید چه کار سودمندی بود این کار. پس برای گرفتن این deposit ازمؤسسات مختلف یک رقابت عجیبی بین بانکها بود و پولی که گرفته بودند با آن برای نگهداریش با چنگ و دندان می‌جنگیدند ازشرکت ملی نفت، ازسازمان بیمه اجتماعی، از سایرمؤسساتی که پول داشتند اینها راگرفته بودندوبطوری‌که خاطرم هست از تمام پولهای سازمان بیمه اجتماعی حدود ۵ میلیونش در بانک ملی بود و بقیه اش در این بانکهای ـ . . اتفاقاً یکی از این بانکها بانکی بود که مال پدر منوچهر نیکپور بود به اسم بانک پارس وتشکیل هدف این بود بنده فکر کردم اگر ما این پولها را جمع کنیم و سرمایه یک بانکی بگذاریم و خود این بانک مرجعی بشود برای اینکه تمام پولهای بیمه اجتماعی که گرفته می‌شود برود توی این بانک و پرداختهائی که می‌شود از این بانک برود خود این بقدری بیزنس هست که یک بانک را خواهد گرداند و بعد امکان مالی که این بانک پیدا بکند می‌تواند برای اجرای قانون کار اعمال نفود بکند برای اینکه اگر می‌تواند بگوید که بانک من به مؤسساتی وام می‌دهند که اینها قانون کار درشان رعایت بشود و اگر رعایت نکردند تضییقات مالی برایشان ایجاد بکند. بجای اینکه ازطریق دادگستری و بردن ژاندارم و پلیس و مأمور اجراء کارشان را انجام بدهد از طریق فشار مالی قانون کار را اجرا بکند. بچه استخدام نکنند، ساعات کار را رعایت بکنند، محیط کار، محیط تمیزی باشدوسایر چیزهائی که برای کارگران لازم باشد. این ایده را با آقای دکتر اقبال صحبت کردم . آقای دکتر اقبال مثل همیشه فوری قبول کردند وگفتند که کارتان را انجام بدهید. باید با بانک ملی صحبت می‌کردیم چون درآن زمان بانک ملی درحقیقت مغز متفکر مالی دولت بود در امور این جورچیزها. رئیس بانک ملی آقای کاشانی بود. آقای کاشانی با همکارانشان صحبت کرده بودند و مخالف بودند با تشکیل بانک جدید. حرفشان هم این بود که تشکیل یک بانک جدید مشکلاتی دارد اول از همه نداشتن به اندازه کافی حسابدار و افرادی که کار بانکی بتوانند بکنند. الان با بودن این بانکهای متعددی که مثل قارچ سبزشده و اینها کارمندان را ازهم می‌دزدند و اغلبشان هم کارمندان بانک ملی هستند که

می‌دزدند می‌برند جای دیگر شما که بانک درست کنید یا باید از آنها بدزدید یا از بانک ملی ودرحقیقت باعث متزلزل شدن کار این بانکهای دیگرخواهدشد و این ما مخالفیم از این جهت. وقتی که با آقای کاشانی من مفصل صحبت کردم وصحبتمان اتفاقاً درآبادان انجام شد یک شب بعد از اینکه اعلیحضرت تشریف می‌آوردند آنجا بعلت اینکه برای اولین بار روی رودخانه خرمشهریک پُل زده شده بود که درآن زمان کار خیلی مهمی بود چون قبلاً با علم می‌رفتند از اینطرف خرمشهر به آنطرف . اعلیحضرت تشریف فرما می‌شدند که پُل را افتتاح بکنند وتمام هیئت دولت برای شرکت دراین مراسم افتتاحیه پُل به خرمشهر رفته بودند. بعد ازصرف شام به آقای کاشانی عرض کردم که میآئید برویم باهم راه برویم ایشان هم آمدند. توی خیابان آبادان که راه می‌رفتیم فرصتی شد که من به ایشان بقبولانم که آقا این خدمت را بیائیم ما این چند روزی که هستیم انجام بدهیم و این کار را بکنیم اگر کارمندحسابداری هم بخواهیم شما برای ما حسابدارش را بفرستید حالا بگذارید این کار اصلش انجام بشود ایشان هم قبول کردند خدا عمرشان بدهد قبول کردند همانجا به آقای دکتر اقبال عرض کردم که آقای کاشانی هم قبول کردندو نتیجه این شدکه هفته بعدش درکمیسیون مشترک مجلس وسنا ما قانون را گذراندیم . قانون بیمه اجتماعی گذشت که درش مجوز تأسیس بانک رفاه کارگران گرفته شده بود. خوب مرحله بعدی تشکیل بانک بودکه باید این deposit ها جمع بشود البته خدمت شما عرض کنم که درآن فاصله تعداد بسیار زیادی تلفن های ناشناس به منزل من و به اداره و جای مختلف میشد و تهدید می‌کردند.

سؤال : از طریق کارفرمایان .

آقای انصاری : از کسانی بود که آقا بله منافعشان به خطر افتاده بود، صحبت هائی می‌کردند که بله حالا می خواهید پول کارگران را بخورید، می‌خواهید چکاربکنید ازاین صحبت ها ولی معلوم بود که ریشه‌اش توی بانکهائی است که پولها را (پایان نوار ۴ ب)

شروع نوار ۵ آ

تاریخ شفاهی با جناب عبدالرضا انصاری برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران ۲ مارس نوار پنجم بنیادمطالعات ایران بتزدا مریلند مصاحبه کننده غلامرضا افخمی .

آقای انصاری : یکی از وقایعی که مربوط به آن زمان خاطرم هست پیشنهادی است که از طرف آقای مهندس شریف امامی درآن موقع وزیر صنایع بود درهیئت دولت مطرح شد .

سؤال : این درکابینه دولت اقبال است و شما وزیر کار هستید

آقای انصاری : مهندس شریف امامی وزیر صنایع . پیشنهاد که مطرح شد این بود که آلمانها علاقمند هستند که در جهت ایجاد صنعت ذوب آهن با ایران همکاری بکنند و اعتبارات لازم را بدهند و در ظرف ۷ سال فکر می‌کنم این صنعت ذوب آهن به راه بیفتد. این سابقه زیادی داشت برای اینکه صنعت ذوب آهن که درحقیقت صنعت مادر هست برای صنایع وسالها مورد توجه اعلیحضرت ودولت بود و برای اینکه بیاید به ایران تکنولوژی لازم را ایران نداشت وباید حتماً از این ممالک پیشرفته این تکنولوژی را می‌گرفت . چند بار به امریکائی ها مراجعه شده بودو اینها هربار‌برای این کاربازی درمیآوردند. علتش هم این بودکه صنایع ذوب آهن در پیسبورک درآلمان خود آنها دچارمشکلاتی بودندصنایع قدیمی بودند، کارخانجات قدیمی بودندو اصولاً شاید میل نداشتندکه یک رقیب جدیدی هم درآن منطقه بوجود بیاید. بهرحال سنگ می‌انداختند من به جزئیاتش وارد نیستم که چه اقداماتی انجام شده بود ولی می‌دانستم که هرچه دولت فشار میآورد این شرکتها و احتمالاً دولتهایشان راه نمیدادند. از زمان قدیم هم که از زمان اعلیحضرت رضا شاه صنعت ذوب آهن پایه گزاری شده بود و با پیش آمدن جنگ و رفتن اعلیحضرت رضا شاه این متوقف شده بود وخرابه هایش در نزدیک دانشکده کشاورزی آنجا باقی مانده بود. پیشنهاد آقای مهندس شریف امامی اینطوری که گفتند این بود که آلمانها میآیند و تأمین اعتبار این صنعت را خواهند کرد قیمت این را دولت ایران بتدریج پرداخت خواهدکرد. از طرف هیئت دولت یک کمیسیون سه نفری به ریاست آقای شریف امامی و عضویت آقای سرلشگرضرغام ومن که وزیرکار بودم تعیین شده بودکه به این پیشنهاد رسیدگی بکنند. صبح روز بعد که جلسه درحضور مهندس شریف امامی تشکیل شد و آن رئیس واحد مربوطه برای دادن توضیحات آمد طرح را که هروقت سؤالاتی مطرح می‌کردیم که اینها جواب بدهند یک کمی برای آقای شریف امامی همچین سنگین بود و بیشتر انتظار داشتندکه این جلسه خیلی زود به این کار رسیدگی بکنند وکار مُهر تأئیدبزنند وکار انجام بشود.

سؤال : مثل فورمالیته .

آقای انصاری : فورمالیته‌ای انجام بشود. سرلشگر ضرغام هم بهم صورت به مسئله نگاه می‌کرد. منتهی من طبق روش معمول کارخوب این قراردادی که داده بودند این قرارداد همه را خواندم وسؤالاتی راجع به بعضی مواردش داشتم . جلسه تمام شدو وقتی که رفتیم من مطالعه ای که کردم دیدم که درحقیقت این پیشنهاد ظاهرش پیشنهادی است که بصورت قسطی پولش را خواهندگرفت یعنی کار را کار انجام میدهندوقسطی پولش را می‌گیرند امّاخودپیشنهاد وقتی‌که مواد را آدم می‌خواند میدید که هیچ اینطور نیست اینها یک پیش پرداخت می‌گیرند براساس این پیش پرداخت یک مقداری کار انجام میدهند باز پول می‌گیرند باز کار امجام میدهند و این پیشنهاد درحقیقت پیشنهاد نقد است نه پیشنهاد قسطی منتهی دریک قالبهائی درمواد مختلف اینها ریخته شده که ظاهرکار این است که کار را دارند با اعتبار انجام میدهند. درحالی که اعتباری در وسط نبود و باید دولت ایران خودش این را بپردازد. آن شب درکاخ گلستان یک مهمانی دعوت کرده بودند برای اینکه وزراء سنتو درایران جلسه داشتند وهیئت دولت را هم دعوت کرده بودند وشام درکاخ گلستان حدس میزنم اعلیحضرت هم تشریف آوردند بهمین جهت مهمانی درآنجا بود وزیرخارجه امریکا هم وزیرخارجه بود که پایش شل بود هرتر اسمش بود.

سؤال : بله مستر هرتر.

آقای انصاری : بعد از شام وقتی که وزراء ایستاده بودند آقای دکتراقبال ازمن پرسیدندکه نتیجه آن جلسه چه شد. عرض کردم که کمیسیون تشکیل شد و بنظر من میرسد که این پیشنهاد، پیشنهاد نقد است . پیشنهاد اعتباری نیست چون درآن زمان دولت خیلی مشکلات اعتباری داشت وتعهد جدیدی نمی‌توانست قبول کند و اینهم که من تازه از وزارت دارائی رفته بودم تمام وضع مالی را می‌دانستم گفتند که خیلی خوب شما یک گزارشی تهیه کنید من بعرض اعلیحضرت برسانم . ما رفتیم زودتر از اینکه مهمانی تمام بشود رفتیم به منزل من نشستم تا نزدیکهای صبح با دقت یک گزارشی تهیه کردم که صبح به نخست وزیری بدهم . روز بعد، بعد از ظهر هیئت دولت بود اول جلسه که انتظار داشتم خوب بدهم به آقای دکتر اقبال که خودشان هرکاری که می خواهند بکنند بدون مقدمه آقای دکتر اقبال رویش را به من کرد گفت آقای انصاری این گزارشتان را بخوانید من یک خورده دست وپایم را جمع کردم چون من آماده بحث این گزارش توی جلسه نبودم . ولی خوب ناچار گزارش را درآوردم . هرخطی که این گزارش را می خواندم آقای شریف امامی عصبانی میشد، قرمز میشد بلندبلندمی‌گفت نه آقای اینطور نیست، اینطور نیست خوب منهم که قرارداد را داشتم ناچار جواب میدادم می‌گفتم این هست . به استناد ماده مثلاً ۴ صفحه ۵ آن ماده را می خواندیم همه می‌گفتند که همان

است . دردسرتان ندهم تمام این گزارش که خوانده شد درحقیقت این گزارش اصلش این بود که این اعتبار، اعتبارنیست این رامیسازند تحت این عنوان بدون هیچگونه رعایت رقابتی امتیازذوب آهن را می‌گیرند ولی پولش را را باید دولت ایران قبلاً پرداخت بکند.

سؤال: همان مرحله قبلی پرداخت کند.

آقای انصاری : بله، قبلاً پرداخت کند. بعد ازاینکه اینها چند بار این برخوردانجام شد وحقیقتاً هم من خیلی ناراحت شده بودم برای اینکه هیچ نمی خواستم به آقای مهندس شریف امامی که خیلی برایشان احترام داشتم ارشد من بودند خوب آدم مدیردرجه یک وچندین سال وزیرصنایع من تازه چند روز بود که مدتی بود که آمده بودم آنجا ولی چاره‌ای هم نداشتم این کار بالاخره گزارش تمام شد. ایشان خیلی خیلی ناراحت شدند منهم گزارش را دادم که برای ضبط درپرونده تمام شد. البته بعد از آن دیگراسمی از ذوب آهن برده نشد تا آن وقتی که هیئت دولت وجود داشت . خوب آقای شریف امامی هم خیلی خوشش نیامد شاید از این کار. آما بعداً ازطرز رفتارشان دیدم باطناً از من خیلی ممنون شدند برای اینکه رفتارشان که بعداً خیلی محبت آمیز بود در طی سالهای قبل و این را همیشه به یادم هست برای اینکه بعد از اینکه هیئت دولت افتاد و آقای شریف امامی البته درکابینه‌اش تجدید نظرکلی کردند. من و آموزگار و منصور را که سه وزراء جوان بودیم هرسه تا را کنار گذاشتند. ولی وقتی که مهندس خسرو هدایت پیشنهادکرد که سازمان آب و برق خوزستان که هنوز تشکیل نشده بودمن بروم آنجا آقای شریف امامی خیلی حمایت کردند وبعداً هم نگذاشتند که از آنجا بجای دیگر بروم . درهرحال خیلی همیشه بعداز این رابطه خیلی خیلی خوب داشتیم .

سؤال : قبل از اینکه نمی‌دانم که ازوزارت کارمطلب دیگری هست که الان شما بخواهید مطرح بکنید مهم است که تمام این نکاتی که هست آنجا بیایدقبل از به اصطلاح طرح مسئله خوزستان وسازمان آب و برق خوزستان که فوق العاده مهم است دوتا اسم الان اینجا بود یکی ازخودشریف امامی . می خواستم ببینم شما باهاشان ارتباط داشتیدچطور آدمی بودش. بخصوص در ارتباط با این فراماسونری که راجع بهش صحبت می‌کنم . آیا فراماسونری درتجربه شما تأثیر زیادی در روابط سیاسی واداری درایران داشت یا نه یکی این است و بعد هم یک وقت دیگر راجع به مهندس خسرو هدایت که یک آدمی است که قریباً همه راجع بهش یک حرفی دارند بزنند وغالباً حالامن نمی خواهم بگویم چطور حرفی دارند بزنند چون خودشما می گوئید نمی خواهم روی آن تأثیربگذارم ولی بعداً هم راجع به خسرو هدایت صحبت بکنیم .

آقای انصاری : کدامش را میل دارید بگویم اول راجع به این دونفر. یا بعدکار وزارت کار را بگویم .

سؤال : نه بگذارید وزارت کار را تمام بکنیم و بعد. . .

آقای انصاری : بسیار خوب یکی دیگر از کارهائی که درآن زمان دروزارت کار شد دنباله همان کاری بودکه ما باصطلاح آوردن جوانها به ایران و مشغول کردن آنها از سابق درپیش گرفته بودیم برای آنکه درزمان گفته میشدکه اغلب جوانهای تحصیلکرده ایران بعد ازاینکه درسشان تمام میشود به ایران نمیآیند و درآمریکا یا ممالک دیگر شروع بکار می‌کنند اصلاً ایران را محیط مناسبی برای کار خودشان نمی‌دانند. علل مختلف هم داشت میآیند اینجا کار ندارند، محل ندارند، حقوقشان کافی نیست، حقوق دولت خیلی خیلی پائین است . مؤسسات اینها را آنطورکه باید تحویل نمی‌گیرند و بعد مبارزه زیادی دارندکه بخواهند وارد دستگاههای مختلف بشوند. مثلاً کسانی بودند که بادرجه PHD ازدانشگاه کورنل مثلاً آمده بودند به تهران حتی بصورت لکچرردردانشگاه تهران نمی توانستند یک شغل خیلی کوچکی بگیرند. چون درهرجا یک صف بندیهائی وجود داشت ومشکلات بسیار زیاد بود. درآنجا من فکر کردم که این موقعیتی است که بشود یک سرو سامانی به این وضع داد و یک واحدی درست کردم دروزارت کار به اسم سازمان هدایت فارغ التحصیلان و آقای ابوالقاسم معینی که بعداً هم وزیرکار شد ایشان را با سمت مدیرکلی رئیس این کار کردم و کار این سازمان هدایت فارغ التحیصلان رفع مشکل محصلینی بود که می‌خواستند بیایند به ایران . چه از لحاظ کارپیدا کردنشان درایران چه تماس گرفتن با آنها درخارج ودرهرجا درانگلیس، درفرانسه، درآلمان، درامریکا، درهرجا و راهنمائی آنها و ارتباط داشتن با آنها مشکلاتشان حّل کردن و خیلی این سازمان بعداً توانست که یک خدماتی انجام بدهد که پایه‌اش آن زمان گذاشته شد. این تقریباً چیزهائی است که الان از آن زمان یادم میآید خوب چون الان درحدود ۳۰ سال است که می‌گذرد. ۱۹۶۰ وقایع اتفاق افتاده . وقتی که دولت عوض شد وآقای شریف امامی نخست وزیر شدند خوب حزب میلیون هنوز بجا بود و یادم هستش که درآن زمان از پس اندازهائی که ما کرده بودیم درحدود هفتاد هزار تومان درصندوق حزب بود که وقتی به اطلاع آقای دکتر اقبال رساندم خیلی خیلی خوشحال شدند چون آن مقرری ماهیانه دیگر قطع میشد که از نخست وزیری میآمد و ایشان هم یک سمتی دردانشگاه گرفتند و روزها میآمدند به حزب دفترشان درحقیقت توی حزب بود.

سؤال : دکتر اقبال .

آقای انصاری : دکتراقبال. یک چند ماهی این جریان ادامه داشت یک مدت کوتاهی بود شاید چند ماهی کمتر چند هفته‌ای و با این پولی که درخزانه حزب بود کارهای مختلف انجام میشد تا اینکه یک روز شاگردها در دانشگاه اتومبیل دکتراقبال را آتش زدند و معلوم بود که دیگر دستگاه حزب هم باید جمع بشود ایشان مسافرت کردند رفتند به اروپا و دیگر حزب هم تق و لق شد دیگرخبری از آن نشد این داستانی است که به این صورت حزب میلیون دیگر به پایان رسید.

سؤال : به پایان رسید یا درهرحال اساسش بهم خورد.

آقای انصاری : حالا برمی‌گردیم سرآن .

سؤال : قبل از اینکه برگردیم به مرحله بعدی فعالیت های شما تجاربی که دراین زمینه داشتید این آقای به شریف امامی بپردازیم، شریف امامی آدمی است بسیار ازدیدگاههائی جالب در نقشهای اساسی درزندگی سیاسی ایران داشته راجع بهش حرفهای مختلف زده می‌شد. از جمله یکی از چیزهای خیلی اساسی که بهش مرتبط است البته ارتباطش با فراماسیون است و اینکه رهبر یکی از بزرگترین لژها بوده است . می خواستم ببینم در زندگی سیاسی اداری شما اولاً ۱. شریف امامی را چطور آدمی دیدید. ۲. آیا این ارتباط فراماسیونری ارتباط مهمی بود یعنی تأثیرخاصی داشت درزمینه‌های مختلف باید به حساب میآمد یا یکی از همان ارتباطات اجتماعی سیاسی درگیومه اینطوری بگوئیم که خیلی آدمها ممکن بود داشته باشند.

آقای انصاری : آقای شریف امامی را من اول باری که دیدمشان موقعی بودکه ایشان رئیس سازمان برنامه بود و برای کارهای اصل ۴ به آنجا مراجعه می‌کردیم وبعداً درزمان دولت آقای دکتر اقبال شدند وزیرصنایع برخوردهای کاری که من با آقای شریف امامی داشتم خوب مردی هستند بسیار وارد درتمام اموری که مربوط به ایشان میشد. چون مراحل کاری را از پائین شروع کردند بی‌نهایت به کارهای دولتی وارد هستند. یک مدیر درجه یک . تمام اصول صحیح مدیریت را ایشان رعایت می‌کنند. آدم‌هائی که باشریف امامی کار می‌کنند میدانند که یک آدم بسیارقوی پشت سرشان ایستاده و اگر یک کاری را که می‌گوید بکنید انجام میشود واگر بگوئید نکنید پشت سرش وامی‌ایستد. اینکه عرض می‌کنم چون یکی از دوستان من مهندس رضا رزم آراء هم سالها معاون شریف امامی بود آن همیشه یک همچین نظری را داشت . راجع به امور شخصی ایشان هیچ اطلاع

ندارم . برای اینکه ارتباط ما فقط ارتباط کاری بود. خیلی مردلایق ، قوه تجزیه وتحلیل کارهایش بسیار زیاد من بخصوص دربعد از این جریانات وقتی که وزیرکشور بودم و ایشان رئیس سنا بودند درمورد قوانین مختلف که با ایشان درتماس بودم که بعداً خواهم گفت بخصوص قانون نوسازی است که از اول تا آخرش مجبور شدم یک نصفه روزبرایشان توضیح بدهم خیلی علاقمند به یادگرفتن و یک فردمدیر بسیار بسیار لایقی است مهندس شریف امامی از لحاظ فراماسیونری من اطلاع دارم که ایشان شدند رئیس لژ فراماسیونری ایران شدند امّا هیچوقت من حّس نکردم که این مطلب توی کار ایشان من حّس نکردم حداقل که دخالتی داشته باشند. فراما سونری اصولاً آنجا تا آنجائی که من میدانم غیر از یک عده‌ای بخصوصی‌که خیلی این کاررا جدی گرفته بودند و تصور می‌کردند که این کار به یک مقامات به یک چیزهای سیاسی عجیب و غریبی درزیر پرده ارتباط داشته باشد و از آنجهت ازهمدیگر یک نوع ترسهائی داشتند یک نوع رعایت چیزهائی را می‌کردند بقیه حتی دوستهای من که عضو فراماسونری شده بودند اینها این چیزها را مثل یک دوره دوستانه میدانستند که از لحاظ انسانی دورهم جمع شدند وبهمدیگرکمک بکنندکارخیلی از ایشان برنیاید انجام بدهند. من فکر نمی‌کنم که هیچ اثری روی کارسیاسی ایشان داشته باشم .

سؤال : حالا این جزء یک سؤال جوردیگر بکنم بدلیلی که این مسئله مطرح شده بهرحال در ذهن بسیاری از کسانی که درایران بودند وکار کردندو یا دیگرانی که راجع به ایران یا تحقیق کردند یا نوشته‌اند این مسئله فراماسونری بطریقی مطرح هست درتجربه سیاسی اداری که خود شما داشتید هیچوقت احساس این را کردید که این مسئله فرامانوسری به طریق مطرحی درکاری که شما می‌کنید یا آدم‌هائی به این خاطر مثلاً فرض بکنید که درجائی قرار می‌گیرند که شما این را احساس می کنید که به آن دلیل هست و یا جلوی کار شما را می‌گیرند یا کارشما را تسهیل می‌کنید به یک طریقی مؤثر هست در زندگی سیاسی و اداری اینها.

آقای انصاری : من یک جور دیگر این مسئله را برای شما عنوان می‌کنم اگر ببینید که چطور که این اثر زیادی ندارد در واقعیت . برای اینکه خود من عضو لژ فراماسیونری شدم یک زمانی. علتش هم این بود که یکروز بدون آنکه من بدانم یک آقائی که سناتور بود به من گفت درهمان زمانی که حزب میلیون بود گفت آقای دکتر اقبال گفتند که من شما را به یک جلسه‌ای ببرم . من فکر کردم جلسهٔ مربوط به حزب ، مربوط به کار دولت و چیز هست و اینها از آقای دکتر اقبال سؤال کردم شما به ایشان گفتید که من با ایشان جائی بروم گفتند بله . قراری گذاشت گفت درمثلاً فلانروز، فلان ساعت من میآیم دنبال شما باهمدیگر برویم این جلسه . وقتی که رفتیم نزدیکهای آنجا که رسیدیم گفت من به شما می گویم من شما را دارم به یک جائی محرمانه

می‌برم که شما نباید به کسی چیزی بگوئید. گفتم آخر اینجا کجاست گفتند آقای دکتراقبال میدانند و این یک لُژ ماسونی است آنجا دیگر من هم می خواستم برگردم و هم یک مقداری علاقمند شدم این چیزی که اینقدر می‌گویند لژ ماسیونی، ماسیونی بالاخره چه هستش، سر مرا که نمی برند بروم ببینم چه خبر است . رفتیم در یکی از لُژهائی که آن زمان بود آن مراسمی که اول مراسم دخول را انجام می‌دهند که شما باید لباس مخصوصی را بپوشید بعد توی لُژ وارد بشوید همراه آن آقا مرا گذاشتند و همراه او کار انجام شد. درموقع رفتن چشم شما را می بندند که شما به اصطلاح میدانید کجاست ولی اینها تمام تشریفات است . وقتی که چشم مرا باز کردند و توی آن لژ کسانی بودند که آنجا نشسته بودند بعضی هایشان بسیار آدم‌های خوبی بودند که من قبلاً می شناختمشان خیلی آدم‌های خوبی بودند آدم های انسانی بودند بعضی هایشان دکترهای خانوادگی ما بودند و خیلی احساس آرامش کرد ولی از بودن بعضی از آنها بعضی از کسانی که آنجا بودند خیلی ناراحت شد. برای اینکه یک آقائی که آنجا بود این آقا درآن زمان درکار ما خیلی دخالتهای نابابی میکرد و آدم ناجوری بود و چند تا از اینها بودند که آدمهائی بودند شناخته شده بودند با آدمهای درحقیقت کارچاق کن آدمهای نابابی که من فکر نمی‌کردم با آن حرفهائی که درمورد فراماسونری میزنند لباسی باشد به تن آن آقایان اصلاً بخورد. بهمین جهت ازهمان جلسه دیگر تردید داشتم که بروم . دوجلسه دیگر هم گفتم شاید حالا یک خورده به خودم، خودم اشتباه می‌کنم یک کمی بیشتر وارد بشوم دوجلسه دیگر رفتم و بعد از دوجلسه دیدم که نه این آنطوری نیست که با نحوه کار من و فکر من چیزی داشته باشد. به این جهت دیگر نرفتم هرچه برایم کارت فرستادند هردعوتنامه‌ای فرستادند می‌پرسیدند می‌گفتم کار دارم نمی‌توانم بیایم هیچوقت دیگر نرفتم . ولی این نرفتن من هیچوقت باعث نشد که یکنفر از آن آدم‌هائی که آنجا هستند یک چیزی خلاف باصطلاح علیه من انجام بدهند یک گله بی معنی بکنند یک کارخودشان را انجام میدادند یک فردی که مثلاً رئیس آنجا بود که آن لُژی که من رفته بودم و دکتر محمود هومن یکی از شریفترین آدم‌هائی بوده که شما درکره زمین ممکن است پیدا بکنید و هیچ چیزی علیه من نکردند و من ندیدم هیچکدام اینها برای به اصطلاح کار خیری برای دیگران هم بکنند علیه من اگر کاری نکردند ضرر دیگران را من ندیدم یعنی بنفع دیگران هم ندیدم کاری بکنند کما اینکه خیلی از کسان بودند که می‌دانستند عضو لُژ فراماسونری هستند و بعد اینها از کارشان میافتاد یکنفر سراغشان هم نمیرفت . کسی دست اینها را نمی‌گرفت . و بعد ازاینکه به اصطلاح وقایع ایران پیش آمد فراماسونها یکنفر احوال همدیگر را نپرسیدند تا اینکه بعداً یواش یواش یک عده‌ای جمع شدند برای حفظ خودشان در این اجتماعات خیلی غریب و ناشناخته‌ای که هستش یکجور دست همدیگر را بگیرند. من ندیدم این اکسپرنس شخصی بود.

سؤال : من فکرمی‌کنم مهندس خسرو هدایت را بگذاریم درخلال صحبت‌هائی که حالا خواهیدکرد بعد از یا دراین جریان طرح مسئله آب و برق خوزستان و شرائطی که مترتب برای رفتن خود شما به آنجا بود.

آقای انصاری : عرض کنم وقتی که کابینه مهندس شریف امامی معرفی شد دو روز بعدش تقریباً چون مثل اینکه کابینه پنجشنبه معرفی شد و روز شنبه اش بعداز ظهر آقای خسرو هدایت تشریف آوردند منزل ما.

سؤال : که آقای خسرو هدایت دراین زمان رئیس سازمان برنامه بود.

آقای انصاری : رئیس سازمان برنامه بودند بله، آمدند و به من گفتند من خیلی متأسفم که شما در وزارت کار نیستید ولی آمدم از شما خواهش بکنم یک سازمان جدیدی دارد بوجود میآید که قانونش را من گذراندم هنوز رئیس برایش معین نشده دراین مورد خیلی سازمان بزرگی خواهد شد شما قبول کنید که مدیریت عامل این سازمان را عهده داربشوید. علتی که به شما می‌گویم این است اولاً دراین سازمان من می‌توانم شما امتیازات حقوقی اینها که دارید در دولت این را برای شما تأمین بکنم یعنی حقوقتان کم نمی‌شود، اتومبیلتان را خواهید داشت که زندگیتان مختل نشود و ضمناً این سازمان هم که یک سازمان خیلی بزرگی خواهد بود بهتراست که یک وزیر سابق در رأسش باشد که سطح این سازمان یک کمی بالاتر قرار بگیرد که هرکارمند عادی معمولی داوطلب ریاست اینجا نشود خیلی ازش تشکر کردم بالاخره من آنوقت کاری نداشتم . دکتر اقبال هم وضع خودش روشن نبود گفتم باکمال میل گفت من پس با شریف امامی صحبت می‌کنم و این کار را انجام بدهیم . آقای شریف امامی هم روز بعد به من تلفن کردند وقت گذاشتم رفتم خدمتشان گفتند که نبودن شما در هیئت دولت آنروزکه تغییری انجام شد و آقای هدایت سمتی برای شما پیش بینی کرد و خیلی بهتان تبریک می‌گویم انشاءالله که موفق باشید کاری هم داشته باشید به من رجوع کنید. دو روز از این وقایع گذشته بود که من داشتم آشنا می‌شدم با سوابق تشکیل این سازمان که چه شده و چه نشده اینها. آقای بهبهانیان تلفن کرد .

سؤال : از دربار.

آقای انصاری : بله ، درآن زمان من هنوز توی منزل دکتر مصدق بعنوان خزانه‌دار حزب آنجا دفترم وجود داشت و چون کاری نداشتم آن دفتر میرفتم صبح . آقای بهبهانیان تلفن کردند که من الان از خدمت اعلیحضرت میآیم و شما میشود چند دقیقه بیائید دفتر من . گفتم با کمال میل با پیاده رفتم نزدیک بود رفتم

دفتر آقای بهبهانیان گفتند من الان از حضور اعلیحضرت میآیم و امر فرمودند که شما بروید بانک عمران را تحویل بگیرید و آقای دکتر آموزگار هم امور صنعتی بنیاد پهلوی را انجام بدهند. گفتم که من همین دوروز گذشته آقای هدایت اینطور گفتند و آقای شریف امامی بامن صحبت کردند و قرار است که من بروم به سازمان آب و برق خوزستان . گفتند نه من آنرا خودم ترتیبش را میدهم اینها درهرحال من دارم امر اعلیحضرت را بشما ابلاغ می‌کنم . خوب من این وسط گیر کردم برگشتم نخست وزیری نزدیک بود رفتم دفتر آقای شریف امامی . گفتم آقا یک همچین جریانی آقای شریف امامی گفتند که نخیر شما نگران نباشید همین کار را ادامه بدهید و برای اینکه ما اینجا الان خیلی از نظر دولت اینکار اهمیت بیشتری دارد برای بانک عمرانیها میشود شخص دیگری را حتماً بگذارند من خودم خدمت اعلیحضرت عرض می‌کنم و رفع این مشکل را می‌کنم که ازقرار معلوم انجام دادند چون دیگر آقای بهبهانیان هم دنبال نکرد. البته آموزگار هم آن کار را مثل اینکه بدلائلی قبول نکردکه خودش حتماً توضیح خواهد داد چرا ولی به من هم چیزی نگفت . به اینصورت بود که سازمان آب و برق خوزستان باید تشکیل میشد. وقتی که به سوابق کار که من هیچ حالا اطلاعی ازش ندارم فقط می‌دانستم که کار خوزستان کاری است که به یک آقایانی مثل لیلینتال و کلاک مراجعه شده و اینها مشغول این کار هستندو از زمانی که این کار را آقای ابتهاج شروع کردند دولت دکتراقبال با آقای ابتهاج دائماً درمبارزه بودند که آقای اقبال ساختن سد دز را بصورت خریدن تابلوی رنوآر برای مملکت میدانستند.

سؤال : دکتراقبال .

آقای انصاری : بله، گفتند این کارها کارهای بیخود است برای اینکه درزمانی که مملکت احتیاج به خیلی هزینه‌های دیگر و کارهای دیگری دارد ساختن سد این خرجهای عظیم برای مطالعات واینها جنبه فانتزی برای مملکت دارد و با آقای ابتهاج دائماً درمبارزه بودند. بودند تاروزی که بالاخره دکتراقبال موفق شدو آقای ابتهاج را از سازمان برنامه مرخص کردند. بهرحال اول کاری که باید می‌کردیم گرفتن یک چند اطاق بود برای سازمان آب و برق خوزستان و باصطلاح تهیه staff خیلی کوچک است وارد بشویم بدانیم که اصلاً کاراز کجا باید شروع کرد. یکی از همکلاسیهای سابق من آقای دکتر مزینی درسازمان برنامه مجری این طرح عمران خوزستان بود که این قراردادی که آقای ابتهاج باموسسه لیلینتال و کلارک بسته بودند آقای مزینی از طرف سازمان برنامه این را کارهایش را انجام میداد ونظارت می‌کرد. خوب این ارتباط گذشته ما باعث شد که مهندس مزینی مرا وارد بکند که این کار ازکجا شروع شده و درچه مرحله‌ای است . نوع این قرارداد قراردادی

بود که تا آنوقت درایران سابقه نداشت بعلت اینکه اصلاً قراردادهائی که مؤسسات می‌بستند بامؤسسات خارجی یابرای تهیه کردن طرح بود یا برای اجرای طرح که دیگرمؤسسه طرح را تهیه میکرد وبعد مناقصه می‌گذاشتند و به یک مجری میدادند که این کار انجام بگیرد. طرح عمران خوزستان اصلاً با یک ضوابط دیگری شروع شده بود. اگر میل داشته باشید من سابقه‌اش را بطور مختصر برای شما دراینجا بگویم که چه جور این شروع شده بود. اینطوری که برای من توضیح دادند و بعد هم دیدم همینطور بوده خوب آقای ابتهاج یکی از کسانی بودند که معتقد بودند که خوزستان یکی از استانهای زرخیز ایران است . برای اینکه دارای منابع زیادی است و باید برای استفاده از این منابع یک طرحهای اساسی انجام بشود. با این فکر دریک کنفرانس بانک بین المللی که دراستانبول یا آنکارا، استانبول مثل اینکه تشکیل شده بود کنفرانس سالیانه بوده آقای ابتهاج شرکت میکند. آنجا با رئیس بانک بین الملل درباره یک منطقه زرخیزایران که دارای پتانسیل بسیار زیادی هست وعلاقمندند یک طرحی درآنجا انجام بشود با آقای بلاک رئیس بانک بین الملل مذاکره میکند . آقای بلاک به ایشان می‌گوید که الان فرصت خوبی است برای اینکه دونفر از آقایانی که درآمریکا چنین کارهائی کردند واینها از شخصیتهای خیلی برجسته آمریکا هستند اینجا وجود دارند شما می‌خواهید با اینها صحبت بکنید اگر اینها قبول بکنند و بیایند به ایران و حرفهای شما را تأئید بکنند بانک بین الملل هم حاضر خواهد بود که برای اجرای این طرحها کمک بکند به شما . این دونفر آقایان یکیش بود آقای دیوید لیلینتال یکی آقای گردن کلاک . دیوید لیلینتال سابقه‌اش یک لایری (lawyer) بوده که بعداً رئیس تنسی ولی آتارتی (tennessee valey Authority) میشود که بزرگترین طرح عمرانی آن زمان آمریکا بوده که سی وچندسد ساخته بودند و بعداً اولین رئیس انرژی اتمی آمریکا می‌شود. خیلی مردمهمّی بود درآمریکا. آقای کلاک هم بعد از لیلینتال رئیس تنسی ولی شده بود و این دونفر با هم درآن زمان همکاری می‌کردند. آقای ابتهاج با اینها تماس می‌گیرد. فکر می‌کنم که شما باخود آقای ابتهاج صحبت کنید جزئیاتش بهتر برایتان توضیح خواهد داد. بهرحال با اینها تماس می‌گیرد و از اینها دعوت میکند که بیایند به ایران و این منطقه زرخیزی را که ایشان می‌گوید که درایران وجود دارد بازدید بکنند. اینها میآیند به ایران به تهران میآیند آقای ابتهاج با اعلیحضرت صحبت می‌کنند می‌گویند یک همچین چیزی هست اعلیحضرت تأئید می‌فرمایند. سازمان برنامه مقدمات بازدید این آقایان را ازخوزستان فراهم می‌کند. آقای دکترکاظمی که رئیس قسمت کشاورزی سازمان برنامه بودند مأمور می‌کنند که بهمراه اینها بروند و یک اعتبار مختصری هم دراختیارشان می‌گذارند که بروند یک طیاره کوچکی بگیرند هتل رزروکنند اتومبیل بگیرند که اینها خوزستان را ببینند. این آقایان میروند خوزستان را می‌بینند با مقامات مختلف صحبت می‌کنند پرواز می‌کنند روی رودخانه های خوزستان، روی تمام سطح خوزستان و وقتی که برمی‌گردند یک گزارش مقدماتی به آقای ابتهاج میدهند که ما

درصورتی که شما علاقمند باشید که این کار را بکنید ما آماده هستیم دراین کار شرکت بکنیم . برای اینکه خوزستان یک منطقه‌ای است زمین‌های بسیار خوب دارد و رودخانه‌های بسیار خوبی دراینجا میآید نزدیک دریا هست درطی سال بیشتر از سیصدروز آفتاب دارد و ظاهر کار بنظر میرسد که باید تمام موجبات اجرای یک طرح بزرگ کشاورزی وصنعتی دراینجا فراهم باشد . منتها برای اینکه بتوانیم یک همچین طرحی را ما ارائه بکنیم به شما بایستی که ما متخصصین لازم را آماده بکنیم بفرستیم بیایند هرکدام دررشته‌های مختلف ببینند و به شما یک گزارشی دراین مورد ما خواهیم داد . اگر آن گزارش را شما قبول کردید بعد از آن می‌توانیم برای اجرایش صحبت بکنیم . برای اینکه بخواهیم این کار را بکنیم شما بایستی که یک اعتباری دراختیار ما بگذارید دربست که ما طبق ضوابط خودمان بتوانیم آدم قرارداد ببندیم بیاید اتومبیل بگیریم وسیله بفرستیم طیاره اجاره بکنیم که می‌خواهیم سریع این کار را انجام بدهیم . آقای ابتهاج اگر می‌خواستند این کار را ازطریق مقررات دولت ایران انجام بدهند برای هرکدام از اینها مدت زیادی وقت لازم دارد. برای اینکه اینها یادمان نرود درآن زمان اصولاً مقررات دولتی ایران که درست تهیه شده بود برای خرید یک مقداری لوازم التحریر، تعمیرمیز وصندلی مدارس، یا رنگ زدن عمارت . مقرراتی بود که جوابگوی آن نوع مسائل بود. سازمان برنامه که تشکیل شده بود بهش اجازات بیشتری داده بودند یک کمی از آن بهتر بود نه اینکه خیلی فرق داشته باشد این با اجرای یک برنامه‌ای با سرعت زیاد با آوردن متخصصین خارجی کارهای خیلی سریع کردن اصلاً بهیچوجه جور درنیامد. به اینجهت آقای ابتهاج یک قرارداد با اینها می‌بندند می‌گویند که آقا شما این کار را انجام بدهید هرکاری که شما برای اجرای این کار روی اعتمادی که بین طرفین هست که می‌دانیم شما آدمهای محترمی هستید، رئیس بانک بین الملل شما را تأئید می‌کند ما این اعتبار را دراختیار شما می‌گذاریم شما ازمحل این اعتبار یک دفتری درنیویورک درست کنید محل اجاره کنید، ماشین نویس بگیرید، کارمند بگیرید، متخصص، قرارداد ببندید، برای ما گزارش این کار را تهیه بکنید برای مجموع این کارهائی که می‌کنید ما به شما یک حق الزحمه می‌پردازیم . این نوع قراردادی است که آقای ابتهاج با اینها می‌بندد. اینها هم وقتی که این قرارداد را می‌گیرند شروع به کار می‌کنند. اولین تعداد عظیمی متخصص می‌فرستند بعد ازطبق قراردادی که داشتند گزارشی تهیه می‌کنند که آن گزارش درمورد عمران خوزستان هنوز تا امروز که الان ۳۰ سال ازش می‌گذرد بیشتر است یعنی الان از آن گزارش تقریباً ۳۴ سال می‌گذرد. چون برای اینکه این مال سال ۱۹۵۷ است ۳۴ سال می‌گذرد شما اگر بخوانید می‌بینید که هنوز این گزارش ارزنده است . این گزارش را تهیه می‌کنند و به آقای ابتهاج می‌دهند که درآن گزارش بطور خلاصه اینست که شما اینجا این منطقه عظیم را دارید که حداقل بیش از یک میلیون هکتار زمین کشاورزی عالی دارد، خوب دارد. پنج رودخانه بسیار بزرگ دراین دشت روان است با بستن چهارده سد روی این

رودخانه ها شما می‌توانید برق مملکت برق صنعتی و یکی از همه مهمتر جلوی آبهای سیلابی که هرسال تمام این خاک خوب خوزستان را میشورد و به خلیج فارس میریزد بگیرید و انواع واقسام طرحهای کشاورزی، دامداری ، صنعتی و غیره وغیره را دراینجا اجرا بکنید. این خیلی مورد علاقه آقای ابتهاج قرار می‌گیرد و ضمناً بانک بین الملل هم دائماً درجریان این کار بوده که همینطور بعد این قرارداد یک کمی اصلاح میشود متناسب با پیشرفت کار که شرایط دیگری بوده ولی اصلش این بوده که دستگاهی که آقای لیلینتال و کلارک درست می‌کنند هم دستگاه مهندس مشاور و هم دستگاه مجری بوده و برای رسیدگی به این پولهائی که به اینها داده بودند ومکانیزمی که گذاشته شده بوده مثل اینکه یک مؤسسه حسابرسی خارجی معین کرده بودند مؤسسه لایبراند اند راس .

سؤال : مؤسسه لایبراند اندراس L.I.B.R

آقای انصاری : بله، ولی بعداً شد کوپرز لایبراند بعد حالا می‌گویند کوپرز برادرز دنبال همان یک مؤسسه خیلی معروف و بزرگ بین المللی که آنها حسابرسی این کار را آنها انجام بدهند و درصورتیکه آنها تأیید کردند تأئید آنها مورد قبول سازمان برنامه باشد و سازمان برنامه قسطهای بعدی راپپردازد. این مکانیزم پرداخت پول بوده ولی سازمان برنامه درجزئیات کار روزانه اجرای طرح دخالتی نداشته هرسؤالی را داشته می‌توانست بکند هرمدرکی را می‌توانست ببیند. ولیکن نبایستی که دخالت می‌کرد که این کار را نکنید که بعد من بشما دستور بدهم این شرط اولیه آنها بوده برای اینکه کار درست انجام بشود. خوب بهمین جهت بود که طرح اینها بانک بین الملل قبول می‌کند. برای تأمین هزینه‌های که برای ایجاد سد که سددز معروف بود و بعد طرح آبیاریش . چهل و دومیلیون دلارکه درآن زمان پول هنگفتی بود بانک قبول بکند یعنی چنین طرحی مورد تصویب بانک قرار بگیرد.

سؤال : بانک بین الملل .

آقای انصاری : بانک بین الملل و این طرح به سرعت پیش میرود این درحدود سه سال طول می‌کشد. بانک بین الملل به دولت پیشنهاد می‌کند که شما چون قراردادتان یعنی به سازمان برنامه چون قراردادتان با یک مؤسسه خارجی است باید دردستگاه دولتی خود ایران یک مؤسسه ای باشد که وقتی کار این مؤسسه خارجی تمام شد آن دستگاه این کار تک و ورکند و برای همیشه ادامه پیدا کند برای اینکه تا ابد که نمیشود مؤسسه آقای لیلینتال و کلاک سد را بسازند و اداره بکنند و تمام این کارها را بکنند یک دستگاهی باید باشد که

این کارها را بعنوان یک سازمان دولتی ایران دنبال بکند این سازمان عمران را. سازمان برنامه قبول می‌کند و طرحی تهیه می‌شود که این طرح را به مجلس می‌دهند بهمراه پیشنهاد گرفتن وام از بانک.(پایان نوار ۵ آ)

شروع نوار ۵ ب

آقای انصاری : اسمش را می‌گذارند سازمان آب و برق خوزستان . ولی عملاً درداخل اساسنامه یک سازمانی که تصویب شده بود شرائطی گذاشته بودند که این سازمان درحقیقت سازمان عمرانی خوزستان است که فقط کارش محدود به آب و برق نیست، بلکه راهسازی ، مدرسه‌سازی ، اصلاح شهرها وتمام امور عمرانی که باید درخوزستان انجام بشود درحیطه قانونی این سازمان قرار می گرفت و با مجوز قانونی به بانک بین الملل هم اطلاع داده می‌شود که این سازمان تشکیل شد و سازمان موظف به رعایت شرایطی بود که درقرارداد دولت با بانک بین الملل گنجانده شده بود. حالا در سال ۱۹۶۰ به این مرحله رسیده که تمام آن پروژه‌هائی که تصویب شده بود درحال انجام است سازمان بعد از سه سال تشکیل شده بود که عرض کردم که من مسئولش بودم . بنابراین دراین حالت سازمان خودش هیچ بودجه‌ای نداشت، بودجه‌ای که برای حتی کار اداریش هست باید از آن مؤسسه از آن مقاطعه کار سازمان برنامه باید ما پول می‌گرفتیم که این دفتر را بوجود بیاوریم یک مقدار مختصری . کارهائی که تا آن زمان انجام شده بود این بود که تونل که بعداً سددز که بعداً سد محمدرضا اسم گذاری شد. تونل کنده شده بود اراضی هفت تپه ده هزار هکتار خریداری شده بود. تشکیلات اداری در اهواز ودردزفول مقداری بوجود آمده بود. این کارهای اساسی بود یک دفتر کوچکی هم درتهران داشتیم . وقتی که من مسئول این کار شدم اول کاری که کردم یک بازدیدی کردم از خوزستان که ببینم آنجا چطور است . خوب خیلی جالب بود که درمدت به این کوتاهی که اینها شروع بکار کرده بودند شش کیلومتر درداخل کوههای بختیاری تونل کرده بودند که به پای سد میرسید وعدهٔ کثیری مشغول کار بودند خیلی با سرعت داشت کارها پیشرفت می‌کرد. همینطور در هفت تپه زمینها را صاف کرده بودند تازه اولین نهالهای نیشکر را کاشته بودند در شهر اهواز یک مقداری تیرهای برق کار گذاشته بودند در اندیمشک مقداری تیرهای برق کار گذاشته بودند و تقریباً این چیزهائی بود که درآن زمان درحال پیشرفت بود و در شهر اهواز هم یک مرکزی را درست کرده بودند که محل اداریشان بود که ۶۰ تا خانه گرفته بودند که آنجا محل زندگی بعضی ازکارکنان ایرانی یا خارجی بود. البته درآن زمان درتمام این سازمان فقط دونفر ایرانی سرشناس کار می‌کردند که تحصیلات داشتند یکی مرتضی وکیل زاده، یکی آقای مهندی یمین افشار ، این دونفر ایرانی بودند که ایرانیهای تحصیلکرده بودند که توی اینجا بودند بقیه آدمهائی بودند که با تحصیلات عالی نداشتند و در

سطح کارگر و کارمند معمولی و ماشین نویش و اینها . بنابراین سازمان تقریباً کلش سازمان خارجی بود. بعد از این بازدید من به تهران که آمدم متوجه شدم که ما اصولاً بایستی درفرم این قرارداد یک تغییری بدهیم برای اینکه خوب این قرارداد در شرایط خاصی بسته شده بود در زمانی که سازمان برای خوزستان سازمان قانونی وجود نداشت و سازمان برنامه طی یک قراردادی با یک مقاطعه کار یک قراری بستیم . حالا که فرم قانونی پیدا کرده و بالاخره ما جوابگوی مقامات دولتی و مجلس خواهیم بود درآینده بایستی که فرم این را تغییر بدهیم . با همکاران که صحبت کردم آنهائی که سابقه داشتند کارکردند با اینها خیلی مخالف بودند و می گفتند که اینها دراین شرایط حاضرشدند که کار بکنند و اگر ما شرائط را عوض بکنیم آنها کارنخواهند کرد.

سؤال : این فرنگی ها.

آقای انصاری : فرنگی ها امریکائیها بودند اغلب . برای اینکه اگر ما شرائط را عوض بکنیم اینها و کاررا زمین می‌توانند بگذارند طبق قرارداد و درآنصورت تمام این پولهائی که درظرف این سه سال پرداخته شده و نتیجه‌اش یکدانه سوراخی است که توی کوههای بختیاری کنده شده نه سّدی هست نه چیزی هست یک مقداری هم زمین وسط دشت خوزستان که یک جائی که هیچکسی رفت و آمد نمی‌کند و درتوی تابستان حتی از گرما مگس آنجا میمیرد اینجا هم اینها بگذارند بروند اینها هم تمام همه از بین خواهد رفت و طرح نیشکر هم شبیه طرحی می‌شود که درزمان اعلیحضرت رضا شاه نیشکر را آوردند درخوزستان کاشتند هیچ چیز نشد و بعد هم از بین رفت . بنابراین نباید به اینها دست بزنیم . من چون این چند ساله خوب با امریکائیها صحبت کردم می‌دانستم که اگر ما حرف حسابی داشته باشیم خوب آنها قبول می‌کنند خوب دلیل نداردکه حرف حسابی را قبول نکنند. در این کار کسی که خیلی کمک بود آقای مهندس اصفیاء بود که قبول کرد که با یعنی حرف مرا قبول کرد. ما بایستی که ما که حالا جانشین سازمان آب و برق ، سازمان آب و برق خوزستان درحقیقت جانشین سازمان برنامه می‌شود. باید ما شرائطی را در قرارداد پیش بینی بکنیم که نظارت ما بیشتر از این باشد که درآخر هر ششماه یکدفعه یک گزارش برای ما بیاید که آقا ما چه کردیم و بعد ما بخواهیم برویم تازه رسیدگی بکنیم که ما را بجائی نمی‌رساند. باید ما وارد عملیات بشویم و باید ایرانیها توی این کار توی کارهای Management این دستگاه وارد بشوند والا این سازمان سه سال است و فقط دونفر ایرانی دراین هستند که این دونفر هم تازه درحقیقت کارهائی مثل درحدود مترجمی از ایشان استفاده می‌شود نه کارهای فنی . برای اینکه مهندس یمین افشار که مهندس برق است رئیس قسمت برق آنجا

نیست آدمی است که وارد هست ولی بیشتر ترجمه می‌کند. یا آقای وکیل زاده همکار رئیس طرح هست برای امور کشاورزی و غیره غیره ولی نمی‌تواند مستقیماً واردماهیت کار بشود ودستوربدهد. خوب با کمک مهندس اصفیاء

سؤال : که این مهندس اصفیاء الان در سازمان برنامه بود.

آقای انصاری : معاون سازمان برنامه بود.

سؤال : یعنی معاون مهندس هدایت .

آقای انصاری : مهندس اصفیا خیلی خیلی همراهی داشت و ما با کمک مرحوم محمد جهانشاهی که رئیس اداره حقوقی سازمان برنامه بود و در نوشتن قانون سازمان آب و برق خوزستان و گذراندنش از مجلس خیلی رُل اساسی داشت از زمان آقای ابتهاج آنهم مردی بود بسیار شریف و همکار ما بود. باکمک او و پشتیبانی آقای اصفیاء ما قرارداد جدیدی با این مؤسسه لیلینتال و کلارک تهیه کردیم و به اینها خبر دادیم که شما برای مذاکرات به تهران بیائید. این تقریباً توی ماه اواخر پائیز، اواسط زمستان بود اینها آمدند به تهران مذاکراتمان شروع شد اول برایشان یک خورده خیلی شکال بود که در عرض سه سال وخورده‌ای که تاحالا بوده کسی چنین حرفهائی را اصلاً عنوان نکرده ولی وقتی برایشان توضیح داده شد که آقا ما هستیم و شما خودتان در ایجاد چنین سازمانی کمک کردید پس حالا باید اینکه جا بیفتد باید این یک فرم صحیحی به خودش بگیرد. گفتند بسیار خوب . لیلینتال خودش وکیل دعاوی مشاور حقوقی بود بنابراین کارهایش را خودش دخالت می‌کرد. طی دو سه روز ما مآده به مآده این را با این قرارداد را صحبت کردیم و تمام شرایط ما را همه را قبول کردند. که وقتی تمام شد این دوست ما همکاران دیگر ما که آنجا بودند که می گفتند اصلاً اینها قبول نمی‌کنند اینها خیلی برایشان عجیب بود. درهمین موقع بود که یک چیز تازه‌ای پیش آمد و آن اینکه آقای مهندس هدایت یکروز من دفتر بودم که دیدم پیشخدمت گفتش که آقای هدایت تشریف آوردند. آقای هدایت هیچوقت به سازمان ما نمیآمد ایشان رئیس سازمان برنامه بودند، وزیرمشاور بودند. ما یک اداره کوچکی داشتیم توی خیابان علائی دیدم بله که آقای هدایت تشریف آوردند خوب سلام وعلیک کردیم آمدند نشستند گفتند که من چونکه خودم باعث شدم که شما بیائید اینجا امروز هم یک چیزی اتفاق افتاده که خودم آمدم اول نفر بگویم بهت و توی روزنامه نخوانی . من الان کارم عوض شد استعفا دادم و میروم بعنوان

سفیر ایران در بلژیک . بنابراین آمدم خداحافظی کنم . خوب من خیلی ناراحت شدم حالا ایشان میروند، حالا چه می‌شود، ما درگیر مشکلات عجیب و غریب هستیم با اینها ایشان رفتند و بعداز دو سه روز آقای احمد آرامش شدند رئیس سازمان برنامه و وزیرمشاور. از تصادف روزگار در ابتدا خدمت من که وارد خدمت شده بودم درآن ماههای آخری که دروزارت کار بودم آقای احمد آرامش وزیرکار بودند و چون آنوقت من دنبال این بودم که یک بورس آموزشی بگیرم چندتا بورس وزارت کار داشت که کسانی را می‌فرستاد به انگلیس رفته بودم آقای وزیر را دیده بودم که تقاضا بکنم و یک بورس آموزشی را به من بدهند و آنجا با من صحبت کرده بود از سوابق فامیلی مان معلوم شد که با پسرعموهایم یک ارتباطی پسردائی هایم یک ارتباطی داشته بوده اینها. درهرحال این سابقه ذهنی وجود داشت و درطی این سالها هم بعضی وقتها مثل شب عید یا غیره من یک دیدنی از ایشان می‌کردم . ایشان شدند رئیس سازمان برنامه و بعداز دو روز که رفتم برای تبریک به ایشان وگفتم که من اینجا مشغول این کارهستم پرسیدند خوب وضع آنجا چطور هست خیلی چیزها راجع به لیلینتال و کلاک شنیدم و اینها گفتم که بله، اینطور هست و ما الان آماده هستیم قرارداد با اینها تمام شده قرارداد و باید امضا بشود و آقای هدایت رفتند و بنابراین نمیدانیم که چکار کنیم . شما که تازه آمدید شما هم که فرصت ندارید که این قرارداد را بخوانید می‌خواهید آقای اصفیا این قرارداد را بجای شما امضاء بکنند. گفتند مگر اینکه این قرارداد را شما مذاکره نکردید. گفتند مگر شما خودتان امضاء نمی‌کنید، گفتندخوب منهم به اعتبار امضاء شما من خودم امضاء می‌کنم . روز بعدش جلسه امضاء قرارداد بود آقای لیلینتال و آقای کلاک آمدند آنجا آقای آرامش هم با ایشان انگلیسی میدانست آرامش با ایشان خودشان صحبت کردو بعدهم موضوع قرارداد پیش آمد . آقای آرامش بدون اینکه قرارداد را بخواند امضاء کرد فقط .

سؤال : به استناد امضاء شما.

آقای انصاری : به استناد امضاء من امضاء کرد و دراین چیز بود که مقدمه قبلاً فراهم شد که بعداز امضاء قرارداد من یک بازدیدی بکنم از دره تنسی که مقداری آشنا بشوم بکارهائی که درآنجا شده خوب یادم هست روز دوازدهم اسفندی بود که این کار انجام شد. بنده روز سیزدهم اسفند از تهران حرکت کردم و رفتم به آمریکا. در این سفر اتفاقاً آقای مهندس طالقانی هم خیال داشت که بازدید بکند از آمریکا. گفتش که خوب می‌خواهید باهم برویم . گفتم من دارم میروم دره تنسی را ببینم ایشان هم چون کارش رشته‌اش آبیاری ، ساختمان سّد و اینها بود گفت من هم خیلی علاقمندم که ببینم . با لیلینتال و اینها تماس گرفتیم اگر میشود دونفری آرنج بکنیدگفتند که بله . ما با آقای مهندس طالقانی راه افتادیم رفتیم به آمریکا و از طریق ژاپن

برای اینکه رفتیم آنجا. جائی که توربینهای سد را می‌ساختند می‌خواستیم بازدید کنیم ببینیم چه جوری هست و بعد چون توربینها را در ژاپن می‌ساختند، ژنراتورها را درآمریکا می‌ساختند. رفتیم به ژاپن از آنجا رفتیم به آمریکا رفتیم دره تنسی را بطور کامل دیدیم . موقع برگشتن قبل از اینکه من بروم به ایران توی یک روزنامه تهران رسیده بود دیدیم که نوشتند آقای آرامش گزارشی به مجلس دادند وکارهای آقای ابتهاج را تحت تعقیب قراردادندو قرارداد لیلینتال و کلاک را گفتند باید لغو بشود و رسیدگی بشود چه و چه بشود. قراردادی که ایشان خودش امضاء کرده بود. من برگشتم به تهران . رفتم روز اول به چیز خدمت اعلیحضرت رفتم به دربارکه گزارش سفرم را خدمت اعلیحضرت عرض کنم . تصادفاً درآنروز آقای دکتر امینی هم آنجا تشریف داشتند.

سؤال : نخست وزیر.

آقای انصاری : نخست وزیر ، چونکه اعلیحضرت یک مهمان خارجی داشتند فرصتی شد که یک سه ربعی هم آقای دکتر امینی تشریف داشتند آنجا باهم صحبت کردیم از من پرسیدند که شما چکار می‌کنید گفتم بله رفتم در امریکا برای اینکارها ایشان هم گفتند من مریض هستم آمدم تقاضای مرخصی بکنم بروم یک چندوقتی برای معالجه بعد ایشان شرفیاب شدند بعد هم من . آمدم به اداره وقتی که آمدم به اداره و چیزها را دیگر گزارشاتی که اتفاق افتاده بود دیدم وقایعی که درجریان بود دیدم بله آقای آرامش بکلی پوزیسیونی درمجلس گرفتند هیئتی می‌خواهند تعیین کنند برای توقیف آقای ابتهاج یعنی برای تعقیب آقای ابتهاج که خیلی چیز شده است سوء استفاده‌هائی شده است و چی چی و معلوم بود خوب بدنبال این یک وقایعی اتفاق خواهد افتاد. صبح روز بعدش بود فکر می‌کنم آقای آرامش تشریف آوردند منزل ما چون خانه شان درشمیران بود نزدیک خانه ما بود چون از سفر آمده بودند تشریف آوردند آنجا گفتند که بله فلانکس من شنیدم که تازه برگشتی از آنوقتی که شما رفتید وقایعی اتفاق افتاد من می‌خواستم خودم بهتان بگویم که چه شده است گفتم خوب من نطقهای شما را خواندم ولی خیلی تعجب می‌کنم شما چطور یک همچین صحبتهائی کردید. گفتند خوب دیگر جریانات یک طوری پیش آمده که من دیگر مجبور بودم این حرفها را بزنم و این کارها را بکنم . گفتم خوب بنابراین شما خواهش می‌کنم که استعفای مرا قبول بکنید برای اینکه من روزی که آقای هدایت گفتند بیایم اینجا برای این بود که بیایم اینجا یک کاری را می‌خواستند بسازند حالا شما می‌خواهید که یک قبر اینجا را بکَنید و این را دفنش بکنید بهتر است یک کس دیگری که این کار بهتر بلد باشد بیاورید اینجا دیگر حضور من لزومی ندارد. گفتند نه نمیشود شما مورد اعتماد من هستید باید باشید تمام

این کار را دنبال کنید گفتم خیلی خیلی متأسفم والله حقیقتش این است که بودن من بصلاح شما نیست . چون اگر من نباشم شما شاید یک کسی را بگذارید با نظر مخالفی به این طرح نگاه کند و مدارکی که شما بخواهید تهیه کند. من باشم نمی‌توانم این کار را بکنم گفتند خیلی خوب رفتند. منهم استعفایم را نوشتم فرستادم برای آقای نخست وزیر که آقای شریف امامی که شما به من فرمودید.

سؤال : آقای امینی .

آقای انصاری : نه هنوز آقای شریف امامی نخست وزیر بود آقای امینی را من توی دفتر اعلیحضرت دیدم که می خواستند گفتند من مریضم می‌خواهم بروم به .

سؤال : آها پس آنوقت نخست وزیر نبود.

آقای انصاری : نخیر نخست وزیر نبودند ایشان همین دو روز قبل از حالا هنوز آقای امینی نخست وزیر نیست آقای شریف امامی نخست وزیر است . من نامه استعفایم را نوشتم فرستادم برای نخست وزیری دیگر هم اداره نرفتم یکی دو روز بعدش بود آن داستان دم مجلس اتفاق افتاد استعفای آقای شریف امامی نخست وزیرشدن آقای دکتر امینی . وقتی که آقای شریف امامی رفتند من گفتم که بروم اداره اسبابهایم را جمع کنم و اینهاحالا دیگر نخست وزیر تازه آمده است تا ببینیم چطور می‌شود. اولین نامه‌ای که روی میزم دیدم جوابی بود که آقای شریف امامی به استعفایم داده بودند که زیرش نوشته بودند که نخیر بهیچوجه استعفایتان قبول نمیشود و باکمال قدرت کارتان را تعقیب بکنید و ادامه بدهید این را قبول نکرد حالا منتظریم که ببینیم چه اتفاق میافتد. کابینه آقای دکتر امینی تشکیل شد هروقت خسته ات می کنم .

سؤال : نه من خسته نمی‌شوم .

آقای انصاری : کابینه دکتر امینی تشکیل شد و وزراء آقای دکتر امینی آقای ارسنجانی وزیرکشاورزی ، آقای الموتی وزیر دادگستری، و آقای عطاءالله خسروانی وزیرکار، و بقیه آقایانی که اطلاع دارید. خوب .

سؤال : درسازمان برنامه کی را داشت آقای امینی که باشما.

آقای انصاری : درسازمان برنامه آقای آرامش رفتند آقای اصفیاء را گذاشتند آنجا بعنوان قائم مقام مثل اینکه . عرض کنم که خوب از لحاظ ارتباطی که با آقای اصفیاء داشتیم کار ما از این بابت درست بود منهم یک باصطلاح ملاقات "کوت وازی" با آقای نخست وزیر کردم . ایشان هم مرا پذیرفتند خیلی محبت کردند گفتند خیلی خوشحالم که شما را می شناسم برای اینکه قبلاً همینطور که عرض کردم مدت زیادی بنده قائم مقام ایشان بودم در صندوق مشترک و کارمان ادامه پیدا کرد امّا دراین فاصله کار درحقیقت شروع شد از اینکه آقای ابتهاج را گرفتند توی زندان انداختند سرپرونده عمران خوزستان و هر روز ازدادگستری مقداری زیادی از ما اطلاعات می خواستند یعنی دفتر تهران ما تبدیل شد بجای اینکه کارهای اساسی را انجام بدهد دائماً پرونده‌هائی که مال دراین سالها بود سؤالاتی می‌کنند مدارک جمع کنیم بفرستیم بدادگستری و این مدارک جمع کنیم باور کنید هزاران صفحه یعنی کار هرکسی درآنجا بود دنبال فتوکپی کردن و پلی کپی کردن اصل مطابق باسواد است از این حرفها می‌گوییم اصل مطابق با سواد است . سواد مطابق اصل است . کار همه درحقیقت اینطور شده بود. درعین حالی‌که در خوزستان تمام طرحها باسرعت درحال پیشرفت بود ۲۱ ملیت مختلف درآنجا کار می‌کردند و تعداد قراردادهائی که بسته شده بود برای انواع مختلف کارها تعداد قراردادها لیستش یک کتابچه میشد . یک کار عظیمی درجریان بود و آنها آدمهائی بودندکه از جاهای مختلف دنیا آمده اند و می خواهند کارشان را انجام بدهند و بایست که پول برسد وسائل برسد تا بتوانند کار انجام بدهند. اینها درگیر این کاردادگستری این مشکلات اینور ما نبود.

سؤال : ولی این مسئله دادگستری و مسئله تعقیب آقای ابتهاج در روند پرداختهائی که مربوط به کار شما بود تأثیری هنوز نگذاشته .

آقای انصاری : نگذاشته چون آقای اصفیاء آنجا بودند خوشبختانه . آقای اصفیاء که به تمام سوابق آشنا بود قراردادها را میدانست خودشان امضاء کرده بودند بنابراین پرداختها انجام میشد ماشین کاری می‌گشت . تا اینکه یکروزمن از بیرون آمدم دیدم که تمام اداره خیلی متشنج است یک منشی داشتیم آنجا این مشغول گریه کردن است و خیلی وضع ناجور است . پرسیدم چه هستش گفتند که شما بفرمائید پیشخدمت درب را باز کرد رفتم توی اطاق دیدم یک چیزی آمد معلوم شد یک احضاریه آمده برای من به دادگستری و بعلت این است که همه ناراحتند و گریه می‌کنند اینها چون آنروز هرکسی را بدادگستری احضار میکردند بعد زندانش میکردند بی آبرو میکردند تا اینکه چه بلا بسرش بیاید. آقای الموتی بود درآنجا درحقیقت مثل اینکه گیوتین

را بکار انداخته بودند هرکسی که میرفت باگناه و بی گناه سرش را میزد. خوب من که تازه آمده بودم توی سازمان آب و برق خوزستان سابقه‌ای روی این کار مدت زیادی نبود که وارد ماهیت اصلی کارها که نشده بودم هنوز بنابراین نگرانی نداشتم گفتم این که چیزی نیستش گفتند شما چکار می‌کنید گفتم خوب فردا میروم به دادگستری دیگر این خیلی ساده است یک سؤالی می‌خواهند بکنند منهم میروم یک جوابی میدهم هرچه بدانم میگویم . ظهر اداره تعطیل شد بعداز ظهر آنروز دیدم که آقای نقابت که وکیل دادگستری بود و ضمناً وکیل سازمان آب و برق خوزستان بود. یک مدتی هم نماینده ازخرمشهر بود . خیلی وکیل مبرز خیلی مرد فهمیده خیلی دانشمند بود واقعاً. دیدم آقای نقابت آمد منزل ما گفتش شنیدم شما را به دادگستری احضار کردند گفتم بله، چیزی نیستش بعنوان مطلع مرا خواستند خوب مطلع میرود اطلاعش را دراختیار میگذارد مگر غیر از این است . گفت نه پسرجان شما بلد نیستید اینجا را این جریانات را نمیدانید . این ظاهر قضیه است باید دید پشت این قضیه چه هست . گفتم خوب من چه میدانم پشت این قضیه چه هست گفت شما کاری که می کنید تلفن را بردارید به آقای نخست وزیر بگوئید که شما را خواسته‌اند شما وزیرسابق هستید اگر که شما را می‌خواهند راجع بکار یکدفعه ممکن است مطلبی مربوط به دوره وزارتتان باشد آنوقت یک قانون خاصی دارد اگر مربوط به این باشند بخواهند پاپوش دوزی برایتان بکنند آنجا نگهتان میدارند وقتی هم نگهداشتند فرقی نمیکند که شما مجرم باشید یانباشید یا چه جوابی داشته باشید دیگر کارتان از کار گذشته و وقتی توی روزنامه درمیآید که فلانکس را گرفته‌اند مشکلات بدی برایتان پیش می‌آید این کار را نکن گفتم آخر نخست وزیر وقتش را بگیرم که درست نیست گفت نه اینکار را باید بکنید من تلفن کردم به نخست وزیری گفتم می‌خواهم با آقای نخست وزیر صحبت بکنم فوری آقای دکتر امینی پای روی خط تشریف داشتند عرض کردم خدمتشان که قربان یک همچین چیزی هست آقای نقابت هم اینطوری آمدند می‌گویند من داشتم میرفتم ولی آقای نقابت می‌گویند اول بشما اطلاع بدهم گفتند خوب کاری کردید شما بگذارید من به شما دومرتبه خبر میدهم . ما نشسته بودیم یکربع دیگر آقای دکتر امینی تلفن کردند گفتند که من با آقای الموتی صحبت کردم شما فردا صبح ساعت ۸ اول بروید دفتر آقای الموتی ایشان خودشان ترتیب کارها را میدهند. خوب آقای نقابت رفتند صبح رفتم دفتر الموتی آقای الموتی آمد معلوم شد که دردورانی ایشان را گرفته بودند زندان کرده بودند با پسردائیهای من هم زندان بوده سرلشگر انصاریها، سرتیپ انصاری زمانی که رفتند اعلیحضرت رضاشاه

سؤال : زمان متفقین .

آقای انصاری : زمان متفقین گرفته بودند الموتی درزندان بوده و با اینها دوست شده بود این سابقه را داشت و دائی پدر مرا می‌شناخت خلاصه این صحبتها را کرد گفت من شما را می‌شناسم با لحن محبت آمیز خیلی زیاد قهوه‌ای برای من گفت آوردند که دیگر آن ترسی که داشتم از دستگاه دادگستری بریزد خیلی آنروزها همه وحشت داشتندکه بروند دادگستری . بعد به من گفت که آقای انصاری شما منصفانه به من بگوئیدببینم دراین دستگاه سوء استفاده شده است یا نه گفتم آقای الموتی من ببینید شما بیشتر از پنج ماه نیستش که آمدم اینجا و این مدت کار ما رسیدگی به قرارداد و یک کارهای دیگری بوده وهنوز به متن کار که من هنوز وارد نیستم و اصلاً این چنین کاری که درآنجا من رفتم دیدم شده چنین کاری تابحال دردستگاه دولت ندیدم که شده باشد برای اینکه نوع کارش فرق دارد آدمهائی که آنجا هستند فرق دارد اصلاً ضوابطی که برای انجام این کارها هست با ضوابطی که ما در دستگاههای دولت داریم نمی‌خواند شما خودتان میدانید که مثلاً مقررات خرید دردستگاه دولت برای چه نوع چیزهائی هست . میز وصندلی و مداد و اتومبیل از این چیزهاست . هیچوقت با آن مقررات که همش براساس مناقصه براساس فروش براساس مزایده خرید براساس مناقصه است اینجا این کار قابل تطبیق نیست اگر می‌خواهید که واقعاً بدانید حقیقت این کار درست شده یا نشده شما از طریق مقامات بین الملل ، بانک بین الملل هستش . مؤسسات بی طرف هستند از سوئد از سوئیس از یک جائی که یک نوع کارهای سدسازی کرده باشند کارهای عمرانی کرده باشند از دولتهای آنها بخواهید یک دونفر و سه نفر آدمهای وارد بفرستند که آنها بیایند کار اینها را یک نگاهی بکنند اگر که کارخلافی کرده باشند آنها گزارششان را به شما بدهند والا فرستادن یک آدم معمولی بازپرس معمولی پائین بفرستید که برود که بخواهد دزدگیری بکند غیراز اینکه یک زخمهائی ایجاد بشود و هیچ چیز گیرتان نیاید چیز دیگر نیست . گفت خیلی متشکرم. حالا شما بروید پهلوی این آقای نصیری یک سؤالاتی می‌کنند جواب بدهید گفتم خیلی خوب تلفن کرد به آقای نصیری گفتش که آقای انصاری می‌آیند پهلوی شما سؤالاتی که دارید بکنید و ازشان بعداً تشریف می‌برند منزلشان می‌خواست بگوید که ما را توقیف نکند آنجا . من که رفتم پهلوی نصیری آدمی دیدمش که حداکثر مثلاً یک سه کلاس دانشکده حقوق را خوانده باشد یک کارهای خیلی معمولی توی دادسرا کرده باشد. سؤالاتی که ازمن میکرد من انتظار داشتم مثلاً سؤالاتی درموردکارهای سد ، کارهای آبیاری، کارها برق، کارهای نهرکشی، خرید بولدوزر، نمیدانم متخصصین خارجی که آوردند از این جور چیزها باشد دیدم سؤالات تمام درمورد این است که آقای دکتر کاظمی رفتند واینها را بردند درآنجا درآن مهمانخانه‌ای که بودند صورتحساب مثلاً درشب آنجا نوشته شده مقداری مشروب یا اینکه پول اطاق اینقدر. اینها کجا بوده درصورتیکه اطاق بالایش نوشته بود این مهمانخانه شهرداری اهواز بوده یک سؤالات خیلی خیلی اصلاً درشأن چنین مطلبی نبود یک مقداری از این سؤالات از من کرد بعد گفت بفرمائید. این

کار ما در دادگستری از این بابت تمام شد بعد آمدم توی اداره همه دیگر خیلی خوشحال و خندان که مسئله گذشته . این شروع کار است .

سؤال : من یک سؤال بکنم از شما قبل از اینکه وارد مرحله بعدی بشویم که این کار راه بیفتد دولت آقای دکتر امینی که شروع کرد به این بگیر بگیری ها شما این را می‌گوئید بیشترش الموتی بود که دنبال جریان بود دنبال چه بود آقای الموتی چه می‌خواست چرا دنبال اینهمه باصطلاح دادگاهی کردن کسانی بود که قبل از آن کار کرده بود مسئله خاصی داشت یعنی شما احساس خاصی دارید راجع به اینکه الموتی این چرا بدنبال این برنامه بود.

آقای انصاری : والله الموتی معروف بود دردادگستری که بسیار آدم درست است وکسانی که با الموتی درتماس بودند همه می‌گفتند آدم خیلی سلیم النفس، خیلی آدم خوبی است ذاتاً امّا الموتی سابقه حزب توده و شاید یکی از جزء آن ۵۳ نفر شاید بوده یا نبوده نمیدانم در هرحال سابقه می‌گفتند سابقه حزب کمونیست داشته طبیعی است درکسانی که درآن چهارچوب فکری قرار می‌گیرند اینها درباره استابلیش منت سلطنتی (Establishment) استابلیش منت دولتی با یک نظر خیلی بدی نگاه می‌کنند شاید تمام کسانی که در داخل آن سیستم کار می‌کنند آنها را بعنوان مجرم نگاه می‌کنند بهشان حالا این سالها گذشته آقای الموتی آمده شده وزیر دادگستری درآن چهارچوب فکری است در زمانی هستش که میآید و رئیسش هم که آقای دکتر امینی است با دکتر اقبال مخالف بوده و باهم درگیر سیاسی بودند همدیگر را میزدند این دوتا را سرهم می‌کنیم شاید آدم می‌بیند که یک مقداری اقلاً این جواب آن رفتار ایشان درمورد این بگیر بگیرها بدهد که تصور می‌کردند قبلاً همه جا دزد بازار بوده حالا آمده‌اند باید همه را یکی به یکی بگیرند. من شنیدم که فرستاده بودند بدنبال تمام کسانی که با دکتر اقبال کار می‌کردند برای اینها چند دسته بازپرس فرستاده بودند که بروند در دورانی که اینها سر کار بودند تمام کارهای اینها تمام نامه‌هائی که از دفتر اینها صادر شده بروند همه اینها را بازرسی کنند و ببینند می‌توانند مدرکی پیدا کنند یا نه حتی برای من فرستاده بودند درخزانه چون که من وزیرکار کابینه دکتراقبال بودم قبلاً هم خزانه دار بودم سه دسته آدم فرستاده بودند درخزانه که ببینند آیا درآنجا یک مدرکی می‌توانند پیدا کنند که بگویند فلان مأمور زمان دکتراقبال دزد بوده بگیرندش از اینکارها را می‌کردند و این چیز زمان بود.

سؤال : دراین دورانی که الان شما دارید صحبتش را می‌کنید و دوران نخست وزیری امینی و دیگران راجع

بهش حرفهای زیادی درهرصورت نسبت با امریکائیها زده میشد دوره ریاست جمهوری کندی است و بعد کندی هم یک صحبتهائی می‌شود راجع به نظر کندی حالا اگر خودش نه اقلاً نظر برادرش نسبت به نظام سلطنتی درایران و نسبت به کسانی که درآنجا بودند و بعد هم باصطلاح یک سلسله فشارهائی برای ایجاد یک تغییرات نسبتاً عظیم . شما دراین زمینه چه بنظرتان میرسد چه دیدید آیا در ارتباطاتی که شما داشتید چیزی از این قبیل مطرح بود .

آقای انصاری : من هیچ چیزی حقیقتاً نمی‌توانم عرض کنم بدانم که بطور مستقیم امریکائی ها دیده باشم شخصاً که فشار آوردند که دکترامینی بیاید خوب همین حرفی که شما میزنید خیلی گفته میشد با کمک کندیها برای اینکه ایشان در واشنگتن بودند ارتباطاتی داشتند و اینها فشار آوردند بعنوان یک آدمی بفرستند که آنجا اصلاحاتی انجام بشود و خیلی ها شاید فکر می‌کنند وقتی که دکتر امینی در آنجا بود سعی می‌کرد که کارهای مخالف میل اعلیحضرت انجام بدهد یعنی یک پوزیسیون مقابل داشت . من نمی‌توانم این را تائید بکنم به آنصورت برای اینکه دربرخوردهای بسیارمحدودی که در آن پریوت با آقای دکتر امینی داشتم چند دفعه بودم مثلاً همراهشان که تلفن می‌کردند به اعلیحضرت صحبت می‌کردند همیشه نهایت درجه احترام، نهایت درجه باصطلاح آن کاری که باید بکند یک نخست وزیری درمقابل شاه بکند تمام این کارها را می‌کردند کارخلاف نمی‌کردند. یعنی ارسنجانی خیلی اروگنت (arrogant) بود درمقابل اعلیحضرت خیلی من من میزد، دست توی جیبش می‌کرد. تظاهرات اینطوری می‌کرد حالا یک وقت هم یک چیزی گفت ضمن کار خواهم گفت خدمت شما ولی آقای دکتر امینی آدمی نبود که با اعلیحضرت بخواهد درگیر بشود . دکتر امینی سالها می‌خواست نخست وزیر بشود علاقمند بود ومی‌گفت ولایق هم بود که نخست وزیر بشود. به اینجا رسیده بود متأسفانه staff نداشت . متأسفانه تیمی که برایش یک برنامه حساب شده تهیه کرده باشند و پیاده بکنند و قبلاً حساب شده باشد نداشت آقای دکتر امینی . بطوریکه بعضی از وزراء شان را نمی‌شناخت اصلاً که کی هستند . دنبال یک آدم می‌گشتند یکی را انتخاب کرده بودند بعنوان وزیر مثلاً . یا مثل وزیر راهش یک کسی بود که آقای دکتر امینی باهاش ارتباطی نداشت . یا عطاءالله خسروانی را نمی‌شناختند با توصیه احمدعلی بهرامی که گفته بود خوب عطاءالله خسروانی بگذارید عطاءالله خسروانی گذاشتند وزیرکارکه کار خیلی خیلی مهمی دروزارت کار . بعلت نداشتن یک برنامه حساب شده و نداشتن یک عواملی که این برنامه ها را اجرا بکنند دکترامینی میسیون شکست خورد وگرنه هیچ دلیلی نداشت به آن صورت بد شکست بخورد. دراین زمانها بود که یک روزی جناب آقای علاء تلفن کردند به من و مرا احضار کردند بروم دربار آنجا که رفتم دیدم که خیلی بلند شدند پشت میزشان با احترام به من یک چیزی لطف کردند فرمودند این مرحمت

اعلیحضرت به شماست گفتم چه هست گفتند که شما به آجودانی کشوری اعلیحضرت مفتخرشدید. خوب من خیلی خیلی خوشحال شدم که یک همچین چیزی افتخاری را به من دادند و تشکر کردم گفتم که خوب من چه باید بکنم گفتند که خوب شما می‌توانید اینجا دیگر هروقت بخواهید بیائید به دربار احتیاج به وقت گرفتن اینها ندارید و هروقت هم بخواهید می‌توانید شرفیاب بشوید. این برای من خیلی معنی داشت که اعلیحضرت میل داشتند که دراین زمان من بتوانم که مستقیم بروم آنجا گزارشات مربوط به خوزستان را خدمتشان بدهم چون من کار دیگری غیر از خوزستان نداشتم و تشکر کردم و مرخص شدم و بعد از یکی دوهفته رفتم خدمتشان برای عرض تشکر و عرض کردم که کار ما درچه مرحله‌ای است فرمودند که ادامه بدهید هروقت هم مشکلی توی کارتان هست من را درجریان بگذارید. مشکل کار ما درآن موقع خیلی خیلی زیاد بود از جاهای مختلف برای اینکه اصولاً درجائی که مأمورین دادگستری مشغول پرونده سازی زندان کردن افراد هستند و رئیس تمام این کارها آقای ابتهاج را گرفتند توی زندان انداختند کارکردن درمورد آن پروژه برای همه کارمندان خیلی کار مشکلی شده بود چون کسی حاضر نبود که اسمش را روی کاغذ بگذارد. فرنگی ها کارشان را می‌کردند ولی ایرانی ها می‌ترسیدند که هرعملی را که می‌کنند فردا برایشان باعث یک پرونده می‌شود. حُسن کار هم البته این بود اغلب کسانی که ما درچیز داشتیم درتوی برنامه داشتیم اینها جوان بودند اینها هنوز نمی‌دانستند دادگستری ممکن است چه بلائی بسرشان بیاورد. این بود که کارها ادامه پیدا می‌کرد . ازاین طرف هم هی از ما از سازمان برنامه از جاهای مختلف شروع شده بود به سؤال کردن راجع به مطالب مختلف پروژه‌ها. سازمان آب و برق خوزستان همینطور که هستیم یک دفتر کوچک بود کارهای اصلی دست خود به اصطلاح انجام دهندگان که مؤسسه امریکائی بود و ما باید از آنها چیز می‌گرفتیم گزارش می‌گرفتیم که می توانستیم گزارش بدهیم . برای گرفتن این گزارش هم دائما یک وقت ها ما را درحقیقت اینها طفره میرفتند برای اینکه هم staff زیادی نداشتند و اگر می‌خواستند وقتشان را صرف فقط گزارش دادن به ما بکنند به کارهای اصلیشان نمی‌رسیدند خیلی مشکل اجرائی توی کار زیاد بود . تا اینکه یک روز رئیس اکزاکتیوافیسر (executive officer) آن کمپانی ، مدیرعامل اجرائیشان که آمده بود به ایران یک جلسه‌ای کردیم ازطرف ما من بودم دکتر احمدی بود ، حسن شهمیرزادی بود نشستیم درجلسه و یکی دونفر دیگر از همکارانمان از طرف آنهم یک چهار و پنج تا امریکائی بودند من یک چیزی برای اینها گفتم بد نیست این را برای شما بگویم به این گفتم که من اخیراً که واقعیت هم داشت گفتم یک کارتی دیدم که نشان میداد در یک جائی که یک زوی (Zoo) حیوانات است شب دارند فیلم میدهند اعلام کردند که اینجا دارند فیلم میدهند و تمام حیوانات آمدند شب بلیط خریدند نشستند این فیلم را تماشا کنند. بتدریج وارد شدنداز عقب نشستند بزرگها عقب کوچکها جلو. آن کوچک کوچکی که جلو نشسته بود قبل از اینکه فیلم شروع بشود یک گوریل

گُنده وارد شد و بلیط هم نخرید آمد جلو یکدانه صندلی گذاشت نشست جلوی این کوچکی فیلم که شروع شد این فیلم خیلی خنده دار بود تمام اینها حیوانات شروع می‌کردند خندیدن ، دست میزدند، جیغ میزدند اینها. این کوچکی که این پشت نشسته بودهرچه کاری میکرد هیچ چیز نمی‌دید و همینطور هی جیغ میزد و کسی هم حرف این را گوش نمی‌کرد. گوریل برگشت گفت تو چرا اینقدر صدا می‌کنی گفت آخر من هیچ چیز نمی‌بینم . گفت تو آنجا بنشین هروقت من خندیدم تو هم بخند وضع ما و شما هم همینطور است . برای اینکه ما هرچه از شما می‌خواهیم شما (پایان نوار ۵ ب)

شروع نوار ۶ آ

تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران ۲ مارس ۱۹۹۱ نوار ششم روی یکم.

سؤال : بفرمائید راجع به صحبت با این آقایان رهبری بود در ارتباط با آن داستان.

آقای انصاری : این داستان بیشتر از هر مسئله‌ای روی اینها اثر کرد و حقیقتاً از روز بعد اینها پیام ما را گرفتند که ما اینجا ننشسته‌ایم که شما هرچه بگوئید ما گوش بکنیم ما یک سازمانی هستیم که بایداین کار را بعداً دنبال بکنیم. بنابراین قدم بقدم باید از اولش وارد باشیم توی این کار و قول دادند این کار بشود و این برنامه ادغام ایرانیها در برنامه یک شدت خیلی زیادی گرفته بود. خوب برنامه‌ها بطورکلی همانطور که عرض کردم چند برنامه اصلی بود که مهمترین اینها ساختن خود سّد بودکه این سّد درآن زمان ششمین سّد بلند دنیا بود و ۱۲۰ هزار هکتار زمین را آبیاری می‌کرد مقدار آبی که پشت این سّد جمع میشد سه میلیارد دویست میلیون متر مکعب یعنی تقریباً ۱۱ برابر سّد کرج بود. پانصد و شصت هزار کیلوات برق این سّد میرفت و این برق هم برای خوزستان هم برای تا تهران پیش بینی شده بود که مصرف بشود واین سالهای آخر از آنجا تهران را تغذیه می‌کرد آن سّد. در آن زمان بتون ریزی سّد نزدیک میشد، ما فکر کردیم که اولین فرصتی است که اقلاً یک عده‌ای را از کسانی که دست اندر کار این مسائل هستند و فقط فکر می‌کردند که آقای ابتهاجی آمده دراینجا یک عده خارجی را آورده خروار خروار پول ایران را داده به اینها و نوکر خارجی‌ها بوده همه را خوردند، و بُردند، چاپیدند، حالا یک عده هم دارند این وسط ماست مالی می‌کنند کار و اینها اینطوری داشتند به این طرح نگاه می‌کردند. فکر کردیم اولین فرصتی که یک عده‌ای بیایند اصلاً ببینند خوزستان کجاست اصلاً طرح کجاست چه هست. بنابراین برای بتون ریزی سّد ما یک

طرح ریختیم، کاری کردیم که ۳۵۰ نفر را از وکلاء و سناتورها هیئت دولت تمام سرکردگان قوم را ما بردیم به خوزستان با ترن. خاطرم هست ترن اولش هم کوپه اول حتی سپهبد بختیار رئیس سازمان امنیت هم آمد. اعلیحضرت هم تشریف فرما شدند برای بتون ریزی سّد. وقتی که همه پیاده شدند آنجا در آن شرایط رفتن از این تونل ۶ کیلومتری در داخل عمق این کوه و رسیدن به آن پای دره‌ای که از هرطرفش این دیوارهایش نیم کیلومتر ارتفاع داشت اصلاً یک ابهت عظیمی داشت آنجا. آقای مهندس اصفیا یک گزارش مختصری دادند و گزارش اصلی را باید من می‌دادم که فکر کردم که اگر از روی کاغذ بخوانم خیلی بورینگ (boring)خواهد بود اینها خسته کننده این بود که ۴ صفحه گزارش بود همه را حفظ کردم و تمام اینم گزارش را من بدون نت حضور اعلیحضرت گزارش را گفتم نمی خواستم حواس شنونده‌ها پرت بشود از مطلب. یکی از چیزهای این گزارش این بود که این سّد بعد از ۱۴ ماه تمام می‌شود و همه این کار را بعنوان یک ادعای پوچ مثل سایر حرفهائی که بعضی وقتها گفته میشد گفتند اینهم یکی از آنهاست، تلقی کردند. اعلیحضرت خوب خیلی خوشحال بودندکه یک همچین وضعی هست همه خیلی امپرس (Impress) شدند از وضع آنجا و مشکلی کار که اینطور هم نیست که آقا این پولهائی که اینها گرفتند همه را رفتند خرج بیخود کرده باشند. این اولین برخوردی بود که درحقیقت رجال گرداننده کار در خوزستان انجام بشود. از آنجا که برگشتیم کار البته به سرعت پیش رفت ترتیبی داده شده بود که درعین حالی که سّد تمام می شود ۴۰۰ کیلومتر برق این سّد درخرمشهر آنجا رسیده باشد و شبکه خرمشهر آماده باشد، شبکه اهواز آماده باشد که توربینها را که روشن می‌کنند، چراغهای آنجا روشن بشود. و بعد از ۱۳ ماه سّد تمام شد و وقتی که ۱۳ ماه تمام شد بعرض اعلیحضرت رساندم خیلی خیلی خوشحال شدند. ضمناً دراین فاصله من دیدم برای اینکه همه باز اینقدر حمله نکنند و بالاخره این سّد این طرح را نکُشند از حضور اعلیحضرت استدعا کردم که اجازه بفرمائید که این سّد ششمین سّد بزرگ دنیاست دراین منطقه تقریباً بزرگترین سّد این منطقه هستش و یک بنائی است که تا صدها سال خواهد ماند به اسم محمد رضا شاه نامیده بشود. اعلیحضرت البته یک خورده فکر کردند و بعد اجازه فرمودند. من خدا را گواه می‌گیرم دراین مورد هیچ حالت تمّلق این حرفها تویش بهیچوجه وجود نداشت فقط دلم می‌خواست یک طوری باشد که چون اسم اعلیحضرت رویش هست اقلاً دیگران از این بابت کار نکنند پروژه را بکُشند جرأت نکنند و این کار خودش را کرد، کار سّد تمام شد. وقتی که تمام شد بعرضشان رساندم خیلی اسباب خوشحالیشان شد، تشریف آوردند گفتند خودم برای افتتاح میآیم برنامه‌ای برای افتتاح سّد ما درست کردیم و آن گروهی که برده بودیم به اضافه گروههای بیشتر از روزنامه نویسان تمام اینها، اینها را بردیم و در محل سّد و وقتی همه دیدند که بله همانجائی که یکسال پیش آمدند و الان سّدی هست و اینها و اعلیحضرت کلیدی که زدند آب از دریچه‌های سّد آمد برق و

موتورها شروع بکار کرده درخرمشهر هم چراغها روشن شد خیلی روز خوب شادی برای همه بود. دیگر واقعاً تا آنروز من که اعلیحضرت اینقدر خوشحال ندیده بودم که یک چیز به این قشنگی درست شده بود. ولی یک چیزی اتفاق افتاد درهمین روز که حقیقتاً خیلی اسباب تأسف است. بعد از اینکه مراسم افتاح انجام شد خانه یکی از کارکنان خارجی این ساختمان را تمیز کرده بودند که اعلیحضرت آنجا تشریف فرما بشوند یک قهوه، یا یک چائی چیزی میل کنند و بعد تشریف بیاورند به اندیمشک که درآنجا ما چون وسط روز بود نهار پیش بینی کرده بودیم برای تمام کسانی که آمده بودند پذیرائی نهار میشدند و بعداز نهار با طیاره و ترن مراجعت می‌کردند. درآنجا که نشسته بودیم که فقط اعلیحضرت تشریف داشتند، سپهبد یزدان پناه، آقای دکتر امینی نخست وزیر، آقای ارسنجانی وزیرکشاورزی ، آقای آتابای و بنده. اعلیحضرت که خوب خیلی خوشحال بودند گفتند بله، خوب کار خوبی انجام شده، ارسنجانی درچنین حالتی که اینقدر شاه مملکت خوشحال است برگشت گفت قربان هرچه از این کارها بشود خیانت است. یک دفعه باور کنید مثل اینکه یک سطل آب سرد روی سر اعلیحضرت ریختند و برگشتند رنگشان خیلی .. . . شد گفتند یعنی چه. گفت بله، مملکتی که اینقدر احتیاج به کارهای دیگر دارد، اینقدر کسری دارد جای دیگرش آدم بیاید در اینجا وسط کوهها اینهمه پول صرف این سد بکند اینکه همیشه می شود ساخت باید اول بکارهای دیگر رسیدگی میشد، شروع کرد یک مقداری از این لاطائلات گفتن، بقدری اعلیحضرت ناراحت شدند که اصلاً سرشان را برگرداندند که حالتی دیگر از جایشان بلند شدند حرکت کردند که خود ارسنجانی هم البته ملتفت شد که این حرف اگر هم عقیده‌اش هست اگر هم حرف درستی باشد جایش گفتنش درآن روز آن لحظه نبود. خوب این تمام شد، اعلیحضرت به تهران مراجعت کردند ولیکن بودن این، دیدن این سد، کار خیلی در روحیه همه مردم اثر کرد. خوب مخالفین درآنروز خیلی چیزهای مزخرفی هم می‌گفتند. یک روزنامه‌نویسی مثلاً روزنامه‌ای چاپ کرده بود که این کار، کار باصطلاح خیانتی است و این را، سد را ساختند برای اینکه آب را در پشتش جمع کنند و آنروزی که می‌خواهند این مملکت را نابود کنند این سد را بشکنند و تمام شهرهای خوزستان را از بین ببرند و این کار مخالفین ایران است. یک همچین چیزهائی هم درآن چیزها گفتند. این کار سد تمام شد بلافاصله بعد از چند ماه خوشبختانه کار نیشکر داشت به نتیجه میرسید که آنهم یکی از بزرگترین طرحهائی بودکه بعد از سالیان سال یعنی بعد از قرنها صنعت نیشکر در ایران احیاء میشد. این همانطور که اطلاع دارید در باصطلاح اشعار ایران راجع به بودن نیشکر درایران گفته شده و زمان ناصر خسرو می‌گویند که درکنار کارون زیر درختها مسافرت می‌کرد، خوزستان جای سرسبزی بود، قند پارسی را به بنگاله می‌بردند، از این حرفها ولی کسی اثر قابل لمسی از نیشکر درخوزستان هیچوقت نمی‌دید. تا زمان اعلیحضرت رضا شاه که این کار را در اهواز شروع کرده بودند

بصورت آزمایشی که ببینند نیشکر درمیآید یا نه. متأسفانه درآنجا نتیجه خوب نداده بود. بعد از اینکه احیاء نیشکر جزء طرحهای خوزستان قرار گرفت و دستگاه لیلینتال متخصصینی آوردند از هاوائی که بررسی بکنند آنها تشخیص دادند که منطقه اهواز برای این کار خوب نبوده جا را خوب انتخاب نکردند و جای مناسب برای این کار در هفت تپه هست بین اهواز و اندیمشک. برای این کار ده هزار هکتار زمین گرفته بودند که پنج هزار هکتارش را صاف می‌کردند و آبیاری می‌کردند و طرح اولیه نیشکر را در آنجا اجرا می‌کردند. همانطور که عرض کردم در اولین دفعه‌ای که بنده رفتم آنجا تازه نهال‌ها را آورده بودند ولی داشتند زمینها را صاف می‌کردند و کارخانه تصفیه شکر را اسکلتش بود که قراردادهایش بسته شده بود، در حال ساختمان بود. دراین فاصله نیشکرها موقع برداشتشان بود. بعرض اعلیحضرت رساندم که اعلیحضرت خیلی اظهار علاقه کردند که تشریف فرما بشوند برای افتتاح کارخانه نیشکر و دیدن مزارع. خوب دراین مورد هم ما دومرتبه یک برنامه‌ای ترتیب دادیم که کسانی که باز روی برنامه خوزستان اظهار نظر می‌کردند اینها هم بیایند ببینند که دراینجا هم چه کاری انجام شده. خوب وقتی که همه آمدند آنجا دیدند که مزارع درآن موقع ۲۵۰۰ هکتار زیر کشت بود که تا چشم کار می‌کرد مزارع نیشکر بود، و وقتی که کارخانه را بازدید کردند و دیدند که کیسه‌های شکر از آنور آمد بیرون همه قبول کردند که این کارها دیگر حقه بازی نیست و دیگر اینهم وجود دارد. البته توی این کار ما دچار خیلی مشکلات زیادی شدیم درمورد نیشکر که من باید برای شما شاید که لازم باشد یک مقدارش را عرض بکنم. این طرح نیشکر بطور کلی خوب یکی ازچیزهای اولیه‌اش این بود که باید نهال هائی که متناسب با شرایط ایران باشد پیدا بکنند. مزارع نمونه درست کرده بودند کسی که مجری این طرح بود یک مؤسسه بود که مرکزش در هاوائی مال لیلینتال اینها پیدا کرده بودند و آن حاضر شده بود که بیاید در هفته تپه این کار را انجام بدهد یک مشاور به اصطلاح بی طرف هم آنها گرفته بودند که کار آنرا نظارت بکند، آدمی بود به اسم هونیک یک هلندی بود خیلی یکی از متخصصین بزرگ دنیا بود این هلندی. مؤسسه‌ای که کار را انجام میداد مؤسسه امریکائی بود و تمام کارکنانش امریکائی بودند اینها برای صاف کردن زمین که اولین کاری است که باید آنجا انجام بدهند دچار مشکلات زیادی بودند چون درآن زمان درخوزستان حتی بولدوزردرایور پیدا نمیشد و اینها مجبور شده بودند از کالیفرنیا استخدام کرده بودند آورده بودند آنجا که برای صاف کردن زمینها. چون درآن زمان کسی نمی دانست که چکار باید بکند کار خیلی تخصصی بود نیشکر را کاشته بودند طرح این بود که بعد از اینکه این کاشته شد با ماشین اینها را درو بکنند و همانطور که در هاوائی و جاهای دیگر هستش چون آنجا از بالا به اصطلاح بطور طبیعی درمیآید و بارانهای زیاد آبیاری می‌کند آنها را در خوزستان آبیاری زمینی برای اینها. معذلک اینها ماشین آورده بودند برای بریدن نیشکرها. وقتی موقع درو شد این ماشینها

زیاد کار نمی کرد، چون پست و بلند بود پائین مقدار زیادی از نیشکرها میماند روی زمین و ماشینها مگر خراب میشد تند و تند و تعویض کردنش خیلی وقت را می‌گرفت. شروع کردند با کارگر محلی درو کردن. کارگرهای محلی حداکثر روزی یک تن تا یک تن و نیم اینها درو می‌کردند و درو کردن را شما حساب بکنید که ۲۵۰۰ هکتار زمین که توی هر هکتارش اقلاً نمیدانم ۱۰۰ تن نیشکر هستش چنین نهال نیشکر هست چه وقتی را می‌گیرد درصورتیکه این باید در یک مدت خیلی کوتاهی درو بشود. فکر کردند که برای اینجا در استرالیا که با دست می‌برند آنجا پروداکشن (Production) هرنفری خیلی بیشتر است. یکنفر را از آنجا بیاورند که به اینها یاد بدهد. یک استرالیائی آوردند آنجا و این استرالیائی در یکروز ۳۵ تن درو می‌کرد درمقابل یک تن ونیم ایرانی.

سؤال : یک استرالیائی یعنی یکنفر.

آقای انصاری : یکنفر ۳۵ تن در روز این نیشکر درو می کرد.

سؤال : این رقم، رقم خیلی درشت است.

آقای انصاری : البته یک داس مخصوصی این درست کرده بود تیغه مخصوصی داشت که تیغه و خود این آدم در روز پنج تا استک می خورد. مرد گردن کلفت و ۳۰ ساله بود و هرغذایش به اندازه تمام مزد یک کارگر ایرانی بود. ولی این آدم برای این یک کلاس درست کرد، یاد داد بهشان و چیزها را عوض کردند داس ها را عوض کردند و پروداکشن (Production) کارگرهای ایرانی از یک تن تا یک تن و نیم به ده تن رسید و این ماشینها را بکلی کنار گذاشتند و این سنت الان درخوزستان برپا شد، برقرار شده وکارگرهای لُر درموقعش میآیند و این نیشکرها را درو می‌کنند ومیدانند که حالیه چکار کنند و تولیدشان هم بسیار بسیار تولید خوبی است. این یکی از آن چیزهای جالبی بود که در طی این کارموفق شدیم.

سؤال : حالا نیشکر یکی از باصطلاح تولیدات خیلی اساسی است.

آقای انصاری : بله اساسی است. چیزی که اتفاق افتاد بعد از اینکه نیشکر تولید شد باصطلاح شکر بدست آمد برای ما مهّم بود که آیا این کار اقتصادی است یا نیست. برای این کار روی یک ایدئولوژی که بهتر

اینجا صنعت نیشکر باشد اینها، کسی نمیدانست چه درمیآید راه افتاده بود. تا آن زمان درحدود ۴۰ میلیون دلار خرج این پروژه شده بود ۴۰ تا ۴۵ میلیون دلار الان درست رقمش خاطرم نیست درهمین حدود بود.

سؤال : پروژه نیشکر.

آقای انصاری : پروژه نیشکر برای اینکه مطمئن بشویم که چطور هست من خواهش کردم یک کمیسیونی به سرپرستی آقای مهندس راجی که قبلاً معاون سازمان برنامه بود، آقای دکتر حسین کاظم زاده که در سازمان برنامه رئیس اداره طرحها بود، آقای کورس رجالی که عضو سازمان بود اینها رفتند به خوزستان که بررسی بکنند وضع طرح نیشکر را و ببینیم که آیا این کار اقتصادی هست یا نیست. و این کار را بکنیم تمام ارقام اینها را همه را در اختیار آنها بگذارند اینها رفتند یک بررسی‌هایشان را کردند گزارشی که آنوقت آن زمان آوردند ظاهر قضیه این بود که شکر کارخانه هفت تپه کیلوئی سه تومان و پنج ریال تمام می‌شد درحالی که درهمان زمان ما شکر را دربازار آزاد کیلوئی یک تومان می‌توانستیم وارد کنیم یعنی سه برابر و نیم گرانتر بود. منتهی دراینجا آقایان هم خیلی نگران بودند که خوب به اینصورت که هست این طرح اقتصادی نیست و بایستی که درش را بست درست است که ما کیلوئی یک تومان می‌خریم از خارج در بندر این را بیائیم سه تومان و پنج ریال خودمان تولید بکنیم. یک نکته‌ای که بخصوص این بحث را من با رجالی و کاظم زاده داشتم و آنها هم قبول کردند همینطور آقای مهندس راجی که ما باید دراینجا هزینه به اصطلاح ایجاد طرح را از هزینه جاری جدا بکنیم برای اینکه یک کاری هست کار دولوپمنت (Developement) است. مثلاً اتفاقاً درهمان زمان من یک گزارشی خوانده بودم که راجع به کارخانه بایر بود و درست کردن آسپرین که اولین آسپرین هائی که درست کرده بودند درآن زمان ۱۲ میلیون دلار خرج مان شده بود و پروداکشنی که پیدا کرده بودند مثلاً ده تا آسپرین درست کرده بودند یک تعدادی آسپرین بود که اگر می خواستیم بر آن اساس حساب کنیم آسپرین یکی رقم عجیبی پیدا می‌کرد. به اینجهت بود که گفتیم که منطقیش این است که بیایند خرج دولوپمنت را خرج ریسرچ را پیدا کردن زمین خوب، پیدا کردن نحوه آبیاری خوب ، پیدا کردن نهال خوب تمام این خرجهائی که برای یاد دادن کارگرها شده اینها را نباید بعنوان خرج همیشگی طرح بگیریم یعنی باید سرشکن کرد در یک پری یُد(Period) دراز مدت نه روی یکسال اگر روی یک پری یُد مثلاً ۳۰ ساله این را ما حساب بکنیم می بینیم که اینقدر هم این رقمها بد نیست و همینطور هم شد با متخصصین امریکائی هم که صحبت کردیم بعد از این، این حرفها را در داخل میزدیم که مبادا آنها نگران

بشوند فکرکنند که کار را داریم لنگ می کنیم. وقتی که با آنها صحبت کردیم آنها هم گفتند که اتفاقاً ماهم درتمام طرحهایمان همین کار را می‌کنیم یعنی این خیلی منطقی است این نوع هزینه‌ها را برای دوران طولانی تر سرشکن بکنید و اینها. بهرحال این مسئله از اینهم گذشتیم و این خطر جدید هم از سر طرح گذشت و بعد طوری شد که تولید نیشکر در خوزستان که درآن موقع تازه سالهای اول بود و پیش بینی میشد که بالا برود بقدری بالا رفت که رسید بجائی که بعداز سه سال و چهارسال از هر یکمتر زمین ما یک کیلو شکر بدست میآوردیم یعنی از هر هکتار زمین ده تن شکر بود شکر خالص و این یکی از بهترین رکوردهائی است که توی دنیا وجود دارد و الان نیشکر خوزستان رقابت میکند با تولیدش با نیشکر درهاوائی و سهیل جا و این صنعت آنجا جا افتاد بطوریکه بعداً تمامش گسترش پیدا کرد هم هفته تپه هم زیرطرح کارون طرح نیشکر را ادامه دادیم این بود داستان نیشکر. نکته قابل توجه درمورد طرح نیشکر موضوع شرکت ایرانی‌ها بود همانطور که عرض کردم این مؤسسه امریکائی که درآنجا وجود داشت تمام کارهای اصلیش بدست خارجی‌ها بود و هیچ ایرانی درآنجا سمت اساسی نداشت خوب بعد از آن مذاکراتی که با دستگاه لیلینتال باز کرده بودیم و اینها میدانستند که ما باید ایرانی بگذاریم درآنجا یک شروع این کار با اعزام یک اولین ایرانی آنجا شروع شد که این مهندس نادر حکیمی بود پسر جوانی بود از امریکا آمده در ام آی تی درس خوانده بود و با سه هزارو پانصد تومان حاضر شد که برود در هفت تپه زندگی کند منتهی من قولی که به او دادم این نیست که گفتم هروقت شما کار آن رئیسی که باهاش کار میکنی یاد گرفتی شما جای او خواهید بود. همان خانه آن مال شماست هم اتومبیلش و هم کارش. شما آنجا مشغول کار بشوید ایرانیها دیگر هم باید زیر بال خودت بگیری باخودت ببری و این جوان با یک علاقه بسیار زیادی شروع بکار کرد و عده زیادی را باخودش برد و آنها وقتی میدیدند نادرحکیمی درآنجا آنطور کار میکند آنها هم عین همان را شروع کردند و بعد از مدت کوتاهی که درآن طرح که درحدود ۳۵ تا خارجی میکرد این ۳۵ تا تبدیل به دو سه تا شد یعنی بعد از دو سه سال تقریباً دو سه نفر خارجی آنجا بیشتر نبودند برای کارهای خیلی تخصصی که شاید همیشه تعداد آن آدمها لازم باشد. یک طرح دیگری که داشتیم طرح چیز بود طرح توزیع برق بود که باید درشهرهائی برق توزیع بشود. درآن زمان دراین شهرها کار دست شرکتهای برق خصوصی بودکه یک مقدار مختصری برق داشتند و چند خانه‌ای را فقط چراغ روشن می‌کردند. ما برای اینکه اینها را زندگیشان مختل نشود پیشنهاد کرده بودیم که تأ سیسات شما را تمام هرچه هست به قیمت عادلانه می‌خریم.

سؤال : این در شهرهای خوزستان.

آقای انصاری : در شهرهای خوزستان، در شهر دزفول، در شهر اهواز، در شهر آبادان، در شهر خرمشهر تمام این جاهائی که تأسیسات برق خصوصی داشت. برای اینکه برق سازمان آب و برق خوزستان که میرسید هم ارزانتر بود هم برق شبانه روزی بدون خاموشی و با استاندارد خیلی بالا بود. اینها اغلبشان خوب فکر می‌کردند با سازمان یک کمی سخت بگیرند بلکه پول بیشتری بگیرند ما مطابق قانون سازمان برنامه قیمت گذاری می‌کردیم و ارفاق هم می‌کردیم ولی بعضی‌ها حاضر نبودند. خاطرم هست در یکی از شهرهای شهر دزفول آقای مهندس یمین افشار آمد گفتش که خوب اینها که با ما کنار نمیآیند هرکاری که می کنیم حاضر نمی‌شوند ما اصلاً به اینها چکار داریم ما می‌آئیم خودمان برق می‌کشیم در شهر و تیرهای ما تیرهای ده متری داریم تیرهای آنها تیرهای سه متری. ما بالای تیرهای اینها تیر می‌کشیم و هرکسی خواست بیاید از ما برق بخرد. تیر دهمی فکر می‌کنم که کار گذاشته نشده بودکه سر و کله آقایان پیدا شد و آمدند طبق نظرات کارشناسانی که وزارت دادگستری معین کرده بود قیمتها را تعیین کردند پولشان را گرفتند و رفتند و تمام این شهرها سیستم برقش دائر شد بهتر از هرسیستمی که در سایر شهرهای ایران بود.

سؤال : شما خارج از خوزستان که خودتان برق کشی که نمی‌کردید.

آقای انصاری : نه، ما فقط حوزه عملیاتمان در داخل خوزستان، بردن برق به فشار قوی اول شهرها بود و در داخل شهرها یک سازمانهائی که مخصوص آن شهر بود درست میشد که برق قوی را به آن می‌فروختند آن در داخل شهر توزیع می‌کرد. این سیستم به این صورت بود.

سؤال : حالا این مال چه سالی است که بعد شما شروع کردید به این کاردر خوزستان.

آقای انصاری : این کار مثلاً در۱۹۶۳.

سؤال : درسطح ملی مسئولیت این جریان برق کشور بطور کلی با کی بود. حالا وزارت آب و برق تأسیس نشده بود.

آقای انصاری : وزارت آب و برقی تأسیس نشده بود در هر شهری شهرداریها بودند و یا مقاطعه کاران خصوصی، شرکتهای خصوصی بودند که با شهرداری قرار داشتند برق آن شهر را تأمین می‌کردند. این

بود که درتمام شهرها واقعاً سیستم برق، سرویس برق الان به این صورتی که شناخته شده است وجود نداشت اصلاً.

سؤال : آنوقت وزارت آب و برق درواقع برمبنای نیازمندی و توزیع برق و غیره اینها که براساس ایجاد این شبکه‌های برقی بوجود آمده بود تأسیس شد.

آقای انصاری : بله، اینها صحبت این بود که باید درمملکت بالاخره برای هر مملکتی صنعتی اول باید یک شبکه برق داشته باشد که انرژی را برساند. بدنبال این فکر بود که موضوع تأ سیس وزارت آب و برق پیش آمد که البته اینهم یکی از مسائلی بود که بین ما باصطلاح یک مشکلاتی پیدا شد بین سازمان آب و برق خوزستان و وزارت جدید آب و برق که بوجود آمد. متعاقباً خدمتتان عرض خواهم کرد. کاری که لازم هست حالا وقتی که اینجا هستیم اشاره بکنیم همین قراردادی است که ما با چیز بسته بودیم با مؤسسه امریکائی برای نیشکر. وقتی که کار درست شد ما به این نتیجه رسیدیم که این دیگر ایرانیها به اندازه کافی هستند و ما نباید آن حق الزحمه‌هائی زیادی که قبلاً میدادیم به اینها بدهیم. امّا اینها هیچ حاضر نبودند که تجدید نظر کنند. اینجا ما درحقیقت تدبیری کردیم و آمدیم شروع کردیم مذاکره با یک مؤسسه دیگری و به گوش اینها رساندیم که ما مشغول جانشین کردن شما هستیم. این عمل باعث شد که اینها خیلی نگران شدند وهرچه می‌خواستند که با ما تماس بگیرند من از دستشان در میرفتم تا بالاخره بعد از زمان زیادی که با اینها خیلی ما سخت گرفتیم طوری اینها حاضرشدند که بیایند تمام حق الزحمه شان را کم بکنند افرادشان را کم بکنند، ایرانیها را ترین بکنند یعنی تحت فشار این کار را کردند می‌خواهم عرض کنم نه اینکه بطور طبیعی این کار را کردند وقتی فشار قرار گرفتند دیدند کار از دست میروند حاضر شدند که بیایند با ما کنار بیایند.

سؤال : درمورد برق چه. در مورد برق بیشترش . . .

آقای انصاری : درمورد برق ما مشکلی نداشتیم از این بابت برای اینکه کسانی که کار می‌کردند اینها عده‌ای بودند که مستقیماً استخدام شده بودند ازطرف مؤسسه لیلینتال اینها کارمندان محدودی بودند که حقوق می‌گرفتند. اینها و خود مؤسسه لیلینتال از سازمان آب و برق خوزستان فقط آخر سر یک حق الزحمه می‌گرفت نه پورسانتاژ. بنابراین برای آنها فرق نمی‌کرد که بار کار را زیاد بکنند یا حقوق‌ها را زیاد بکنند

یا آدم‌ها را زیاد بکنند آنها حق الزحمه ثابتی داشتند و ما خیلی منطقی این متخصصین را تأمین می‌کرد مشکلی دراینمورد متخصص اینها اصلاً نداشتیم. یکی از بهترین گروههائی که باهاشان مثلاً کارمی‌کردیم کانادائی‌ها بودند که اینها قراردادی بسته شد با اونتاریو هایدرود کانادا برای تربیت کسانی که سّد را بگردانند چون تا آن زمان درایران از این آدمها نداشتیم ما. اینها یک گروه کانادائی آمدند و کلاسهای متعددی درست کردند جوانهای ایرانی را گرفتند و در یک مدتی کمتر از آن چیزی که آنها انتظار داشتند این جوانها تکنیک‌های کار را یاد گرفتند و هنوز دارند آنها می‌گردانند یعنی آنها و شاگردانی که بعد از آنها آمدند و تربیت شدند توسط آنها.

سؤال : غیر از این طبقه اینطورکه من می‌بینم سازمان آب و برق خوزستان یک مسئله عمده‌ای که داشت مثلاً سّدسازی بود. که سّد دز بود سّد محمد رضا شاه بزرگترین سّدی بود بعد چندین سّد دیگر می بایست ساخته میشد که اینها درهمان زمان مشغول ساختنش بود یا اینکه برای برق بود.

آقای انصاری : اینها درآ زمان ما درمرحله اول باید این قسمت اول تمام میشد سّدهای بعدی بعد از اینها پیش میآمد ولی درهمین موقع ما مشکلات بسیار زیادی با خود دستگاه دولت داشتیم یعنی دراین زمانی که عرض می‌کنم یعنی بزرگترین مشکل ما درمرحله اول وزارت کشاورزی بود چون برای کارهائی که داشتیم وارد کردن بذرها یک اجازاتی بود باید از طریق وزارت کشاورزی میآمد و وزیر مربوطه‌اش تصور میکرد که ما همه آدم خائنی هستیم و گذراندن این کار بسیار کار مشکلی بود از آنجا که داستان خیلی مفصلی دارد که چکار می‌کردیم. استاندار وقت بهیچوجهی با ما همکاری نداشت.

سؤال : کی.

آقای انصاری : آقای ابراهیم مهدوی بطورکلی یک دید دیگری از کشاورزی داشت، خودش را متخصص امور کشاورزی میدانست، وزیرکشاورزی بود و این کارهائی که آنجا میشد زیاد مورد تأئیدش نبود و همیشه در شبها که کارکنان دولت راجمع می‌کردند چند بار درحضور خود من مثال میزد مثالهایش این بودکه بله آقا ببینید شما چه هزینه‌هائی صرف این متخصصین امریکائی میشود درصورتیکه باید بیایند کشاورزی را از این نوکر من علیمحمد که درکنار کارون هندوانه میکارد بیایند از این یاد بگیرند ببینند چه جوری این هندوانه میکارد و همین کار را باید سعی کنندکه درجاهای دیگر تکرار کنند. این چیزی بود که نحوه مقایسه طرح

عمران خوزستان با کشاورزی بود که علیمحمد در کنار کارون می‌کرد. خیلی مشکلات زیادی داشتیم مثلاً وقتی که رؤساء ادارات می‌دیدند اینطور استاندار درباره سازمان کار میکند و حرف میزند آنها هرکدام بنفع سهم خودشان مشکلاتی فراهم می‌کردند. رئیس شهربانی علاقمند بود که دوستان و قوم خویشهایش را کسانی که دارد درمهمانسرای سازمان مجانی آنجا پذیرائی بشوند و از رستوران استفاده کنند. مأمور دارائی بنحو دیگری تقاضا داشت. دشمنی‌هایشان را به انواع و اقسام می‌کردند. مثلاً در یک شب کریسمسی که معمولاً کارکنان خارجی سازمان میرفتند به بیروت و برمی‌گشتند در روز توی فرودگاه جلوی همه اینها را گرفتند و گفتند باید شما برگ پرداخت مالیات داشته باشید تا بتوانید خارج بشوید ازکشور. درحالی که اینها تمام طبق قراردادی که با دولت سازمان برنامه با اینها بسته بود هرمالیاتی که تعلق می‌گرفت باید سازمان برنامه می‌پرداخت و اینها شخصاً مسئول پرداخت مالیات نبودند. جلوی اینها همه را گرفتند که اینها خارج نشوند خوب ولی حالا ما چه کارهائی کردیم ازطریق دیگر این مشکلات را حل کردیم بجای خود.

سؤال : یک سؤال اینجا من از شما بکنم دراین زمان یعنی مرحله اول کار شما در آب و برق خوزستان هم زمان بود با دوره‌ای که ارسنجانی وزیرکشاورزی بود ودوره اصلاحات ارضی و بعد بقیه داستان. خوب ارسنجانی یک نقش خیلی عمده‌ای در تاریخ این دوره ایران ایفا کرده بود و شما هم یک ارتباطاتی طبیعتاً باهاش داشته بودید. این را شما چه جوری دیدید ارسنجانی را شما چه جوری دیدید، چه نوع انسانی دیدید چه نوع انگیزه‌هائی داشت چه جور آدمی بنظرتان میآمد و چرا دراین مسیر این قدمها را برمیداشت.

آقای انصاری : آقای ارسنجانی بطورکلی یک روش خاصی همیشه دربرداشت خاصی از تمام این مطالب داشت و شخصیت خودش را درمخالفت کردن با دیگران میدانست. آن بکلی با تمام سیستم دولتی و با کارهائی که می کردند مخالف بود. بعلت سوابق شخصی که داشت با مالکین دشمنی بسیار زیادی داشت.

سؤال : این چطور، چه نوع سوابق شخصی.

آقای انصاری : گفته میشد ایشان دفعه اولی که می‌خواسته ازدواج کند از یک خانواده‌ای بوده بعلتی که فکر می‌کردند که آنها آدمهای متمولی هستند و ارسنجانی آدم متولی نیست مثلاً به این ازدواج تن در ندادند و این همیشه این عُقده را داشت و اول جائی را که ملکی را که تقسیم کرد ملک همان خانواده بود در آذربایجان . یک مقداری این چیزها بود یک مقدار زیادی عُقده‌های شخصی. بهرحال با طرح‌های ما خیلی

مخالف بود بکلی این کارها را عرض کردم جلوی حضور اعلیحضرت هم می‌گفت این طرحها خیانت است و زیاد من با او حشرو نشری نداشتم اطلاعاتم شاید براساس همین حرفهائی است که در جاهای مختلف زده بود توی روزنامه‌ها توی رادیوها می شنفتم. زیاد نمی توانم بیشتر از این اظهار نظر بکنم.

#

سؤال : درمورد ارتباط شخصی.

آقای انصاری : در ارتباط شخصی من زیاد با او حشرو نشر نداشتم.

سؤال : خوب این غیر از سّد و نیشکر برق میآمد با آب نه آبرسانی و آبیاری فقط برای آبیاری کارهای خودت ، خود سازمان.

آقای انصاری : طرح ما این بود که ۱۲۰ هزار هکتاردر زیر سّد را آبیاری بکنیم. این ۱۲۰ هزار هکتار مقدار زیادش متعلق به مردم بود مقدار زیادش مقداری بود که اراضی متعلق به اصطلاح دولتی بود ولی مقدارش هم بلافاصله زیر دزفول ۲۷ هزار هکتارش زیر دزفول قرار می‌گرفت که آنها از دهاتی تشکیل میشد. طرح این بود که در مرحله اول در این ۲۷ هزار هکتار بطور آزمایش راه ساخته بشود، شبکه آبیاری ساخته بشود، که در هر ۱۰۰ هکتاری توسط یک شیر آب داده شود درزمانهای معین که مورد نیاز هست، کمک بشود برای تسطیح اراضی که زمینهائی که چون پست و بلند باشد نمیشود تویش خوب کشاورزی کرد آنوقت بذر بهتر داده بشود، سمپاشی بهتر بشود، کود بهتر داده بشود، که این بصورت نمونه اول انجام بشود و بتدریج این گسترش پیدا بلکند درتمام ۱۲۰ هزار هکتار.

سؤال : یعنی این طرح با همکاری مالکین خصوصی.

آقای انصاری : درآن زمان مالکین خصوصی بودند انجام بشود براین اساس گذاشته شد. منتها مالکین خصوصی در این ۲۷ هزار هکتار نزدیک بیشتر از ۸۰٪ مال یک فامیل بود و اینها هدفشان علاقه شان این نبود که اصلاً بگذارند که پای دولت آنجا باز بشود اینها تصور می‌کردند روی همان فکرهای قدیمی که اگر مأمور دولت آنجا پیدا بشود بدنبالش مالیات می‌خواهند بدنبالش مسائل دیگری پیش میآید پس بهتراست که هیچ چیزی درآنجا راهی نباشد. کما اینکه درتمام این ۲۷ هزار هکتار اسماً سه تا مکتب خانه وجود داشت و

دفعه اولی که من رفتم برای بازدید طرح از دزفول که حرکت کردیم بیش از ۵ کیلومتر نتوانستیم برویم برای اینکه راهی وجود نداشت و مجبور شدیم برگردیم. خوب اجرای طرح درچنین شرایطی که مالک خیلی نظر موافقی نداشت خیلی مشکل بود. بطوریکه اولین ولی خوب ما اجازه قانونی داشتیم برای راه کشی اگر هم میرفت مال مالکین هم بود پول میدادیم طبق قوانین عمرانی که سازمان برنامه گذرانده بود. کشیدن اولین راه بقدری مشکل بود برای اینکه هرچه در روز جاده را صاف می‌کردند شبانه یکی از این بندهای زراعتی را می‌شکستند و صبح که مقاطعه کار میرفت می‌دید پُر از آب است درآنجا. هرکاری که شما فکر بکنید برای دکوراژه کردن اجرای این کار مالکین می‌کردند و خیلی کار مشکلی بود و درهمین شرایط بود که قانون اصلاحات ارضی هم پیش آمد. آنوقت خود این خیلی مالکین را در یک موقعیت دیگر قرارداد و اجرای طرح را از یک بابتی تصریح کرد، که ما اولین کاری که کردیم البته ۴۰۰ هکتار در وسط آن ۲۷ هزار هکتار گرفتیم برای آزمایش کردن تمام بهترین انواع زراعتهای مختلف و اینجا را من حضور اعلیحضرت استدعا کردم چون به پاس کمکهائی که مهندس اصفیاء به تمام اجرای این طرح کرده بود استدعا کردم اینجا را بگذاریم صفی آباد اسمش را. صفی آباد برای اسم مهندس اصفیاء گذاشته شده بود آنجا که آنجا الان یک مرکز بسیار بزرگ باصطلاح برای توسعه کشاورزی است زیر دزفول.

سؤال : یک سؤال دیگر بکنم این سّد محمد رضا شاه را شما درست کردید طبیعتاً یک مقدار زمین رفت زیرآب ، یک مقدار از باصطلاح زمینهای زراعتی آنجا رفت زیر آب .

آقای انصاری : نه زیاد، چون آنجا زراعتی نیست تمام کوهستان است توی دره بود یک محلهای شاید چراگاههائی بود که اگر کسانی مراجعه می‌کردند که اینجا چراگاه ما بوده و از این بابت به ما یک خسارتی وارد شده از طرف کدخدامنشی کمکی به آنها میشد، والا آنجا زراعتی نبود، بله درست میگوئیم برای اینکه طول این مخزن ۶۵ کیلومتر بود. این آبی که توی این دره عقب زده بود۶۵ کیلومتر عقب زده بود این آب و مقدار زیادی زمین زیر آب رفته بود منتهی زمینهای کوهستانی بود بعضی جاها مرتع هائی بود که بهمین صورتی که گفتم با اینها ما کنار رفتیم. نکته خیلی قابل توجه اینجا من باید حتماً ذکر کنم آقای دکتر اینست که اگر این طرح خوزستان اجراء شد این طرح فقط بعلت خواستن شخص محمد رضا شاه پهلوی بود. یعنی اگر اعلیحضرت اینقدر علاقمند نبودند به این کار و نمی خواستند این طرح محال بود که اجرا بشود و درزمانی که دولت مخالف است، وزیردولت مخالف، استاندار مخالف، تمام مقامات محلی بعلتی که می‌خواستند یک چیزی بگیرند از این دستگاه و این دستگاه چیزی نداشت که به آنها بدهد رسم بود آنجا

هرکسی که آنجا کار میکرد یک کمی به مقامات محلی بکند وما مأمور دولت بودیم خودمان و نمی‌توانستیم این کارها را بکنیم بهیچ کسی نمی‌توانستیم باج بدهیم کسی موافق نبود ولی آن حمایت شخص اعلیحضرت بود که هرجا گره ای پیدا میشد و به من اجازه داده بودندکه شرفیاب بشوم خدمتشان و حالا چه جور به کی دستور میدادند این گره ها باز میشد بعداً، رسم این بود هروقت یک مسئله‌ای بود من صبح که بدربار میرفتم آنجا می ایستادم وقتی که تشریف فرما میشدند تعظیم می کردم (پایان نوار ۶ آ)

شروع نوار ۶ ب

سؤال : می فرمودید که حضور اعلیحضرت بودید.

آقای انصاری : یعنی اینقدر تأئید می‌کردند که برای جزئی ترین حرکاتی که مربوط به طرح عمران خوزستان بود نظرشان این بود که کاری نشود که این کار لطمه بخورد بهش. یک بار مثلاً تشریف فرما شدند به خوزستان ملکه هلند خواسته بود که اعلیحضرت تشریف ببرند به دفتر یک مؤسسه هلندی که درآنجا کار میکرد و ما با آن مؤسسه هلندی درگیری داشتیم چون قیمتش خیلی بالا بود و می‌خواستیم قیمتش را بیاوریم پائین و اینها راضی نمی‌شدند و اینها اقدام کرده بودند که یک طوری بشود که اعلیحضرت از مؤسسه اینها بازدید بکنند و اینها مسئله را یک جوری حل بکنند. من تلفن کردم به رئیس تشریفات دربار گفتم یک همچنین چیزی هست از قول من به عرضشان برسان، این کار به ما این ضرر را خواهد زد استدعا می‌کنم که آنجا تشریف نبرند اعلیحضرت برنامه‌شان را حذف کردند و نرفتنند. و بعد دومرتبه سفیر هلند اصرار کرد رئیس تشریفات به من گفت میشود یک کاری کنی گفتم اشکال این هست اگرهست بعرض رساند فرموده بودند که نخیر نکنید. یعنی از هیچگونه حمایتی خودداری نمی‌کردند. وقتی که تشریف میآوردند هرسال اولاً یکی دوبار تشریف میآوردند برای دیدن این طرح و هروقت که میآمدند رسم آن این بود آن مأموری که مسئول آنکارها بود خودش باید گزارش میداد یعنی درسازمان آب و برق خوزستان یک فرقی با سایر جاها داشت همه کارمندان می دانستند کاری که می‌کنند مسئولشان خودشان هستند اگر افتخاری هم دارد مال خودشان است کسی از اینها نمی دزدد این افتخار را. شاه مملکت تقریباً تمام مجریان طرح را می شناختند وقتی که آنها میآمدند آنها سوار ماشین اعلیحضرت میشدند و آنها میرفتند توضیح میدادند و اگر تشویقی بود اگر محبتی بود اینها نسبت به خود آنها میشد اینطور نبود که بطوریکه رسم بود همیشه نفر بالا اینکار را بکند و دیگران هم محلی از اعراب نداشته باشند. کما اینکه خوب بعداً هم اعلیحضرت تمام اینها را دانه دانه می‌شناختند و اغلب کسانی که آنجا کار می‌کردند سمتهای خیلی عالی گرفتند درتمام

دستگاه دولت.

سؤال : این دوره تصدی شما در سازمان آب و برق خوزستان تا کی بطول انجامید.

آقای انصاری : این مرحله تقریباً چهارسال طول کشید و موضوع حکومت مرحوم منصور پیش آمد برای اینکه این هم یک قسمتی است که باید خدمتتان عرض کنم. یک روزی من در دفتر تهران بودم مرحوم منصور تلفن کرد که من الان ازحضور اعلیحضرت میآیم و مطالب مهمی هست شما می‌توانید بیائید همدیگر را ببینیم گفتم شما کجا هستید گفتند که من دفتر هویدا هستم توی شرکت نفت. گفتم من یک ۲۰ دقیقه یا نیمساعت دیگر میآیم پهلوی شما. رفتم دفتر هویدا. هویدا از دفترش آمد بیرون پرسیدم که جریان چه هست گفت خود منصور به شما خواهد گفت. منصو به من گفت که من حضور اعلیحضرت بودم و قرار است که دولت آینده را من تشکیل بدهم و می‌خواهم از شما که وزارت دارائی را قبول کنید با سوابقی که دارید در آنجا وزارت دارائی را قبول کنید. خوب چون من سالها روی این کار، کارکرده بودم خیلی هم خوشحال شدم بهش گفتم با کمال میل. گفت این را بهیچ کسی نگوئید هروقتی که چون ما باید آمادگی پیدا کنیم هروقت که لازم شد به شما خبر می‌کنم. این تقریباً چهارماه قبل از نخست وزیر شدن منصور بود. من آمدم کارهای عادی ام را ادامه میدادم و راجع به کارهائی که باید در وزارت دارائی بشود مطالعه می کردم که اگر آن پیش آمد چه کارهائی باید بکنم. درطی این چهارماه هم یکی دوبار مرحوم منصور تائید کرد که آیا همان مطلبی که صحبت کردم دنبالش هستید انجام میشود که می گفتم بله مشغول هستم و اینها می‌گفت بموقعش خواهم گفت. تا شبی پیش آمد که فردایش هیئت دولت معرفی میشد و شب درمنزل بهمن عطائی که وکیل مجلس بود یا آن موقع کار آزاد داشت مطمئن نیستم ولی در هرحال وکیل مجلس حساب میشد. شام ما مهمان بودیم مرحوم منصور و چندنفر دیگر از دوستان آنجا بودند. منصور به من گفتش متأسفانه اعلیحضرت شما را قبول نکردند. خوب این برای من خیلی ناراحت کننده بود برای اینکه من مرتباً با اعلیحضرت در ارتباط بودم برای کار خوزستان همیشه مرحمت داشتند و فکرکردم که چه باید پیش آمده باشد برای اینکه اگر اعلیحضرت یک کاری درمورد من رد کرده باشند خوب بقیه کارها هم دچار مشکل خواهد شد. شب خیلی ناراحتی را گذراندم و فردا صبح اول وقت رفتم به دربار. رفتم حضور اعلیحضرت که شب فردایش برای اینکه فردایش دولت تعیین میشد مثلاً یک روز دو روز بعدش می خواستم مطمئن بشوم که چطور خواهد شد رفتم طبق معمول تعظیم کردم رفتم تو پرسیدند که چکار داشتید عرض کردم قربان برای عرض استعفا شرفیاب شدم تعجب کردند چرا، تمام مأجرا را گفتم برایشان چه بوده، درکجا بوده، درچه تاریخی بوده، کی

بوده اینها، یک چیزی به من گفتند که خیلی هنوز هم یادم هست گفتند که آدم‌های ضعیف مطالبی را که خودشان نمی‌توانند بگویند به دیگران نسبت میدهند، نه شما سر کارتان باشید و مثل گذشته با قدرت کارتان را دنبال کنید. کاری نداشته باشید خوب برای من مشخص شد پهلوی اعلیحضرت مطلبی نیست باید منصور دچار مشکلاتی باشد که البته بعداً حدس زدم که چطور شده بود برای اینکه گفته میشد که مرحوم منصور نظر داشته که هویدا وزیر خارجه بشود وقتی که بدلائلی این کار انجام نمی شود بهترین جائی که برای هویدا طبیعی بود بعلت ارتباطش با شرکت نفت و اینها وزارت دارائی بود و در وزارت دارائی می‌گذارند و در نتیجه کار من تغییر پیدا میکرد. این هم تائیدش را بعداً از خود هویدا شنیدم چون هویدا به من چند بار که مرا دید درخود وزارت دارائی گفت اینجاست که من آمدم پشت میز تو نشسته ام. چون می دانست که باید چطور بشود. بهرحال من در سر کار خودم بودم ولی تشکیل سازمان وزارت آب و برق مطرح شد و شبها توی روزنامه می نوشتند که بله وزارت آب و برق تشکیل شده و تمام سازمانهای آب و برق میرود درشکم وزارت آب و برق. خوب با مهندس روحانی همیشه ما رابطه بسیار خوبی داشتیم در طی این سالهای گذشته امّا مطمئن نبودم اگر سازمان آب و برق خوزستان در داخل شکم یک وزارتخانه‌ای قرار بگیرد این فرمش چطور خواهد شد برای اینکه وزارتخانه‌های دولتی تابع مقررات خاص خودشان خواهند بود و اگر بنا بشود که آن مقررات وزارتخانه‌ها بخواهند درسازمان آب و برق خوزستان پیاده بکنند تمام شیرازه این کارها پاشیده میشود چون این مقررات خاص و قانون خاص خودشان هست. خوب گفته میشد که شاید درقانونشان پیش بینی بکنند که اینها همینطور بمانند ولی مبهم بود وضع. دراین فاصله مهندس روحانی چند نفر مشاور و همکار برای خودش انتخاب کرد که یکی از اینها آدم بسیار ناراحتی بود یک سرهنگ بازنشسته ارتش بود که تصور میکرد متخصص کلیه امور برّی و بحری و فضائی و زمینی و تمام دنیائی است و درتمام موارد اظهار نظر می‌کرد و مثلهایش درحدود مثلهائی بود که مثلاً فلان سربازخانه برای فلان کار کشیدن آب مثلاً از این سربازخانه به فلانجا چکار کردند و مثلاً درست کردن غذا چه تکنیکی را بکار می‌بردند از این جور دراین حدود بیشتر. و من وقتی فکر می‌کردم که اینها درمقام معاونت وزارتخانه قرار بگیرند و بنا بشود که مطالب سازمان آب و برق خوزستان در آن بندی که از یک طرف با بانک بین الملل و تمام مؤسسات خارجی، سازمان برنامه این مشکلات هستش بخواهیم از مجرای این معاونین به وزیر برسیم این کار عبث و بیهوده هستش. به اینجهت بودش که رفتم پهلوی منصور و گفتم این مشکلات که اینطور هست اجازه بدهید که من مرخص بشوم و این کار عملی نیست. آن گفتش که نه من یک راهی پیدا می‌کنم شما ادامه بدهید حالا که با روحانی که دوست هستید، گفتم دوست هستیم ولی دوستی ما مطلب مطلب دیگر است. همکاران ایشان هستند که مسلماً شروع خواهند کرد که به دخالت درکار سازمان آب و برق خوزستان

و این کار یک کاری هستش که اگر بخواهند انگشت تویش بکنند این مجموعه‌ای که جمع شده متزلزل میشود به ضرر مملکت است. بودن من هم کمکی نمی‌کند. دراین مذاکرات بودیم که شروع شد نامه‌هائی از به امضاء معاونین وزارت آب و برق به سازمان آب و برق خوزستان آمدند که آقا مثلاً فلان آدم در فلان شهر خوزستان کاغذی نوشته که شکایتی کرده از فلان مأمور برق شما دراین مورد توضیح بدهید که موضوع چه هس. درحالی که ما دردفتر تهران نه محل رسیدگی به شکایات فلان مأمور داشتیم اینها تمام درخوزستان بود مأمورین محلی بودند ما با آنها به اینصورت که در وزارتخانه ها رسم هستش که این نامه پرانی‌ها بشود چیزی که اگر کسی شکایت داشت میرفت پهلوی مأمور مربوطه اش ما با تلفن با رادیو تماس می‌گرفتیم شکایت طرف را حل می‌کردیم اصلاً نامه پرانی اینطوری نداشتیم. من دیدم که باید یک جوری این مسئله را قطعش کرد بدفتر دستور دادم هرنامه‌ای که رویش نوشته وزارت آب و برق دردفتر ثبت نکنید و قبول نکنید برگردانید. به مهندس روحانی هم تلفن کردم گفتم آقا شما هرسؤالی دارید هر کاری دارید به خود من بگوئید من در داخل سیستم خودم آنطوری که هست برای شما جوابش را می‌فرستم ولی معاونین تان خواهش می‌کنم بگوئید دیگر به ما نامه‌نویسی نکنند ما اصلاً آدم نداریم که جواب این نامه های شما را بدهد دردسرتان ندهم این کار یک چندماهی، دوسه ماهی طول کشید مهندس روحانی خیلی ناراحت، که خوب وزارتخانه‌اش با بودن ما جان نمی‌گیرد و کارمندان ما هم همه نگران که چه بسرشان خواهد آمد. دراین فاصله بود که مرحوم هویدا چیز پیدا کرد باصطلاح با من صحبت کرد و گفتش من فرمول این کار را فرمولی پیدا کردم که نخست وزیر هم قبول دارد و شما قرار شد که شما استاندار خوزستان بشوید که دیگر گزارش دهنده به وزیر آب و برق نباشید اگر کارهائی هم دارد به شما کاری نداشته باشند و در سطح خود وزیر حل کنید نه در داخل شکم وزارت آب و برق. ضمناً به مهندس اصفیاء هم اعلیحضرت دستور فرموده بودند که رسیدگی بکند و یک نحوه کاری معین بکند که ما برخوردهائی نداشته باشیم و بعد از چند روز من را خبر کردند، گفتند که باید استاندار خوزستان هم باشید با حفظ سمت سازمان آب و برق . خوب به اینصورت مشکل اداری ما تا اندازه‌ای حل شد ولی البته همیشه با مهندس روحانی درتماس بودیم. تماس خیلی سرد چون بعد از این جریان خیلی دیگر مشکل شده بود کارمان. درحدود یکسال و خورده‌ای بیشتر گذشت از این جریان و خیلی این برخوردهای ما ناراحت کننده بود ظاهر درست بود ولی باطن آنها مأمورین وزارت آب و برق دنبال این بودند که بلکه یک پاپوش دوزی برای کارهای سازمان آب و برق خوزستان بکنند. تا یکروزی مهندس روحانی برای کار دیگری می‌خواست بیاید خوزستان به من گفتش میتوانم بیایم کارهای شما سازمان آب و برق را ببینم که من خیلی استقبال کردم و برایش خیال میکرد شاید بخواهیم که مثلاً یک انقلتائی تویش بگذاریم ولیکن برنامه‌ای برایش درست کردیم و وقتی که آمد چند روزی آنجا وقت صرف کرد

طرحها را دید، آدمها را دید، روش کار را دید دیگر آشنا شده بود که چه جور آدم‌هائی هستند، بقدری خوشحال برگشت وطوری شد که تمام روشهائی که ما درسازمان آب و برق خوزستان هستیم اینها را یکی یکی دستورالعملها را می‌گرفت و به تمام سازمانهای دیگری که درهرجا تشکیل میدادند اینها را میداد یعنی خیلی متأسف بود که چرا آن برخوردهای اولیه پیدا شد و درتمام این مدت شد یکی از مدافعین برنامه‌های عمران خوزستان خود مهندس روحانی. و وقتی که البته من بعد از مدتی که دوسال گذشت که آمدم وزیر کشور شدم اولین آدمی که آمد برای تبریک به دفتر من مهندس روحانی بود و نیمساعت نشسته بود تا وقتی من رسیدم به اداره که خیلی اسباب شرمندگی من شد چونکه نمی‌دانستم آنجا هستش ولی نشسته بود تا اینکه بعد هم او خیلی محبت کرد و دیگر خوب باهم خیلی روابط خوبی داشتیم الحق والانصاف باید بگویم روحانی یکی از لایق ترین مدیرانی بود که وجود داشت خیلی آدم شجاعی بود، خیلی آدم قوی بود درکارکردن، دوست خوبی بود، دشمن بدی بود. خیلی آدم قوی بود. آن زمانی که با ما بد بود خیلی بدی کرد ولیکن ما هم خوب مقاومت کردیم ولی وقتی که دیگر این رابطه بدی تمام شد بسیار رابطه خوبی داشتیم بطوریکه معاونین مرا مهندس روحانی برد به سازمان خودش. دکتر احمدی را برای معاونت وزارت کشاورزی برد. اغلب مسئولین سازمان آب و برق را خود او به طرحهای بزرگتری گذاشت وقتی که وارد شد به نحوه کار و اینها. راجع به سدهای دیگری آقای دکتر افخمی شما پرسیدید باید عرض کنم طبق برنامه اولین سد، سد دز بود و سد بعدی دو سد بود یکی سد مارون و یکی سد کارون. درآن زمان یک گزارشی بدست ما رسید که اهمیت مواد غذائی را در۲۰ سال بعد نشان میداد که چقدر در دنیا مواد غذائی اهمیت پیدا می‌کند. این گزارش را من بعرض اعلیحضرت رساندم و عرض کردم که ما اگر بخواهیم باید از الان با بستن این سدهای دیگر و استفاده از این زمینها مقدمات تهیه مواد غذائی را درخوزستان فراهم بکنیم. تصویب فرمودند که سد کارون سد مارون جزء برنامه گذاشته بشود و این را به سازمان برنامه من ابلاغ کردم البته اینهم یکی از آن مواردی بود که با مهندس روحانی خیلی درگیری داشتیم که ناراحت بود که چرا ما بطور مستقیم با اعلیحضرت دراین موارد ارتباط برقرار کردیم و بهرحال کار انجام شده بود طرح هم جزء طرح اصلی ما بود چیز خارج از چیز نبود. نظر مهندس روحانی این بود که تهیه طرح سد کارون به مهندسی آلکساندرگیب داده بشود که فقط تجربیاتش روی لوله کشی شهرها بودو کارهائی که برای سد لتیان کرده بود. نظر سازمان آب و برق خوزستان این بود که این کار بدست همان مهندسین داده بشود که سد دز را طراحی کردند و این دو نظر خیلی باهم مغایر بود بالاخره کار رفت خدمت اعلیحضرت، اعلیحضرت فرمودند به هیچکدام اینها داده نشود و به مؤسسه‌ای داده بشود که طراحی سد کرج را کرده بود که به مؤسسه هارزا داده بشود. به اینجهت طراحی سد کارون را به مؤسسه هارزا دادیم. سد مارون سد کوچکی

بود همان دفتر خود سازمان کارهایش را انجام میداد و بعد این طرح ادامه پیدا کرد سّد کارون ساخته شد که سّد به مراتب پُر اهمیت تر حتی از سّد دز هست از یک جهاتی.

سؤال : از چه جهاتی.

آقای انصاری : برای اینکه زمینهای بسیار خوبی را آبیاری می‌کند، مقدار برقی که می‌تواند تولید کند خیلی بیشتر است. سّد مارون سّد کوچکی است که نزدیک بهبهان است. بهرحال برنامه سّد سازی ادامه پیدا کرد ولی درآن زمان دیگر من از سازمان آب و برق خوزستان رفته بودم و به جزئیاتش دیگر وارد نیستم. چون بعد از اینکه من وزیر کشور شدم آقای دکتر وحیدی رئیس سازمان شد که معاون مهندس روحانی بود و آن کارها را به آنصورت ادامه داده.

سؤال : شما وقتی که وزیر کشور شدید مرحوم منصور را ترور کرده بودند. یا اینکه . . .

آقای انصاری : بله، من وقتی که درخوزستان بعد از اینکه استاندار شدم مرحوم منصور را ترور کردند که دوسال هم استاندار بودم. نمی رسیم دیگر امروز.

آقای دکترافخمی : پایان مصاحبه در روز۲ مارس ۱۹۹۱ و آغاز مصاحبه بعدی صبح روز چهارم ماه مارس ۱۹۹۱ با جناب عبدالرضا انصاری در بنیاد مطالعات ایران در بتزدا.

سؤال : جناب انصاری رسیدیم به دوران استانداری سرکار در خوزستان از همانجا پس شروع بکنیم.

آقای انصاری : بعد از اینکه مراسم معرفی انجام شد و آقایان استانداران دیگر معرفی شدند درآنروز. عصر آنروز مهندس روحانی به من تلفن کرد درمنزل.

سؤال : یعنی اگر دوباره برگردیم ببینیم وقتی که شما منصوب شدید به استانداری یک تعدادی از استاندارهای تازه معین شده بودند دلیل اینکه چند استاندار باهم تعیین شده بودند دلیل خاصی بود.

آقای انصاری : نمیدانم شاید تصادفی اتفاق افتاده بود درآن زمان تعداد دیگری از استاندارها را جابجا می‌کردند یا منصوب می‌کردند. یکی از استاندارهائی که درآنروز انتخاب شد آقای . . . استاندار مازندران بود. ناصر صدری خاطرم هست که آنروز انتخاب شد و چند نفر دیگر که الان خاطرم نیست. بهرحال بعد از ظهر آنروز مهندس روحانی تلفن کرد که یک گزارشی به اعلیحضرت رسیده که در منطقه شادگان بعلت خشکسالی هفت ساله‌ای که درخوزستان وجود دارد آنجا الان آب خوراکی نیست و درحدود ۸۰ هزار نفر مردم از تشنگی خیلی دچار مضیقه هستند و اعلیحضرت فرمودند که به شما خبر بدهم یک فکری بکنید برای اینکار.

سؤال : ببخشید قربان قبل از اینکه ادامه بدهید ممکن است قبلاً این گفته شده باشد و من بخاطرم نیست تاریخ این زمان کی هست.

آقای انصاری : تاریخ این زمان باید تاریخ فرنگیش باید **۱۹۶۴** باشد فکر می‌کنم برای اینکه چهارسال بعد از موقعی است که من درآب و برق خوزستان بودم **۱۹۶۴** بنابراین **۱۳۴۳** باید باشد. خوب من کاری که کردم بلافاصله با دفتر سازمان آب و برق خوزستان در اهواز که معاون و قائم مقام من درآنجا آقای حسن شهمیرزادی بود تماس گرفتم و پرسیدم که وضع چه هست گفتند که بله یک همچین گزارشهائی میرسد و بسیار وضع ناراحتی درمنطقه شادگان هست. شادگان یک منطقه‌ای است درجنوب شرقی اهواز و شمال آبادان یک منطقه‌ای است که نخل خیز هست، وعده زیادی از عشایر این منطقه درآنجا زندگی می‌کنند. به ایشان دستور دادم بلافاصله با هر تعدادی تانگر آب که درشمال خوزستان یا درهرجائی می‌توانند گیر بیاورند اینها را تجهیز بکنند و شروع بکنند برای آبرسانی به آنجا. با کنسرسیوم و شرکت نفت تماس گرفتند که آنها چون مقدار زیادی وسائل داشتند و تانکرهای آب از آقای دکتر اقبال خواهش کردم که کمک بکنند و ایشان هم دستور دادند و در فاصله بسیار کوتاهی یک تعدادی شاید حدود ۱۰۰ کامیون تجهیز شد برای آبرسانی. روز بعدش هم خودم حرکت کردم به خوزستان. تصادفاً آنروز مثل این **۲۴** مرداد بود یعنی بحبوحه گرما یک مراسمی هم درآنروز برگزار میشد که ترن که رسید اول من باید برای آن مراسم میرفتم و بعداً رفتم به استانداری. به استانداری که رسیدم دیدم درحدود دو سه هزار نفر مردم توی باغ استانداری نشسته‌اند و توی تمام راهروها زن و بچه، آدمهای پاره پوره فراوان. پرسیدم جریان چه هست گفتند بله بعلت این خشکسالی که چند سال بوده اینها از دهات به شهرها ریختند و اینهم یک مقداری هستند روزها میآیند به استانداری می‌نشینند اینجا که بلکه کمکی به اینها بشود. وضع خیلی خیلی بدتر از آن چیزی بود

که حدس میزدم باشد. امکانات ما خیلی خیلی محدود بود. تنها امکانی که آنجا وجود داشت گفتند درحدود دوهزار تن گندم هست که از طرف دولت اینجا فرستاده شده که گندم‌هائی است از امریکا آوردند برای کمک به خشکسالی و اینها در انبار غلّه هستش و همین. پول و چیزی هم در کار نیست. اولین کاری که من کرده بودم درآن زمان این بودکه فوری یک عده از سرشناسان شهر را آنروز بعداز ظهر دعوت کردم با کمک اینها مذاکره کردیم که یک کاری بشود این گندمها که دستور داده شده بود که به مردم بعنوان رایگان بدهند این را درمقابل کار بدهند. برای هر روز کار یک مقداری گندم بدهند. یک مقدار زیادی کارهای توی شهر از جمله تمیز کردن خیابانها، جمع کردن زباله‌ها، انواع و اقسام کارهای شهری که این شهر واقعاً احتیاج داشت که کار انجام بشود و کسی نبود، شهرداری هم پولی نداشت به اینها بدهد گفتیم شهرداری کمک بکند درمقابل کاری که این افراد انجام می‌دهند یک مزدی بصورت جنس بگیرند و در روز هم مبلغ مختصری یک تومان یا دو تومان پول نقد بهشان داده بشود که چیزی هم دستشان داشته باشند برای خرید قند و شکر وسائلشان. این مذاکرات که تمام شد که از فردا اینها شروع بکنند به این کار فردا صبح گفتم من باید که بروم خود منطقه را بازدید بکنم. فرمانده لشکر و رئیس ساواک و رئیس ژاندارمری سخت مخالف بودند گفتند بقدری اینجا منطقه منقلب است که بودن شما احتمال دارد که آنجا خدا ناکرده یک درگیریهائی پیدا بشود و برای اینکه ما اصلاً کنترل مردم را نداریم، مردم چنان از تشنگی عاصی شدند و گزارشهائی می‌آید که حتی برای دفن کردن جنازه‌ها بدون شُستن عمل می‌کنند. گفتم بهرحال اگر هم نرویم که خیلی خیلی بد است. حرکت کردیم صبح راه افتادیم از اهواز با چند تا ماشین و رفتیم بطرف شادگان در سر راه باور نکردنی بود آقای دکتر آن منظره‌ای که دیده میشد که هنوز توی جلوی چشم من هست که در هر فاصله تقریباً ۲۰۰، ۳۰۰ متری سر آن جاده خاکی که ماشین که رد میشد ۲۰ متر خاک به آسمان میرفت مردم ایستاده بودند زن، بچه، پیر، عاجز دست هرکدامشان یک کاسه یک آفتابه یک لگن هرچیزی که توانسته بودند مظروفی باشد با خودشان آورده بودند ومنتظر بودند که کامیون آب برسد. شما حساب بفرمائید روز ۲۵ مرداد در جنوب خوزستان حک حرکت تقریباً درسایه آن زمان شاید که ۵۵، ۶۰ درجه هستش و این کامیون آب که میرسید دیگر این آب جوش بوده البته و این مردم با چه ولعی و با چه فشاری یک خورده آب از این می‌گرفتند که بدستشان برسد، تا رسیدیم به مرکز شادگان که درآنجا همه جمع شده بودند چون خبر داده بودند که استاندار مأمورین دولتی می‌آیند یک گروه چند هزار نفری پاره و پوره اصلاً باور نمیشود کردش که چقدر فقر و بدبختی و بیچارگی اینجا بود از وسط این جمعیت بشود حال خیلی خوب. رفتیم تا مرکز بخشداری و گفتیم که با همه نمیشود صحبت کرد یک نماینده‌هائی ، سرکردهایشان بیایند، اینها آمدند چند نفر همه صحبت می‌کردند اغلب به عربی، فارسی بلد نبودند

بنابراین یکنفر ترجمه می‌کرد که اینها چه می‌گویند. همه می گفتند که بله، وضع خشکسالی، هفت سال رفت همه چیز از دست رفته و آمدیم اینجا و مالکین جلوی آب ما را گرفته‌اند. تصور می‌کردند اینها چون رودخانه خشک شده مالکین بالا آب را بستند بعد از شنیدن دوساعتی حرفهای اینها همینقدر که دیدند یک عده‌ای آمدند یک کمی آرام شدند که یکی آمده حرفشان را گوش کند. آنجا به اینها گفتیم که آقا یک هیأتی می‌فرستیم از نمایندگان خودتان با مأمورین ژاندارمری و بخشداری حرکت کنند دراین مسیر آب بروند هرجائی که ببینند این چند وقته سّد بسته شده برای جلوگیری آب سّد را با حضور مأمورین دولت بشکنند که آب سرازیر بشود البته معلوم بود که این چیزی نخواهد بود که می‌دانستیم که چیزی نیست چون چنین چیزی آبی وجود نداشت ولی این خوب خیلی حرارت اینها را کم کرده بود ولی دیده بودند خوب کامیونهای آب هم دارد میآید. کسی که از طرف کنسرسیوم مأمور شد برای همکاری با ما آقای لطیف رمضانیان بود که بسیار مرد شریفی بود خیلی علاقمند به حّل این مشکل و اینها کمک کردند با همکاری شرکت نفت در ظرف ۱۱ روز از رودخانه کارون به این منطقه‌ای که مرکز شادگان بود لوله کشی کردند و طوری بود که وقتی ما برمی‌گشتیم لوله‌ها شروع کرده بود به آمدن و بعد از ۱۱ روز که قول داده بودند آب به آنجا رسید و دفعه دوم که من برگشتم آنجا که لوله آب باز شد برای مردم یک نعمتی بود که باور نمی‌کردند که دولت مرکزی چنین کاری را برای اینها بتواند انجام بدهد. این مشکل اولین برخورد با این گروهی بود که درآنجا بود. بنده البته انجام کارهای سازمان آب و برق خوزستان خیلی مهّم بود تمام خوزستان را دیده بودم این منطقه چون منطقه کارمان نبود و۷ سال هم خشکسالی بود نمی‌دانستم اینقدر فقر و بدبختی آنجا هست. بدنبال این کار بنده دیدم که به این صورت که بنشینم توی دفتر و از طریق گزارشاتی که میرسد بفهمم مسئله چه هست کار انجام نمیشود. اول از همه تمام فرمانداران را خبر کردم آمدند به اهواز و گفتم که باید درتمام شهرها ما یک جلساتی درست بکنیم که از سرکردهای شهر دعوت بکنیم اینها بیایند اگر مسائلی دارند این مسائلشان را بدون هیچگونه چیزی محدودیتی بگویند در طی سه روز هرچه می‌گویند شما اینها را بنویسید. یک دستورالعملی خودم تهیه کردم که نحوه تشکیل این جلسات چطور باشد رئیس چه جور انتخاب بشود دبیر چه جور باشد صورتجلسات چه جور تهیه بشود و بعد خلاصه چه جور درست بشود و درچه تاریخی باید بدفتر من برسد. خوشبختانه با همکاری تمام اینها این مسئله خیلی خیلی خوب انجام شد بطوریکه درظرف ۱۵ روز تقریباً از تمام شهرها آنجا که کانسن تریشن جمعیت بود این گزارشات رسید که مجموع اینها یک کتاب خیلی آموزنده‌ای شد. برای هر منطقه می‌خواستیم ببینیم مسئله آنجا چه هست مردم چه می‌خواهند، مأمورین دولت هم شرکت کرده بودند اگر اشکالی داشتند که اینجا این کار را یک کسی تقاضای لوله کشی کردند گفتند بله، لوله کشی هم مثلاً در دست اقدام هست معلوم بود یک کاری شده یک

کاری اصلاً نه اعتباری داشت نه کسی بهش کاری کرده بود درحقیقت یک تصویری نشان میداد از مشکلاتی که در استان وجود دارد. اینکه رسید فکر کردم که بهتر است حرکت بکنیم به هر نقطه‌ای کسانی که درآنجا بودند یکی یکی یک جلسه داشته باشیم که اگر مطالب دیگری هم داشته باشند که اگر درگذشته از روی نگرانی از حضور فرماندار یا مأمورین دولت مطالبی را نگفته باشند من خودم رفتنم درآنجا باعث می‌شود که این حرفها را بزنند و اینها هم چون ۴ سال آنجا کار می‌کردم و بعنوان مأمور رئیس سازمان آب و برق بودم و اینها دیده بودند که نه مأمور سیاسی هستم بنده نه کارمندان ما کار سیاسی دارند مأمور آبادانی و عمران اینها هستند خیلی رابطه انسانی خوبی با این افراد داشتیم. این جلسات خیلی خیلی جلسات جالبی بود و چند تایش را من خوب یادم است که چقدر چیزهای جالبی تویش پیش آمد جالبترینش مال بهبهان بود. دربهبهان بعد از اینکه آنجا جلسه تشکیل شد توی گزارشاتشان را من خوانده بودم یک ماده داشت که مردم تقاضا کرده بودند از استاندار که ترتیبی بدهد که مراسم ختم کسانی که فوت می‌شوند بنحوی که درتهران انجام می‌شود برگزار بشود و خیلی عجبیب بود که استاندار به مراسم ختم مردم چکار دارد و من علامت گذاشته بودم که بپرسم از این آقایان. اولین سؤالم این بود که آقا شما از استاندار می‌خواهید که مراسم ختم که یک چیز شخصی افراد هست دولت دخالت بکند. گفتند نه آقا این مسئله خیلی ریشه عمیقتری از این دارد که شما تصور می‌کنید چون دراینجا سنت این هست که وقتی کسی فوت می‌کند اولاً این جنازه را در یکجای شهر در قبرستان شهر می‌گذارند و تا مدتی باید هر روز مردم بروند آنجا که این جنازه را درآنجا عزا داری بکنند. بعضی از این جنازه‌ها را که مال متمکنین هست و می‌خواهند به عتبات ببرند مدت بیشتری این درآنجا میماند و اینها این وسط شهر هست و این آب و هوای آنجا باعث میشود که این جنازه‌ها متعفن می‌شود ولی کسی هم کاری نمی‌تواند بکند چون دراینجا سردخانه این چیزها نیستش و این باعث خیلی مشکلاتی شده. دوم اینکه مراسم عزاداری است که انجام می‌شود تا ۴۰ روز کسی که صاحب عزا هست باید درخانه‌اش باز باشد وکسانی که می‌خواهند شرکت کنندمیآیند در ورودشان این باید بلند بشود جلوی آنها گریه بکند و صورتش را خراش بدهد و آنها هم همین کار را بکنند و اینها می‌نشینند و بعد باید از آنها پذیرائی بشود خیلی وقتها شام و نهار و این مراسم ادامه دارد تا بعد از ۴۰ روز مثلاً تمام بشود بعد یک چیزهای دیگری هست که الان جزئیاتش واقعاً خیلی خوب خاطرم نیست. تقاضای ما این است همینطوری که در تهران هست یکروز دفن باشد یک ختمی بگذارند و تمام بشود چون الان طوری شده که مثلاً گفتند یک شخصی بوده که اینجا دواخانه داشته سالیان سال و چون پدرش مُرده این از ترس این مراسم گذاشته دکانش را بسته و از شهر فرار کرده. حالا ما تقاضای ما اینست که دولت این کار را کند برای اینکه اگر هیچ آدمی از افراد اینجا نمی تواند این کار را کند بگوید بهش سرکوفت میزنند همقطارانش

اینها ولی اگر دولت بگوید شما باید این کار را نکنید همه مستمسکی پیدا می‌کنند دیگر این موضوع خاتمه پیدا می‌کند. خوب خیلی عجیب بود البته بنده از این قبرستان هم بازدید کردم که یک جای مخروبه کثیفی وسط شهر پُر از خاک و کثافت اینها که نگفتنی است که یکی از آن کارهائی که درآنجا انجام شد بعد فرماندار بسیار شجاعی آنجا داشت به اسم آقای رزاقی و آن کاری کرد که قبرستان را به خارج از شهرمنتقل کرد و آن وسط شهر آن بساط را برداشت. نکته جالبتر از این که بعد از اینکه این مراسم تمام شد.

سؤال : ببخشید وسط حرفتان این آقای رزاقی که می‌گوئید این همان رزاقی نیستش که بعد اگر اشتباه نکنم استاندار.

آقای انصاری : نخیر این آن نیست آن رزاقی درسازمان برنامه بود این رزاقی از کارکنان وزارت کشور بود و بعد هم سمتی بسمت معاون استانداری کرمان پیدا کرده بود و شهردار مشهد بود که البته این سمتها را درزمانی که من وزیر کشور بودم به آن دادم چون مرد بسیار درست و مرد شجاعی بود. یکی از جاهائی که بنده رفتم بازدید بکنم زندان بهبهان بود گفتم ببینم زندان اینجا چه جوری است.

سؤال : ببخشید این کار این مراسم عزاداری و اینها حل شد بعدش.

آقای انصاری : بنده دخالت نکردم برای اینکه این مربوط به کار مذهبیون می شد بهبهان یک شهری بود که علمای مذهبی خیلی درآنجا مؤثر بودند ومن فکر کردم کارش اگر ما بخواهیم وارد مسائل خانوادگی این سنتهای محلی بشویم دولت را وارد این کار بکنیم انتهایش معلوم نیست بکجا می‌کشد و فقط حرفم این بود که این را خودتان باید یک جوری از یک طُرقی بنشینید و حَل بکنید و الا این کار، کار دولت نیستش این کار را بکند نه من درآن کار دخالتی نکردم بعد چون می‌دانستم که وضع زندانها خیلی بد است در خوزستان بعلت اینکه آنجا هوا خیلی گرم است و اگر یک کسی خدای ناکرده کارش به زندان بیفتد در یک شرایط بسیار ناجوری قرار می‌گیرد هر شهری که میرفتم یکی از بازدیدهایم زندان بود. در زندان بهبهان که یک حیاط کوچکی بود گفتند درآنجا سه و چهار نفر زندانی هستند که بعلت مواد مخدر اینها را گرفته بودند چون یا دزدی کرده بودند و یکنفر بعلت بدهکاری. گفتم این آدم را ببینم در زندان این را باز کردند یک پیرمردی آمد بیرون که اگر بخواهم توصیف بکنم شبیه آن پیرمردی که در داستان کلمنت کریستو توی زندان جنوب فرانسه بوده خمیده، ریش بلند، چشمهای تو رفته یک حالت وحشتناکی، موهای ژولیده. پرسیدم

چند وقت است پدرجان شما اینجا هستید. گفتش که من سه ماه هست اینجا هستم گفتم برای چه آوردنت اینجا، گفت برای اینکه بدهی داشتم، گفتم چقدر است بدهی، گفت ۳۰۰ تومان چرا بدهی داری گفت نداشتم مالک آمد و قسطم را نتوانستم بپردازم مرا زندانی کردند اینجا. دیدن این پیرمرد من و تمام کسانی که همراهم بودند مأمورین را همه را منقلب کرد. این مرد که درحدود شاید ۷۰ سالش بود برای سیصد تومان توی زندان انداختندش. من به رئیس دادگستری که درآنجا بود گفتم که این حرفی که میزنند درست است. گفت بله قربان همه اطلاع دارند، گفتم سیصد تومان را من میدهم و شما این را آزاد بکنید اگر پرداخت بشود که دیگر بدهی ندارد گفت نه. گفتم خیلی خوب من ۳۰۰ تومان را میدهم شما ایشان را آزاد بکنید. آقای دکتر به این پیرمرد وقتی من اشاره کردم که تو می‌توانی خارج بشوی بیا آزادی و این هوا را دید چون توی جائی که زندانیش کرده بودند یک زیر زمینی بود خیلی وضع ناجوری بود این اصلاً یک حالتی بهش دست داده بود افتاده بود روی زمین پای تمام کسانی که توی آنجا بودند ماچ می‌کرد و دعا می‌کرد و یک منظره‌ای بوجود آورد که همه متأثر و منقلب شده بودند. من دیدم که این وضع مسلماً این تنها مورد نیست حتماً شبیه دارد. عکاسهائی که همراه بودند گفتم از این مرد چند عکس بگیرید. تعدادی عکس از این گرفتند(پایان نوار ۶ ب)

شروع نوار ۷ آ

آقای دکتر افخمی : مصاحبه تاریخ شفاهی با جناب عبدالرضا انصاری برنامه تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران چهارم مارس ۱۹۹۱ نوار هفتم روی یکم. مصاحبه کننده غلامرضا افخمی.

سؤال : جناب انصاری راجع به این مسئله زندان در خوزستان صحبت می‌کردید و بخصوص مسئله این پیرمردی که در زندان بود و آزادش فرمودید.

آقای انصاری : بعد از مراجعت از بهبهان بنظرم رسید که مسلماً عین این مطالب باید درخود شهر اهواز وجود داشته باشد. بنابراین اولین بازدیدی که در شهر کردم از زندان اهواز بود، که واقعاً تعجب آور چون در یک محلی که می‌گفتند این قبلاً متعلق به مرحوم خزعل بوده و طویله آن بوده این تبدیل شده بود به زندان و براساس ضوابط شهربانی برای زندانها دراین محل می‌توانستند ۳۰۰ نفر را نگهداری کنند. درآن زمان متجاوز از ۱۰۰۰ نفر آدم دراین زندان بودند. بطوریکه توی تمام راهروها زندانی‌ها نشسته بودند، جای

خوابیدن هم خیلی مشکل بود برای من. یک زندانی بود که در یک اطاقی درحدود ۳ متر در ۳ متر مثل حمام های سابق که در بالایش یک گنبدی داشت روی یک سوراخ حساب بفرمائید که در گرمای شدید تابستان خوزستان دراینجا هیچ وسیله خنک کردن وجود نداشت دراین ۱۲نفر زندانی بودند، زندانی‌هایی بودند که البته توی آن جای بخصوص زندانیها بچه بودند بیشترشان که کارهای جیب بُری از این نوع چیزها کردند، خیلی زننده بود این کار. بطوری که خاطرم هست آنشب تا صبح من خوابم نبرد که درچنین جائی که الان توی شهری که ما زندگی می‌کنیم این کارهای عظیم دارد می‌شود یک جائی هم به اسم زندان به این صورت وجود داشته باشد. وجالب اینکه مأمورین شهربانی خودشان از این بابت خیلی ناراحت بودند و کسی که بیشتر دنبال این کار گرفته بود که یک کاری برای اینها انجام بشود یک افسر جوانی سروانی بود که مأمور شهربانی بود و خیلی علاقمند به اصلاح این وضع بود که خودشان کمیته‌هائی درست کرده بودند که از مردم پول جمع می‌کردند برای کمک کردن به زندانیان و اینها. من اول کاری که کردم موقع برگشتن اول دفعه‌ای که آمدم به تهران حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم این مطلب را خدمتشان عرض کردم، و عکسهای آن پیرمرد را نشان دادم. خاطرم هست درآن زمان اعلیحضرت در نوشهر بودند توی اسکله وقتی که خدمتشان رسیدم گزارش کار آبرسانی این چیزها را عرض کردم که الحمدالله این مسئله حل شده و وضع بازدیدهائی که کردم یک همچین چیزهائی هست، اینقدر متأثر شدند اعلیحضرت اینقدر متأثر شدند گفتند هرکاری که می‌توانی شما بروید دنبالش و کار را انجام بدهید. عرض کردم ، فکر کرده بودم چون مطالعه کرده بودم دراین مورد خدمتشان عرض کردم قربان اینطوری که چاکر بررسی کردند عده زیادی از این زندانی‌ها کسانی هستند که نمی‌توانند اقساط اصلاحات ارضی را زمینهائی که به اینها واگذار شده اقساطشان را نمی‌توانند بپردازند. خشکسالی آمده و این اقساط عقب مانده، بنابراین طبق قانون باید که اینها را بروند ازشان وصول کنند چون نمی‌توانند بدهند مالکین اجرائیه صادر می‌کنند و اینها را می‌گیرند به زندان می‌اندازند. فرمودند یک فکری بکنید عرض کردم که پیشنهاد این است که اگر اجازه بفرمائید چون اینها بیشتر مال چیزهای به اصطلاح پرداختهای کوچک است قانونی به مجلس داده بشود که بدهی‌های تا ۲۰۰۰ تومان قابل زندانی کردن نباشد. بالاتر از آن طبق قوانین عمل می‌شود این یک استثنائی باشد از این طریق اولاً یک مقدار زیادی از این زندانها خالی بشود وضمناً خوب اگر کسی ۲۰۰ تومان ۳۰۰ تومان ۴۰۰ تومان بدهکار است برای این زندانیش نکنند، چون این نان آور یک خانواده است و بنابراین وقتی که این را توی زندان می‌اندازند خانواده‌اش هم بیچاره میشود. فرمودند حرف بسیار صحیحی خودتان دنبالش را بگیرید و با وزیر دادگستری هم صحبت بکنید قانونش به فوریت تهیه بشود و به مجلس داده بشود. بنده از آنجا که آمدم دو تا کار کردم البته جریان را به نخست وزیر گزارش کردم که آنهم مرحوم هویدا خیلی

استقبال کرد که حتماً باید این کار بشود خیلی متأثر شد. معذرت می‌خواهم آن موقع که دارم عرض می‌کنم منصور نخست وزیر بود هنوز منصور را نکُشته بودند. گفت حتماً این کار را بکنید با دکتر عاملی وزیر دادگستری بود صحبت کردم که آنها لوایح لازم را تهیه بکنند و به مجلس بدهند تا این کارها راه بیفتد در خوزستان شروع کردیم پول جمع کردن و آزاد کردن مردم از زندانها، آنهائی که پول نداشتند بدهند. از تجار، اشخاص خیر اینها پولی می‌گرفتیم و بدهی‌هائی که اشخاص ۲۰۰ تومان ۱۵۰ تومان و ۳۰۰ تومان اینها داشتند اینها میرفتند به دست دادستان میدادند و دادستان ترتیبش را میداد اینها را آزاد میکرد. البته این مسئله اینجا عرض کنم که وقتی که لایحه به مجلس داده شد درسنا باهاش مخالفت شد. برای اینکه آنوقت در سنا اغلب سناتورها مالکین سابق بودند و اینها اوراق اصلاحات ارضی داشتند که املاکشان را گرفته بودند و این اصلاحات ارضی بدستشان بود و اینها گفتند اگر بنا بشود که این قانون بگذرد و اشخاص را نتوانند تعقیب بکنند قانون اصلاحات ارضی لغو می‌شود کسی دیگر پول مالکین را نخواهد داد و این لایحه برای مدتها چندین سال دفع میشد. خوب بنده ول کن کار نبودم هر اکازیونی که در آنجا پیش می‌آمد در شب عید، درتولد اعلیحضرت، در روز تولد حضرت محمد، در هراکازیونی که پیش می‌آمد یک پولی جمع می‌کردیم و به دادستان میدادیم و زندانی‌ها را به این صورت آزاد می‌کردیم. چون اینها گناهی غیر از نداشتن پول نداشتند. کاری به زندانیهای مواد مخدرین را آدمکشی، دزدی اینها نداشت. ولی اینهائی که فقط بعلت نداشتن پول و ندادن بدهی زندانی بودند اینها را آزاد می‌کردیم. دیدن این وضع اجتماعی درآنجا متوجه شدند که یکی از چیزهائی که خیلی آنجا کسری هست درخوزستان فعالیت زنها است و برای این کار باید یک خانم دنبال این کار اجتماعی باشد. با مرحوم منصور صحبت کردم پیشنهاد کردم که خانم حشمت یوسفی که درآن زمان از کارکنان وزارت آموزش و پرورش بود سالها معلم خیاطی و آشپزی کارهای اجتماعی در اصل ۴ کار میکرد معاون اصل ۴ در اصفهان بود یک زمانی برای امور زنان چون رئیس شعبه اصل ۴ در اصفهان هم یک خانمی بود یک خانم دکتر آدمزی بود که خانم یوسفی هم با او کار میکرد و من از سابق آشنائی داشتم که چه زن فعال و پشتکارداری است در آلمان درس خوانده انگلیسی میدانست، آلمانی میدانست و خیلی فعال بود به مرحوم منصور پیشنهاد کردم که می‌خواهم یک خانم را برای اولین بار به عنوان معاون استانداری ببرم به خوزستان. مرحوم منصور گفت که این کار سابقه ندارد اگر بخواهی بکنی باید با مسئولیت خودت باشد و خودت به عرض اعلیحضرت برسان گفتم من خودم به عرض میرسانم. روز بعدش جالب هست تیمسار صفاری آمدند به خانه ما.

سؤال : در تهران .

آقای انصاری : بله، درتهران تا وقتی که درتهران بودم گفتند شنیدم پسرجان خیال داری که یک خانمی را ببری به خوزستان برای معاونت استانداری. آمدم بهت بگویم این کار را نکن من درخوزستان بودم چون ایشان قبلاً استاندار خوزستان بود. آنجا جائی است که مذهبی ها خیلی قوی هستند قبول نخواهند کرد برای تو یک مشکلاتی فراهم میشود در آنجا و این کار را نکن. گفتم تیمسار کار تمام شده و کار صحیح است. حالا من به نخست وزیر هم گفتم و اعلیحضرت هم که بالاخره جز مواد ششگانه یکی آزادی زنان است خوب چرا از یک جائی شروع نشود. این خانم واجد شرایط هم هست کار هم ما اینجا داریم چرا یک همچین کاری انجام نشود. گفت بهرحال من به تو تذکر را دادم خود دانی. من هم جریان را بعرض اعلیحضرت رساندم. اعلیحضرت هم فرمودند اشکالی ندارد انجام بدهید. و وقتی که اعلام شد یک خانم به عنوان معاون استانداری انتخاب شده یک سر وصدای بسیار زیادی. خوب این خانم هم الحق و الانصاف آمد به خوزستان در یک اطاقی آنجا گرفت تنها زندگی میکرد، شوهر و بچه هایش اینها همه را درتهران گذاشت و شب و روز تقریباً ۱۸ ساعت کارمی‌کرد، خانمها را ارگانز کرد. اول از همه خانمهای رؤسای ادارات را بعد خانمهائی که توی شهر بودند توی زندانها میرفت، تمام امور مختلف شهری را پرورشگاهها، آموزشگاهها.

سؤال : معاون امور اجتماعی استانداری بودند.

آقای انصاری : معاون امور اجتماعی استاندار بود درحقیقت. وبطور غیر قابل تصوری این کار از طرف مردم دخترهای دانش آموز و تمام طبقه زنان استقبال شد. البته خیلی کسان ایراد می‌گرفتند که چرا آنجا یک همچین چیزی شده، مأمورین خود وزارت کشور ایراد داشتند که معاونت استانداری بچه مناسبت به یک خانمی که از وزارت آموزش و پرورش آمده داده بشود ولیکن این را دنبال می‌کردیم و بسیار موفقیت آمیز بود.

سؤال : یعنی درمحل شما با اعتراض های مردم روبرو نشدید.

آقای انصاری : هیچگونه اشکالی درمحل نداشتیم و آن برنامه اصلاح زندانها، تقسیم گندم برای کار، راه انداختن کارها، تمام اینها با همکاری خانمها که در رأسشان خانم یوسفی بود انجام میشد. و اینها چون کسانی بودند که می‌خواستند ثابت کنند که اولاً شایستگی کار دارند آدمهای درستی بودند هیچ نوع فسادی توی این کار نبود. خانمها همه مفتخر بودند که برای اولین مرتبه دارند یک کانتریبیوشنی (Contribution)

میکنند یک شرکتی درست می‌کنند.

سؤال : داوطلبانه.

آقای انصاری : داوطلبانه تمام این داوطلبانه بود.

سؤال : بدون اینکه پولی بگیرند.

آقای انصاری : بدون اینکه پولی صنار به کسی داده بشود. فقط خانم یوسفی حقوقش از وزارت آموزش و پرورش می‌گرفت یک فوق العاده‌ای هم طبق مقررات دولتی آنجا بهش پرداخته میشد والسلام نامه تمام. این خیلی کمک کرد به امور اجتماعی درآن دورانی که شروع این کار بود. درحین این مدت بعد از یک مدت کوتاهی خبر دادند که هیئت دولت که آقای منصور نخست وزیر بودند و همینطور دبیرکل حزب. برای تشکیل حزب میآیند به خوزستان .

سؤال : که حزب ایران نوین.

آقای انصاری : بله، حزب ایران نوین. خوب بنده هم خیلی خوشحال شدم. مرحوم منصور یکی از دوستان قدیم من بود با هم خیلی روابط خوبی داشتیم خیلی خوشحال میشدم که بیایند درمحل و مشکلات ما را هم ببینند.

سؤال : یک سؤال بکنم قبل از اینکه به آنجا برسیم برای اینکه این دوتا اسم هست، یکی حزب ایران نوین و یادم میآید که شما صحبت از یک گروه ایران نو درگذشته کردید این دو نوع هیچ ارتباطی باهم داشتند یعنی انتخاب ایران نوین و ایران نو ارتباطی باهم داشتند.

آقای انصاری : ارتباطی نداشت. ایران نو یک گروه خیلی خوشنامی بود و بعد از اینکه مرحوم منصور کانون مترقی را تبدبل به حزب خواست بکند ما ها که موقع حزب که پیش آمد باهاش همکاری داشتیم صحبت می‌کردیم می‌گفتیم چرا اسمش را ایران نو نمی گذارید، آنها برای اینکه اینطور نباشد که نشان داده

بشود این گروه ایران نو است که اینطور شده گذاشتند ایران نوین و فقط این ارتباط را داشت والا کاملاً مجزا بود بهرحال هیئت دولت آمدند فرصتی بود که من مشکلاتی که درخوزستان دیده بودم برایشان عرض بکنم و مرحوم منصور خوب همه جور وعده مساعدت داده بود. نکته قابل توجه این بود که موقعی که به اهواز آمدند می‌خواستند شورای حزب را در اهواز تشکیل بدهند و اسامی را خودشان پیش بینی کرده بودند که مرحوم منصور اعلام بکند که در اهواز که حزب ایران نوین تشکیل میشود افراد شورایعالی شان کی ها هستند در اهواز درسطح استان. خصوصی بامن مشورت کرد که این افراد چه جور آدم هائی هستند شما می‌شناسید، بعضی هایشان من اصلاً نمی شناختم. یکنفر بود که می‌شناختم و آن رئیس پیشاهنگی بود در آنجا که این را گذاشته بودند بعنوان برای فعالیتهای جوانان. تصادفاً در دوهفته قبلش این آقای رئیس پیشاهنگی یک جمبوری پیشاهنگی در اندیمشک درست کرده بود که از تمام خوزستان پیشاهنگان را جمع کرده بود و اینقدر این را بد اداره کرده بود که بعد از سه روز تمام شهر شلوغ شد و به این پیشاهنگان غذا نرسید، آب نرسید، و این شخص از آنجا فرار کرد آمده بود به اهواز وچه شکایاتی از طرف پدر و مادر بچه‌ها به اداره آموزش و پرورش و همه نگران این مسئله بودند که این آقا آدم بی لیاقت و بیعرضه ای است که یک جمبوری کوچک پیشاهنگی را نتوانسته در آنجا اداره کند. دیدم این آقا را گذاشتند بعنوان عضو شورایعالی حزب درخوزستان. بهشان گفتم بجای ایشان یک رئیس تربیت بدنی هست که اتفاقاً جوانی بود ورزشکار، فوتبالیست، تمام تیم‌های استان خیلی طرفدار این بودند خیلی جوان فعالی بود. گفتم این دونفر هستند بجای آن تیم پیشاهنگی این یکی را بگذارید سوابقش هم این است. مرحوم منصور قبول کرد و بعد حرکت کردند رفتند به آبادان اعلان کردند، مراسمی داشتند. درآن مراسم که البته همراه آقای منصور آقای دکتر کلالی از طرف حزب آمده بود که مسئول تشکیلات حزب بود. درمراسم دیدیم دکتر کلالی شرکت نکرده پچ و پچی افتاد دکتر کلالی کجاست و اینها. معلوم شد آقای دکتر کلالی قهرکرده بود و گفتند که اگر قرار بشود شورای حزب را آقای استاندار معین بکنند حضور من دیگر لزومی ندارد که آنجا باشم و به اینجهت قهر کرد. بعد آقای منصور هم البته به من گفتند، کلالی برای این است ولی من خودم ترتیب کار را میدهم بعد کلالی را خواستند باهاش صحبت کردند آن کلالی درچیزهای بعد شرکت کرد ولی این برخورد با دکتر کلالی که همکلاس بنده بود با هم دوست بودیم و اینها خیلی برای من زننده بود در اینجا ذکر می‌کنم که این یک پی آمدهای دیگری هم دارد که خیلی اثر مهمّی در روابط ماها در آینده داشت از این نکته می‌گذریم. بهرحال حزب در اهواز و آبادان سایر جاها تشکیل شد و هیئت دولت به تهران برگشت. بعد از رفتن هیئت دولت، تیمسار پاکروان که رئیس سازمان امنیت بودند خبردادند که میآیند برای بازدید خوزستان. ایشان آمدند و رفتند به نقاط مرزی درمنطقه سوسنگرد و مرزعراق یک مطالعاتی کردند چند

روز برگشتند به استانداری وجلسه در استانداری بود. تیمسار پاکروان اظهار کردند که ما در اینجا چند مسئله داریم که شما باید خیلی توجه بکنید و کمک بکنید بهش. یکی اینکه در مرز ایران و عراق هیچ نوع مارکرهائی وجود ندارد که نشان بدهد مرز صحیح ایران و عراق کجاست و این باعث میشود در زمستان که رودخانه فرات دجله فرات و همینطور درهمان پائین شط العرب به اصطلاح آبش میآید بالا یک منطقه بسیار وسیعی از آنجا تمام زیرآب میرود وطوری است که در چهارماه سال اگر دراین فاصله عراقی ها ۶۰ کیلومتر درخاک ایران تجاوز بکنند و یک آثار ساختمانهائی درست بکنند دولت ایران هیچ اطلاع پیدا نخواهد کرد از این ووقتی که آب میرود پائین آنجا می‌شود مرز عراقیها و این برای ما خیلی وضع ناجوری است. علاوه براین در آنجا هیچ پاسگاه ژاندارمری درتمام قسمت غرب خوزستان نیست یک پاسگاه در نزدیک موسیان هست یکی درجنوب درحدود شلمچه. در این فاصله هیچ چیز دیگری نیست و کسی اصلاً در آنجا هیچ مأمور امنیتی رفت و آمد حفاظی وجود ندارد و گفتند که من دارم میروم و این را بعرض اعلیحضرت میرسانم و باید حتماً یک کاری بشود شما که در تهران آمدید با من تماس بگیرید. ضمناً گفته میشود در اینجا تمام کسانی که درآن منطقه هستند همه عرب زبان اند و باید یک فکری هم برای این کرد. تیمسار پاکروان که رفتند من بلافاصله یک هیئتی را از کسانی که در سازمان آب و برق خوزستان داشتیم از آمار اینها اطلاع داشتند با کمک دستگاه آقای ایرج ایمن که درتهران مرکز بررسیهای اجتماعی بود با ایشان تماس گرفتم و یکنفر فرستادند طرحی را تهیه کردند برای بررسی وضع اجتماعی درغرب خوزستان در مرز عراق. این کار شروع شد به تهران که آمدم تیمسار پاکروان تماس گرفتم گفتند که بله، به عرض اعلیحضرت رسیده دستور فرمودندکه سازمان برنامه ۲۰ میلیون تومان برای این کار اختصاص بدهند که بلافاصله مقدمات کشیدن جاده درست بشود. این جاده طولش درحدود ۲۰۰ کیلومتر بود. و بنده با آقای مهندس اصفیاء صحبت کردم از ایشان خواهش کردم که از مقررات سازمان برنامه استفاده بشود و خودشان هم دو تا مؤسسه را معرفی بکنند که ما زود بتوانیم که تا فصل باران شروع نشده قبل از باران این ۲۰۰ کیلومتر راه ساخته بشود. دو مؤسسه معرفی کردند که هردونفرشان بسیار خوب کار کردند با ارزانترین قیمت این کار را تمام کردند. یک مؤسسه اش شرکت ملی ساختمان بود مال آقای حمید قدیمی. یک مؤسسه دیگرش هم الان اسمش یادم نمیآید کس دیگری بود. حمید قدیمی را یادم میآید برای اینکه امریکا درس خوانده بود آشنا بودم باهاش. اینها براساس قیمتهائی که سازمان برنامه درآن منطقه برقرار کرده بود کاربهشان واگذار شد و درظرف تقریباً دوماه، دوماه ونیم با یک سرعت بی نظیری این ۲۰۰ کیلومتر راه را اینها ساختند، یعنی طوری شد که هم راه ساخته شد هم ۱۵ پاسگاه ژاندارمری ساخته شد.

سؤال : در دوماه و نیم.

آقای انصاری : دردوماه و نیم سه ماه، قبل از شروع باران. بله تقریباً دوماه ونیم سه ماه، بیشتر طول نکشید اینطور که خاطرم هست اینها شب و روز کار می‌کردند وچند بار که در آنجا بازدید می‌کردم این مهندسین شان با یک فداکاری حقیقتاً در آن شرایطی که هیچ چیز پیدا نمی شد اینها این کار را انجام دادند و خوشبختانه پاسگاه که ساخته شد همه متوجه شدندکه چه کاری آنجا کسری بوده و هر روز دیگر دراین مرز جیپ های ژاندارمری هر یکساعت به یکساعت بین پاسگاهها حرکت می‌کرد و دیگر دستگاهها تاکی واکی گذاشته بودند، خلاصه آن مرز ایران درآنجا مستقر شد. این خدمت را حقیقتاً تیمسار پاکروان کرد و سایر آن افرادی که توی این کار دست اندر کار بودند. یک موضوع قابل توجه درآن موقع این است که تقسیم آب است در شهرهای خوزستان اغلب فکر می‌کنندکه خوب رودخانه کارون که در آنجا رودخانه پُرآبی میرود باید مسئله آب وجود نداشته باشد. درحالی که دراین شهرها آبرسانی یک مسئله خیلی اساسی بود چون دراینجا هیچ تصفیه خانه آب وجود نداشت بعضی شرکتهای محلی یک تلمبه‌هائی روی این رودخانه گذاشته بودند و آب خام را لوله کشی کرده بودند با لوله‌های کهنه‌ای که از شرکت نفت می‌خریدند سرهم می‌کردند و به خانه‌ها یک شیر آب میدادند. اغلب درموقعی که سیل جاری میشد در آنجا هرسال چندین بار سیل میآمد این لاشه‌های حیوانات که درتمام این مسیر رودخانه توی آب ریخته می شد و این آب را آلوده می‌کردخواهی نخواهی میآمد و وارد این لوله‌ها میشد و به‌خانه‌ها میرفت. نحوه آب خوراکی مردم این بود یک چیزهائی داشتند تغارهای بزرگی داشتندکه بهش می‌گفتند حُبه یک حبه بزرگ بود و یک تغار کوچک به اسم حوانه آب را توی آن بزرگی می‌ریختند و از آن زیر چکه چکه توی تغار کوچک آن زیر آب جمع می شد و آنرا می‌خوردند. این در شهرهای خوزستان نحوه خوردن آب بود. فقط نقاطی که شرکت نفت تأسیساتی داشت آنها یک شبکه آب اختصاصی خودشان داشتند که باید به خانه‌های شرکت نفت آب می‌دادند. شرکت نفت البته کارخانه یخ هم داشت که این یکی از امتیازاتی بود اگر موافقت می‌کردند یک قالب یخ بهرکسی بدهند آن آدم درآن منطقه خیلی وضعش بهتر از دیگران بود که توانسته یک قالب یخ از شرکت نفت بگیرد. کارخانه یخ سازی هم وجود نداشت آنجا. سازمان برنامه برای این شهرها طرح‌های آبرسانی از زمان آقای ابتهاج طرح ریزی کرده بودند و این طرح‌ها بتدریج داشت به مرحله اجرا می‌رسید که تصفیه‌خانه‌ای می‌ساختند لوله کشی می‌کردند که این طرح اصلی سازمان برنامه بود. درآن زمان خوب یکی از مشکلات همین کندن لوله‌ها بود که هرشب باید این لوله‌های خیلی عظیم باید توی خیابانها کار می‌گذاشتند و درآن موقع هم مقاطعه کارها چراغهای لازم را که بگذارند که کسی توی آن راه چاله‌هائی که می‌کنند نیفتند

نداشتند و بعضی جاها اگر می‌گذاشتند مردم چراغها را می‌کندند و می‌بردند. هرشب اتفاق میافتاد که عده‌ای توی این چاله‌ها می‌افتادند بعضی وقتها یک اتوبوس توی این چاله‌ها میافتاد و مشکلات بسیار زیادی بود. بهرحال اینها بتدریج حل میشد تا لوله‌کشی شهر اهواز آماده شد و باید برای انشعاب این لوله به شهرها به منازل یک وسائلی خریداری بشود که این لوله بهرخانه‌ای داده بشود. حساب کردند که قیمت این وسائل اتصال یک چیزی درحدود ۳۰۰ تومان هست که در تهران هم حق انشعاب می‌گرفتند درآنجا هم گفته بودند که هرکسی آب می‌خواهد برای هر انشعابی ۳۰۰ تومان بدهد فقط خرج این شیر لوله اینها بشود. دو مشکل درآن وقت پیدا شد یکی اینکه آن مؤسسه‌ای که این آب خام را توزیع می‌کرد وقتی دید که آب تازه دارد میآید شروع کرد به تبلیغات بسیار مخالف که توی این آبها دوا میریزند نجس هست نباید مردم بخورند از این شایعات، و بعد گفتند که مشغول تحریک کردن روحانیون هم هستند که آنها در بالای منابر مخالفت کنند نگذارند که این لوله کشی آب پا بگیرد و به خانه مردم برسد. معاونی داشتم من، آقای علی محمدی این آمد پیشنهادی کرد بسیار حرفشان منطقی دیدم گفت اگر که ما دو انشعاب منزل یکی از آقایان خیلی محترم روحانی باید انجام بشود اجازه بدهید ما به اینها رجوع نکنیم وخرج این انشعاب را خودمان بدهیم که آب را وصل بکنند و وقتی ببینند آب خوب است آقا که بخورند دیگر بقیه هم حرفی نخواهند داشت. حرف صحیح این ۶۰۰ تومان را بنده از حقوقم پرداختم برای اینکه ما برای پرداخت این چیزها بودجه‌ای نداشتیم این ۶۰۰ تومان را بنده پرداختم و دو انشعاب به این منازل داده شد و خود محمدی هم رفت آنجا احترامات لازم را بجا آورد آن اشخاصی که آنوقت هم در شهر هم خیلی پیروانی داشتند آقایان. وقتی دیدند که این آب هیچ نه بو میدهد و نه دوائی تویش هست نه خیلی از آن آب لوله‌ای که قبلاً میآمد بهتر است، تعریف کردند موضوع آب اهوازحل شد این یکی از خاطراتی است که از آن زمان بنده دارم. بدنیست کسانی که الان شیر را باز می‌کنند خیال می‌کنند همیشه از ابتداء آدمیت این وجود داشته بدانند نخیر این صحبت مال سال ۱۹۶۴ است.

سؤال : سال ۱۳۴۳.

آقای انصاری : این واقعی است که در شهر اهواز مرکز آن استان زرخیز خوزستان در آن سال اتفاق افتاد. از این مطالب بسیار زیاد بود و استان درحال رشد بود. کارها عمرانی خیلی بسرعت پیش میرفت چون شرکت نفت که صاحب درآمدهای حسابی شده بود و طرحهای نفتی خیلی گسترش پیدا می‌کرد، طرحهای سازمان آب و برق خوزستان سد ساخته شده بود، نیشکر راه افتاده بود، تقسیم برق به شهرها شروع شده بود، و

ضمناً با اینکه من سمت استانداری هم داشتم و سمت کارهای عمرانی خوزستان را، مشکلات اداری هم که قبلاً جلوی کارها را می‌گرفت اینها هم برطرف شده بود و کارها خیلی با سرعت در جریان بود. دراین زمان بود که موضوع از تهران خبر آمد که برای بیست و پنجمین سال سلطنت اعلیحضرت یک مراسمی درتمام شهرها و استانها دایر میشود و خوزستان هم باید یک برنامه‌ای داشته باشد. موضوع را در شورای استان که مطرح کردیم بنده پیشنهادکردم که این مراسم دو کار درطی این مراسم خواهد شد. یکی اینکه اغلب مردم طاق نصرتی می‌بندند، شام میدهند، شیرینی پخش می‌کنند، رسم است در هروقت یک جشنی باشد خود مردم یک کارهائی را عادت کردند. اینها بعد از اینکه جشن تمام شد اینها هم طاق نصرت ها قالیچه را می‌کنند و می‌برند، شیرینی ها هم تقسیم شده و خورده شده و چیزی هم ازش نمی‌ماند. چطور است که ما بیائیم و کسانی که علاقمند باشند کمک بکنند ما در این فرصت ۵۰ مدرسه توی دهات بسازیم. با کمکهائی که می توانیم از وسایلی که از شرکت نفت توی انبارهای اسقاطی آنجا مقداری تیرآهن که مصرف نمی‌کنند بگیریم و خود مردم بعضی جاها کار بکنند یک پول مختصری هم از تجار و غیره کارمندان اینها جمع بکنیم این مدارس را بسازیم. تمام شورای استان تائیدکردند و گفتند همه‌مان کمک می‌کنیم که این کار انجام بشود این پنجاه تا را بین فرمانداریهای مختلف درمناطق مختلف تقسیم کردیم به نسبت جمعیت اینها که داشتند چه جور باشد و به فرماندارها ابلاغ کردیم و استقبال بی نظیری شد از ساختن این مدارس که فرماندارها عکسها را می‌فرستادند که گفته بودند درموقع ساختن مدارس که خیلی مدرسه ساده دوکلاسه‌ای بود که در این دو تا کلاس داشت که درحقیقت میشد مدرسه ۴ کلاسه باب بود درآن زمان که دو کلاس صبح تشکیل بشود دو کلاس بعد از ظهر تشکیل بشود و رؤسای فرهنگ محلی هم سرپرستی بکنند ساختن این مدارس را میز و صندلیش را هم خود اداره فرهنگ قرار شد که تأمین بکند این پنجاه تا را، و درظرف یک مدت کوتاهی درحدود دوماه، دوماه و نیم این مدارس شروع شد به ساختن. به تمام اینها دستور داده شده بود که وقتی که مدرسه ساخته شد عکسش را رئیس مدرسه که ازطرف فرهنگ معین شده آنجا باشد درمدرسه و عکس او را بیندازند که یک رکوردی باشد که کار انجام شده، در عرض مدت کوتاهی درهمان حدود دوماه و نیم و سه ماه بیشتر طول نکشید آنطور که خاطرم هست این کار انجام شد، به تهران که یکبار بنده آمدم شنیدم گزارشهائی رسیده بود اگرکسانی که دائماً از هرکاری ایراد می‌گیرند که بله به مردم دارند فشار میآورند و با پول مردم مدرسه می‌سازند و این مدرسه‌ها هم همش قلابی است اصلاً مدرسه‌ای وجود ندارد تمام تبلیغات است. بنده هم عکس این پنجاه تا را تمام یک آلبوم کردم در اولین گزارش بعرض اعلیحضرت رساندم که گفتم ، گفتند که یک مقداری مدارس تبلیغاتی درست شده بنده اینها را آوردم تقدیم می‌کنم امر بفرمائید بروند دانه دانه ببینند که اینها وجود دارد یا ندارد. خوب اعلیحضرت هم فرمودند بدفتر

مخصوص بفرستید بعداً هم تحقیقات کردند که اصلاً وجود دارد ۵۰ تا مدرسه درآن زمان ساخته شد چون خیلی هایش را با سنگ ساختنددرمناطق کوهستانی امیدوارم که هنوز هم وجود داشته باشد. درمورد این کارهای عام المنفعه کار دیگری که درآن زمان انجام شد همانطور که اطلاع دارید اغلب رسم بود کسانی که می‌خواستند به ادارات مراجعه بکنند از آن دم درب دچار مشکلاتی میشدند با پیشخدمت و دربان و کارمندان پائین خوب طبیعی بود که درآنجا هم حتماً هست من قرار گذاشته بودم که هر هفته‌ای یکروز درب‌ها باز باشد هرکسی که می‌خواهد بیاید که استاندار را ببیند جلویش را نگیرند و این سنت از اول یعنی بعد از یکی دوماه که آنجا رفتم دایر شده بود می آمدند هرکسی که مشکلی داشت اغلبشان بعضی ها یک کمکی می خواستند که میشد برایشان کاری کرد یا مشکلی داشتند فقط با یک تلفن با یک به اصطلاح سفارش به یک مأموری کارشان خیلی هایشان حل میشد. بعضی هایشان مثلاً دادگستری بود که خوب نمی توانستند و باید مراحل پرونده طی میشد. یکروز یک جوانی آمد بدفتر من که این را میل دارم ذکر بکنم یک جوانی بود آمد قد بلند درحدود ۱۶ سابش بود سیاه چهره، لهجه داشت. آمد گفتش آقای استاندار پدر من مرده و من مدرسه میروم مادرم هست دوتا خواهر دارم که من بایستی به اینها زندگی اینها را تأمین بکنم مدرسه نمی‌توانم بروم آمدم که کمکم بکنید. دلم می خواهد مدرسه بروم خیلی ناراحت شدم گفتم چکار می‌توانم بکنم برای این فکر کردم گفتم فردا مراجعه کن ببینم که چکار میشود بعد تمام شب دراین فکر بودم فردا که آمد تصمیم گرفته بودم یک کمکی ماهیانه برای این بفرستم که این چون می‌گفت کلاس ۱۰ هستم دوسال باید اگر کمک بشود دیپلمم را می‌گیرم و بعد می توانم که کارکنم. این کار آنرا فردا آمد انجام دادم ولی فکری برای من پیدا شد که این پسر اینقدر جربوزه داشته که بیاید به استاندار وقت تماس بگیرد و مشکلش را بگوید. حتماً عده زیادی از این کسانی هستند که همین مشکل را دارند ولی جرأت نمی‌کنند بروند یا راهش را بلد نیستند. اولین جلسه استان با رئیس فرهنگ و سایر آقایان بودند این مسئله را صحبت کردم و پیشنهاد کردم که اگر همه موافق باشید ما در اینجا یک بنیاد فرهنگ خوزستان درست بکنیم که کارش گرفتن دادن بورس تحصیلی به کسانی باشد که نمی‌توانند درسشان را ادامه بدهند. رئیس فرهنگ که بسیار مرد خوش نیتی بود آقای . . . الان اسمش خاطرم نیست ولی خیلی مرد باحسن نیتی بود قیافه‌اش یادم است اسمش را فراموش کردم. این خیلی استقبال کرد گفت شما اگر این کار را بکنید من همه جور این تسهیلات را فراهم می‌کنم. اینهائی که خود مدارس می توانند اگر شهریه باشد از اینها نگیرند از این بورسیه ها کسانی که به فرهنگ می‌خواهند کمک کنند به آن بنیاد کمک کنند که به این بورسیه‌ها کمک می‌شود. بهرحال با این نیت بنیاد فرهنگی خوزستان را آنجا تشکیل دادیم ما و شهرداریها مقداری پول داشتند برای کمک به فقراء در تحت کمکهای اموراجتماعی به شهرداریها گفته شد که به این

بنیاد کمک بکنند برای دادن بورس. بورسهای خیلی مقبولی تحت نظر معلمین همین متخصصین امور فرهنگی درست شد بنیاد فرهنگی خوزستان شروع بکار کرد درمرحله اول فکر می‌کنم حدود ۵۰ یا ۶۰ تا بورس شروع کرد به دادن و بعضی از افرادی که خیر بودند میآمدند به استانداری دلشان می‌خواست کاری بکنند گفتم آقا به این مؤسسه اگر کمک کنید دو تا سه تا خانواده‌هائی بودند دو تا بورس سه تا بورس چهار تا بورس میدادند و تقریباً با ۵۰ تا بورس شروع شد این کار. این را ذکر می‌کنم برای اینکه اینهم یک کاری است که بعداً وقتی که من به وزارت کشور آمدم همین کار را دنبال کردم تا آنجا به شما عرض کنم که بنیاد فرهنگی رضا پهلوی را براین اساس در آنجا درست کرده بودم. خوب دراین زمانها بود که دیگر مرحوم منصور اطلاع دارید ترور شد. هویدا نخست وزیر شد دیگر ارتباط ما با هویدا بود. در یکی از جلساتی که با هویدا گزارش کار خوزستان را آمده بودم خدمتشان بگویم صحبت این را پیش آورد که در آنجا این منطقه خوزستان چرا مردم لباس عربی می‌پوشند. حالا دراین فاصله آن گزارشی که عرض کردم بعد از آمدن سپهبد پاکروان مشغول بررسی بودیم در منطقه مرزی گزارش نتیجه اش آماده شد خیلی برعکس پیش بینی بود که دیگران می کردند یعنی همه تصور می‌کردند که آنجا زبان، زبان عربی است و همه دلشان می‌خواهد عرب بمانند و سمپاتیشان بطرف عربها است چون دائماً شبها رادیوی بغداد رادیوی مصر از خوزستان بعنوان عربستان اسم می‌بردند وبرنامه‌های مفصل تبلیغاتی عربی داشتند همه فکر می‌کردند که باید این عشایری که در این منطقه هستند اینها خیلی سمپاتی داشته باشند گزارش این گروه اجتماعی که رفتند درتمام این نقاط مدت زیادی صحبت کردند، بررسی کردند، نتایج را آوردند تجزیه و تحلیل کردند نتایجش خیلی عجیب بود کاملاً برعکس آن چیزی که فکر میشد. یک تمام این عشایر مفتخرند که ایرانی هستند اینها عربی اگر صحبت می‌کنند بعلتی است که آنجا مدرسه اینها نیستش و کسی برنامه‌ای نبوده که اینها فارسی یاد بگیرند اگر کسی فارسی بلد باشد صحبت کند همان حالت را دارد که یک کسی مثلاً در تهران بلد باشد فرانسه صحبت کند یا انگلیسی صحبت کند از آنهای دیگر یک سر و کله بالاتر است یعنی دانستن زبان فارسی برای آنها یک افتخاری است که این خیلی برای آن زمان جالب بود. این گزارش حاضر شد من با مرحوم هویدا صحبت کردم که آقا ببینیم که چه جور این وضعیت و گزارش را برای تیمسار پاکروان فرستادیم. هویدا پرسید، گفت که اینها خوب پس چرا لباس عربی می‌پوشند جواب من این بود که اینها چیز دیگری ندارند که بپوشند برای اینکه آنجا لباس عربی یک تکه پارچه است که پارچه سفیدی است دو ورش را دوخته اند و خیلی ارزان اینها می توانند بپوشند و هوا هم گرم است اگر دلشان میخواهد که شاید لباس مثلاً برای حداقل در مراسم شان یا کارهائی که دارند کت و شلوار بپوشند ولی لباس ارزان آنجا نیستش برای اینکه لباس کهنه‌هائی از امریکا میآورند توی بازار آبادان

می‌فروشند چندین برابر قیمت این چیزی است که اینها خودشان می توانند بخرند اگر نظری هستش که اینها تغییر لباس بدهند باید یک طرحی درست بشود توسط از این مؤسساتی که مؤسسات عام المنفعه‌ای که بتوانند یک سرمایه گزاری بکنند دولت هم کمک بکند این لباسی که بهش عرضه میشود گرانتر از آن لباسی نباشد که الآن او دارد می‌خرد یک مدتی می‌خرند. (پایان نوار ۷ آ)

شروع نوار۷ ب

سؤال : راجع به مسئله لباس.

آقای انصاری : این را هم ذکر می‌کنم برای اینکه در آن زمان مرحوم هویدا گفتش که خوب فکرخوبی است امّا باید وسیله‌اش را پیدا کرد، کی این کار را بکند اگر یک کسی را داشتم این کار را می‌کردم. ولی برای اینکه درست کردن کارخانه، تهیه لباس اینها خودش یک کاری است. اینقدر دولت درگیر مسائل مختلف بود که شاید این اولویت چیز را نداشت لازم را نداشت و کاری دراین مورد انجام نشد. رفت رفت تا حدود ده سال بعدش نه سال بعدش یکروز هویدا خودش به من پیشنهاد کرد گفت یادت است آنروزی که آن چیزی گفتی حالا باید بیائی خودت درست کنی و بعد به موقعش من خواهم گفت که چکار کردیم که کارخانجات لباس درست کردیم و برای همان منطقه یک کارخانه گذاشتیم.

سؤال : یعنی درآن زمان شما دیگر نبودید.

آقای انصاری : نبودم وقایع اتفاق افتاد رفتم و من موقعی که مدیرعامل سازمان شاهنشاهی بودم این کار را کردند ولی این یاد هویدا بود و بعد وقتی که من مدیرعامل سازمان شاهنشاهی بودم گفت یادت هست وقتی که استاندار بودی چه گفتی حالا باید بیائی خودت این کار را بکنی. عرض کنم که این یکی دیگر از همین مطالبی بودکه درآن زمان اتفاق افتاد همانطور که عرض کردم دیگر طرحهای کشاورزی داشت به ثمر میرسید برای اینکه آب سد روی زمینها سوار شده بود در همان سال اول یک مردی بود به اسم غفاری نام گوجه فرنگی کاشته بود در زیر دزفول از یک هکتار زمین سی هزارتومان گوجه فرنگی فروخته بود و این غوغائی توی آن منطقه به پا کرده بود یک آدم می‌تواند از یک هکتار زمین سی هزارتومان دربیاورد. محصولات دیگر کشاورزی که فوق العاده بود مثلاً یادم میآید انگور یاقوتی آورده بودند آنجا کاشتند و بعد از

چهارماه به بار نشست. درصورتیکه همه جا مدتها طول می‌کشد، یک خاک زرخیز عجیبی دارد درآنجا و این طرحها همینطور مفصل بطور خیلی سریع پیش میرفت. بازده نیشکر روز بروز هرسال بیشتر میشد. همانطور که عرض کردم که الان دیگر یکی از بهترین بازارهای دنیا را دارد این جریانات ادامه داشت تا اینکه یکروز هویدا به من تلفن کرد که شما به تهران بیائید کارتان دارم. آمدم وقتی رفتم بعداز ظهر به نخست وزیری گفتش که اعلیحضرت تصمیم گرفتند که شما به سمت وزیر کشور به تهران بیائید.

سؤال : حالا بعد ازاینکه به آنجا برسیم من دوسه تا سؤال دارم راجع به همین مسئله خوزستان و دوران استانداری شما. این حرف آخری که زدید برگردیم که به اصطلاح افرادی مثل این غفاری که از یک هکتار زمین با کاشتن گوجه فرنگی این مقدار درآمد داشتند. درنتیجه بنظر میرسد خوب این نحوه درآمدی که برای این مبناء ایجاد میشد گرایش زارعین را به اینطرف می برد که کارهای صیفی بکنند نه یعنی چیزهای دیگر بعد شما هیچوقت مسئله مطرح بود که تأثیر روی گندم کاری یا جو کاری این جور چیزها چه هست و چه می‌شود و احیاناً چه تأثیری در دراز مدت دارد و یک برنامه‌ای دراین زمینه مطرح بود.

آقای انصاری : بله، عرض کنم که در بطور کلی طرح دز تمام اینها پیش بینی شده بود که چه منطقه‌ای برای گندم کاری باشد و چه منطقه‌ای برای صیفی کاری باشد، درختکاری باشد و تمام چیزها دامداری، کندوی زنبور عسل، غیره و تمام رشته‌های کشاورزی. درمورد گندم مثلاً ملاحظه فرمائید درآن موقع متوسط تولید گندم درآن منطقه درحدود ۶۰۰ کیلو درهکتار بود. ما با انواع بذرهای جدیدی که آورده بودیم و نحوه کشت تازه و کود این را می توانستیم برسانیم به ۴ تن درهکتار از ۶۰۰ کیلو.

سؤال : یعنی در واقع این را نزدیک بین ۶ تا ۷ برابر افزایش.

آقای انصاری : همینطور است که درمزارع آزمایشی دراین حدود عمل میشد که اگر درسطح بزرگ عمل بشود بجای حالا ۴ هکتار ۴ تن ممکن بود هکتاری مینی موم دوتن بدهد که خود آن سه برابر، چهاربرابر کشت های معمولی بود. علاوه براین درخوزستان اغلب گندم کاری دیم بود زراعت آبی نبود گندم را دیم می‌کاشتند و بعلت خشکسالی‌های که پیش میآمد ۷ سال مثلاً خشکسالی بود یکسال خوب میشد درصورتیکه با ایجاد شبکه‌های آبیاری این بصورت مداوم انجام میشد می‌توانست که هرسال آن محصول را داشته باشد تمام طرح این بود که از این اراضی حداکثر استفاده را بشود و این ۱۲۰ هزار هکتاری که زیر سد دز بود این شروع

کار بود زمین‌هائی که درخوزستان برنامه رویش فکر می‌کرد بیشتر از یک میلیون هکتار بود یعنی آن موقع ما تازه روی یک دهم کار داشتیم کار می‌کردیم از آن یک دهم کار هم تازه روی طرح آزمایشی‌اش که درحقیقت ۲۵ درصد تمام کار بود و برنامه خیلی بهم پیوسته بود که توی تمام چیزهائی که از گندم و جو محصول صیفی تمام چیزها را پیش بینی شده بود.

سؤال : سؤال من بیشتر مربوط به این است. بنظر میرسد وقتی که شما یک همچین شرایطی را ایجاد می‌کنید مردم یعنی کسانی که زارعین را بگیریم بطورکلی گرایش شان به اینطرف خواهد بودکه آن نوع محصول را بکارند که درآمدشان برایشان بیشتر است در نتیجه قسمت اعظمشان احتمالاً خواستار این بودند که بروند توی کار این نوع صیفی کاری که درآمد خیلی زیادتری برایشان دارد تا گندم. نتیجتاً این توازن را حفظ کردن کار آسانی نبود مگر اینکه شما بروید توی کار تعاونیها یا شرکتهای سهامی زراعی یا از این نوع چیزها که الان فکر نمی‌کنم آنوقت هنوز شرکت سهامی زراعی وجود داشت.

آقای انصاری : هنوز نیامده بود نخیر، این البته یک محدودیتهائی داریم آقای دکتر شما اگر که بخواهید در یک هکتار دوهکتار می توانید باغداری بکنید، گوجه فرنگی بکارید این چیزهائی که نگهداری دارد اینها کار زیاد دارد تویش لیبر اینتنسیو (Labor intensive) اینها، گوجه فرنگی را باید شما از زمانی که می‌کارید تا وقتی که برداشت می‌کنید تعداد زیادی کارگر می‌خواهد یا خودتان باید کار کنید این را شما نمی‌توانید در یک مساحت ۱۰۰ هکتاری مثلاً یک کشاورز این کار را انجام بدهد باید ماشین آلاتی داشته باشند تشکیلات می خواهد آن مردم خرده پائی که باغ داشتند خودشان کار می‌کردند با بچه‌هایشان کار می‌کردند البته متمایل می‌شوند این نوع زراعتها را داشته باشند ولی وقتی که می‌خواهند بروند روی آن اشل بزرگتر خواهی نخواهی میروی روی گندم، جو، چیزهائی که دیگر با ماشین آلات بیشتری تراکتور اینها لازم دارد که این کار را بکنی که بعداً هم پیش آمد این تحول خیلی زیادی پیدا کرد که شرکتهای سهامی زراعی پیدا شد حتی مؤسسات خارجی آمدند آنجا که آنها این کارها را بکنند که آن داستان خیلی مفصلی است و بهتر است که با کسانی که دست اندرکار آن بودند مصاحبه بفرمائید.

سؤال : نکته دیگری که می‌خواستم ازتان سؤال کنم در این زمان که شما بودید انجمن استان و انجمن شهرستان هردو وجود داشتند یا اینکه هیچکدام وجود نداشتند هنوز.

آقای انصاری : نخیر، قانون انجمن استان و شهرستان اولین قانونی بود وقتی که من آمدم به وزارت کشور تهیه شد داشت میشد هنوز درمرحله باصطلاح بررسی بود و آقای دکتر یگانه که وزیرمشاور بود آن تهیه کرده بود.

سؤال : ناصر یگانه.

آقای انصاری : ناصر یگانه وقتی که من آمدم به وزارت کشور دعوت میشدم درکمیسیونهائی که قانون انجمن استان و شهرستان مطرح بود.

سؤال : یعنی دراین زمانی که پس شما آنجا استاندار بودید به اصطلاح انجمن شهر تنها انجمنی بوده که وجود داشت یا . . .

آقای انصاری : انجمن شهر حتی در شهر اهواز وجود نداشت اصلاً انجمنهای شهر درکشور فقط تعداد بسیار محدودی بودند که یکی یکی منحل می شدند و قائم مقام انجمن شهر وزارت کشور بود که این اختیارات را به استانداریها و درشهرها به فرماندارها داده بودند.

سؤال : خوب حالا می رویم به وزارت کشور.

آقای انصاری : همانطور که عرض کردم من احضار شدم که بیایم به وزارت کشور و دراین موقع من چون دیگر دوران ۶ سال خدمتم در خوزستان چه در سازمان آب و برق خوزستان، استانداری تمام می شد باید این را عرض بکنم اگر موفقیتی دراین زمان نصیب دستگاهی که من مسئولش بودم شد این نتیجه کمک، فداکاری و همکاری یک عده آدمهائی بود که با جان و دل خدمت می‌کردند. درمرحله اول همینطور که عرض کردم تحت آن نظارت حمایت کامل اعلیحضرت بود که واقعا شخصاً درجزئی ترین موارد علاقمند بودند که این کار را درست انجام بشود و دراین زمان من حداقل ماهی یک یا دوبار حضور اعلیحضرت شرفیاب می شدم و درتمام این دوران غیر از دستوراتی برای بهتر شدن وضع، برای رفع مشکلات و برای سرعت درکارها هیچ چیزی غیر از این نمی دیدم و هردفعه که از پهلوی ایشان می آمدم مثل یک باطری بودم که بیشتر شارژ شده بودم که بیشتر بتوانم حرکت بکنم ولی از آن طرف هم بودن یک عده جوان

تحصیلکرده‌ای که همان ایده آلهائی که من فکر می کردم که دارم آنها هم داشتند که شاید اسم چندتایش را باید اینجا ذکر بکنم مثل حسن شهمیرزادی ، دکتر احمدعلی احمدی، نادر حکیمی چند نفرشان فوت کردند و رفتند یک آقای سلطانی بود همکار ما که او هم فوت کرد. مهندس یمین افشار، آقای وکیل زاده که شما می‌شناسید اینها کسانی بودند که حقیقتاً از دل و جان کار می‌کردند درآنجا. تعدادشان خیلی زیاد بودند اقلاً در حدود ۲۵۰ ،۲۶۰ نفر بودند که ازحوصله این گزارش خارج است. ولی فقط می‌خواهم این نکته را بگویم یک این کارهائی که انجام شد نتیجه کار یکنفر نبود یک کار دستجمعی بود و بهمین جهت هم هستش که اینها همه شان بعد از آنجا، این دوران را بعنوان یک دوران خیلی درخشان زندگی خودشان قبول دارند و این کسانی که کار می کردند توانستند درسایر سازمان هم بروند یک خدمات زیادی بکنند و برای منهم که همکار آنها بودم یکی از بهترین دوران خدمتم بوده درآن زمان.

سؤال : بعد که شما تشریف آوردید به تهران دراین زمان آقای هویدا نخست وزیر بود که درآن موقع شما وزیر کشور بودید ارتباطتان با هویدا بود. قبل از آن درزمان کابینه منصور شما استاندار بودید و دراین ارتباط با منصور بودید قبل از اینکه بگذریم از منصور وارد مسئله وزارت کشور بقیه اتفاقات بشویم. منصور را بعنوان نخست وزیر چه جور دیدید شما.

آقای انصاری : منصور یک جوانی بود خیلی باهوش خیلی جاه طلب به چیز کم قانع نبود می‌خواست نخست وزیر بشود و حافظه بسیار خوبی داشت این قدرت را داشت که می‌توانست افکار تکه تکه ای را از جاه‌های مختلف بگیرد و اینها را سرهم بکند و این را بصورت یک طرحی ارائه بکند قدرت تشکیلاتی خیلی خیلی خوبی داشت. گذشت داشت منصور. منصور خیلی مرد آقائی بود با دوستهایش خیلی با محبت با ادب رفتار می‌کرد. ظاهرش بسیار برازنده بود بعلت اینکه پدرش نخست وزیربود دریک خانواده خیلی محترمی بزرگ شده بود یک صفات خیلی خیلی خوبی داشت ولی خوب تحصیلات کلاسیک مثل بعضی ها نداشت آنطور. ولی فرانسه خوب صحبت می کرد، فارسی خیلی خیلی صحبت می‌کرد، شعر زیاد می دانست خیلی مرد سوشبل(Sociable) خیلی خوبی بود در دوستی اش خیلی پابرجا. تا آنجائی که من دیده بودمش خیلی رابطه خوبی داشتیم باهم.

سؤال : یعنی غیرطبیعی نبود یک کسی مثل حسنعلی منصور نخست وزیر ایران بشود.

آقای انصاری : درآن زمان چرا باید بگویم درآن زمان کسان دیگری بودند که شاید همه فکر می‌کردند بیشتر شایستگی نخست وزیری دارند بعلت سوابقشان، بعلت اینکه سنشان بالاتر بود. بالاخره مرحوم منصور وقتی نخست وزیرشد در حدود ۴۱ سالش ۴۲ سالش بیشتر نبود این یک سن قابل قبول برای نخست وزیری درآن زمان نبود این یک سنت شکنی بود درحقیقت و آن سوابقی که مثل سایر کسانی که به نخست وزیری رسیده بودند که مقامات چندین وزارتخانه را طی کرده بودند منصور اینها را نگذرانده بود سه ماه وزیر کار بود هفت ماه وزیربازرگانی و بودنش در شورایعالی اقتصاد را بصورت یک کار جنبی غیرمهم همه تلقی می کردند و چنین آدمی نخست وزیر بشود منشاء آن تحولات خیلی سنگین بود برای همه ولی زمان نشان داد که جا افتاد و توانست که کارها را بدست بگیرد.

سؤال : چه شرایطی فکر می‌کنید باعث این شد که این بتواند موفق بشود فکر می‌کنم تردید نیستش آمبیسیون(ambition) نخست وزیری را داشت علی الاصول به اینطرف خودش گام برمیداشت. بنابراین خودش خواهان این بود دنبال این جریان بود. اصلاً وقتی یکسال پیشش شاید یک چیزی یکسال قبل یا از نخست وزیریش اگر من به خاطرم باشد به شما گفته بود چندماه قبلش.

آقای انصاری : چهار ماه قبلش.

سؤال : چهارماه قبلش گفته بودش من قرار است که نخست وزیر بشوم شاید قبلش بهرحال کسانی که نزدیک بودند باهاش این احساس را داشتند که او می خواهد بشود و این جالب است که خود شما نزدیک بودید یعنی بهرحال قبلاً باهم صحبت کرده بود آمد بطرف شما که چه راجع بهش فکر می کردید و فکرچه شرایطی باعث این می شد که این بتواند موفق بشود و بعد نخست وزیربشود.

آقای انصاری : من فکرمی‌کنم آقای دکتر افخمی یکی ازدلائلی که مرحوم منصور توانست نخست وزیر بشود اینست که در زمانی که دبیرکل شورایعالی اقتصاد بود درموقعینی قرار گرفت که طرحهای توسعه اقتصادی مملکت در حال تکوین بود و اینها به نخست وزیری میرفت و درشورای اقتصاد متمرکز می شد مرحوم منصور چند نفر از جوانهای تحصیلکرده را دور خود جمع کرده بود مثل دکتر رضا مقدم، دکتر نهاوندی، دکترکشفیان، دکتر هدایتی و عده دیگری که درآن دبیرخانه کار می‌کردند اینها طرحها را می‌دیدند و تجزیه و تحلیل می کردندو پروژه‌های جدیدی تهیه می کردند. مرحوم منصور که بسیار حافظه خوبی داشت

و می توانست چیزهای کوچک کوچک را سرهم بکند از تویش یک چیزی دربیاورد اینها را می گرفت و بصورت یک طرحهای جدید پیشرو درباره‌اش صحبت می‌کرد ومسلماً خدمت اعلیحضرت هم عرض می کرد قبلاً بشما عرض کرده بودم که دکتر اقبال به من گفته بود که اعلیحضرت دنبال این هستند که جوانها را بیاورند سرکار خوب خیلی طبیعی است درچنین زمانی که یک کسی پدرش نخست وزیر بوده و با اغلب سرشناسان مملکت ارتباط دارد، خیلی خوش صحبت، خیلی مؤدب، خیلی سرشناس، حرفهائی که میزند حرفهای معقول است. نشان می دهد که یک عده جوان تحصیلکرده‌ای جزء هواخواهان او هستند و این در رأس آنها قرار دارد این در یک موقعیت استثنائی خیلی مناسبی قرار گرفته بود و درآن موقع اگر قبول کنیم که اعلیحضرت می‌خواهند تغییری درکل شکل هیئت دولت بدهند مرحوم منصور یک کاندید مناسبی می‌توانست باشد، همراه این زورهای دیگری هم اتفاقاً وجود داشته یا مانورهائی که بالاخره درمانورهای سیاسی که دراین زمانها همیشه می‌شود برای گرفتن یک مقام هائی. منصور یک شانسی پیدا کرد یکی از مغز متفکر منصور مرحوم هویدا بود که دائماً با هم بودند و اگر منصور خیلی نقشه کشیده بود هویدا که خیلی خیلی خوب دراین کار وارد بود و خوب می توانست که مطالب را تجزیه و تحلیل بکند.

سؤال : تأثیر به اصطلاح سیاستهای ابرقدرتها یا سیاستهای خارجی دراین زمینه حالا نه انصافاً امریکائی ترکیبی یا هرچیز من درست نمی خواهم نمیدانم درنخست وزیری منصور را شما زیاد می بینید یا اینکه چطوری است بیشتر داخلی قویتر است همین مطلبی را که اعلیحضرت به شما گفتند.

آقای انصاری : بطورکلی در ایران همیشه شایع است و قبول شده است که هر وقت هر دولتی که می‌آید باید یک زور خارجی به دنبالش بوده خارجیها دخالت می‌کنند غره و غیره این حرفها را بطور صحیح یا غلط بالاخره مردم در ذهنشان این حرفها همیشه وجود دارد که خارجیها خیلی در آنجا بانفوذند شایعه‌ای که در بین مردم آن زمان پراکنده بود این بود که منزل مرحوم منصور درشرق تهران شما بهتر اگر یادتان هست الان خیابانش خاطرم نیست در جنوب خانه منصور ساختمانی داشت که این را اجاره داده بود به آقای وزیرمختار امریکا آقای راکول همسایه بودند گفته میشد که آقای منصور چون همسایه بودند با ایشان راجع به این مطالب سیاسی هم با آقای راکول صحبت می کردند و امریکائیها پشتیبانی منصور بودند و آقای راکول دنبال این کار بود این را من هیچ چیز نمی توانم بگویم برای اینکه نه آقای راکول چنین مطلبی را به من گفته و نه آقای منصور. ولی این حرف گفته می شد بدون شک درآن زمان امریکائیها هم در به اصطلاح سیاست ایران خیلی وارد بودند و با همه صحبت می‌کردند احتمالاً تأئید کرده باشند تربیت کرده باشند اینها را

درست نمی توانم چیزی که مشخص است دراین موقع حقیقتاً عرض کنم.

سؤال : خوب شما به تهران و آقای هویدا با شما صحبت کردند گفتند که برای وزارت کشور خوب بعد. این چه سالی است این سال ۱۳۴۵.

آقای انصاری : خوب تردیدی نیست یک کسی را که از استانداری آنهم درخوزستان با آن شرایط سخت و آن درگیریهائی که بنده با وزارت آب و برق و اینها داشتم خیلی خوشحال بودم که از آنجا به تهران آمدم و آمدم وزیر کشور شدم از چیزهای خیلی قابل توجه این بود وقتی که من به تهران توی فرودگاه رسیدم درحدود یک دوهزار نفری استقبال آمدند برای من خیلی عجیب بود تحقیق کردم گفتند که چون شما وزیر کشور شدید وانتخابات در پیش است بنابراین اینها ارتباطی به آن کار دارد. درموقع معرفی حضور اعلیحضرت همایونی درحدود چهار نفر وزیر معرفی می‌شدند آقای دکتر صدر که وزیر کشور بود میرفت به وزارت دادگستری، آقای هوشنگ انصاری وزیر اطلاعات، آقای نیک پی معاون نخست وزیر وزیرمشاور در امور اجرائی و بنده وزیر کشور. اعلیحضرت همایونی به تمام آقایان هرکدام یک دستوراتی درمورد کارهای جدیدشان. به من فرمودند که شما که به امور وزارت کشور وارد هستید آنجا کار می‌کنید و کارهایتان را ادامه بدهید اگر مطالبی بود به من بعرض برسانید. دیگر چیز دیگر نفرمودند. چند روز بعد من تقاضای شرفیابی کردم برای اینکه اگر دستورات خاصی داشته باشند بفرمایند. دراولین شرفیابی من فرمودند که قانون انجمنهای استان و شهرستان را که در دست تهیه است این را دنبال بکنید و زودتر آماده بشود چون بعداً من متوجه شدم اعلیحضرت برعکس این است که خوب گفته می شودکه میل داشتند همین سیستم دیکتاتوری برقرار باشد و تمام کارها به ایشان برسد امّا علاقمند بودند که امورمحلی اموری که مربوط به شهرها و استانها کارهائی که درسطح مملکت است در سطح مملکت حل بشود علاقه ایشان این بود که مهار کار از دستشان در نرود والا هیچ علاقه نداشتند که مثلاً کدام مأمور درکجا باشد یا انجمن استان خوزستان از چه اشخاصی تشکیل می‌شود انجمن شهرستان فلانجا از چه اشخاصی تشکیل می شود و برای این من دلائلی دیگری دارم که حالا در طی این مصاحبه خدمتتان عرض خواهم کرد که چه جور حتی درمورد انتخابات، درمورد انتخابات سنا درمورد انتخابات مجلس مؤسسان اصلاً اظهارنظری نمی‌خواستند بکنند هیچ به افراد نظر خصوصی نداشتند این مطلب را فرمودند که علاقه شان این بود که قانون انجمن استان و شهرستان زودتر آماده بشود. سؤال بنده این بود که انتصابات وزارت کشور را تا چه حدی باید به عرض برسانم و اجازه بگیرم. فرمودند که شخص شما مسئول تمام این انتصابات هستید فقط استاندارها را گزارش

بکنید که به تصویب برسانید بقیه فرماندارها، بخشدارها، شهردارها، تمام انتصابات دیگر تمام مسئول شخص خودتان هستید. این دومطلب مهم آن اولی بود شرفیابی من بود و بعد که به وزارت کشور رفتم قبلاً توی این مصاحبه عرض کرده بودم که درگیریهائی با مهندس روحانی داشتیم دیدم روز اولی که به وزارت کشور رفتم اولین آدمی که برای تبریک آمد به من مرحوم مهندس روحانی بود و چون من دیر رسیده بودم نیم ساعت هم منتظر شد و خیلی اسباب شرمندگی من شد ولی خوب درحقیقت براین بود که آن زخمهائی که در گذشته بین ما ایجاد شده بود دیگر التیام پیدا بکند و تمام شد.

سؤال : مهندس روحانی دراین زمان وزیر آب و برق بود.

آقای انصاری : و گفت هرکاری درشهرستانها هرجائی داشته باشی درمورد کار فعالیت من باشد من صددرصد در اختیار شما هستم یکی دیگر از کسانی که با من ملاقات کرد و این هم اثرات بعدی داشت دکتر کلالی بود. دکتر کلالی آمد و ضمن تبریک و اظهار خوشحالی از اینکه ما که با هم همکلاس بودیم و سابقه دوستی داشتیم حالا من به وزارت کشور آمدم و گفت که وزارت کشور از نظر کار حزب چون درآن موقع دکتر کلالی قائم مقام دبیرکل حزب بود. حزب ایران نوین گفت وزارت کشور ازنظر کار ما مهمترین وزارتخانه است برای اینکه تمام کار ما در سطح مملکت یا با استانداران است یا بافرمانداران است یا با بخشدارهاست یا با شهرداران که اینها تمام مأ مورین و نماینده‌های وزارت کشور هستند و اگر اینها با ما همکاری بکنند کار ما نضج خواهد گرفت و درصورتیکه نکنند کار ما به اشکال برمی خورد. بنابراین حالا که شما از خود ما هستید انتظار داریم این انتصابات اینها را شما با نظر حزب انجام بدهید. جواب من به ایشان این بود که اعلیحضرت به من فرمودند که مسئولیت این انتصابات بعهده من است و من مسئولم در مقابل اعلیحضرت. استاندارها را بعرض می رسانم بقیه را باید خودم قانع بشوم که این انتصابات درست است. اینجا من نه قوم و خویشی دارم در وزارت کشور نه آشنائی خاصی دارم نه به کسی نظر خاصی دارم . از منابع مختلف برای کارهای مختلف من تحقیق می کنم اگر جائی بنا بشود انتصاباتی انجام بشود شما هم بعنوان یکی از این منابع افراد سرشناس واجد شرایطی که دارید معرفی بکنید اگر که شرایطشان از آنهای دیگر بهتر باشد با کمال میل آنها را منصوب می کنم. امّا اگر فقط بصرف اینکه عضو حزب هستند و باید به اینجاها منصوب بشوند بنده این کار را نخواهم کرد. من که فکر می‌کردم این یک جوابی است که او باید قبول بکند و مشکلات مرا میداند آقای دکتر کلالی کیفش را برداشت گفت برای من مسلم شد که شما با ما قصد همکاری ندارید و بصورت قهر از اطاق خارج شد و رفت. خوب این اولین برخورد با حزب ایران

و نوین بنده ازاینجا شروع شد. چند روزی گذشت بعداز ظهری بود آقای هویدا تلفن کردند پرسیدند که شما چکار می کنید گفتم وزارتخانه هستم کار معمولی. گفتند وقت دارید چند دقیقه بیا نخست وزیری گفتم با کمال میل. بلند شدم رفتم نخست وزیری وقتی وارد شدم از پشت میزش آمد گفت برویم آن کنار بنشینیم دیدم یک کمی خیلی بیشتر از کار مثل اینکه می خواهد یک صحبت بکند و اینها گفت قهوه‌ای آوردند خیلی محبت کرد خیلی زیاد که من چقدر از آن وقتی تو آمدی اینجا خوشحال هستم با سوابقی که باهم داشتیم بودن تو برای من خیلی اسباب دلگرمی است کارم را خیلی سبک می کند دیگر می دانم هرچه را بخواهم مربوط به کار تو باشد با خیال راحت می توانم به تو ارجاع بکنم یک تقاضا هم ازت دارم. گفتم شما هرچه بفرمائید انجام میدهم گفت می خواهم که آقای سبزواری را که در حزب هست و رئیس دفتر وزارت کشاورزی است شما بعنوان معاون پارلمانی وزارت کشور ببرید معرفی کنید. بلافاصله به ایشان گفتم که من شما هرکس دیگری را می گفتید که می دانستم منصوب خود شماست ومسلماً نمی خواهید کار خلافی من انجام بدهم به من معرفی می‌کردید قبول می‌کردم. ولی سبزواری را بنده قبول نمی‌کنم. بعلت اینکه سبزواری را میدانم ایشان از کسانی است که ور دست دبیرکل حزب ایران و نوین است و این برنامه ای است که ایشان را بگذارند مثل یک ماری توی آستین بنده که هرکاری را بخواهند درآنجا انجام بدهند آنوقت دیگر بودن من در وزارت کشور هیچ معنائی نخواهد داشت معاون پارلمانی کسی است که نفردوم وزارتخانه است هر روز من نباشم ایشان باید باشند و روی ارتباطی که باهم داریم من چند راه به شما پیشنهاد می‌کنم. یکی از اینها را قبول کنید یکی اینکه اگر خیلی فشار برای شما زیاد است من استعفا می‌دهم. من تقاضای کاری نکردم یک مستمسکی پیدا می کنم و قول هم بشما میدهم که بهیچکسی نگویم برای چه استعفا کردم این کار را خواهم کرد. دوم اینکه شما اگر که می توانید به اینها بگوئید که شما نخواستید که این کار انجام بشود و من راحت بشوم اگر آنرا نمی توانید بگوئید شما بگوئید که این آقا حرف مرا قبول نمی‌کند بیندازید به جان من، من با اینها یک جوری کنار میآیم بلند شد مرا بوسید گفت من تابحال خیلی ترا دوست داشتم خیلی بهت احترام داشتم از حالا احترامم ده برابر شد بلند شو برو کارت را بکن و نگران نباش من خودم ترتیب کار را یک جوری میدهم. ولی خوب از روز بعد ترتیب کار را می دهم معلوم بود که ما دیگر با حزب ایران و نوین از آنروز درگیر شدیم.

سؤال : یک سؤال بکنم شما خودتان عضو حزب ایران و نوین بودید.

آقای انصاری : بله، بله، خودم عضو شورای حزب بودم.

سؤال : عضو شورای حزب بودید.

آقای انصاری : بعنوان وزیر کشور عضو چون طبق سیستمی که داشتند وزراء حزبی جزء آن شورای حزب بودند.

سؤال : یعنی می خواهم ببینم شما قبلاً عضو حزب ایران نوین بودید در حوزه قبلی که ایجاد شده بود.

آقای انصاری : بله ، دیگر بعنوان Asamatter of form تمام وزراء و تمام این کارکنان بالای دولت عضو... . .

سؤال : آن موقع که استاندار خوزستان بودید.

آقای انصاری : بله، عضو حزب بودم.

سؤال : عضو حزب بودید.

آقای انصاری : همه بودند تمام .

سؤال : آخر دوجور است یکی اینکه همه بودند یکی اینکه مثلاً دفتر دستکی بود شما یک چیزی را امضاء کرده بودید داده بودید.

آقای انصاری : حقیقتش را بخواهید الان درست یادم نیست. برای اینکه مسئله اصلاً اینقدر مهم نبود این یک نمایشی بود واقعاً یادم نیست ممکن است یک کاغذی پیدا بشود امضاء بنده هم رویش باشد ولی من مفتخرم عضو گروه ایران نو بودم برای اینکه رویش کار کردم، ولی عضو حزب ایران نوین الان یادم نیست بچه فرمی بود ولی درآنصورت درآن حالت حتماً بودم برای اینکه درکمیسیونهای حزب هم شرکت می‌کردم تمام اینها. از آن زمان ببعد تمام کسانی را که انتصاباتی را می خواستیم توی وزارت کشور انجام بدهیم همیشه دچار مشکلاتی بودیم زمانهای زیادی طول می‌کشید بچه علت حالا به شما عرض می‌کنم برای اینکه.

یک رویه ای درکار بود انتصاب مقامات حساس که مقامات وزارت کشور هم جزء آن قرار می‌گرفت مثل فرماندار، مثل معاون و مدیرکل اینها باید به نخست وزیری گزارش می شد. با ارسال مقداری سوابق و فرم هائی که تعیین کرده بودیم اینها میرفت به نخست وزیری آنوقت دکتر هدایتی معاون نخست وزیری بود و اینها بدفتر ایشان میرفت درآنجا گفته می‌شد که کمیسیونهائی است که به این صلاحیت رسیدگی می‌کند یکی از این مراجع تشخیص صلاحیت حزب ایران و نوین قرار داده بودند که این نماینده حزب درآنجا این صورتها را حزب می‌دید و بعد از مدتها اعلان می‌کردند آقای هدایتی که مثلاً شما آن ده تا اسمی را که دادید شماره ۱ جلویش به اضافه بگذارید شماره دو را منها بگذارید بهمین ترتیب یعنی کی را قبول کردند کی را رد کردن این سیستمی بود که برقرار شد برای انتصاب برای آن سمت معاون پارلمانی وزارت کشور که من کسی که در خوزستان معاون خودم بود و دوسال با من کار کرد آقای علی اصغر ادیب محمدی مردی بود بسیار دانشمند بسیار فهمیده تمام سوابقش را در وزارت کشور تهیه کرده بود سمت های فرمانداری کل، مدیرکل، معاون استانداری را طی کرده بود نویسنده بسیار خوبی بود از هرجهتی شایستگی داشت دوسال هم با من بطور مستقیم کار کرده بود من این را برای معاونت پارلمانی پیشنهاد کردم. انتصاب ادیب محمدی نه ماه تمام طول کشید و به من گفتند که این را باید بگویم در تاریخ بماند که نشان بدهد که چه جور آن زمان می شد برای اشخاص پرونده سازی کرد. گفتند هرچه سؤال می کردم می‌گفتند ادیب محمدی پرونده دارد تا بالاخره بجائی رسید گفتم آقا این پرونده ها را بهتر است که من ببینم این پرونده چه هست اگر پرونده دزدی است که این آقا دوسال معاون من بوده اگر بد است چرا این را فرستادید بعنوان معاون استانداری خوزستان. استانداری خوزستان هم سمت مهمی است چطور پس نمی تواند که اینجا یک قدم بیاید بالاتر گفتند چهار پرونده ایشان دارند که دوتا پرونده شان را خاطرم هست که چه بود یکی این بود وقتی که ایشان فرماندار قوچان بوده درآنجا یک مجسمه اعلیحضرت را دریک میدان شهر آنجا برپا کردند بعد از اینکه از قوچان ایشان رفته عده‌ای گفتند که این مجسمه کله مجسمه را با یک کله قلابی عوض کردند که ارزانتر باشد گذاشته باشند آنجا و دراین کار فرماندار سوء استفاده کرده درحالی که فرماندار نه مجسمه ساز است نه مجسمه خرید. مجسمه‌ها را درآن زمان تسلیحات ارتش که دریک جای بخصوصی بود که مجسه اعلیحضرت را مجسمه ای که می خواستند آنجا می ساختند رسم هم این بود پول را از طرف شهرداری می فرستادند آنها میرفتند مجسمه را تحویل میدادند فرماندار دراین وسط رُلی نداشت بنابراین گذاشته بودند که این پرونده یکی از پرونده های آقای ادیب محمدی بود. پرونده دیگرش این بود که دربازدیدی که از یک عده شخصیت های برجسته کردند درآنجا یک عکاسی شکایت کرده که شهرداری برای این آلبوم هائی که ما دادیم ۳۰ تومان پول پرداخته درحالی که به من ۱۰ تومان پرداختند و ۲۰ تومانش را آقای فرماندار خورده

اینهم یک پرونده دومی است که درآن روز. یعنی پرونده سازی و مسخره بازی و با این صورت ۹ ماه انتصاب این فرد را عقب انداختند. من وقتی که به این مورد پرونده ها برخوردم یکدفعه متوجه شدم چقدر آدم های دیگری هستند توی این وزارتخانه که تمامشان برایشان یک همچین پرونده‌هائی را بقول خودشان می گفتند توی آب پیاز خواباندند. از آقای دکتر صدر وزیر دادگستری تقاضا کردم یک کمیسیون خاصی چند نفر بازپرس معین کنند به کلیه پرونده‌هائی که برای مأمورین وزارت کشور هست رسیدگی بشود اگر آنهائی که واقعاً مجرم هستند اینها روشن بشود و دیگر سرهیچ کاری اینها گذاشته نشوند اگر مجرم نیستند این شمشیر دمکلی از روی گردن خانواده اینها بردارند که اینها هروقت بهرجائی می خواهند بروند یک کسی پیدا می شود یک کاغذ بی امضاء می فرستد اینها را توی دست انداز می‌اندازد. آقای دکتر صدر این کار را کردند خدا عمرشان بدهد خدمت بزرگی بود به تمام این پرونده ۶۰۰ پرونده بود رسیدگی کردند در تمام این ۶۰۰ پرونده یک تمام تبرئه شدند پاک شد تمام این پرونده‌ها یک پرونده برای یک فرماندار ماند که گفتند این فرماندار در توی محل کارش توی گوش یکنفر زده و اینهم یک مجازاتی دارد که این نباید این کار را می‌کرده والسلام نامه تمام و این پرونده‌ها را توانستند از این طریق پاک کنند و این ناراحتی را از وجود این مأمورین خلاصه از بین رفع کنند. این یک داستان . . . . (پایان نوار ۷ ب)

شروع نوار ۸ آ

مصاحبه با جناب عبدالرضا انصاری نوار هشتم روی یکم تاریخ ۴ مارس ۱۹۹۱ بنیاد مطالعات ایران بتزدا ، مریلند، مصاحبه کننده غلامرضا افخمی.

سؤال : جناب انصاری راجع به وزارت کشور و تجربیاتتان درآنجا بخصوص درارتباط با حزب ایران نوین داشتید صحبت می‌کردید و بقیه اتفاقاتی که در آنجا افتاده بود.

آقای انصاری : عرض کنم یک نکته‌ای که خیلی بارز به چشم می‌خورد درآن موقع این بود که اعلیحضرت همایونی توسعه مملکت را از طریق توسعه اقتصادی می‌دانستند و برای تمام سازمان‌های دولتی یک میسیون خیلی بزرگی را در ذهنشان داشتند. خوب بالنتیجه این برنامه‌ها باید در سطح مملکت اجراء بشود و افرادی که دراستانها نماینده اول دولت بودند، نماینده پادشاه بودند، اینها یک رل مهمی را در دنبال کردن این برنامه‌ها داشتیم. چون من خودم استاندار بودم به وظایفی که انتظارداشتند یک استاندار انجام بدهد آشنائی

داشتم، منتهی روی سنت قدیم چندین ساله بتدریج پیش آمده بود که عده زیادی از کسانی که مقامات عالی دولتی را طی می‌کردند و به سن بازنشستگی می‌رسیدند. دولت علاقمند بود از لحاظ قدردانی یا کمکی به اینها سمتی به اینها ارجاع بکند و در آن زمان استاندارها غیر از کار تشریفاتی کاری هم در حقیقت نداشتند و این دولت در استانها برنامه‌ای نداشت که استاندار دنبال کند. خواهی نخواهی نتیجه این شده بود در طی سالیان طولانی گذشته که اغلب استاندارها یا مقامات بازنشسته ارتشی بودند، در زمانی که بنده وزیرکشور شدم فکر می‌کنم حدود ۶ یا ۷ نفر اینها امیران سابق ارتش بودند که بازنشسته شدند و یا کسانی که مقامات سویل را گذرانده بودند و دیگر علاقه زیادی به کارهای روزانه دست و پاگیر عمرانی توسعه اینها نداشتند بیشتر از جنبه دیگری به این کار نگاه می‌کردند. دریکی از شرفیابی‌ها حضور اعلیحضرت عرض کردم اگر برنامه این است که این برنامه از این عمرانی که پایه ریزی شده در سطح کشور بخواهد پیاده شود یکی از عواملش این است که استاندارها آدم‌هائی باشند که علاقمند به انجام چنین کارهائی باشند و جنبه تشریفاتی فقط نداشته باشند، فرمودند که صد درصد نظر من هم همین است و باید این کار را کرد و شما بررسی بکنید اگر لازم هست یک تغییری در استاندارها بدهیم. بنده هم خوب با آقای نخست وزیر صحبت کردم و همکاران دیگرمان و یک لیستی تهیه کردیم از کسانی که مدارج علمی طی کرده باشند، تجربیاتی داشته باشند سنشان به یک حدی رسیده باشد که سایر مقامات استان از آنها حرف شنوی داشته باشند یک لیست مفصلی برای هر استانی دو سه نفر را تهیه کردیم به آقای نخست وزیر بنده پیشنهاد کردم که مورد بررسی قرار بگیرد. خلاصه بکنم این جریان درحدود چهارماه طول کشید و در مرحله نهائی لیستی که مورد تصویب قرار گرفت شباهتی به آن لیست اولی که تهیه شده بود نداشت و خیلی از ضوابط درآن رعایت نشده بود ولی نکته خیلی مشخصش این بود که دیگر مقامات نظامی نبودند در استانها تمام مقامات سویل بودند و مقامات بازنشسته ارتشی آنها را مقامات دیگری بهشان دادند و تمام استاندارها تماماً از مقامات سویل بودند.

سؤال : به بخشید اینکه این لیست نهائی با لیست اولی شباهت زیادی نداشت که معنایش این است که یک سلسله ضوابط دیگری دراین انتخابهای نهائی یا تصویب نهائی بکار رفته بود که در مرحله اول بکار نرفته بود راجع به آن مثلاً در گذشته ما صحبت حزب را کردیم حزب ایران و نوین دراین مورد هم آیا این جریان .

آقای انصاری : شاید مقامات حزبی مؤثر بودند ولی مقامات حزبی بعد از آن برخوردهائی که ما داشتیم از طریق وزارت کشور دیگر هیچوقت کاری نمی‌کردند اگر اسمهائی پیدا شد از طرق دیگری اعمال نفوذ شده

بود و از تمام مجموعه کسانی که از وزارت کشور معرفی شده بودند و اینها سوابقی داشتند خدماتی کرده بودند فقط یکنفر تصویب شد درآن لیست که عبدالعلی دهستانی بود که قبلاً پدرش وکیل مجلس بود و اعلیحضرت هم می شناختنش. بقیه کسان دیگری بودند که به مقامات استانداری رسیدند. بعلت خدماتی که در جاهای دیگر کرده بودند.

سؤال : ولی لیست شما عمدتاً از وزارت کشور بودند.

آقای انصاری : نه، توی لیست من تعدادی از به اصطلاح مأمورین با سابقه وزارت کشور بودند ولی تعدادی که واجد شرایط بودند ولی از جاهای دیگر هم پیشنهاد کرده بودیم منتهی در لیست نهائی زیاد آن کسانی که در لیست اول بودند نبودند. بهرحال این کار انجام شد و من نزدیک عید بود چون خیلی خسته شده بودم مرخصی یکماهه گرفتم که رفتم به اروپا برای معالجه و معاینات طبی و اینها. موقع مراجعت درجنوب فرانسه بودیم یکروز صبح تلفن زنگ زد خیلی زود بود آقای زاهدی که آنوقت وزیرخارجه بود اردشیر. اردشیر پای تلفن بود و به من گفت که شما علاقه دارید بروید به آن سمتی که من قبلاً آنجا بودم منظورش سفارت ایران در واشنگتن بود. من به ایشان گفتم که اگر دستور اعلیحضرت هست البته اطاعت می‌کنم ولی اگر که انتخابی هم من خودم داشته باشم من ترجیح میدهم چون مقداری کارهائی را شروع کردم این کارها را دنبال بکنم. گفت در هرحال این نشانه خیلی مرحمت زیاد اعلیحضرت به شماست و حالا اگر که من خودم به عرضشان میرسانم جواب شما را. از جنوب فرانسه ما آمدیم به رُم در آنجا معاون من آقای دکتر عاملی که معاون وزارت کشور بود تلفن کرد و گفت کار شما تمام شد و شما در وزارت خارجه من اطلاع پیدا کردم که شما میروید به امریکا. گفتم آقای نخست وزیر اطلاع دارند گفت که نه. آقای نخست وزیر اطلاع ندارد از این جریان. گفتم که من درهرحال باید به ایشان بگویم و بدون موافقت ایشان که نمی‌شود. بلافاصله سعی کردم آقای نخست وزیر را پیدا کردم خدمتشان عرض کردم یک همچین چیزی هست اردشیر سؤالی از من کرد که من جواب موافق ندادم ولی الان نیمساعت پیش دکترعاملی می‌گوید که این کار تمام شده من شد نخست وزیر اصلاً اطلاع ندارد گفت خوب این نشانه مرحمت اعلیحضرت به شماست گفتم بهرحال از منهم پس شما بعرضشان برسانید اگر دستور است با کمال افتخار میروم اگر دستوری نیست شخص دیگری را انتخاب بفرمائید و من از کاری که می‌کنم خیلی بیشتر راضی هستم. فردای آنروز نخست وزیر تلفن کردند گفتند که نه اعلیحضرت فرمودند اشکالی ندارد کس دیگری را انتخاب کنید. البته این خیلی باعث دلخوری اردشیر شد و تا مدتهای زیادی از من دلخور بود که چرا به نخست وزیر خبردادی ولی من وظیفه‌ام را انجام

داده بودم، وزیر دولت بودم باید به نخست وزیر اطلاع بدهم. بعداز اینکه برگشتم به تهران دوستانم می‌گفتند حتماً اعلیحضرت خیلی خیلی ناراحت می‌شوند برای اینکه رسم این نیست که اگر به کسی سمتی را تکلیف می‌کنند او رد بکند. بهمین جهت در اولین شرفیابی رفتم حضور اعلیحضرت عین داستان را برایشان عرض کردم بعکس آن چیزی که همه فکر می‌کردند اعلیحضرت خیلی خوشحال شدند و به من فرمودند که برای ما خیلی اسباب خوشحالی است که در گذشته افراد برای رفتن حتی به کابل سردست می‌شکستند و واسطه می تراشیدند و حالا شماها واشنگتن را هم رد می‌کنید. خیلی خوشحال بودند این خاطری دارم که هیچوقت یادم نمیرود و نشان میدهد که چقدر شاه مملکت مفتخر بود از اینکه ایران یک ایران حسابی دارد می‌شود ایرانی دارد رشد می‌کند تویش یک مشت آدم پیدا می شوند فقط دنبال مقام گرفتن نیستند راضی بود از این کار. بهرحال مدت کوتاهی گذشت و یکروز آقای نخست وزیر که درآن موقع درحزب هم درحقیقت تحت نظر ایشان بود.

سؤال : به بخشید معذرت می خواهم از این حرفها بعد البته برمی‌گردیم راجع به اردشیر هم باهم صحبت می‌کنیم ولی اردشیر زاهدی این مطلب شما را عبناً به عرض رسانده بود یا شما هیچوقت نفهمیدید.

آقای انصاری : من هیچوقت نفهمیدم که چطور مطرح شد برای اینکه اردشیر خیلی از من دلخور شده بود که چرا به نخست وزیر گفتم نفهمیدم بالاخره. عرض کنم چند ماه کوتاهی گذشت اطلاع دادند که چون جلسه‌ای درحضور اعلیحضرت تشکیل می‌شود. آقای نخست وزیر گفتند موضوع، موضوع انتخابات است و شما شرکت بکنید رفتیم به کاخ نیاوران هوا گرم شده بود و خود باغ زیردرختان چنار میز گذاشته بودند کسانی که دراین جلسه شرکت کرده بودند در حضور اعلیحضرت همایونی نخست وزیر بودند، آقای خسروانی دبیرکل حزب ایران ونوین، آقای پروفسور عدل دبیرکل حزب مردم و بنده. آقای نخست وزیر شروع صحبت کردند و گفتند چون انتخابات در پیش است و احزاب هم خودشان را آماده کردند برای شرکت در انتخابات هرکدام از این احزاب قدرتشان در نقاط مختلف فرق دارد و درهمه جا نمی توانند فعالیت کامل داشته باشند بنابراین تا آنجائی که معلوم است در حدود سی جا را حزب مردم تشکیلاتی دارد که می‌تواند کاندیدی معرفی بکند و احتمالا موفق بشود. پنج جا را حزب پان ایرانیست کاندید دارد که فکر می‌کند درآنجا بتواند موفق بشود وحدود ۱۸۰ جا هم حزب ایران نوین و حالا این جلسه در حضور اعلیحضرت تشکیل است که اگر اوامری هست راهنمائی هست بفرمائید. اعلیحضرت فرمودند که ما درمورد انتخابات نظر خاصی نداریم انتخابات آزاد است و هرکسی می تواند شرکت بکند خوب البته احزاب باید سعی کند که کاندیدهائی مورد

قبول مردم هستند انتخاب معرفی بکنند که اینها بتوانند رأی بیاورند و رویش را به من فرمودند و فرمودند که وزارت کشور هم که امین صندوق است و بایستی انتخابات را دقت بکند که درکمال آزادی مردم بتواند رأیشان را بدهند و وکلاء مردم انتخاب بشوند. نخست وزیرگفتند که خوب اگر که اجازه می فرمائید اسامی کاندیدها به عرض برسد مال این احزاب که هستند. فرمودند اشکالی ندارد. اسامی که را که می‌خواندند تمام این اسامی که خوانده شد حزب مردم مال خودشان. حزب مردم آقای پرفسور عدل، آقای خسروانی هم اسامی کاندیدهای خودشان .

سؤال : ببخشید یک سؤال بکنم. یعنی پروفسور عدل سی تا کاندیدا خواند آن ۱۸۰ یعنی همه مال همه را یعنی گفتند همه جا. . . .

آقای انصاری : پروفسور عدل در آنجاهائی که می‌خواستند شرکت بکنند اسامی آنها را خواند درحدود ۳۰ ، ۳۵ یک تعدادی اسم داشت که درحدود ۳۰ ، ۳۵ تا بود. آقای خسروانی یک صورتی در حدود مثلاً ۱۹۰،۱۸۰ داشتند گفتند درحدود، صحبت حدود بود چون بطور قطعی جائی نبود که بگویند مثلاً ما آنجا، هرجا تشکیلاتی می‌گفتند ما داریم اینها دراین حدود جمع کرده بودند. از حزب پان ایرانیسم هم کسی شرکت نمی‌کرد آنجا نبود. تمام این اسامی را که خواندند من مخصوصاً میل دارم این را ذکر بکنم که این ثبت بشود که ۲۱۷ نماینده باید انتخاب میشد. دو نفر بودند از این ۲۱۷ تا که اعلیحضرت درمورد اینها یک نوع اظهاری کردند که نشان میداد با این افراد نظر موافق ندارند یعنی خوششان نمیآید بعلت سوابقی. این دو نفر را آقای نخست وزیر و من چون اینها را می شناختیم خدمتشان عرض کردیم اینها دارای این سوابق هستند واین چیزهائی که بعرضتان رسیده اینها ما می‌دانیم اینطور نیست و یکی را تصور می‌کردند که این توده‌ای هست کمونیست است درحالی که من در مدرسه کشاورزی از من سه کلاس بالاتر بود ولی میآمد توی مدرسه و می شناختمش چه جور آدمی است بسیار مرد، پدرش هم یکی از ملاکین بود آدم روشنفکری بود گفته بودند که این کمونیست است. فرمودند خوب که شما می شناسید من حرفی ندارم آن یکی را هم همینطور نفر دوم را هم من می‌شناختم هم آقای هویدا. دو نفر را هم فرمودند که شنیدم این دونفر زمینه‌هائی دارند مزاحمشان نشوند. یکیشان بعلت اینکه زن هستش و این خواهر اردشیر بود. خواهر اردشیر بعلت خانوادگیشان در همدان اینها موقعیتهائی دارند ولی چون زن هست ممکن است برایش زحمت ایجاد بکنند اشکالی برایشان تولید نکنند مراقب آن باشید نگفتند که حتماً وکیل باید بشود هیچ. یکی هم امام مردوخ که رئیس آن گروه شیخ آنهائی که در کردستان هستند عریضه‌ای نوشته بود که امام مردوخ

دراینجا مرد بسیار پُر زمینه‌ای هست همه دعا می‌کنند به جان اعلیحضرت که اگر هم مقامات محلی ممانعتی نکنند برای وکیل شدن ایشان یک همچین چیزی. قبلاً هم اینها آدم‌های بدی نیستند دیگر درمورد یکنفر اظهارنظری نفرمودند فقط دستورشان این بود که انتخابات را باید خیلی تمیز انجام بدهیم. ما دست اعلیحضرت را بوسیدیم و مرخص شدیم. آمدیم بیرون، حالا وظیفه تشکیل این ماشین انتخابات به گردن وزارت کشور است که باید بوجود بیاید. اولین کاری که ما کردیم برای اینکه این کار درست انجام بشود همینطور که اطلاع دارید درگذشته انتخابات را محل به محل انجام می دادند یا شهرستان به شهرستان یا منطقه به منطقه برای اینکه وزارت کشور یک عده افراد را می‌فرستادند در یک منطقه می‌رفتند انتخابات مامورین آنجا را سرپرستی می‌کردند وکیل آن منطقه معین می‌شد یا آن شهر یا آن استان معین می‌شد. بعد یک استانی یک دفعه دیگر یک دسته دیگر میرفتند انجام میدادند این یک خطر خیلی زیادی داشت برای اینکه اگر کسانی بودند از یکجا وکیل نمی‌شدند راه می‌افتادند میرفتند از یک جای دیگر وکیل بشوند و این درگیریهای انتخاباتی ماهها طول می‌کشید و کار مملکت متوقف میشد هزارها فساد تویش درمیآمد. پس هدف اول این بود که کاری بکنیم که مثل سایر ممالک انتخابات در یکروز انجام بشود کاندیدهائی که درمیآمد برای اینکه فرصت نباشد عصر آنروزی که رأی گرفته می شود نماینده هم مشخص بشوند و دیگر فرصت جابجا کردن نباشد. البته قانون انتخابات همانطور که اطلاع دارید اجازه میداد که یکماه قبل از انتخابات کسانی که باید رأی بدهند باید می رفتند ریجستر می‌کردند که کارت انتخاباتی بگیرند که در طول این ماه می توانستند همه بروند کارت بگیرند و روز انتخابات هرکسی که آن کارت را داشت می توانست رأی بدهد. برای اینکه این کار بطور همه جانبه انجام بشود اولین کاری که ما کردیم یک افسری بود آقای سرهنگ جعفری رئیس ارتباطات شهربانی بود من از رئیس شهربانی خواهش کردم ایشان را در اختیار وزارت کشور گذاشتند چون ایشان افسر اطلاعات و مخابرات بود تحت نظر این تمام شبکه مخابراتی مملکت را با هم همآهنگ شد. هم ژاندارمری، هم شهربانی، هم پست و تلگراف. که درتمام نقاطی که انتخابات انجام می‌شود این شبکه اطلاعاتی وجود داشته باشد که خبر بتوانند برسانند و مرکزشان در وزارت کشور بود یک سالن بزرگی را هم برای این کار اختصاص داده بودیم. بعد برای اینکه فسادی توی انتخابات نباشد در هرحوزه انتخابی هم از حزب مردم و هم از حزب ایران و نوین که این دوتا رقیب بودند و خیلی باهم درگیری داشتند قرار شد که در انجمن های انتخابات که از ۹ نفر تشکیل میشود ۳ نفر از حزب مردم باشد ۳ نفر ازحزب ایران نوین و ۳ نفر هم بیطرف که وابسته به اینها نباشند از طرف فرماندار معین بشود که اگر خواستند درصندوق دخالتی بکنند اینها حداقل یکنفر از طرف مخالف باشد که بتواند یک صدائی بکند و داد بزنند به یک کسی گزارشی بدهد خبری بدهد که بشود بهش رسید و جلوی بی ترتیبی را گرفت.

احزاب هم صورت هایشان را به اصطلاح منتشر کردند و هرکسی می توانست خودش را کاندید بکند طبق قانون انتخابات منعی برای این کار نبود.

سؤال : یعنی اگر یک فردی می خواست مثلاً درفلان حوزه انتخاباتی خودش را کاندید بکند بدون اینکه متعلق به حزب ایران نوین یا حزب مردم باشد کسی جلویش را نمی توانست بگیرد.

آقای انصاری : کسی جلویش را نمی توانست بگیرد می گفت من می خواهم وکیل بشوم کسی جلویش را نمی گرفت حالا اگر که مثلاً فرض کنید سابقه کمونیستی یا چپی اینها داشت آن مقامات امنیتی بودند که باید با آن طرف بشوند ولی بطور عادی کسی جلوی کسی را نمی توانست بگیرد که شما حق ندارید خودتان را کاندید بکنید البته این با انتخابات انجمن شهر فرق دارد برای اینکه درآنجا لیست کاندیدها باید یک کمونسیون تشخیص صلاحیت هست که کاندید ها را تصویب بکند ولی درمورد انتخابات یک همچین چیزی یادم نمیآید که باشد.

سؤال : آیا تعداد زیادی خودشان را کاندید کردند کسی دیگر غیر از کسان دیگر که کاندیدهای حزب بودند خودشان را درعمل کاندیدهای انتخابات کردند.

آقای انصاری : بطور خیلی محدود برای اینکه شرایطی که وجود داشت چون اینقدر حزب ایران ونوین که وابسته به دولت بود شما اگر در یک شهرستانی میرفتید تمام رؤسای ادارات عضو حزب ایران و نوین هستند، تمام کسبه، سران کسبه جزء حزب ایران نوین هستند کسی نمی ماند که یعنی هرکسی که ظاهر را نگاه می‌کرد می دید که تمام اینها بطور طبیعی هم رأی بدهند شانسی ندارند درحالیکه کاندید شدن درهرجائی یک مقداری هزینه دارد، یک مقداری فعالیت دارد و از اول فکر کردند که با این طوری که جریان پیش دارد میرود شاید شانسی نداشته باشند وبطورکلی اگر خاطرتان باشد تا آن زمان همیشه مردم معتقد بودند دولت هرکه را بخواهد انتخاب میشود.

سؤال : حالا گاهگاهی این سؤال را بکنم برای اینکه مهم است از نظر تاریخی این روشن است که در اغلب موارد یا کسانی که بودند بهرحال دولت یا دراین مورد خاص حزب ایران ونوین بطریقی در نظر گرفته بودکه اینها دارای یک موضع محلی هم هستند برخی موارد بعنوان مثال می‌گویم شخصی مثل فرض کنید

دکتر بقائی درکرمان، مظفر بقائی درکرمان که دارای یک پایگاهی بود و بعد درعین حال هم احیانا با حزب ایران ونوین حزب مردم در یک جا قرار نمی گرفتند. شما تجربه ای دارید از اینکه مثلاً آیا او اظهار علاقه کرده باشد که دراینجا مشارکت کند که بطریقی دولت او را از این خیال منصرف کرده باشد.

آقای انصاری : چون آقای دکتر بقائی یک آدم شناخته شده‌ای بود و منهم از زمانی که درس می‌خواندم می شناختم دکتر بقائی توی سیاست بود و اینها حزب زحمتکشان ایران. درآن زمان یادم نمیآید که این اصلاً مسئله‌ای در آنجا مطرح وجود آمده باشد که مثلاً حالا جلوی دکتر بقائی را بگیریم یا درگوشش گفتند که تو خودت را کاندید نکن یا بدلائلی خودش مصلحت ندانست یا آمادگی نداشت دلیلش را نمیدانم ولی هیچ نوع دستوری نبود برای اینکه جلوی کسی را بگیرند.

سؤال : یعنی شما بعنوان وزیر کشور قانون انتخابات را اجرا می‌کردید.

آقای انصاری : من مجری قانون انتخابات بودم و در بعضی جاها حزب ایران و نوین بیشتر از یک کاندید هم حتی معرفی کرده بود یا در حزب مردم درآنجاهائی که کاندید می‌دانست که نمی برد کاندید معرفی کرده بود و اغلب استاندارها، فرماندارها، تلفن میزدند سؤال می‌کردند که آقا لیست دولت کدام لیست است کی هست. و وقتی که من به اینها می‌گفتم آقا والله لیستی نیست هیچ لیستی نیست هرکه رأی بیاورد برنده می‌شود. کسی باور نمی‌کرد همه فکر می‌کردند که ما دروغ می‌گوئیم. تمام کسانی که آنجا بودند فکر می‌کردند که ما دروغ می‌گوئیم. درحالی که عین واقعیت بود و دراین مورد یک چیزی اتفاق افتاد برای شما عرض کنم یک روزی آقای رامبد که در حزب مردم بود به من تلفن کردند که من می‌خواهم با یکی از دوستانم آقای موقر بیایم به دیدن شما. گفتم تشریف بیاورید هردونفر عضو حزب مردم بودند، آقای موقر که من از زمانی که خوزستان بودم می‌شناختمشان قبلاً وکیل خوزستان بودند آمدند گفتند من می‌خواهم از اندیمشک وکیل بشوم و چون در اندیمشک سازمان آب و برق خوزستان آنجا تشکیلاتی دارد افراد زیادی هستند وشما قبلاً رئیس سازمان آب و برق خوزستان بودید می خواهم خواهش بکنم که شما به دوستانتان و مأمورین تان آنجا دستور بدهید که به من کمک بکنندکه من وکیل بشوم. من بهش گفتم که آقای موقر دستوری که اعلیحضرت فرمودند اینست که ما امین صندوق باشیم هیچ دخالتی در امر انتخابات حق نداریم بکنیم و این کاری که شما به من می‌گوئید اگر من بکنم این دخالت در این کار است برخلاف دستور است تا من این را گفتم آقای موقر بدون اینکه حتی رعایت جزئی ترین نزاکتی را هم بکند بلند شد گفت زد روی

میز من گفت آقا من برایم مسلم شد که شما نمی‌خواهید من وکیل بشوم. درب را زد رفت از اطاق بیرون. خوب آقای رامبد هم خیلی ناراحت شد و اینها از من معذرت خواست و رفتند. دو روز بعدش من میرفتم به شمال برای عرض گزارش حضور اعلیحضرت ایستاده بودند توی اسکله نوشهر وقتی که وارد شدم ابتداء به ساکن اعلیحضرت فرمودند خوب شما به چه حقی به موقر گفتید که آن وکیل نمی‌شود برایم خیلی تعجب بود عرض کردم قربان کی بهش یک همچین حرفی زده گفتند که شما گفتید. گفتم پس اجازه بفرمائید اصل مطلب را بگویم اینطور شد، اینطور شد، اینطور شد، و آقایان آمدند و من چنین جوابی را بهشان دادم آیا حالا اشتباه کردم گفتند نه همین جواب را باید میدادید عرض کردم که شاهد بنده فقط دراین موقع آقای رامبد است که ایشان هم حزب ایشان است حالا نمیدانم آقای رامبد حقیقت را. گفتند این رفته به پروفسور عدل گفته گفتم پس اجازه بفرمائید چون این اولین موردی است که پیش آمده ولی آخرین مورد نخواهد بود و هر روز از اینها در طول این انتخابات خواهد آمد. اجازه بفرمائید بنده در دفترم میکروفون بگذارم و تمام صحبت‌هائی که درطول این انتخابات می‌شود تمام اینها را ضبط بکنم. هروقت هرکسی حرف زد این را ما اقلاً یک نوع رکوردی داشته باشیم چون امروز این است فردا یک چیز دیگر می‌گویند و چاکر هر روز که شرفیاب می‌شوم بالأخره یکی از اینها در اعلیحضرت اثر می‌گذارد که چاکر دروغ می‌گوید. گفتند بسیار خوب این کار را بکنید. و از روز بعدش بلافاصله تکنیسینی بود که می شناختمش توی سازمان آب و برق خوزستان او را صدا کردم آمد میکروفون گذاشت و درتمام طول دوران انتخابات هرکه تلفن می‌کرد، هرکسی توی اطاق من میآمد هرصحبتی می شد تمام اینها ضبط می شد و این نوارها هنوز وجود دارد در یکجای بسیار امنی هست و هنوز هم .

سؤال : پیش خودتان هست دروزارت کشور نیست.

آقای انصاری : نخیر جائی هستش به کسی دادم که نگه بدارد که اگر یکروزی صحبت بشودکه ما کاری خلاف کردیم اقلاً یک نوع رکوردی داشته باشیم بهرحال این داستان از اینطور شروع شد منتهی بنده مراقب بودم آن چیزی که اینها جریانی که گفته بودند تعداد حزب مردم خودش می‌گوید حدود سی تا بیشتر جا ندارم حزب ایران و نوین می‌گوید من هشتاد تا بیشتر ندارم آیا بهمین صورت پیش میرود یا نه. کاری که ما کردیم این بود انجمن های انتخابات که درتمام مملکت تشکیل شده بود اینها در روز آمار داری می‌کردند چونکه کسانی که مراجعه می‌کردند برای گرفتن کارت الکترال معمولاً احزاب برای اینکه کنترل اینها را داشته باشند اینها را دسته‌ای می‌بردند مثلاً حزب ایران ونوین می رفت ۱۰۰ نفر می برد ۱۰۰ تا کارت

می‌گرفت . درآنجا ثبت می‌کردند که آقای فلانکس آمده ۱۰۰ تا کارت گرفته حزب مردم می‌رفت ۵۰ تا کارت می‌گرفت. اگر که کسانی که وابسته به حزب نبودند می‌رفتند می‌نوشتند غیرحزبی‌ها شب به شب اینها را تمام به مرکز تلگراف می‌کردند بهمان بی سیمی که برقرار کرده بودیم شب اینها را می‌گرفتند و تمام را به اصطلاح ثبت می‌کردند صبح اول وقت ۴ نسخه از این تهیه می‌شد یکی پهلوی من می‌آمد یکی برای آقای نخست وزیر یکی میرفت به حزب ایران ونوین درست خاطرم نیست که به حزب مردم داده می شد یا نه شاید دو تا نخست وزیری میرفت یکیش پهلوی من بود یکی به حزب ایران و نوین که بدانند در روز چقدر درکجاها مأمورینشان رفتند نگاه کردن به این جدول هر روز صبح تقریباً به شما نشان میداد که روند کار چطور است آیا اینها کارت می‌گیرند، نمی‌گیرند، اصلاً مردم علاقمندی به انتخابات دارند، ندارند و تقریباً وضع را نشان میداد که چطور دارد پیش میرود و بهمین صورت تا تقریباً اواخر قبل از روز رأی گیری ما اطلاع داشتیم که چه جورجریان دارد پیش میرود. دراین فاصله همینطور که عرض کردم ولی مرتباً فرماندارها تلفن می‌کردند، استاندارها تلفن می‌کردند، حتی دوستهای شخصی که من داشتم که استاندار بود می آمدند می‌گفتند آقا درگوش ما بگو حالا به کسی نگوئی آیا در فلانجا نظر دولت با کی هست. هرچه قسم می خوردم والله من خودم هم نمی‌دانم اینها باور نمی‌کردند تا بالأخره انتخابات انجام شد یک نکته‌ای که من باید دراینجا حتماً ذکر بکنم اینست که روی به اصطلاح سوابق گذشته مردم از قدرت دولت تصویر خاصی دارند و همیشه فکر می‌کردند انتخابات، انتخابات اصلاً یک چیزی هست مال دولت است. دولت هرکه را بخواهد وکیل می‌شود، رأی مردم زیاد مهم نیست باید دید که دولت نظرش چه هست. آن افکار عمومی هرجا شما با هرکه برخورد می‌کردید اینطوری بخصوص البته درآنجائی که اصلاً سطح سواد خیلی پائین بود. یک روز یک واقعه‌ای اتفاق افتاد که این را هم برای ضبط دراین سوابق شما خیلی بنظر من جالب است اینست که صبحی بود آقای نخست وزیر به من تلفن کردند که یک کار بسیار مهمی الان یک جلسه‌ای هست شما فوری بیائید به نخست وزیری من رفتم آنجا در این جلسه دیدم تیمسار نصیری رئیس سازمان امنیت، آقای عطاءالله خسروانی دبیرکل حزب ایران و نوین و آقای نخست وزیر منتظر هستند که من وارد بشوم. آقای نخست وزیر گفتند که یک مسئله‌ای پیش آمده که تیمسار نصیری را خیلی ناراحت کرده برای اینکه در یکی از محل‌های انتخاباتی که درنزدیک مرز شوروی هست شاید اردبیل حدس می زنم الان جایش درست واقعاً exact یادم نیست درنزدیک مرز است که دراینجا کاندید حزب ایران ونوین آقای عبدالرضا طباطبائی است و کاندید دیگری درآنجا وجود دارد مال حزب مردم یا کاندید محلی که بیم زد و خورد میرود و اینها ممکن است که آنجا یک تیراندازی بشود کسی کُشته بشود و چون درمرز شوروی است ما خیلی دولت نگران است برای این کار. خواستیم ببینیم که شما چکار می‌توانید بکنید آیا می شود یک کاریش کرد یا انتخابات را

متوقف کنیم یا دستوری بدهید یک طوری بشود آنجا. تصادفاً عبدالرضا عدل طباطبائی کسی بود که از کلاس تهیه این با من و منوچهر نیکپور سر یک میز می نشستیم کلاس تهیه و این را من می‌شناختم گفتم که من چون این را می شناسم الان بهش تلفن می کنم که فوراً از آنجا خارج بشود و غائله بخوابد وقتی آن نباشد آنجا دیگر درگیری این آسانترین راهی است که می‌شود انجام بشود. گفتند خیلی خوب از همان اطاق آقای نخست وزیر گفتم به تلفنچی بفرمائید آنجا را بگیرد تلفنچی بعد از چند دقیقه طول کشید پُست ژاندارمری را پیدا کرد در مرز به آن مأمور ژاندارمری خودم را معرفی کردم گفتم که آقای عدل طباطبائی را بروید پیدا کنید من باهاشان کار دارم. گفت چشم چند دقیقه دیگر تماس می‌گیریم حالا ما نشستیم قهوه آوردند قهوه را خوردیم منتظریم که تلفن خبر بشود بعد از ۷، ۸ دقیقه‌ای تلفن شد آقای طباطبائی پای تلفن بودند. سلام و علیک کردیم بهش گفتم من الآن در اینجا خدمت آقای نخست وزیر هستم آنجا چون نباید هیچ درگیری بشود من از شما خواهش می‌کنم هرچه زودتر از آنجا حرکت کنید بیائید خارج و بعد یک فکر دیگری برای شما می‌کنیم. گفت چشم همین کار را می‌کنم گوشی را گذاشت زمین من فکر کردم مسئله تمام شد بقیه جریان انتخابات گذشت اسامی برندگان که معین شد من دیدم که از آن نقطه آقای عبدالرضا عدل طباطبائی انتخاب شده، مدتی گذشت نمایندگان آمدند دیگر از آن خبری نداشتم نمایندگان آمدند به تهران مجلسی داشت تشکیل می‌شد یکروز من داشتم میرفتم به مجلس از درب مجلس که وارد شدم عبدالرضا عدل طباطبائی از دور تا مرا دید آمد جلو دست انداخت گردن من ای قربان تو دست انداخت توی گردن من که تو مرا وکیل کردی گفتم چه شد جریان گفت تو خبر نداری همینقدر که رئیس ژاندارمری آمد آنجا گفتش آقای طباطبائی را آقای وزیر کشور خواستند تمام مخالفین که آن دسته بودند آمدند جزء موافقین به طرف من و همه به من رأی دادند و من وکیل شدم. این عین واقعه است که اتفاق افتاد در آنجا. می خواهم بگویم یک کلمه حرف دولت حتی بصورت مخالفت با یک کسی اگر صحبت می‌کرد مردم بطرف او خیلی هجوم می آوردند و انتخاب می‌شد این جریان همینطور گذشت یک واقعه جالب دیگری اتفاق افتاد درموقع انتخابات این را باید عرض کنم یک شب حدود ساعت ۱۱ بود در یک چیزی البته بهتر است سابقه‌اش را عرض کنم چون والاحضرت فاطمه پهلوی که خانم ارتشبد خاتم بودند یکروز به من در طی انتخابات تلفن کردند.

سؤال : برای اینکه روشن بشود برای همه که این انتخابات کدام انتخابات است تاریخ این انتخابات که شما دارید صحبتش را می‌کنید درست یکسال بعد از این بود که شما وزیر کشور شدید یعنی مثلاً ۱۳۴۶.

آقای انصاری : درست است بله، آن مجلسی که. . . . عرض کنم والاحضرت فاطمه تلفن کردند و گفتند که یک آقائی هستش کارهای ساختمانی می‌کند این شخص را می‌شناسم مرد بسیار درستی است ، مرد خیلی توی ارامنه زمینه خوبی دارد می‌گوید که می‌خواهد وکیل بشود و عده‌ای هستند که با این دشمنی می کنند من فقط خواستم شما مراقبش باشید که این را اذیتش نکنند. این شخص را اتفاقاً می شناسم برای اینکه جوان فوتبالیستی بود از زمانی که بنده فوتبال بازی می‌کردم این ملک یونان خیلی فوتبالیست خوبی بود، شخصاً می شناختمش بسیار مرد خوبی بود.

سؤال : اسمش را الان .

آقای انصاری : ملک یونان به والاحضرت عرض کردم دستوری که اعلیحضرت به وزارت کشور دادند که ما درهیچ وجه درامر انتخابات درمورد کاندیدها دخالت نکنیم وفقط می توانم خدمتتان عرض کنم که اگر آقای ملک یونان به اندازه کافی رأی داشته باشد حتماً این رأی هایش توی صندوق خواهد رفت و حتماً وکیل خواهد شد اگر هم نداشته باشد ما رأی برایش نمی توانم توی صندوق بریزیم. این گذشت آقای دیگری بود که آنهم می‌خواست وکیل ارامنه بشود. این دکتری بود که در امریکا درس خوانده بود و با دکتر شاهقلی دوست و در انجمن فارغ التحصیلان دانشگاه امریکا که تشکیل شده بود عده‌ای از همه ماها عضو بودیم در آنجا ، درآنجا هم میآمد.

سؤال : یعنی دکتر شاهقلی که وزیر بهداری بود.

آقای انصاری : دکتر شاهقلی وزیر بهداری بود این آقا دوست دکتر شاهقلی بود اینهم می‌خواست وکیل ارامنه بشود وحقیقت این است که اصلاً دولت راجع به هیچکدام از این کاندیدهای نظر خاصی نداشت بخصوص راجع به اقلیت ها برای اینکه تصمیم این بود اقلیت ها هرکسی را که بخواهند خودشان باید انتخاب بکنند

سؤال : ببخشید دولت که یعنی منظور شما وزارت کشور بهرحال نداشت ولی مثلاً ساواک اینجاها هم ...

آقای انصاری : اگر داشتند به ما که نمی‌گفتند برای اینکه ما از کار ساواک اطلاعی نداشتیم آن کسی که

مراقب باشند که هیچگونه خاص خرجی نشود فقط اینها صندوق را مراقب باشند هرکسی که رأی می‌اندازد این رأی خوانده بشود والسلام نامه تمام. حالا اگر که به عرایض چاکر اعتماد نمی فرمائید هنوز هیچ طور نشده امربفرمائید که رسیدگی بکنند اگر غیر از این بود هر امری بفرمائید همانطور قبول دارم. این توضیحات مرا که شنیدند قیافه شان باز شد و اینها و گفتند که نه من میدانم هروقتی که تا حال انتخابات میشد مقدارخیلی هنگفتی پول رد و بدل می‌شد و خیلی کارها می‌شد ولی می‌دانم که دراین بار انتخابات خیلی تمیز انجام شد و هیچکدام این چیزها نبود ولی خوب این گزارشها هم بعضی وقتها میرسد اینطوری دیگر بحالت خیلی خوبی بنده دستشان را بوسیدم خارج شدم. بهرحال این یک مقداری از وقایعی بود که از جمله وقایعی بود که درآن دوران پُر ماجرا اتفاق افتاد ولی نتیجه اینکه انتخابات تمام مملکت در یک روز انجام شد و درآخر آنروز مثل ممالک مترقی دیگر نتیجه‌اش اعلام شد و فرصت دیگری نبود کسانی که موفق نشدند از این شهر به آن شهر درگیریهای دیگری انجام بشود و تعداد شکایات هم بسیار بسیار محدود و مواردی بود که درشکایت انجام شد که شکایت هم ازطرف حزب ایران نوین بود بیشتر که می گفتند که کاندید آنها رأیشان را نخواندند درحالیکه حزب ایران ونوین درهمه جا مأمورین به آنها بیشتر نظر موافق داشتند. درچند جا بود وقتی که تا گزارش میرسید بلافاصله مأمور وزارت کشور میرفت حتی در یک مورد من شخص استاندار را فرستادم برای بازرسی صندوق که آقای مهندس همایونفر بود که از اصفهان رفت به فکر می‌کنم گلپایگان یا نطنز که در آنجا صندوق را شمردند و با اختلاف چند رأی کاندید حزب مردم انتخاب شد بجای یک کاندید حزب ایران و نوین و یک جا دیگر درکرمان بود که باز کاندید حزب مردم بجای کاندید حزب ایران نوین انتخاب شد چون دستور کاری نبود تعداد معینی از یکجا باید حتماً حزب ایران ونوین باشد از یکجا حزب مردم باشد. این اوردری بود که خودشان خواسته بودند ولی عملاً در طی این انتخابات یک چیزی برای ما روشن شد و آن این بود که درحالی که حزب ایران نوین گفته بود که بیشتر از ۱۸۰ مورد نمی تواند کاندید قوی ندارد نظر مقامات حزبی این بود که وقتی انتخابات تمام می‌شود تمام وکلاء حزب ایران نوین باشند برای اینکه قدرت حزب را نشان بدهد و آنجاهائی که نمی‌شد اینها را تمام دشمنی وزارت کشور و همکاری نکردن وزارت کشور تلقی می‌کردند و این دومرتبه یک مقدار زیادی ارتباط پیدا می‌کرد با روابطی که با وزارت کشور داشتند که هرروز این درگیری ها به انحای مختلف وجود داشت که حالا در یک مورد بعدش عرض خواهم کرد چه جور بعد از اینکه مجلس انتخاب شد چه جور شروع کردند به چوب لای چرخ لوایح ماگذاشتند. نکته‌ای را که فراموش کردم اضافه بکنم این است که در زمان این انتخابات، انتخابات مجلس شورای ملی، مجلس سنا که باهم انجام می‌شد ضمناً انتخابات مجلس مؤسسان هم انجام شد. مجلس مؤسسان تشکیل می‌شد برای گذراندن قانون نیابت سلطنت که آنهم در همین زمان این سه

انتخابات باهم انجام شد. خوب بعد از اینکه تمام شد دیگر خیلی نتیجه‌اش تقریباً مورد رضایت اعلیحضرت بود دیگر اشکالی از این بابت نداشتیم. مسئله بعدی که در وزارت کشور از روز اول جزء مسائل روز بود همانطوری که عرض کردم انجمن شهر تهران وجود نداشت و طبق قانون در نبودن انجمن شهر وزارت کشور قائم مقام انجمن شهر. بنابراین مسائل تمام شهرداریها به وزارت کشور محول می‌شد از جمله شهرداری تهران، این اختیار در استانها به استاندار واگذار شده بود، در مرکز دراختیار خود وزارت کشور بود. درآن موقع شهردار تهران آقای مهندس سرلک بود با سوابق دوستی که ما داشتیم از زمانی که من معاون وزارت دارائی بودم ایشان معاون وزارت راه بود خیلی روابط کاری خوبی داشتیم. مسائلش را که با من در وسط گذاشت حقیقتاً خیلی ناراحت کننده بود برای اینکه شهرداری تهران درآن موقع با چنان افلاسی

مواجه بود که باور نکردنی بود برای اینکه بطور سرانگشتی باید عرض کنم شهرداری تهران بودجه‌اش حدود ۱۰۰ میلیون تومان بود که از این ۱۰۰ میلیون تومان حدود ۸۰ میلیون تومان صرف کارهای اداری می‌شد یعنی پرداخت حقوق کارکنان بسیار مفلوک شهرداری، تعدادی سپور، رفتگرها حدود۱۰ میلیون تومان صرف بازپرداخت وام‌هائی که گرفته بودند، بدهی هائی که شهرداری داشت جمعاً حدود ۱۰ میلیون تومان برای کلیه کارهای عمرانی یک شهر سه میلیون نفری اینها اعتبار داشتند، تمام امور عمرانی درنتیجه اینکه در اول سال کاری که شهرداری برای اینکه نشان بدهد ما داریم یک کاری می‌کنیم غیر از جمع آوری زباله اعلام می‌کردند که چندخیابان را اینها می‌خواهند اسفالت بکنند و بمحض اینکه اسم این خیابانها اعلام می‌شد مردم جاهای دیگر صاحبان نفوذ از خیابان های دیگر می‌ریختند به شهرداری که آقا حالا که می‌خواهید اسفالت کنید چرا خیابان ما را اسفالت نمی‌کنید و آن خیابانهائی که اینها شروع کرده بودند شهردار مناسب با زور آن کسانی که مراجعه می‌کردند کار این مقاطعه‌کاران را متوقف می‌کردند و می‌گفتند بجای اینکه اینجا را تمام کنید برویم آنجا را شروع بکنیم نتیجه اینکه درطی سال از اول مثلاً ده تا خیابان را شروع می‌کردند آخر سر به ۶۰، ۷۰ تا خیابان می‌رسید که همه شان نیمه کاره کار پیمودند مقاطعه کار از یک طرف دائماً مزاحم شهرداری، شهرداری گرفتار مردم، شهر کثیف و کسی هم نبود که بتواند این مشکل را به یک صورتی حل کند، برای اینکه امکانی نداشت. کارهای شهر هم که اصولاً دست مؤسسات مختلف بود، پلیس شهر دست شهربانی بود که اصلاً نه جوابگوی وزارت کشور هم حتی نبود. مستقیماً رئیس شهربانی خودش را مرئوس شخص اول مملکت می‌دانست. برق شهر دست وزارت آب و برق بودکه اصلاً ارتباطی با شهرداری نداشت. راهنمائی برای ترانسپور شهر جزء شهردار بود. عرض کنم به حضورتان که مقداری دیگر از خدمات شهری هرکدام به یک مؤسسه دیگری ارتباط داشت. شهرداری درحقیقت کلیه کارهایش عبارت است از این بود که تعدادی جائی که به اسم پارک یک مقداری زمین گرفته

بودند چند تا درخت کاشته بودند اداره پارکها داشت یک مقداری جمع آوری زباله همین و همین و یک مشت کارمند عاصی و ناراحت و کم درآمد که درطی سالها که در سایر دستگاهها بعلت بودن قانون عدم منع استخدام جائی که نمی توانستند کاری بگیرند با زور وکلاء وقت صاحبان نفوذ وقت در شهرداری بعنوان رفتگر استخدام شده بودند چون این چیزی بود که شهرداری می توانست رفتگر استخدام بکند و عده زیادی از اینها که بعنوان رفتگر استخدام شده بودند بعداً کارهای اداری پیدا کرده بودند و پشت میز نشین به اصطلاح شده بودند بعد یواش یواش بالاتر، بالاتر کارهای شهرداری را گرفتند. این تقریباً شمائی است از وضع شهرداری تهران درآن موقع. همین بود که شما هرشب که روزنامه‌ها را باز می‌کردید می‌دیدید که مقدار زیادی شکایت راجع به انواع و اقسام مسائل شهری. یعنی مسائل مملکتی تحت الشعاع مسائل شهر تهران اصلاً قرار گرفته بود که خیابان را یک کسی اسفالت می‌کند یکی میآید می‌کند امروز یک کسی لوله می‌گذارد فردا آن یکی میآید لوله را می‌کند اداره آب مال یک اداره دیگر است، اداره برق مال یک اداره دیگر است هرکدام اینها روز بروز دائماً مشغول با یک گروههای خاص خودشان مشغول کندن شهر و ساختن شهر و شهردار هم مستاصل بود از روز اول مرحوم سرلک آمد با من درد دل کرد دلش خون بود که چطور می‌شود از اینجا فرار بکند. درچنین شرایطی ۱۷۰ میلیون تومان هم شهرداری تهران به بانک ملی بدهکار که بانک ملی فشار میآورد برای گرفتن اقساط این قرض و شهرداری نمی‌تواند بدهد و دائماً تهدید می‌کند که میز و صندلی شهرداری را میآیند توقیف می‌کنند. یکی از واحدهائی هم که وابسته به شهرداری تنها است شرکت واحد اتوبوسرانی است که این شرکت هم یک مشت کارگر عاصی با اتوبوسهای کهنه و شرایطی که بعضی از این اتوبوسها بیشتر از یک میلیون کیلومتر کار کرده بود و شرکت واحد اتوبوسرانی به شرکت نفت بابت بنزین، به شرکت لاستیک بابت لاستیک، به مؤسسات مختلف بابت قطعات یدکی بدهکار بود دائماً اینها دنبال شرکت واحد اتوبوسرانی برای گرفتن چیزهائی به اصطلاح مطالباتشان بودند. خوب خیلی روشن بود این وضع شهر یک خیلی سرو سامانی بود. از یک طرف مردم دائماً شکایت می‌کردند که کسبه اجحاف می‌کنند قیمتها بالاست درنخست وزیری یک کمیسیونهائی درست شده بود برای مراقبت نسبت گوشت، نان، ارزاق و غیره در نخست وزیر چنین کمیسیونهائی تشکیل میشد که آنها هم شهردار تهران هم بعنوان عضو کمیسیون دعوت می‌کردند که شهردار عامل کار نبود. و بعد وقتی که من آنجا بودم یکی دوبار بنده را بعنوان وزیرکشور درکمیسیون گوشت برای شهر تهران دعوت کردند که درآنجا وقتی شرکت کردم من دیدم که کسانی که درآنجا شرکت کردند یکی از افرادی است که تمام شکایات از آن شخص است. آقای اسدالله رشیدیان مدیرعامل بانک تعاونی و توزیع درآنجا چون به اصطلاح اینهائی که گوسفند و گاو می‌فروشند به شهرداری به اینها قرض میدهد و اینها دراین کار

شرکتی دارد ایشان هم هستند. البته به نخست وزیر عرض کردم بعد ازاین جلسه تمام شکایت از آقای رشیدیان است چطور ایشان را برای حل مسئله اینجا دعوت کردید بایست دیگر بنده را دعوت نکردند درآن کمیسیون .

سؤال : برای ایشان دعوت نکردند از یک طرف خیال راحت .

آقای انصاری : اینهم یکی از چیزهای خیلی قابل توجه آن زمان بود واین مسائل هرروز وجود داشت نمی‌شد انگشت گذاشت که کجایش را باید درست کنیم برای اینکه مقامات مختلف بودند که همه در مورد امور شهری دخالت داشتند. درچنین شرایطی بودکه خوب همکارهای من توی قسمتی که راجع به شهرداری کار می‌کردند این موضوع را عنوان کردند که بالاخره درتمام شهرهای دنیا یکی از منابع اصلی شهربرای اصلاحاتش عوارضی است که از صاحبان املاک گرفته می‌شودکه در بعضی شهرها تا ۳ درصد ۴ درصد این عوارض وجود دارد و در شهر تهران چنین عوارضی وجود ندارد. درآمد شهر تهران یک مقداری براساس درآمدی است که از بلیط سینما می‌گیرند یک مقداری درآمد از باندرل مشروبات که وزارت دارائی وصول می‌کند و اصلاً درآمدهای شهرداری درآمدی نیستش که مستقیماً برای کار شهر باشد و اینها میآید درآن خزانه ریخته میشد بهمان صورتی که عرض کردم خرج میشد. یک گزارشی اول برای هیئت دولت تهیه شد که چنین مشکلی وجود دارد اگر بخواهیم که این مسئله را حّل کنیم باید یک عوارضی متناسب با ارزش زمین‌هائی که در شهر هست نه ارزش تجارتی روزش بلکه ارزش حقیقی‌اش که به اصطلاح درخارج می گویند Assessed value که همیشه از قیمت روز یک ۴۰٪ پائین تر است براین اساس تهیه بشود و با یک پورسانتاژ کمی این عوارض وصول بشود به شرایط ساده‌ای که آن عوارض فقط به فقط برای امور شهری مصرف بشود برای عمران شهری مصرف بشود این گزارش اولیه را بنده تهیه کردم چون می دانستم قانونی است که خیلی درباره‌اش بحث خواهد شد اول یک جلسه خاص هیئت دولت را تقاضا کردم که برای این کار باشد و خاطرم هست بعد از اینکه این گزارش خوانده شد یکی از وزرائی که خیلی از این کار حمایت کرد دکتر عالیخانی بودکه می‌گفت برای اولین بارمسائل شهری را در اینجا عنوان کردند و راه حل را هم پیشنهاد کردند که چکار بکنند.

سؤال : عالیخانی وزیر اقتصاد بود.

ازطرف دستگاه دولت مأمور اجراء امر انتخابات بود وزارت کشور بود این حرف ها میآید پهلوی من و هیچوقت دولت کسی را هیچوقت پوسه نکرده بود اگر ساواک احیاناً در یک جائی یک کاری کرده باشد من اطلاعی ندارم. بهرحال این سابقه بود که این آقا می‌خواهد بشود. درآن شبی که دارم عرض می‌کنم در کاخ والاحضرت اشرف یک مهمانی بود به یک مناسبت مهمان رسمی بود بعد از شام حدودساعت ۱۱ تیمسار هاشمی نژاد به من خبر دادند گفتند که اعلیحضرت درکاخ سعدآباد منتظر هستند که شما بروید شرفیاب بشوید.

سؤال : تیمسار هاشمی نژاد دراین زمان فرمانده گارد بود.

آقای انصاری : فرمانده گارد بود. من بلافاصله با ماشین از همانجا بود رفتم به کاخ سعدآباد دیدم که اعلیحضرت دراطاق دفترشان قدم میزنند بسیار ناراحت، عصبانی و بمحض اینکه من وارد شدم با تشدد به من گفتند خوب کارتان را انجام دادید بالأخره این چه کثافتکاری ها است من هرچه فکر کردم که چه کاری را ما انجام دادیم چه کثافتکاری کردیم . سؤال کردم قربان درچه کاری درچه موردی فرمودند همین مردکه، که وکیل ارمنی‌ها می خواهد بشود رفیق شاهقلی، همین رفقای خودتان آنرا بالأخره وکیلش کردید. تازه من فهمیدم جریان چه هستش، عرض کردم که قربان انتخاب شدنشان بنده هنوز نمی دانم انتخاب شده و بعداً داستان عبارتست از این است والاحضرت فاطمه تلفن کردند این آقای ملک یونان است جواب بنده این بوده این آقا این آدم این مثل چون از امریکا آمده مثل کاندیدهائی امریکائی اینطور که من می‌شنوم میرود درخانه ها میرود درب را میزنند با افراد می بینم کادو بهشان میدهد خوش و بیش میکند برای آنها تخت تهیه می کند می‌خواهد خودش را توی دل آنها جا بکند. درهرحال نه تابحال اعلیحضرت امری فرموده راجع به کسی نه دولت گفته نه چاکر اطلاعی دارم از این. اگر این وکیل آنها شده باشد این امر ارمنی هاست . (پایان نوار ۸ آ)

<u>شروع نوار ۸ ب</u>

بفرمائید آقای انصاری بقیه این داستان را این انتخابات عملی.

آقای انصاری : عرض کردم بخصوص چون والاحضرت فاطمه یک همچین تذکری دادند و چاکر نگران بودم که مبادا آنجا یک ناراحتی بشود به مأمورین مخصوصی که آنجا را نظارت می‌کردند سفارش کرده بودم

آقای انصاری : بله عالیخانی وزیر اقتصاد بود، تصویب کردند هیئت دولت که ما دراین کار حرکت کنیم و قانون مربوط را تهیه کنیم چند ماه طول کشید با کمک مقامات مختلف قانون نوسازی و عمران شهری تهیه شد که اولاً ضوابطی برای امور نوسازی شهر گذاشته شده بود و بعد بصورت خیلی ساده‌ای که هر مأمور به اصطلاح ساده دولت بتواند این قیمتها را عوارض را تعیین بکند و با یک فرمول خیلی خیلی ساده‌ای که از بحث امروز ما خارج است تهیه کردیم چون می‌دانستیم که با گروهی طرف خواهیم بود که برای اینها توضیح دادن خیلی کمپلیکه مشکل خواهد بود. این قانون تهیه شد به هیئت دولت داده شد، هیئت دولت قانون را تصویب کرد از لحاظ عوارض قرار شده بود که ۵ درهزار یعنی نیم درصد قیمت به اصطلاح کارشناس تعیین کرده که آنهم طبق یک جدولی بود که از با نام متناسب با نوع ساختمان که خیلی تشخیصش آسان بود این عوارض برقرار بشود برای طبقات پائین خانه هائی که مثلاً خشت و گلی بود اصلاً معاف شده بودند. خانه های مرفه و ساختمانهای بزرگ آنها مشمول قرار می‌گرفتند. طبق محاسبه ما که با همکاری مؤسسه آمار آقای دکتر جامعی رئیس مؤسسه آمار بود درآن زمان خیلی خیلی کمک کرد دراین کار تمام شهر تهران را اینها آمار برداری کردند، نوع ساختمان‌ها را روی یک حسابهای علمی خیلی صحیح اداره آمار این کار را انجام داد. پیش بینی می‌شد که براساس این سالی ۲۶۰ میلیون تومان درآمد شهرداری خواهد بود. حساب کنید درمقابل ۱۰ میلیون تومان پول عمرانی که شهرداری داشت این ۲۶۰ میلیون تومان و با این پول که می‌شد مقدار زیادی از این مسائل شهری را حَل کرد. باز دومرتبه آن داستان مخالفت‌های حزب شروع شد کسانی که بهیچوجه صلاحیت نداشتند این قانون را از این کمیسیون به آن کمیسیون انداختند درحالی که قانون هائی که خیلی کمپلیکه تر از این بود و خیلی مسائل مشکلتری داشت در ظرف یکهفته از مجلس می‌گذشت ولی این قانون ۱۴ ماه طول کشید تا از مجلس گذشت منتهی من برای اینکه این یک قانونی بود که تقریباً تمام مردم را لمس می‌کرد هر سؤالی میشد درمقابلش توضیح می‌دادیم که همه بفهمند چرا اینطور هست حتی درمجلس سنا که عده زیادی از صاحبان املاک وجود داشتند به آقای شریف امامی مراجعه کرده بودند و اعتراض کرده بودند آقای شریف امامی مرا خواستند که شما بیائید من می‌خواهم خودم اول یاد بگیرم این را بفهمم اگر من قانع شدم آنوقت درمجلس بحث خواهم کرد. من یک روز تمام تقریباً سه چهار ساعت دفتر آقای شریف امامی بودم و ایشان تمام این جزئیات را رسیدگی کرد و وقتی که تمام شد صحه گذاشتند و درمجلس سنا بُردند و به تصویب رساندند و درتمام کمیسیونهای سنا آقای دکتر سجادی که خیلی مرد دقیقی است دانه به دانه اینها رسیدگی کردند و این را قابل اجرا دانستند ولی خوب متأسفانه آنروزی که این قانون در مجلس می‌گذشت دو روز قبلش من از هیئت دولت برکنار شده بودم که اجراء این را دیگر من نبودم که آن ماشینی که برای اجرای این قانون پیش بینی کرده بودیم که این پولها

را بتوانند بگیرند این پولها نیامد به آن صورتی که پیش بینی میشد و کسانی که آمدند چون معتقد نبودند که این درست اجراخواهد شد دنبالش را نگرفتند ولی تمام کسانی که اعتراض می‌کردند به این قانون در عمل دیدند که غیراز این چاره‌ای ندارند و این قانون نوسازی که همه بهش اعتراض می‌کردند بخصوص اعضای حزب هنوز هم برقرار است و نتوانستند که این را تغییرش بدهند.

سؤال : این قانونی است که به اصطلاح قانون نوسازی و عمران شهری.

آقای انصاری : بله، اینهم یکی از ماجراهائی بود که درآن زمان درگیریهائی که ما داشتیم و بخصوص با حزب ایران و نوین که از آن طرف فشارهائی می‌آوردند ول کن نبودند برای انتصابات وزارت کشور من زیر بار نمی‌رفتم اینها از طریق قانون جلوگیری از کار ما پیش برود.

سؤال : یعنی درواقع حزب ایران نوین حالا اگر خود نخست وزیر نه، ولی دیگرانی که در حزب بودند مداوماً سعی می‌کردند که کار شما را خلاصه به سنگلاخ بیندازند.

آقای انصاری : سنگلاخ بیندازند. برای اینکه مسئله این بود حزب ایران نوین در سطح مملکت اینطور ظاهر را نشان میداد به اعلیحضرت عنوان کرده بودند که این حزب خیلی ریشه‌های عمیق دارد شاید لازم باشد در اینجا من این نکته را اضافه کنم وقتی که اینقدر در دولت و در حزب و در مطبوعات اینقدر راجع به قدرت حزب صحبت می‌کردند برای خود من یک شک پیدا شد که آیا واقعاً اینها راست می‌گویند یا اینکه اینها تمام ظاهر سازی است. یکی از معاونین من که الان وجود دارد آقای دکتر پرویز خبیر ممکن است باهاش مصاحبه بکنید خوب جزئیاتش را وارد است. ما از طریق عواملی که درتمام سطح مملکت بخشدارها، فرماندارها، شهردارها، استاندارها داشتیم یک پرسشنامه تهیه کردیم راجع به امور مختلف ولی در توی این پرسشنامه در جاهای مختلف سؤالاتی شده بود وقتی که این جواب‌ها میآمد با استفاده از آن پرسش‌ها میشد که قدرت حزب ایران ونوین را درمملکت ارزیابی کرد.

سؤال : منظورتان از قدرت حقیقتاً قدرت است یا محبوبیت است.

آقای انصاری : محبوبیت، یعنی جا افتادن حزب توی مردم چقدر قبول دارند چقدر استقبال من کنند از

حزب ایران و نوین واقعاً معتقدند به حزب یا نیستند. ولی اینطوری سؤال نشده بود که جواب دهنده بترسد که فردا علیه‌اش استفاده بشود بنحوی این سؤال‌ها طرح شده بود که تکه تکه مجموع اینها می‌شد آن جواب را به شما داد. آقای دکتر خبیر مسئول تجزیه و تحلیل این پرسشنامه‌ها بودند و با یکی دو تا همکارانشان خیلی مورد اعتمادشان بود این کار را انجام دادند. بعد از اینکه این گزارش درآمد فقط دونسخه تهیه شد یک نسخه برای اعلیحضرت یک نسخه در وزارتخانه بود و وقتی تهیه شد من فکر می‌کردم که این را بعنوان یک خدمت تقدیم اعلیحضرت بکنم که اطلاع داشته باشند که این صحبت‌هائی گفته می‌شود هر حرفی پیش میآید و هر انتصابی پیش می‌آید هر مطلبی پیش می‌آید گفته می شود ببرید به حزب و ببینید حزب چه می‌گوید و من این حزب را یک فیلتر فاسدی می‌دانستم این هرچه را شما توی آن فیلتر بریزید چیز فاسدی از تویش بیرون می‌آید و اصلاً نباید توی این فیلتر ریخته بشود حقیقتش روشن بشود که اقلاً بفهمند تمام این مطالب را از چه مجرائی دارند می‌گذارند تمام انتصابات تمام این چیزها هرچیزی می‌شد باید میرفت از طریق حزب وقتی که این گزارش را در یکی از شرفیابی خدمت اعلیحضرت تقدیم کردیم که تمام بصورت چارت بود و رنگی که خیلی سریع می‌شود دید ملاحظه فرمودند بعد با یک حالت خیلی بیعلاقگی و درحقیقت ناخرسندی گفتند یعنی شما می‌خواهید بگوئید که تمام این حرفها مزخرف است من خیلی ناراحت شدم از این مسئله گفتند خیلی خوب بفرستید به دفتر مخصوص ولی این نبود که رسیدگی بشود اگر حرف مزخرف است مزخرفی اش معلوم بشود و اگر نیستش یک تصمیمی درباره‌اش گرفته بشود. برایم این مسئله پیش آمد که خود اعلیحضرت هم اینقدر معتقد نیستند که این مهمت اصلاً درست باشد یعنی این یک نمایشی است فعلاً که به دلیل دیگری فعلاً این نمایش را لازم هست باشد و کسی نباید این پرده‌اش را بزند کنار که آن بطن این لزومی ندارد چه هست ولی این ظاهر باید درست بشود. بله بهرحال بعد از این برداشتی که من از آن برخورد اعلیحضرت با این مسئله داشتم بکلی نظری که راجع به حزب ایران ونوین داشتم زیاد خوب نبود خیلی بدتر شد درحقیقت یعنی دیدم که اعلیحضرت خودشان هم مثل اینکه باطناً میدانند که اینها یک نمایشی است حالا این نمایش را برای چه منظورهائی لازم هست که داده بشود بجای خود امّا درعمل آنجائی که من می دیدم وقتی که این مکانیزم برقرار می‌شود که مقدار زیادی امور مهم دولت یعنی انتصابات مهم، طرحهای مهم، هرکاری که می‌خواهد بصورت قانون دربیاید که امور اصلی مملکت است سیستم برقرار می‌شود که باید از طریق حزب به مجلس برود و مورد بحث قرار بگیرد و قانون بشود و درمملکت اجراء بشود و آن حزب خودش چنین دستگاهی هست این برایم خیلی تردید بود که این چیزهائی که توی این فیلتر ریخته می‌شود بصورت یک چیز تمیزی از آن تو دربیاید. درهرحال خودم دیگر بهش عقیده نداشتم و هر روز هم که پیش میرفت کم عقیده تر می‌شدم به این مسئله این یک مقداری کار حزب

ارتباط ما با این بود. آنوقت به دنبال این مسئله دیگری که در همین زمان‌ها هر روز مورد مسئله شهر بود موضوع اتوبوسرانی شهر بود. همانطور که عرض کردم اتوبوسهائی بودند بیشتر از یک میلیون کیلومتر کار کرده بودند و مردم هر روز صفهای اتوبوس طولانی تر، ناراحتی مردم بیشتر و رئیس شرکت واحد هم دائماً مراجعه می‌کرد که بابت تمام هزینه‌های شرکت واحد بدهی دارد دائماً مأمورین اجراء بدنبالش هستند کمپانی ها مراجعه می‌کنند، کارگران هم ناراضی برای اینکه مزدشان پائین است. خوب دو راه بیشتر نبود یا اینکه دولت همانطوری‌که به نان کمک می‌کند به ترانسپور شهر هم کمک بکند واین چیز خیلی عجیب و غریبی نیست برای اینکه درخیلی از شهرهای عمومی دنیا شهرهای بزرگ دنیا در پایتخت ها به ترانسپورعمومی یک کمکی می‌شود. درآن زمان به شرکت واحد اتوبوسرانی کمک نمی‌شد تنها راهی که میماند این بود که نرخ اتوبوس دهشاهی اضافه میشد و با اضافه شدن دهشاهی اقلاً می‌توانستند که یک مقداری از این مسائل را برطرف کنند و یک مقداری هم وسائلشان را جدید بکنند. گزارشی به نخست وزیر بنده نوشتم که آقا مسئله اینطور هست و بعرض رسانده بودند قرارشده بود این گزارش درمورد اتوبوسرانی درحضور علیاحضرت درکاخ نیاوران مطرح بشود. جلسه‌ای تشکیل شد با شرکت نخست وزیر، وزیر کشور، رئیس شهربانی کسانی که مربوط بودند به امور شهری افرادشان تمام الان خاطرم نیست خلاصه کلامی اینکه بعد از دو ساعت بحث و نشان دادن تمام این مدارک و نشان دادن وضع شرکت واحد اتوبوسرانی روزبروز بدتر میشود رو به بهبود نمیرود و هیچ راهی یا گرفتن کمک از سازمان برنامه از برنامه دولت یا اضافه کردن نرخ راه دیگری ندارد جواب این بود که کمک کردن از محل درآمدهای عمرانی برای ترانسپور شهری که این عمل بسیار لغوی است و نباید منابع مملکتی را صرف حمل و نقل مردم تهران کرد از نظر منطق غلط نیست. دوم اینکه چون با بالا بردن قیمت نفت در زمان منصور مردم اعتصاب کردند و این اتوبوس را معمولاً دانشجویان و محصلین سوار می‌شوند کارگرانی که بسر کار می‌خواهند بروند غیره غیره برای اینکه کارمندان دولت و اینها که همه با اتومبیل میروند این مال طبقه پائین هست اضافه کردن دهشاهی فشار به مردم و این را هم نمی‌شود کرد و درنتیجه کمیسیون با نتیجه صفر تمام شد و تمام حرفها زده شد و معلوم شد که باید همینطور وضع ادامه پیدا بکند. این داستان ادامه داشت هر روز شکایات جدید می‌رسید منتها برای به اصطلاح منحرف کردن افکار یک صحبت‌هائی میشد که چون ترافیک شهر باید اول ترافیک بهتر بشود تا ابوسها تندتر حرکت کنند تا درآمدشان بهتر بشود این اتوبوسی که باید در روز ۵ سرویس بکند حالا مثلاً دو سرویس می‌کنند پس بروید یک کاری بکنید که ترافیک شهر درست بشود و از این صحبت‌ها که هیچ نتیجه‌ای نمیداد و روز بروز ناراحتی همان طبقه‌ای که می خواستیم آنها ناراحت نشوند ناراحتی‌شان بیشتر می‌شد. درکار امور شهرداریها دو مورد دیگر هم باید از لحاظ سابقه این تاریخ شفاهی عرض بکنم

خدمتتان یکی موضوع به اصطلاح کارکنان شهرداریهاست و سیستمشان که خیلی به بررسی این کار نشان میداد که یکی از مشکلات اصلی نبودن خیلی جاها نبودن پول نیست بلکه نبودن سیستم و نبودن کارمندان با تجربه و آزموده است برای این کار. خوب چند کار بطور گاهگاهی شده بود آوردن متخصصین خارجی به ایران، آوردن مشاورین حتی ایرانی در داخل شهرداریها ولی هیچوقت اینها نتیجه کاملی نداده بود طبیعی بود این سرویس‌هائی که مردم در ایران می خواهند اغلب آنهائی که اعتراض می‌کنند سرویسهائی است که شنیدند در شهرهای مترقی وجود دارد و می‌گویند چرا در ایران وجود ندارد برای اینکه اگر نمی‌دانستند درشهرهای دیگر چنین چیزهائی هست درایران هم کسی چنین چیزهائی را نمی‌خواست. کما اینکه فکر نمی‌کنم صدسال قبلش کسی راجع به امور شهری اعتراض زیادی به شهردار می‌کردیم چون نمی‌دانستند شهرداری چه خدماتی را باید تامین بکند رفت و آمد به شهرهای خارج اینهمه رفت و آمد به ممالک مختلف باعث شده بود که شهرنشینان سرویسهای جدید می‌خواستند برای این باید یک کادر ورزنده در امور شهری باشد امکان این نبود که تمام این شهرداریها کارمندانشان را به جاهای خارج فرستاد و آموزش داد. راهی که بنظر رسید این بود که ما چند شهر کوچک را خود شهر را مرکز بعنوان نمونه مرکز آموزش قرار بدهیم و تمام امکاناتمان را درآن شهر متمرکز بکنیم که آن سیستم‌های آن شهر را درست بکنیم و اینها مرکز کارآموزی برای سایر شهرهای ایران می‌شود. این شهرها را انتخاب کردیم در منطقه شمال برای اینکه آنجا از لحاظ آب و هوا بهتر بود سبزه بود، گل بود، مردمش آرامتر بودند، و شهرهای کوچکتر ترتمیز تری بودکه بعضی‌هایشان خوب از گذشته یک خیابان اسفالتی داشتند یک خانه‌های خوبی داشتند ده تا شهر را در شمال ما انتخاب کردیم که از جمله مثلاً یکی شهرداری رامسر بود و فعالیتهایمان را در این شهرها متمرکز کردیم که مثلاً سلاخ خانه شهر تمیز باشد کُشتارگاهش چه جور باشد یک کارخانه کوچک اسفالت اگر داشته باشد چه جور باشد برای رفت و روبش وسائلش چه جور باشد این چیزهای اولیه که توی شهر مردم مورد علاقه‌شان هست سرخیابانها اسم گذاری چطور شده باشد، پلاکهای اسمشان را بعد سایر چیزهای شهر. این طرح را گذاشتیم طرح شهرداریهای نمونه و از اعتباراتی که دراختیار وزیر کشور ازمحل درآمدهای گمرک برای کمک به شهرداریها بود مقداری برای این کارها اختصاص دادیم و یک تعدادی کلاس تنظیم شد برای کارهای تئوری و یک مقداری کارآموزیش دراین شهرهائی که وجود داشت کسی که مسئول این کار بود و شاید چون باهاش مصاحبه کنید بیشتر اطلاعات بهتری به شما بدهد داریوش پیرنیا است که الان در شهر واشنگتن است این مسئول کارهای آموزشی شهرداریهای نمونه بود و اینها بسیار مورد استقبال کارخانه‌های شهرداری قرار گرفت از شهرهای مختلف آدمهائی کارخانه‌هایشان می‌آمدند اینجا آموزش می‌دیدند یک دوره‌ای و درآن شهر وبرمی‌گشتند می رفتند به شهر خودشان. جائی گرفته شد که

آنجا مرکز پرورش گل باشد برای بقیه تمام شهرهای ایران آنجا در رامسر با بنیاد پهلوی صحبت کردیم که آن منطقه بین کازینو و دریا را برای پرورش گل برای تمام شهرهای ایران مرکز قرار داده بشود از این کارها درمنطقه شهرداریها زیاد میشد دراین فاصله انتخابات انجمن شهرها پیش میآمد اینجاست که یکی از آن وقایع بسیار باید عرض کنم ناراحت کننده پیش آمد درآن زمان. من بعنوان وزیر حزبی می‌دانستم مسئول این کار انتخابات انجمن شهر خواهم بود بعد از حدود ۱۵ سال که انجمنهای شهر وجود نداشتند باید انجمن‌های شهر دایر می‌شد با آقای نخست وزیر صحبت کردم حالا که دولت می‌خواهد امور شهری را از دستگاه دولت منتقل کند به دستگاه مردم بهتر است ما از طریق حزب کاری بکنیم که حزب افراد متناسبی که مورد قبول مردم باشند کاندید بکند که اینها انجمنهای شهر را تشکیل بدهند که بعداز اینکه این افراد انتخاب شدند وقتی مردم دیدند ادم های موجهی هستند هم به حزب علاقه شان بیشتر می‌شود هم کارشهریشان درست می‌شود. آقای نخست وزیر خیلی استقبال کردند گفتند بسیار فکر خوبی هست در یک کمیسیونی مطرح کنید. دریک کمیسیون حزبی از وزراء حزبی آقای دکتر ناصر یگانه بودند، و چند نفر دیگر این مطلب را مطرح کردیم قرار شد درآن کمیسیون که حزب بهمان طریقی که در زمان اعلیحضرت رضا شاه اطلاع می‌گرفتند راجع به کسانی که می خواستند که انتخاب بشوند از منابع مختلف تحقیق می‌کردند. قرارشدش که هم از منابع دولتی مثل شهربانی، ژاندارمری، ساواک، پست و تلگراف منابع دیگر هرمنبع دیگری که ممکن بود مقامات محلی اشخاص خصوصی تحقیق بشود حزب ایران و نوین که درشهرها مردم مورد قبول مردم چه کسانی هستند یک لیستی برای مثل اگر ۵ هکتار پوزیسیون هست ۱۵ نفر را معرفی بکنند که از توی این ۱۵ نفر کسانی که توسط تمام مؤسسات مورد قبول هستند آنها شانه زده بشوند و حزب این افراد را کاندید بکند که همانطور که دیده شده بود چون حزب کاندید می‌کند اینها موفقیتشان خیلی خیلی بیشتر خواهد بود. این کمیسیون با شرکت آقای ناصر یگانه، آقای کریم پاشا بهادری، آقای عطاءالله خسروانی بنده بعنوان وزیر کشور و عضو حزب و یکی دونفر دیگر چند ماه دائر بود و افرادی را معین کرده بودیم که این صورتها و اطلاعات را تهیه می‌کردند و این صورتها را میآوردند درآن کمیسیون مطرح بشود که البته قسمت زیادی از این وظیفه به عهده مأمورین حزبی و وزارت کشور میافتاد مقامات شهربانی و غیره. این صورتها که آمد و مقایسه‌هائی که شد که چطور باشد در حدود ۲۰۰۰ اسم بود. کسانی که مثلاً در ملایرمورد اعتماد مردم هستند از قصاب و نانوا بقال آدم ریش سفید و غیره و غیره این صورت درآن کمیسیون آمد و تصویب شد که به حزب برده بشود و حزب اینها را بصورت کاندید معرفی بکند. وقتی که آقای خسروانی این صورت را بردند به حزب روز بعد مراجعه کردند گفتند این صورت مورد قبول حزب نیست بعلتی که مقاماتی که درآنجا هستند اظهار میدارند که اگر بنا بشود که ما افرادی که

عضو حزب نیستند ما بیائیم بعنوان کاندید حزبی معرفی بکنیم این برای حزب سرشکستگی است وعلاوه براین این افردای که تابحال آمدند درحزب خدمت کردند و دراین مدتها اینجا بودند اینها منتظرند که یک مقام اینطوری به ایشان حزب اینها را باید کاندید بکند و اگر به اینها، اینها را ندهیم اینها از حزب می‌گذارند و می‌روند پس این درست درنمیآید با کارما. جواب بعضی از ماها این بود که آقا کسی که به حزب آمده اگر برای گرفتن مقام اینطوری آمده بهتر است که عضو حزب نباشد اگر بهش مقامی ندهیم ولی می‌گفتند نمی‌شود این کار را کرد. دردسرتان ندهم از این صورتی با این زحمت تهیه شده بود و هدف این بود که بیرون آمدن این افراد برای حزب وجهه ایجاد کند که حزب ایران ونوین طرفدار چنین آدمهائی هست که در شهرها که بین مردم مقبولیت دارند درست برگشت بصورتی که از حزب صورت کسانی را دراین اسم اضافه کردند که وقتی که اسم کاندیدهای حزب درآمد تقریباً یک بلوائی درتمام شهرها بوجود آمد برای اینکه افراد بسیار ناجور، افرادی که درآن شهر اگر در تهران شناخته نبودند ولی درمحل خودشان که شناخته بودند کسانی که به انواع و اقسام فسادها متهم بودند اسامی اینها را نمی‌گویم که محکوم بودند ولی متهم بودند مردم اینها را آدم‌هائی درستی نمی‌دانستند از قاچاقچی از دزد انواع و اقسام چیزهای دیگر و شروع سیل شکایات درتمام جاها که این افراد ولی خوب حزب اعلان کرده بود این اسامی کسانی بودند که باید رسیدگی بشود. درقانون انتخابات انجمن های شهر ماده‌ای بود که کسانی که کاندید انجمن شهر می‌شوند باید یک کمیسیون تشخیص صلاحیت اینها را تائید بکند که بعد اسمشان را بتوانند برای عضویت انجمن شهر به اصطلاح کاندید بشوند. (پایان نوار ۸ ب)

شروع نوار ۹ آ

مصاحبه با جناب عبدالرضا انصاری نوار نهم روی یکم تاریخ شفاهی بنیاد مطالعات ایران چهارم مارس ۱۹۹۱ در بتزدا.

سؤال : جناب انصاری استدعا می کنم.

آقای انصاری : همانطور که عرض کردم برای کاندیدهای شهرداریها باید یک کمیسیون تشخیص صلاحیتی تشکیل می‌شد طبق قانون که ریاست فرماندار عضویت یا ریاست رئیس دادگستری عضویت فرمانداری هم شرائطی و چند مقام قانونی دیگری که در قانون پیش بینی شده. بود. آن کمیسیون باید این اسامی را بررسی می‌کردند و کسانی که واجد شرایط عضویت انجمن شهر بودند اعلام می‌کردند. بعد مردم

می‌توانستند آنها را کاندید بکنند. اسامی این افراد کاندیدهای حزب ایران و نوین که منتشر شد و به ناچار درهر شهری باید به آن کمیسیون تشخیص صلاحیت می رفت کمیسیونهای تشخیص صلاحیت شروع کردند در مورد بعضی از اینها اعتراض کردن و بعضی ها را رد کردن، رد کردن اینها بعلت اینکه چون فرماندار درآن کمیسیون شرکت می‌کرد به ناچار مقامات حزبی اسم هرکسی را که رد می‌کردند فوری به نخست وزیر شکایت می‌کردند که آقا اسم کاندید ما را در فلان شهر فرماندار رد کرده و باید وزارت کشور حتماً یا سوسه‌ای دوانده یا اینکه اعمال نفوذی بکند که اینها درست بشود و این دعوای روزانه ادامه داشت. هر روز راجع به شهرهای مختلف، شکایت حزب به نخست وزیر و نخست وزیر به من ، من به فرماندار مقامات محلی برای رسیدگی و درگیریهای دائم اعصاب خورد کننده یک موردش را من برای شما اینجا ذکر می‌کنم. روز جمعه‌ای بود نزدیک ظهر آقای نخست وزیر تلفن کردند گفتند که در بندرعباس کمیسیون تشخیص صلاحیت لیست کامل اعضاء کاندید حزب ایران ونوین را رد کرده.

سؤال : درکجا ؟

آقای انصاری : در بندرعباس و این خیلی اسباب ناراحتی مقامات حزبی است و می‌خواهم شما فوری رسیدگی بکنید. گفتم چشم . من هرکسی را بفرستم ممکن است باز یک حرفی از تویش دربیاید شما خودتان هرکسی را می‌خواهید که ازمأمورین وزارت کشور باشد بفرمائید آنرا بفرستم برود رسیدگی بکند گفتند یک آدم سرشناس محترمی باشد می‌دانستم شاپور میهن را می‌شناختند که استاندار سابق بود گفتم آقای شاپور میهن را بفرستم مورد قبول شما هست گفت بله. ما در بدر فرستادیم توی شهر آقای شاپور میهن را پیدا کردند آوردند گفتیم آقای باید که شما بروید به بندرعباس و به این مسئله رسیدگی کنید که ببینید بچه مناسبت لیست اعضاء پیشنهادی حزب ایران ونوین را کمیسیون تشخیص صلاحیت همه را رد کرده، آقای میهن با وجودیکه مریض بود بیچاره قبول کرد مردم بسیار محترمی است برایش طیاره اختصاصی گرفتیم ایشان را سوار طیاره کردیم فرستادیم ایشان را به بندرعباس گفتیم به محض اینکه رسیدید آنجا به من تلفن کنید وجریان را بگوئید ایشان رفت فردا تلفن کرد گفتش بله ما آمدیم اینجا الان در جلسه‌ای هستیم آقای فرماندار، رئیس دادگستری ، بازپرس دادستان مقاماتی که درآنجا دست اندر کار بودند اینها تشریف دارند و ما به اینکار مشغول رسیدگی بودیم که این شکایت را مطرح کنیم آقای رئیس ژاندارمری وارد شدند گفتند آقایان احتیاج به رسیدگی ندارید ما الان در بندر یک کشتی گرفتیم پُر از مواد قاچاق و مال آقایانی است که کاندید حزب ایران ونوین هستند اینها تمامشان قاچاقچیان شناخته شده شهر هستند و به اینجهت اصلاً

مورد رسیدگی وجود ندارد همه را لیست ملغی است. آقای شاپور میهن با چنین گزارشی شبیه این جاهای دیگر زیاد داشتیم که حالا ذکر یکی یکی آنها ازحوصله این نوار خارج است. مجموع اینها گرفتاریهای روزانه ما را با مقامات حزبی که روز بروز گردن کلفت تر می‌شدند خیلی خیلی بیشتر می‌کرد برای اینکه حالا مجلس از اکثریت ۱۸۰ نماینده در حزب هستند و حزب هم چنان قدرتی پیدا کرده کما اینکه سخنگوی حزب را برای اینکه یکروز خلاف دستور حزب ندانسته بلند نشد که رای بدهد بیرونش کردند آقای خواجه نوری را داستانش را که حتماً میدانید چطور است زَهر چشمی از همه گرفته شده بود که باید هرچه حزب می‌گوید همان کار انجام بشود. بنابراین در دستگاه ما که هر روز با اینها گرفتاری داشتیم این مشکل خیلی زیادی ایجاد کرد. بالاخره من انتظار داشتم یک چیزی اتفاق بیفتد این قابل دوام نبود البته بعلت ارتباط دوستی که با هویدا داشتم دائماً مطالب را با آن یک دو روزه درمیان می‌گذاشتم که آقا مسئله یک طوری است که یک جوری شما پادرمیانی بکنید اینها به جائی نمیرسد این نوع روش برای مملکت دچار مشکل می‌کند.

سؤال : نظر هویدا چطور بود دراین زمینه آیا هویدا آگاه نبود به اینکه چنین شرایطی درنحوه انتخاب کاندیدهائی حزبی وجود دارد علاقه نداشت که این تصحیح بشود.

آقای انصاری : من فکر نمی‌کنم هویدا درآن زمان بقدری تحت فشارهای مختلف بود که شاید درعین حالی که این مطالب را می‌فهمید و با من دونفری که صحبت می‌کردیم تأیید می‌کرد برای اینکه ما خیلی دوست بودیم خیلی نزدیک بودیم اغلب اوقات کارهائی که داشتند صبح می‌گفت من رفتم صبح باهم از خانه صبحانه می‌خوردیم برمی‌گشتیم می‌آمدیم توی اتومبیل به شهر توی راه صحبت می‌کردیم. اما شاید تحت فشارهائی بود من از آنها اطلاع نداشتم و می‌دیدم که در یک جاهائی میرسد طرف حزب را می‌گیرد و شاید معتقد بود یا بهش دستور داده شده بود که باید هرجور که هست این ظاهر حزبی را حفظ کرد بهرحال نتیجه این بود که ما مشغول کارهای روزانه بودیم دچار این مشکلات می‌شدیم. دراین روزها بود که من یواش یواش حس کردم که هویدا روابط ما خیلی به سردی کشید و ضمناً یک شایعاتی جسته و گریخته توی مردم پخش است که تغییر دولتی می‌شود و انصاری نخست وزیر خواهد شد. برای من مطمئن بودم که اینها فقط برای زهر آلود کردن اذهان ذهن هویدا باید باشد برای اینکه چنین چیزی وجود نداشت من اینقدر تجربه داشتم که می دانستم اگر بنا باشد کسی که نخست وزیر بشود راهش پخش شایعه و خواستن خود آن آدم نیست راههای دیگری هستش که تصمیم گیرنده کس دیگر است از طُرق دیگر است اینقدر تجربه نشان میداد به ما یاد

داده بود که چطور این مطالب انجام می‌شود فقط مسئله این را از آنجا می‌توانستم ببینم که اینها برای شکاف انداختن بین هویدا و من که فکر می‌کردند که ما باهم اینقدر نزدیک هستیم ذهن هویدا را به من مشکوک بکنند اما چیزی نبود که انگشتانم را بجای خاصی بگذارم که بگویم که گفته چه گفته بعداً متوجه شدم که این درست بود برای اینکه بعضی کسان آمدند بعد از اینکه یکروز در حالی‌که خیلی مورد مرحمت اعلیحضرت بودم من آن زمان چون روزهای سه شنبه برای عرض گزارش شرفیاب می‌شدم خدمتشان حتی آخرین سه شنبه چون میرفتند به شیراز رئیس تشریفات قریب تلفن کرد که فرمودند شما با طیاره خودشان بروید به شیراز آنجا شرفیاب بشوید شب درخدمتشان رفتیم فقط اعلیحضرت بودند آقای علم بودند و من سه نفری شام خوردیم و فردا برای عرض گزارش کارها خدمتشان شرفیاب شدم برگشتم تهران و هفته بعدش روز سه شنبه به من خبر دادند که تغییر دولت هست شما بایستی که استعفا بدهید. آقای دکتر یگانه تلفن کرد رفتیم پهلویشان آن قهوه معروف را به بنده داد من از دولت بیرون رفتم و سردی روابط خودم را با هویدا حس می کردم درآن مدت و هیچ دلیلی غیر از سعایت این اطرافیان وجود نداشت برای اینکه موردی وجود نداشت بعد از چندماه یکی از دوستان من که در دربار کار می کرد الان فوت کرده رفته بود چائی برده موقعی که هویدا شرفیاب بود خدمت اعلیحضرت شنیده بود وقتی که وارد اطاق شده بود هویدا به عرض اعلیحضرت میرساند که فلانکس یعنی انصاری این حرفهای دستورات دولت را گوش نمی‌کند سعایتی کرده بود که حتماً اعلیحضرت فرمودند خوب نمی‌خواهید تغییرش بدهید. برای من خیلی این ناگهانی بود و معمولاً کسی را که از دولت بیرون می‌کردند دیگر توی دستگاه راهی نداشت. هفته بعد دیدم مطابق معمول توی مهمانیهای دربار بازهم مرا دعوت کردند و هردفعه اعلیحضرت می‌دیدند خیلی هم اظهار مرحمت می‌کردند و حتی مهمانیهای بسیار خصوصی چند نفره دعوت می‌شدیم و هیچ برایم مشخص نبود که علت این برکناری چه باشد و بعد البته وقتی که مرا برکنار کردند مدتی گذشت اینها خود هویدا هم شاید متوجه شد این کار یعنی درحقیقت رودست خورده وکاری کرده کار صحیحی نبوده برای اینکه خیلی شروع کرد محبت کردن و بی نهایت و تا وقتی که هیئت دولت نخست وزیر بود و بعد هم که وزیردربار شد بارها، بارها ، بارها چند بار اظهار می‌کرد بخصوص وقتی که وزیردرباربود که خیلی آرزو داشتم که به من کمک می‌کردی اینجا بودی ولی خوب من بعد از آن نحوه‌ای که با من رفتار کردند با خودم عهد کردم که دیگر وارد کار دولت اصلاً نشوم برای اینکه خیلی درآن شرایط چه جور عرض کنم خیلی به من برخورد.

سؤال : اینکه درهمان زمان طبیعی است این همان حرف اول که زده بودید کاملاً درست است برای اینکه وقتی خیلی شایع بود که شما نخست وزیر خواهید شد و این را خیلی همه جا پخش کرده بودند بعد اینکه به

چه دلیل ناگهان آیا شما چه کردید که مورد غضب اعلیحضرت قرار گرفتید درحالی که آشکارا این مسئله دومیش کاملاً بیمورد است و هیچ چیز نبود و بعد هم که فوری مسئله سازمان شاهنشاهی قرارشد به شما با والاحضرت اشرف. یک نکته یکی دوتا داستان است که این زمانی که شما الان دارید صحبتش را می‌کنید هم زمان میشود با جشنهای دوهزارو پانصد ساله.

آقای انصاری : جشنهای دوهزارو پانصد ساله خیلی بعد از این پیش آمد تقریباً دوسال بعدش.

سؤال : شما تا ۱۳۵۰ تقریباً ۱۳۴۹ کی بود که وزات .کشور چه سالی بود.

آقای انصاری : بعد از اینکه من از وزارت کشور رفتم ده ماه طول کشید تا یکروزی من درشمال بودم آقای اعلم تلفن کردند به من فرمودند فردا بیائید با شما کار دارم رفتم دفترشان فرمودند که قرار شده است شما بعنوان قائم مقام والاحضرت اشرف مشغول کار بشوید و سرپرستی تمام اموری که والاحضرت در ایران دارند به عهده بگیرید.

سؤال : به بخشید درست قبل از اینکه ده ماه طول کشید یک سؤال دیگر می‌خواستم ازشما بکنم شما در وزارت کشور بعدها اینطور بود که بخشدارها بچه‌های خیلی تحصیلکرده‌ای بودند و فوق لیسانس داشتند اینها این با دوران تصدی شما ارتباطش چه هست.

آقای انصاری : استخدام بخشدارهای لیسانسیه در زمان دکتر صدر شروع شده بود. دکتر صدر این طرح را داشت که خیلی هم طرح مفیدی بود چون بخشدارهای وزارت کشور قبلاً مربوط به زمانهائی می‌شدند که هنوز قانون اصلاحات ارضی اجرا نشده بود و در سراسر مملکت بخشدارهائی که با مالکین دهات سر و کار دارند اغلب اینها کسانی بودند که درحقیقت نوکرهای مالکین سابق بودند یا جیره خور آنها بودند یک سمتی هم در وزارت کشور داشتند و آدمهای کم سواد درجه پائین. دکتر صد که در اوائل دولت منصور وزیر کشور بود این طرح را اجرا کرد و با استخدام بخشدارهای لیسانسیه که اینها دوره می‌دیدند بخشدارهای قدیمی را تبدیل کردند در زمانی که من به وزارت کشور آمدم این بخشدارها تقریبا مستقر شده بودند منتهی کاری که درزمان من شد به این بخشدارها توجه بیشتری شد و مسئول این کار هم همین دکتر پرویز خبیر بود که مشکلاتی که اینها داشتند و تجربه بیشتری پیدا بکنند برای آنها برنامه‌هائی ترتیب داده

میشد که اینها کارشان بهتر پیش برود و از توی اینها خیلی جوانهائی خوبی پیدا شدند وخیلی افسرهای بسیار لایقی شدند برای وزارت کشور.

سؤال: خوب حالا پس در این ده ماه که از این دوران گذشته بود شما درواقع کار خاصی نداشتید.

آقای انصاری : من هیچ کاری نداشتم خانه نشین بودم در حقیقت و درآن زمان چون این برکناری بصورت خیلی سریعی پیش آمده بود شاید یک عده زیادی می‌خواستند بیایند و با من ملاقات بکنند راجع به مطالبی صحبت بکنند هرکسی از دولت شکایت داشت فکر میکرد حالا که مرا از آنجا مرخص کردند من باید بنشینم همدردی با آنها بکنم از این صحبتها من این را کار صحیحی نمی دانستم به این جهت اصلاً. یک زمین کوچکی در رامسر داشتم شروع کردم آنجا یک خانه کوچک ۱۶۰ متری بنا کردن و از این ده ماه نه ماهش را تقریباً من در رامسر زندگی می‌کردم تا روزی که آقای اعلم به من تلفن کردند شما بیائید برای این کار.

سؤال : حالا قبل از اینکه باز دوباره وارد بشویم مرا می‌بخشید یک دو تا سؤال دارم یک سؤال اولش مربوط به نظام هست. سؤال دومش مربوط به دو تا از کسانی هستند که اینجا اسمشان را شما بُردید. شما در دو نوبت یعنی بهرحال دو زمان مختلف وزارت داشتید. یکی درزمانی که وزیر کار شدید که آن اولین وزارت شما بود بعد قبلش البته شاید بدلیل اینکه معاون وزارت دارائی هم بودید باز ارتباط داشتید و درآن موضوعی که بود ارتباط داشتید بعد پس از یک دوران شش ساله یا هشت ساله کارهائی که عمدتاً بیشترش کارهای سازندگی بود و بعد هم البته یک مقدار زیادی کارهای سیاسی بعنوان استاندار دوباره برگشتید به دولت و این بار یک وزارتخانه خیلی مهمتری را داشتید می خواستم سؤال بکنم از چگونگی تصمیم گیری درهیئت دولت و نحوه‌ای که مسائل مطرح میشد و احیاناً اگر تفاوتهائی وجود داشت بین مرحله اول و مرحله دوم این را چه طور شما یعنی چگونه بود این تصمیم گرفتن.

آقای انصاری : عرض کنم در دوران دکتر اقبال که البته من بیشتر از هفت ماه وزیر کار نبودم درآن زمان وزراء اغلب وزراء خیلی با سابقه بودند و هرکدامشان اینها برای خودشان یک صاحب ادعا بودند و طرحهائی داشتند فرض بکنیم مثل سرلشگر ضرغام که برای نخست وزیر باید بگوئیم تره خورد نمی‌کرد کار خودش را می کرد و میآمد آن چیزهائی که لازم بود از هیئت دولت امضاء بگیرد میآورد به هیئت دولت

امضاء می‌گرفت میرفت و هرکسی هم حرف میزد آنجا ایشان یک چند تا متلک می‌گفت یک مقداری شلوغ می کرد کسی خودش را با ضرغام در نمی انداخت. آدم هائی متینی بودند مثل آقای ناصر وزیر دارائی یا وزراء دکتر اقبال که عرض کنم کسانی بودند که بعضیهایشان با دکتر اقبال دوست بودند مثل دکتر ادیب یا قبلاً دکتر راجی که اینها احترام داشتند به دکتر اقبال و هرچه دکتر اقبال به اصطلاح عنوان می کرد آنها بحث زیادی نداشتند. اصولاً در هیئت دولتها بحث زیادی راجع به مطالب نمیشد یکی از چیزهائی که خیلی وقت گیرنده بود گذراندن تصویبنامه‌های بسیار عبثی بود که در آنجا طبق استناد قانون باید دولت تصویب می‌کرد مثلاً تصویبنامه‌های ترک تابعیت یا تصویبنامه‌های قبول تابعیت که اینها مراحلش را گذرانده بود و بایستی در هیئت دولت تصویب می شد یا تصویبنامه‌هائی بود که کمیسیون های نخست وزیری اینها را دیده بودند و نخست وزیر تصویب کرده بود دور می‌گشت. بحث ها خیلی محدود خیلی خیلی محدود بود در زمان دکتر اقبال. اگر مطلبی بود دکتر اقبال خودش خیلی کم حرف میزد و همه هم می‌دانستند که وقتی که دکتر اقبال یک مطلبی را بحث می‌کند بعرض رسیده و بنابراین کسی صحبت زیادی نمی‌کرد. درآن زمان البته افرادی مثل بنده وزراء خیلی کم قدرتی بودیم که کسی اصلاً وزارت کار را اصلش را قبول نداشتند که برسد به وزیرش.

سؤال: یعنی وزراء جوانتری.

آقای انصاری : وزراء جوان و جونیور اینها زیاد حرفی زده نمی شد. خیلی محدود بود خوب در آنجا مثلاً آقای وزیر شریف امامی، وزیر صنایع شریف امامی وزیر بسیار مقتدری بود وارد به مطالب ایشان چیزهائی را که می خواست اعمال می‌کرد خیلی. وزیر دادگستری دکتر هدایتی مرد بسیار واردی بود همه به احترام دکتر اقبال زیاد صحبت نمی‌کردند. درزمان هویدا وضع کمی فرق داشت علاوه براین بحثها، تصویبنامه‌هائی که باز همانطور می‌گذشت مطالبی که بحث میشد خیلی خیلی محدود بود، خیلی خیلی محدود بیشتر وزرائی که صحبت می‌کردند مطالبی که خودشان داشتند می‌آوردند درهیئت دولت عنوان می‌کردند. کسی که همیشه خیلی صحبت می کرد مهندس روحانی بود مثلاً که همیشه دو را بدست می‌گرفت یا دکتر ولیان زیاد حرف میزد دکتر آموزگار زیاد حرف نمیزد ولی اگر که حرفی میزد همه بهش خیلی احترام داشتند چون وزیر ارشد کابینه بود. رویهمرفته هردو هیئت دولت باید عرض بکنم مطالب سیاسی مملکت در هیئت دولت بحث نمی شد که مثلاً صحبتی باشد درباره مؤمنت های مختلفی که در اجتماع هست مطالب تکنیکی بحث میشد بیشتر شبیه مثل staff meeting یک وزارتخانه شاید نه بعنوان هیئتی که احساس مسئولیت

مشترک داشته باشند و بخواهند که برای بردن یک هدفی و رسیدن به یک هدفی یک برنامه‌ای را اجراء بکنند چنین حالتی در دولتها اصلاً وجود نداشت. اتفاقاً وقتی که من در هیئت دولت دکتر اقبال بودم خوب حس می‌کردم من یک وزیر جونیوری هستم و خوب آنها سه سال بود که هیئت دولت تشکیل می شد من در آن ۷ ماه آخرش شرکت داشتم. اصلاً حرفم در رویی نداشت در آنجا برعکس در هیئت دولت هویدا حس می‌کردم که خوب بعلت دوستی با هویدا و بقیه وزراء که باهم دوست و همکار سابق بودیم حس می‌کردم که ما باید یک مقداری باهم ارتباطات بیشتری داشته باشیم که مسائل را خیلی اساسی تر بحث بکنیم و با هم اینقدر جدائی نداشته باشیم چون مسئولیت مشترک داریم بهمین جهت بود که با نخست وزیر من صحبت کردم و به آن پیشنهاد کردم می گفتم که اقلاً ما هرچند وقت یکدفعه اگر هفته‌ای یکبار نباشد دوهفته یکبار بعد از جلسه هیئت دولت در شام را همه باهم بخوریم و توی منازل هرکدام از وزراء باشد که اقلاً ما بدانیم یک نوع آشنائی و دوستی بیشتری پیدا بکنیم که کمک بکند در پیش بردن برنامه‌ها. نخست وزیر خیلی استقبال کرد از این مسئله گفت اولین جلسه من خودم ترتیب میدهم ، دفعه دوم هم در منزل شما گفتم بسیار خوب اولین دفعه را نخست وزیر دعوت کرد در هتل هیلتن و آنجا این مسئله را عنوان کرد تمام وزراء بودند بعضی ها تائید کردند بعضی ها حرف نزدند دفعه دوم منزل ما بود و دفعه سومی بوجود نیامد تمام شد. یعنی وزراء آن همبستگی که باید درحقیقت باهم داشته باشند من ندیدم که بینشان وجود داشته باشد.

سؤال : در دورانی که شما وزیر کشور بودید قسمت عمده‌اش اردشیر زاهدی هم در وزارت خارجه بود و زاهدی با هویدا هیچ رابطه‌ای خیلی خوبی بنظر نمیآمد داشته باشد.

آقای انصاری : نه هیچ رابطه بد داشتند.

سؤال : چه جوری بود او در هیئت دولت شرکت می‌کرد.

آقای انصاری : نه شرکت نمی کرد. زاهدی درهیئت دولت شرکت نمی کرد. پشت سر نخست وزیر بد می گفت قائم مقامش را که امیرخسرو افشار بود به هیئت دولت می فرستاد من یادم هست درمدت مثلاً ۲۸ ماه که من وزیر کشور بودم زاهدی یکبار شرکت کرد راجع به مسئله‌ای که الان خاطرم نیست که چه بود یک مسئله‌ای بود که ایشان شرکت کرد و نخست وزیر هم خیلی ناراضی نبود از اینکه اردشیر شرکت نکند چون اردشیر در صحبت هایش تندی داشت خیلی احتمال میرفت که با بعضی‌ها درگیر بشود نه آن خودش راضی